بركاتِ احمديّه

نام دگر

زبدة المقامات

تأليف

عارف حق خواجه محمد هاشم كشمى

وفات ١٠٥٤

Işık Bookstore presents this
gift to your noble person

در مطبع نامى منشى نول كشور واقع كان پور مزين طبع شد
١٣٠٧

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست
حسين حلمى بن سعيد استانبولى

يطلب من المكتبة ايشيق بشارع دار الشفقة بفاتح ٧٢
استانبول - تركيه
١٣٩٧ هجرى ١٩٧٧ ميلادى

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الباقی الی الابد ذی الدوام السرمدی واصلی علی النور الاتم الاحدی اعنی حضرۃ المحمدی وعلی آلہ واصحابہ وسائر ابنائہ الی یوم القیامۃ کلہم اہل الرحمۃ والولایۃ والکرامۃ بر نقشبندان صحائف علم وعرفان وتوانگران دفاین وکنوز پنہان وخواجگان مائدہ تمکین وادب ودیوانگان حلقہ سلسلۃ الذہب مخفی نماند کہ این بندہ از کار ماندہ واز خود شرمندہ را با آنکہ آبا واجدا واز منتسبان سلسلہ عالیہ کبرویہ بودند وحقیر نیز در آوان طفولیت بہ صحبت بعضی خلفاے آن خانوادہ متبرکہ رسیدہ لیکن بمناسبت فطری ورابطۂ جبلی ہم در عنفوان شباب از اشارت ہای نہانی وبشارت ہای یزدانی دل را بسلسلہ وہبیہ خواجگان نقشبندیہ بستگی دادند ودیدہ امید را چون باب رحمت ایشان بباب رحمت ایشان کشادند اما نمیدانست کہ کدام راہبر از راہ نمایان این شاہراہ دست این بر خاک افتادہ برگیرد وکدام یک از مقبلان این سلسلہ عالیشان

Marfat.com

وی را باهمه ناقابلی کرم در پذیرد و در آوان کشاکش این اندیشه ویرا رنجوری فرا پیش آمد که در غلبات آن مقام بر زبانش همیرفتی که هان برمرکب زین نهند که مرا به هندوستان باید شد للمولوی المعنوی قدس سره زانکه سلیم دید هندوستان بخواب + از خراج امید هر دو شد خراب + بعد از شفا ازان رنج و پس ازان حرف های جنون سنج تقریبی چنان در میان آمد که ناچار سر از بالش نا خته به مملکت هندوستان آمد پس از سالی دران کشور شی در محفلی حدیث حالات عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشائخ رحمهم الله ذکر یافت ویرا بر دل رفت و دانم که بر زبان نیز بگذشت که این گروه حقیقت شکوه همانا مخصوص روزگار پیشین بودند و امروز کیسه ایام ازین جواهر خالی ست یا خود بعهد ما نیز موجودند اما از دیده ادراک ما ناقابلان مستور و مفقود اندیشه خاطر خوبان بصید اهل دل مائل نماند + یا بشهر عشقبازان مرد صاحبدل نماند + قریب بدین ایام شبی در منام دید که صاحبدلی در رسید و گفت برخیز که فلان بزرگ دین در موضعی چنان و چنین با جمعی از ارباب صفا و یقین نشسته و ترا می طلبد مصحوب آینده آنجا شد بزرگی دید بجلیه کذا و کذا بر صفه که دران خانه بود جالس و مراقب و اصحاب او بزیر آن صفه سر پیش افگنده و خاموش آن آینده مرا این بنده را پیش برد آن بزرگ سر از گریبان برکشید و دست خود برکشاد و دست من گرفت و گفت برخوان بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح تا آخر سوره و من میخواندم و اشک میراندم چون بیدار شدم از مضمون این سوره و هیبت نزول آن پی بردم بسوی آنچه اندیشیده بودم یعنی وقتیکه فتح و نصرت الهی در رسد مشاهده نمائی که جمعی در جاده طریقت و شه راه حقیقت فوج فوج داخل شوند پس تسبیح گوی و راه استغفار پوی که او سبحانه تواب ست و چون خاتمه کلام ملک العلام تواب بود از انجا راه اشاره

Marfat.com

بتوبه گرفتم بعد ازین رویا بکمتر از شهری در شهر بُرهان پور که بلده ایست از بلاد مشهوره
هندوستان همسایه سواحل بحر عمان و ممر و رهگذار حج روان و به یمن وانتساب نام
قطب الانام ریخ دلهای اسیران را طبیب شیخ برهان الدین غریب رحمة الله آرامگاه
غریبان و بحکم رویای یکی از اکابر ذوالعلم والعمل والعرفان بدان نسبتی بخیر البلدان
صانها الله جمیع بلاد المسلمین عن آفات الزمان بجدست نتیجه سادات کبار زبدهٔ
مرشدان بلند مقدار سرچشمهٔ ذوق و وجدان مردم دیده مردمان میر محمد نعمان سلمه الله
المنان که دران بلده از خلفای این سلسله شریفه درمسند ارشاد بودند واز کاشفات
وجذبات دلهای طلاب میربودند شتافتم وآن غریبا آمیده دکه مرا نزد بزرگی بُرده بود
مرایشان را یافتم ذکر و مراقبه اکابر آن سلسله عالیه ازایشان برداشتم و در خدمت
ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر را که ایشان مرا بخدمت او رسانیده بودند در
مزرعهٔ جان کاشتم تا آنکه بتاریخ سنه احدی وثلثین بعد الالف بامر وطلب
آن بزرگوار عالی منقبت درخصت این خلاصهٔ دودمان سیادت باستان آن
قدوهٔ خداپرستان یعنی حضرت ایشان رسیدم ونزدیک دو سال چه در سفر چه در
حضر متشبث دامان فتراک ایشان گردیدم فوائد یکه این غریب دران مدت
قلیله از فوائد کثیره آن حضرت یافته وانواریکه ازان آفتاب عالمتاب بر روزنه
دل این شکسته خاطر تافته شرح و بیان را برنتابد شعر لوان فی کل منبت شعرة
لسانا ینبت الشکر کنت مقصرا جزاه الله عنی وعن سائر الطالبین خیر الجزاء هر چند
که دفوراً دب تصریح نام نامی ایشان را برنتابد لیکن بی آن زبان کلک بیان
شکر حلاوتی نیابد وجمال این مقال زینتی نپذیرد و دل دیوانه این سلسله
آرامی نگیرد اوست یعنی مصطفی بالاسم الذی تشیر به عیسی لقبش بدر الدین
کنیش ابو البرکات ومذهبش مذهب امام الائمه نعمان بن ثابت وشیوه اش

Marfat.com

تمکین وثبات ونسبش فاروقی ونظرش تریاق فاروق زهر متعصب ومشربش
نقشبندی وکرمش ماحی نقوش غیر از قلوب ارباب ارادت منشاراش کابل و
غزنه مشهور ومولد وموطنش سرهند دارالحضور ومرقدش دران بلده در محل نور
ساطع ودستانش مزار ارباب علم وعمل وعرفان راجامع قدس الله سره افاض
علی العالمین بره دران شهور وایام که درجوار وسایه دیوار ایشان میگذرانند
فرزندان کبار آن غوث روزگار که جامع علوم واسرارند وهریک خلف رشید
آن بزرگوار واحوال ایشان درین کتاب گذارش یافته مدظلهم العالی این
کمترین را اشاره فرمودند برانکه ترا باید که بعضی فوائد تازه ومعارف بلند آوازه
که درخلال مجلس خلوات وجلوات برزبان دُرفشان حضرت ایشان موافق
وقت وزمان حال ومال مستفیدان ومستعدان میگذرد وداخل مکتوبات
معارف الفتوحات نمیگردد باشما زجگونگی اوضاع اطوار وانوار وبرکات دخارق
عادات ایشان نگاری وایضاً احوال عالیه پیرزرگوار ایشان قطب زمانه دریگانه
شاهباز بلند آشیانه وحید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن الیمن سراج
العارفین رضی الملة والدین مخدومنا خواجه محمد الباقی الاویسی النقشبندی قدس
الله سره دران کتاب بقلم آری تا محبان این دو بزرگ را عوده وثقی احوال و
کردار بود واز تو ایشان را یادگار باوجود قلت بضاعت خبر امتثال واطاعت چاره
ندید چون اندکی ازین مقوله تحریر رسید درین اثنا راز مقتضیات تقدیر وقضای این
حقیر را دوری ضروری ازان سدهٔ سنیه روی نمود دران دوری جهة تسکین ملالت
مجبوری بیش از پیش تحریر بقیه مذکوره مامور پرداخت هنوز دوری چند از سواد مداد
سیاه نگردیده بود که واقعه هائله انتقال حضرت ایشان درویشان دُرلیشان را
سیاه پوش ساخت پس از ارتحال آنحضرت خود لازم تر گشت تسلی جستن بذکر احوال و

Marfat.com

اقوال ایشان زیراکه لمؤلفه ماهی کان گشت محروم از فرات + از کف آبی همی جوید
حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصا بر کف نهد جزع بصر + چون نماند مرضعه
پستان طلب + بنهد از انگشت خود پستان لبب + چونکه شد ساقی وصافیهای خم +
قوت مخموران چه باشد لای خم + چون بردن شد ز انجمن شمع چگل + بوی او پروانه
جست از تاب دل + از انجاکه این نسخهٔ متین برکات علیه آن ابوالبرکات شیخ احمد
نام بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سرهما از
به برکات الاحمدیه الباقیه نامور گردانید و هر جاکه کلامی از کلمات و نکته از نکات
این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشح داشت و نشان آنرا
بای مفرده بگذاشت و چون از سروش غیب تاریخ آن هوز بدة المقامات بگوش
هوش می آید اگر این نسخهٔ زبدة المقامات نیز نامندمی شاید بعد از اتمام این بقیه
امید میدارد که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیه بر نگاشته آمد و آن بحقیقت
دفتر اول این کتاب گردد بعنایة الله الصمد و این کتاب مشتمل ست بر دو مقصد
و هر مقصد متضمن فصولی چند مقصد اول در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت
ایشان اعنی خواجه عالی شان سراج العارفین رضی الملة والدین خواجه محمد الباقی
قدس الله تعالی سره العزیز و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل
است بر چهار فصل فصل اول در بیان احوال بدایت و نهایت آن حضرت
تا ایام سکونت ایشان به فیروز آباد دهلی و توجه ایشان بارشاد و هدایت طالبان
معنوی والد بزرگوار حضرت خواجه ما قاضی عبد السلام ست که از ارباب فضل و صفا
بود و از نرمی دل همواره مصداق فلیبکوا کثیرا اولادت حضرت خواجه ما قدس سره در
بلده کابل بظهور پیوسته فی حدود سنه احدی و اثنی و سبعین و تسعمایه در روزگار صبی
سیمای بزرگی از جبههٔ اطوار ایشان پیدا بوده و جمال آثار همت ارجمند و تفرید بلند از آئینه

Marfat.com

کاروبار ایشان هویدا گاه دران ایام روز تمام در گوشه خزیده سر بگریبان خموشی میکشیده اند
در تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم و دانائی مولانای صادق حلوای که از علمای
اعلام آن ایام بود اختیار نموده برفاقت مولانا از کابل بماوراء النهر شده اند و باندک
روزگار از سمو فطرت بدرس آن علامه ایشان را بین الاقران امتیازی پدیدار آمده و
از فضائل بهره تمام روزی گشته اگرچه از تحصیل علوم صوری بقیه مانده بود که بسلوک
این راه در آمده اند لیکن از ذکای فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایه بلند
داشته چنانکه یکی از صافی دلان صادق القول گفت روزی خادمان حضرت خواجه
در بدایت ترک تحصیل علوم رسمیه و آغاز هجوم جذبات الهیه بمحفل یکی از افاضل در آمدند
تقریبی را آن فاضل گفت اگر خدمت خواجه روزی چند دیگر بر سر مطالعه علوم بودندی
تا مولویت ایشان بکمال و اکمال رسیدی چه زیبا بودی حضرت خواجه فرمودند مراد
از کمال مولویت آنست که کتب متداوله مشکله را چنانکه حق آن باشد توان مطالعه و
افاده نمود بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حدید البصر دانند در میان آرند
امید که تشفی تمام حاصل آید فاضلی از تلامذه مولانا صادق باین فقیر گفت چون
بسمع ما آشنایان رسید که خواجه از تحصیل علوم بدرویشی رغبت نموده اند باهم میگفتیم که ما ازین
جوان فطرتی و همتی دیده ایم که نتواند بود که او بکاری قدیم نهد و آنرا بانجام نرساند آخر
چنان شد که گمان برده بودیم بالجمله حضرت خواجه را هم در اوقات تحصیل علوم که روزگار
برنائی بود جوش مناسبت این راه گاه بصحبت باریافتگان محفل لی مع الله میرسانید
تا آنکه در بلاد ماوراء النهر که معدن این طائفه عزیز الوجود است بسیاری از کبار مشائخ
آن عهد را دریافته نزد بعضی بعروس توبه و انابت نیز هم آغوش گردیدند کما سیجیء بیانه منقولا
عن کلامه الشریف همدران وقت در زمان گذر ایشان بهندوستان افتاد بعض اقران
ایشان را که دران دیار اصحاب جاه بودند خیرخواهی صوری بران داشت که ایشان

Marfat.com

نیز در زمرهٔ ارباب عسکر بوند و از امتعهٔ دنیا و به تونگر باشند اما از انجا که رزی ایشان دولت
دین و تونگری متاع یقین بود سعی آنان بجای نرسید سلطان جذبات الهیه در کنف خلت
خویش بگرفت تا برو بجای که برد و چون جلوه تقدیر همی خواست که نخست تعلقات کشیده
ایشان را بر یکباره تعلق باز آرد و از منظر و آن یک تعلق مجازی بام حقیقت برآورد نخست
دل نازنین ایشان را بیکی از دلبران صوری گرفتاری فرا پیش آمد و پس از روزی چند
میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بوقوع پیوست ع کان خال بجز
دانهٔ این دام نه بود + و هم مقارن آن اوقات آلام مفارقت بعض کتب ارباب محبت
و معرفت بنظر ایشان در آمد تا میدان بشکر الهی شوق حصول احوال این طائفه گریبان
دل ایشان بگرفت درویشی باین دل ریش گفت از زبان دُر فشان ایشان که فرمودند
بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر ما تجلی نمودند و ما را از ما ربودند کشتهای روحانیت
متبرکه حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق والملة والدین قدس سره به تلقین ذکر و القاء جذبات
بنواخت آستین همت بر همه افشانده تشمیر و امان طلب نموده بهمگی در سراغ ارباب
انمعنی در آمدند درویشی از مصاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان
از فرط طلب این راه درجست و جوی سالکان و مجذوبان نگاریو فرمودند که زیاده
بران از قوت بشری متصور نباشد در بلدهٔ لاهور در ایام برشکال که از غلبه لای و گل
طی کوچه ازان پس مشکل می بود با همه نازکی تن چندین گذرها و کوه ها و خرابها و گورستانها
و بیابانها و سرستانها را بقصد دریافت صاحبدلان قطع میفرمودند ناقل گفت
من نیز روزی بر عایت آشنائیها خواستم دران سیر و تردد رفیق ایشان باشم هر چند
بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند در قدم ایشان پیموده آمد از بسیاری گل
ولای مرا ماندگی و درد پای دریافت حیا و ادب را یارای عرض نداشتم ایشان ازین
معنی آگاه گردیده مرا باز گردانیدند پس دانستم که ایشان بقوت پای دیگر درین بوادی

Marfat.com

ع قطع این راه بخرپای جنون نتوان کرد + دیگری از آشنایان ایشان گفت دران اوقات در حوالی یکی از بوستانها و گورستانهای بلدهٔ مذکوره مجذوبی بود خداوندا حوال شگرف حضرت خواجه از کار او آگاهی یافته همواره پیرامون او می شدند و او هرگاه خضرت خواجه را دیدی جز بدشنام نپرداختی و گاه بودی که بر ایشان سنگها بینداختی و گاه از ایشان گران نموده جای دیگر شتافتی اما آنحضرت از روی طلب با این همه تنفر و توحش او روی بر نتافتندی ع سنگها دیدو دل از شیشه می روی نتافت و تا روزی عرق مهربانی آن دیوانه بحقیقت فرزانه در اهتزاز آمده ایشان را از روی خویش بخواندند و نظرها و دعاها در حصول مراد ایشان بظهور رسانیده و از نظر و دعای او ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقریب بر زبان مبارک رانده اند اگرچه ما ریاضات شاقه چنانکه بعضی اهل الله کشیده نکشیده ایم لیکن انتظارها و قلقهائی عظیم دیده ایم که ریاضتهای و سختیهای شگرف را متضمن بود و نیز فرمودند دران ایام حضرت والده ماجده چون کثرت بیقراری و بیداری و غلبهٔ ناتوانی و بیزاری مارا میدید و بغایت شکسته دل و آزرده خاطر گردیده روی عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز آورده بگریه و ناله تمام میگفتند خداوندا مرا فرزند مرا که در طلب تو از همه بگشته و از لذات جوانی دست شسته برآورده گردان یا مرا زنده مگذار که طاقت مشاهده این ناکامی و بی آرامی ندارم و بسا بودی که در میان شبها و سحرها مناجاتی چنین بحضرت برآزنده حاجات همیکردند از ان دعا و التماس ایشان مرا کشایشها روزی گردید جزاها الله عنها خیر الجزا و مخفی نماند که والده ماجدهٔ آنحضرت از دودمان سیادت بود و ارقانات لسنا و همواره بدین درگاه تمام نیاز و شکستگی و التجا و همیشه مشغوف خدمت و تفقد فقرا بعضی از ثقات اصحاب خواجه ما قدس سره نقل کردند که با وجود تعدد کنیزان خدمات در دولتسان آستان ایشان را والدهٔ آنحضرت خود میکردند تا بجای که هم خود نان تنوری بستندی و بر میگرفتند

Marfat.com

ودیگ برمیگذاشتند وفرود می آوردند و بسیار بود که طعام را بتمام تقسیم فرموده خود بلقمه از نان خشک قناعت می نمودند و اکثر بر حصیر پاره اضطجاع میفرمودند روزی حضرت خواجه قدس سره بملاحظه ضعف و ناتوانی ایشان فرموده باشید که تکفل امر طبخ دیگری کردوان ام الفقر ازین معنی چندگاه بگریه وزاری درآمده میفرمودند ندانم از من کدام جریمه بوجود آمد که حق سبحانه تعالی مرا ازین خدمت محروم گردانید زیرا که کاری که ازین فقیره می آمد این بود که برای حضرت ایشان و خادمان ایشان طعامی می پخت آن را هم ازمن بازگرفتند و از غایت انکسار و رعایت ادب باظهار این معنی هم نیامدند تا آنکه این اضطراب ایشان بحضرت خواجه قدس سره رسید ایشان آن امر را همچنانکه بود بآن ولیه زمان بازگذاشتند رحمهما الله تعالی باجمله حضرت خواجه ما در جست وجوی سالکان و مجذوبان سعیها بظهور رسانیدند و بسا پاکدلان را در بلاد یافته بهر ها گرفتند در سیاحت بصحبت یکی از عظام مشائخ سلسله رسیده خواسته اند که اخذ طریقت وی نمایند و تفضل سلوک فرمایند استخاره نموده آمد حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره العزیز ظاهر شده فرموده اند حاصل سلوک تفضل آنست که تهذیب اخلاق حاصل گردد چون این دولت میسر آمده تفضل سلوک نمودن تحصیل حاصل ست و آنحضرت قدس سره خود از بدایت حال خویش چنین برنگاشته اند که ابتدای توبه از معاصی در ملازمت خدمت خواجه عبید کرده شد لیکن خیال رجوع و عزم ترک در باطن بود التماس فاتحه در ظاهر ایشان از خلفای مولانا لطف الله بوده اند و مولانا لطف الله خلیفه مولانا خواجگی وهیدی علیه الرحمة چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبه در ملازمت بندگان افتخار شیخ که در سمرقند تشریف داشتند و از کبار خانواده حضرت خواجه احمد یسوی بوده اند کرده شد اگرچه جناب رضا نداشتند میفرمودند که شما

Marfat.com

جواب ایدلیکن چون عزیمت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحہ خواندند و فرمودند خدا
استقامت بدہد موافق تفرس آن بزرگواران عزیمت برہم خورد و خرابی عجیب و داد
بار دیگر بے صنع و اختیار فقیر در بندگے حضرت امیر عبداللہ بلخی مدظلہ تجدید تو بہ نظہور
رسید مقرون بمصافحہ آن تعمتی بود غیر مترقب امید کہ برکات آن مواہب الی
یوم القیام بماند القصہ چند گاہ دیگر در مقام نگاہداشت حدود بود باز تاثیر اسم المضل
آن سد راہ شکست عاقبت بہدایت صمدیت در خواب بشرف ملازمت خواجہ بزرگ
خواجہ بہاؤ الحق والدین صورت توبہ منعقد شد و میل طریقہ اہل اللہ بظہور رسید بحکم
الغریق یتعلق بکل حشیش ہر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضے از مخادیم فرمودند
ذکری کہ منتہی بآن حضرت رسالت میرسد نتیجہ مندست تعطش بران داشت کہ
از ہمان عزیز طریق ذکر و مراقبہ اخذ کردہ شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبہ و
اوراد سلسلہ آن عزیز مداومت نمودہ شد شنیدہ شدہ بود تا سالک مدتی قریب
بچہل سال میدان لا الہ قطع نکند بمنزل الا اللہ نخواہد رسید سادہ لوحہا بران
میداشت کہ مرور زمان را در ذکر غنیمت شمارد و بہمان صورت عبادت قناعت
نماید ہر چند درین بیان اشارات غیبیہ در سلوک طریقہ دیگر ظہور میکرد قدم استوار
را از جا بر نمیداشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقہ تخم و قہا تا شتہی الانفس
میکاشت انشاء اللہ العزیز عاقبت دست کرم آن تخم را از جو ہا بر الاعین رأت
ولا اذن سمعت سیراب گردانند بالآخرہ بکشمیر رسیدہ شد و بملازمت حضرت شیخ
بابای والی قدس اللہ سرہ العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بہرہ مند
شد و الحمد للہ والمنۃ کہ آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ از
سلسلہ علیہ نقشبندیہ بپیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجہ آستان آن بزرگوار
نفحات ربانیہ از دریچہ ہمان خانوادہ اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدار القرار

Marfat.com

غیبت معہودۂ حضرت خواجہا جلوہ گر شد و ارواح طیبات ایشان در مبشرات نمودن
گرفتند و تلقینات فرمودند و بہ یمن توجہ ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و دائرہ
غیبت وسعتی پیدا کردہ و راہ روشن شدہ فی الجملہ جمعیتی دست داد تا آن کہ بجذب
عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقائق پناہی ارشاد و دستگاہی حضرت مولانا
خواجگی امکنگی قدس اللہ سرہ العزیز رسیدہ شد و بطوع و رغبت خود بیعت و مصافحہ
بدست آورد و طریقہ خواجگان اخذ کردہ شد و بطفیل ملازمت آنحضرت ارواح طیبہ
خواجہ نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راہ و نیازمندان این
درگاہ در آمدہ شد اللہم احیینا مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرۃ المساکین و
السلام علی من اتبع الہدی انتہی کلامہ الشریف از فحوای این نبذہ در افشان
و از بیان بدایت احوال ایشان کہ ماندگی از ان لب کشودیم و کذلک از مضمون این
ابیات شریفہ ایشان کہ شنیدم کاشفِ راز نہانی ۔ ابو القاسم چراغ کبر کانی ۔
کہ بودی ورد جان نام اویسش ۔ کہ باشد شہرہ از جام اویسش ۔ کنیم من کین ہوس
گیرد دماغم ۔ نیابد نور این سودا چراغم ۔ زبانم زین تلفظ گرچہ بند ست ۔ سرم بیخود ازین
صہبا این کند ست ۔ چنان مستفاد گردیدہ کہ حضرت خواجہ ما اویسی بودند و نسبت
از روحانیت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و حضرت خواجہ بزرگ بہاء الحق
والدین و خلفای ایشان رضی اللہ عنہم یافتہ و بنظرات عنایات آن بزرگواران
کار را بانجام رسانیدہ بعد از حصول کمال چون از پیر ظاہر نیز چارہ نیست بماوراء النہر
رفتہ از خدمت مولانا خواجگی مجاز گشتہ اند یکی از صاحبدلان صادق القول
کہ آن وقت حاضر بودہ باین حقیر گفت روزی پیش از انکہ حضرت خواجہ از
ہندوستان بماوراء النہر شوند در لاہور بمسجد برای ادای نماز فرض از فرائض
خمسہ در آمدند در اثنای نماز ناگاہ از سینہ سکینہ ایشان آوازی مہیب ظاہر شد

Marfat.com

چنانکه اهل صف نماز را ازان خبر نبود روی داد بعد از ادای تسلیمتین حضرت خواجه تبجیل
هر چه تمام تر از مسجد بیرون رفتند ازان پس دو سه تن از نزدیکان را فراهم آورده در
منزل خود ادای جماعه میفرمودند و ایضاً عزیزی حکایت کرد که من نیز ازان مقتدیان
مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی در میان نماز دیدم که حضرت خواجه را رو
بسوی قبله است بسوی ما نیز و برما مے نگرند از مشاهده این حالت بر من رعشه افتاد
تا بلرزش و پیچش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و انچه دیده بودم معروض داشتم تبسم
نمودند و از افشای آن مرا منع فرمودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید این
دو معامله مذکوره دو شاهد عدل اند بکمال مناسبت و تبعیت ایشان بحضرت
خواجه عالم صلے الله علیه وآله واصحابه وسلم چه از انحضرت علیه الصلوٰة والتحیة مرویست
که در نماز جوش سینه انورش تا بمیلی رفتی و نیز از خصائص آنحضرت ست که همواره
از قفا چنان می دیده اند که از پیش لیکن حضرت سید الانبیا را همه وقت و فور انعمی
حاصل بوده این بزرگ است او را از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز که معراج
مومن ست وقتی از اوقات این دولت روی داده محال نبود که بزرگان گفته اند
تابع کامل را از همه چیز متبوع پرتوی و نصیبی ست باوجود حصول این حالات و کمالات
در رجوع طلاب آستان ایشان حضرت خواجه ازین همت عالی و تفرد والا بر سر
مشیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ماوراء النهر و بلخ و بدخشان شدند تا عزیزانرا
که ازین سلسله بزرگ و دیگر سلاسل دران دیار بر سند ارشاد و اکمل بوند در یافته
نیز زائد فوائد مستفیض گردیده تصحیح احوال حاصله فرمایند دران سیر بصحبت مولانا
مولانا سپر عالی قدس سره نیز رسیده برخے از احوالات حاصله را بسمع ایشان
رسانیده از مولانا بخشیشها دیده اند چنانکه در بیان مولانا تفصیل آن کتاب
نسمات القدس ذکر خواهد یافت و ازان جا متوجه سمرقند شدند از راه بسوے

Marfat.com

بعض دوستان بهندوستان مکتوبی برنگاشته اند که در مکتوبات شریفه ایشان مسطور است
و اولش این بیت است ؎ من از محیط محبت نشان همیدیدم * که استخوان عزیزان
بساحل افتاد است. در اثنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ماوراء النهر بوده اند حضرت
مولانای اعظم خواجگی امکنکی در واقعه بر ایشان ظاهر شده اند فرموده ای فرزند چشم ما
بر راه شماست حضرت خواجه را وقت بغایت خوش گشته و این بیت خود را آنجا
فرموده اند تا آنجا بر زبان رانده ؎ میگذشتم ز غم آسوده که ناگه ز کمین * عالم
آشوب نگاهی سر راهم بگرفت. چه حضرت مولانای متبرک بزرگی دران وقت وده بار
از کبار مشائخ این علیه نقشبندیه بوده اند و معمور بر طریقه خاصه خواجه بزرگ چون کوه
مستقیم و منسب ایشان بدو واسطه بحضرت خواجه احرار میرسید و چه ارادت ایشان
بوالد ماجد ایشان مولانا درویش محمد امکنکی بوده و ایشان را ارادت بخال
ذوالاحوال خود مولانا محمد زاهد وخشواری و ایشان را بحضرت قطب الاقطاب خواجه
احرار رحمهم الله و چون امیدست که عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
کتاب بسمات القدس بعون الله تعالی بتفصیل مرقوم گردد تا این جا بهمین مقدار
اکتفا نموده اند باجمله چون حضرت خواجه ما قدس سره بسجدست مولانای مذکور
رسیده اند نهایت عنایات و رعایات دیده اند حضرت مولانا بعد از استماع
احوال بلند ایشان سه شبانه روز لیلا و نهارا در خلوت با ایشان صحبت داشته اند
و بر بعض زوائد فوائد اطلاع داده فرموده اند که کار شما بعنایت الله سبحانه و
بتربیت روحانیت اکابر این سلسله علیه بانجام رسیده شما را باید بازهندوستان
شد که این سلسله علیه را آنجا از شمار و نقی تمام پدیدار آید و مستفیدان عالیمقدار
آنجا از یمن تربیت شما بروی کار آیند خواجه ما هر چند از راه انکسار و دید قصور
احوال بمذرها در میان نهاده اند حضرت مولانا از انجاح باز نمانده اند و راه

Marfat.com

استخارہ نیز موافق فرمودۂ حضرت مولانا کشودہ غزنینی از اقربای حضرت مولانا
کہ از حاضران آن وقت بودہ گفت چون بعض یاران قدیم از خدمت صاحب النسبت
حضرت مولانا شنودند کہ حضرت مولانا خواجہ را درین چند روزہ صحبت خلافت و اجازت
کاملہ دادہ رخصت کشور ہندوستان فرمودند از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش
آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند کہ یاران ندانستہ اند کہ کار این جوان را تمام
کردہ نزد شما فرستادند جز این نہ بود کہ نزد ما تصحیح احوال خود نمود لاجرم ہر کہ چنان آید
چنین رود پس حضرت خواجہ ما زلال آسا بطالع لب تشنگان بیابان ہندوستان
متوجہ آن کشادہ بوستان گردیدند و زمانہ بزبان حال مضمون این مقال را
مترنم گشت ؎ شکر شکن شوند ہمہ طوطیان ہند + زین قند پارسی کہ بہ بنگالہ میرود
چون بہند رسیدند سالی در بلدۂ لاہور بماندند و بسا علما و فضلای آن بلدہ
شیفتہ محبت ایشان شدند لیکن از انجا کہ شہر دہلی بقعہ ایست دار الاولیاء
و بیت الفقرا آنجا آمدہ در قلعہ فیروزی کہ سرمنزلی ست بنہایت دلکشا و مشرف
بر دریا و مشتمل بر مسجدی در نہایت عظمت و برکت و صفا سکونت اختیار نمودند
و تا زمان ارتحال ازین دار الملال بجای دیگر انتقال نفرمودند **فصل دوم**
در بیان مجملات احوال شریفہ آن حضرت از خشوع و افتقار و تصرفات و افاضات
و تحمل و تفرید و تبتل و غیرہا من الصفات الملکیہ و الاطوار المرضیہ با بیان
قضیہ انتقال ایشان ازین دار ملال شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ ما قدس
اللہ سرہ ہمگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزوا بود و از غایت انکسار ہمیشہ دید
قصور احوال و متہم داشتن نیات نصب عین ایشان و خزبرای استمالت
زائر و جواب سائل آن ہم بقدر ضرورت تکلم کمے فرمودند مگر آنکہ مسئلہ از
مسائل غامضہ این طائفہ کسے معروض میداشت انگاہ ناچار در تنقیح آن

Marfat.com

چنانکه طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میکردند و آنهم از و فور شفقت بود که
مبادا آن را کج فهمیده کج رود باهمه حزن با آیندگان در کمال بشاشت تلقی میفرمودند
و در انجاح حاجات مباحه مسلمین خود را از هر وجه معاف نمیداشتند و در تعظیم سادات
و علما مبالغه مے نمودند و در جزوے و کلے عملیات بفقهای متورع رجوع میفرمودند
چون طالبی بآستان ایشان میرسید از غایت انکسار خود را دور ازین کار
عظیم وانموده عذرها مے فرمودند اگر آن آینده صادق بود و از خوان نوال
ایشان روزی مند می شد از انکسار ایشان بیشتر لبلو منزلت و کار ایشان
پیش مے بُرد و خود را بخدمت آن آستان می سپرد و بزبان حال میگفت لمؤلفه
ازین در نداریم روی گذر + اگرچه ازو عالم گذر کرده ایم + بیان نمک های این
میگسار + حواله بر تشنگی جگر کرده ایم + چون آن حضرت رسوخ طلب آن طالب
میدیدند در آغوش عنایت و کنف تربیتش می کشیدند گویند جوان خراسانی
مدتها مجاور مزار فائض الانوار خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره
بود و از روحانیه حضرت خواجه طلب پیر کاملے مے نمود که در قید حیات این جهانی باشد
بعد از رسیدن حضرت خواجه ما بدهلی آن جوان را در واقعه نمودند که بزرگی از طریقه
نقشبندیه اکنون بشهر رسیده خدمت او را لازم گیر حسب الامر بخدمت ایشان رسیده
واقعه معروض داشته التماس قبول نمود فرمودند این مسکین خود را شایان آن نمی بیند
دیگرے خواهد بود چون از و فور انکسار عذر بسیار فرمودند آن برنا بزاویه خود باز گشت
شب دیگر در آگفتند آن بزرگ همانست که وی بخدمتش رسیدی و انکسار او
دیدی فرداش آن جوان چنان آمد که دیگر باز نگشت و بغرقبول رسید و دید آنچه
دیده بسا بود می که آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبه صادق العقیده ذوالاحوال
ملزم صحبت و خدمت خود را نیز مے فرمودند که این همه اصل شایان آنچه گمان برده اید
نیست

Marfat.com

بجاهای دیگر تردد نمائید واگر راهنمای بیابند پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا ما نیز
بخدمت او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یابیم این فقیر از زبان شریف خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله علی رؤس المحبین شنودم که فرمود مرا نیز آن حضرت
بجهد تمام چنین فرمودند چون الحاح ایشان بسیار شد توقف را دور از ادب دانسته
متوجه آگره شدم بعد از رسیدن بآن شهر حیران و سراسیمه بودم که چه چاره سازم و
با خود میگفتم بآستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال امر نمودم چنان
کسی که می فرمودند نیافتم درین حین براهی میگذشتم که از سرایی سرودی دلربای
بگوش هوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ سعید
سعدی شیرازی رحمة الله بر زبان بود ؎ تو خواهی آستین افشان و خواهی
دامن اندر کش + مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی + سماع این بیت
دامان بر اخگرم زد سر از پا ساخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم
وقتی دیگر فقیری از لاهور ایشان را در واقعه دیده که ابلق سوار میگذرند و خلایق
بسیار در دنبال ایشان و میگویند این قطب وقت ست بعد ازین رؤیا آن
فقیر بعتبهٔ والا رسیده التماس قبول کرد همان عذر مذکور سراپا نور در میان
آوردند آن بیچاره بمسجد آمده بگریه و افغان و خاطر پریشان در مجمع درویشان
در دل بنهاد کرد و گفت ای یاران این چه ناز و گداز ست که خود را بمن نموده است
و دلم را ربوده اکنون که ناشاد و خانه برباد آمده ام این می گویند و میرانند من
بیچاره چه کار کنم و کجا روم بنوعی این ماجرا بر زبان آورد که بسیاری از حاضران
را استیلای گریه و اندوه از هوش برد و شوری عجیب برخاست تا به گوش
حضرت خواجه رسید پرسیدند که چه شور ست معروض داشتند ع گر لب
شیرین تو شوریست در هر خانه + تبسم نمودند و آن درویش را طلبیده بتلقین

Marfat.com

ذکر وجذبہ الٰہی نواختند ؎ تا نگرید طفل کے جوشد لبن ؎ تا نگریدابر کے خندد چمن ؎
طریق آن حضرت قدس اللہ سرہ العزیز آن بود کہ ہر کرامی پذیرفتند نخست
توجہ اش میدادند واگر عشق ومحبت آن طالب را نجود بسیار میدیدند بطریق
رابطہ ونگاہداشت صورت خود بحقیقت جامعہ اش امر میکردند وبسیار کشایش
وی را ازین احضار ونگاہداشت صورت شریف پدیدار میگشت خواجہ
برہان نام از خواجہ ہای دہندی کہ از اکابر خود نسبتہا واجازتہا یافتہ بود
بخدمت ایشان رسید وطلب افادہ وافاضہ نمودہ ایشان وے را
بہ نگاہداشت صورت خود دلالت نمودند ووے در تعجب رفت وبا محرمان خود
گفت این شغل مناسب حال جمعی ست کہ اول قدم درین راہ نہادہ باشند
مرا ایشان کرم نمودہ بمراقبہ عالی ترازان اشارہ نمایند دوستانش گفتند امتثال
امر باید نمود واز فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ناچار بہ نگاہداشت
صورت مبارک پرداخت دو روزی رفتہ بود کہ آن صورت اورا فرو گرفت و
نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غایبہ سکرش بجایی رسید کہ باوجود تمکین وکبر
سن مقدار دو ذراع از زمین می جست وہر سوی خود را بدیوار واشجار میزد تا آنکہ
چند تن کہ از جوانان وی را گرفتہ بودند قوت شان بہ نگاہداشت او وفا نمی کرد
تا دیدانچہ دیدا ما بیشتر مرطالبان را ذکر دل بطریقی کہ مقرر اکابر این سلسلہ است
دلالت نمی نمودند جمعی را بذکر نفی واثبات وبرخی را بذکر اثبات صرف یعنی ذکر
ذات غرشانہ واز غایت سریان نسبت آنحضرت قدس سرہ بسیاران مجرد
دیدن ایشان مجذوب ومغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بودہ کہ نظر
بجمال ایشان کشودہ زعقہ زدہ از منبر زیر افتادہ شبی از شبہای ماہ رمضان
حضرت ایشان ما قدس سرہ بدست خادمی بہ آنحضرت فالودہ فرستادہ آند

Marfat.com

چون آن خادم از کوهیان ساده لوح بود بدروازهٔ خاص رسیده حلقهٔ در زده
حضرت خواجه دیگری را بیدار نکرده خود برآمده اند ظرف فانوده را از دست او
گرفته فرموده اند نام توچیست معروض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد
مائی بابائی بمجرد مراجعت آن خادم ویرا جذبهٔ سکر و نسبت فرد گرفته و فریاد و فغان
و افتان و خیزان خود را بحضرت ایشان مارسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال
چیست بشورش و مستی تمام میگفته که همه جا چه در حجره چه در شجره چه در زمین و چه
در آسمان نوری بیرنگ بیغایت و نهایت می بینم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
ایشان ما فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابلهٔ
آن آفتاب پرتوی برین ذره افتاده فرداش بخدمت خواجه رسانیده اند تبسم
فرموده اند بروز حشر شهیدان چو خونبها طلبند + تبسمی کن و خاموش کن زبان
همه + گویند روزی عسکری بملازمت ایشان آمد ایشان به تقریب طهارت از
مسجد برون رفتند خادم این سپاهی برون در عنان اسپ گرفته ایستاده بود
حین تمخم و استبراء بکرات نظر کیمیا اثر ایشان بران خادم افتاده بوده چون مسجد
درآمده اند خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذبه و بیخودی بر خاک افگنده است
و میان اسپان چون گوی هر سوی غلطان ست و از قبیل شام تا پاسی از شب
همچنان در اضطراب بوده بناگاه بشوریده و روی ببازار نهاده و همچنان در صحرا
برون رفته دیگر هیچکس از وخبری نیافت سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله
فرموده اند صبیهٔ نامرضعه داشت بکرات آن مرضعه را دلالت بمردی حضرت خواجه
کردیم دی ابا نمود تا روزی آن صبیه را بتقریبی مصحوب آن مرضعه بملازمت حضرت
خواجه فرستادیم ایشان آن طفل شیرخواره را در کنار مبارک گرفته شفقتها نمودند آن
طفل دستی بجاسن شریف ایشان برده موی از لحیهٔ مبارک بدست او بماند فرمودند

Marfat.com

طفلک سیر از ما یادگاری میگیرد و در حدود همان ایام انتقال فرمودند و آن موی
مبارک تا امروز به تبرک و یادگار بماند ؎ مرا از زلف تو موی پسندست ، فضولی
میکنم بوی پسندست ، چون آن مرضعه بخانه مراجعت نمود ساعتی نرفته بود که آثار مستی
و جذبات بر و پیچیدن گرفت و وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآورد
و بیهوش بیفتاد و از پهلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه یاران معاینه
می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد پرسیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بساعت
حضرت خواجه بصورت مهیب عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جان ربوده
دیگر نمیدانم که چه شد جز آنکه دل خود را الله کو می یابم سیدی گفتند بحضرت خواجه قدس
سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم ذکرش فرمودند و آن صالحه امروز
در فیروزآباد از نساء صاحب احوال ست و آن صبیه سیدی که در خانه راقم ست نیز
از یمن آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما او را بسر حلقگی بعض نساء
ذاکرات مامور گردانیده اند و آئین نازنین حضرت خواجه از غایت مخلص پروری و
شفقت گستری آن بود که هر کرا تعلیم ذکر میفرمودند همدران اثناء تعلیم ذکر همت و توجه
شریف شامل مال و حال او میداشتند و راه نقوش کونیه بر ادراک حقیقت جامعه او
می بستند گویا سرچشمهٔ نقشبندی را بظهور می آوردند لمحه زبان دلش بذکر گویا میشد
و حضور و جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطیدند
و برخی از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضی را همدران کیفیت عوالم مثال
با ارواح یا معانی منکشف میگردید و بروزها می کشید تا هم نظر بترتیب ایشان
بصحو و افاقتش می آورد و مصداق الشیخ یحیی و یمیت بظهور می پیوست و این
عنایت ایشان بر سبیل تعمیم بود حضرت ایشان ما قدسنا بسره الاقدس روزی
بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بذکر و حصول جذبه در

Marfat.com

بدایت تعلیم مرطالبان این طریقه را از الحاقات لازم البرکات حضرت خواجه ما است
قدس سرہٗ بنده معروض داشت که حکم سابقا معمول این اکابر نبود فرمودند که بود اما
بدین تعمیم در بدایت نبود و نیز فرمودند که چون سر اختیار این شمول و عموم را از حضرت
خواجه خود دیر سیدم فرمودند از ان روزگار تا حال در طلب و همت اهل ارادت
نقصان و فتور بسیار رفته و حوصله های طلاب راه تقلیل گرفته و فور شفقت بران
داشت که بی مجاهده و سعی و تردد ایشان شربتی رسانیده شود تا پیادگان بادیه طلب
را مرکبی باشد و بر دوت شان بحرارت مبدل گردد و چون حضرت ایشان این حکایت
بآخر رسانیدند آهی برکشیدند و این دعا بر زبان راندند که جزاه الله عن الطالبین خیر
الجزاء و هم حضرت ایشان طاب ثراه بتقریب قوت کاملہ پیر بزرگوار خود را فاضله
این نسبت گرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست در
خدمت ایشان یکی از رسایل شریفه ایشان را به نیت حصول حضور بگذراند حضرت
خواجه دو روزی آن رساله را بوی و رس گفته درین اثنا فرمودند ای فلان نسبت
ازان نزدیکتر است که آنرا از رسائل توان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت
خواجه ما قدس سرہٗ تا غایتی بود که وقتی در لاهور قحط و عسرت افتاده بود و دران
عسرت حضرت خواجه دران شهر بودند تا چند روز نخوردند هر گاه طعام نزد ایشان
حاضر میکردند میگفتند اندازه انصاف نباشد که یکے در کوچه از گرسنگی جان میدهد و ما
و ما طعام بخوریم و انچه حاضر مے بوده همه را بر گرسنگان میفرستاده اند و خود بقوت
روحانی که میراث انبیاست عندربی ست میگذرانده چون از لاهور متوجه دهلی
شده اند بسیاری بوده که هنوز فرسخی بل میلی طے ننموده بوده اند که عاجزے
در نظر ایشان می درآمده که پیاده میرفته ایشان از مرکب فرود آمده ویرا
سوار میکرده خود تا منزل پیاده می آمده اند و دثار بر سر میکشیده که آسیبے

Marfat.com

براین عمل خیر ایشان اطلاع نیابد وچون نزدیک بمنزل میرسیده اند بنیت اخفا باز
بران مرکب سوار میشده اند واین شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بوده
تا گویند شبی ایشان بتعجیل برخاسته بوذمگر به بر لحاف ایشان آمده خفته بوده آنحضرت
تا روز همچنان از سر ما محنت سخت کشیده اند و به بیداری آن گربه راضی نشده آند
واگر خارقی هم از ایشان بظهور رسیده ازو فور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً از
جمله خوارق ایشان این سه خارق ست که برنگاشته می آید چون ملاحظه نموده می آید
موجب ظهور آن باوجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده
خارق اول آنکه یکی از فضلای دهلی که بکری بعقد در آورده بود سالها رفته اورا
فتحی روی نداده ازاد عیه واد و یه اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روی
که ایشان بجای سواره میرفته اند در عنان در آمده به نیاز تمام قصه را معروض
داشته التماس زوال عنینت نموده حضرت خواجه را دل بر شفقت کشوده از
مرکب فرود آمده اورا در کنار شریف کشیده معانقه سخت نموده اند و فرموده آند
که رفته متوجه شوید که فتح ست وی همان لحظه در خود قوت غریب دیده رفته
و بسهولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفه را طفلی سه چهار ساله
از سر دیوار حصار فیروز آباد که زیر دیوار فرش سنگین ست وارتفاعش قریب
بسی ذراع بزیر افتاده چنانکه از سوراخهای گوش آن طفل خون برآمده و نفسش
منقطع شده مادر آن طفل بگریه وزاری و بی آرامی و بیقراری چاره جز آن ندیده
که سر در قدم محترم حضرت خواجه نهاده التماس زندگی او نموده حضرت خواجه
چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجه و تصرف خود را در پرده بسی پنهان
میکرده اند کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
نخواهد مرد حاضران تعجب میکرده اند که کدام کتاب مبین این معنی ست آنگاه

Marfat.com

لحظه خاموش شده اند آن طفل مختصر بحال خود آمده حاضران را حیرت تمام روی
نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوهٔ مروت وصلاح به بعض همسایها ستمی نموده
ایشان از مشاهده آن ظلم او بی آرام شده آن سپاهی را نصیحت فرموده اند اما او
از غایت ادبار نخجت اقبال ننموده حضرت خواجه از غایت ترحم بحال آن مظلوم متغیر
شده بآن ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند که
بسیار غیور اند خبردار باش دران دو سه روز آن ظالم را تهمت دزد افشاری
گرفته بقتل رسانیدند و حکایات که از تحمل و بردباری ایشان از اصحاب ایشان
شنوده ام بدفترها نگنجد جوانی از همسایهای ایشان که مرتکب منکرات می بوده به
انواع شرور ازوی بظهور می آمده ایشان آزاری شنوده اند و متحمل بوده اند روزی
آن شریر را شحنه بشارت خواجه حسام الدین سلمه الله در قید و حبس کشیده این
خبر بحضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند خواجه
بعرض رسانیده که بس فاسق و شریر است چنانکه شرارت او متعدی و متجاوز است
حضرت خواجه آه سرد از دل پر درد کشیده فرموده اند اری چون شما خود را اصلح
باصفا و خیر یافته اید او در نظر شما طالح و کدیر و شریر می در آید تا که بهیچ وجه خود را
از و ممتاز ندانیم چگونه بر زبان زیان او رانیم این فرموده اند و وی را از حبس
خلاصی داده اند و وی ببرکت شفقت ایشان از صلی شده و این نسبت بکسار
و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جریمه صادر
میشده و بایشان میرسید میفرموده اند اینها اثر بد صفتی ماست هرگاه در مابدی
باشد ناچار بر ما منعکس میگردد این فقیران چکنند و اگر از کسی مکروه شرعی
میدیدند تصریح و شدت امر معروف نمیکردند بل به لینت و کنایه و تمثیل میفرمودند
چنانکه ناچار دلنشین آنکس میشد و سبب بر تصریح ناکردن امر معروف بیشتر آن بود

Marfat.com

که خود را از سائر ناس ممتاز نمیدانستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان
و در مجلس ایشان نمیگذشت و اگر کسی را ارادهٔ تخفیف مسلمانی در حضور ایشان بخاطر
میگذشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند راقم حرف گوید روزے
در زاویهٔ مسجدی از مساجد تنها نشسته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوهٔ
اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود یکمرد دیدم
دانم که چون او بے نفسے و بردباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه ما را
گرفت و گفت بر مزار شریف خواجه قطب الدّین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه
محمد باقی قدس اللہ سرّہ الاقدس تشریف می آرند خادم مزار در جائیکه قریب بر
مزار بود برای ایشان سریری نهاد و بران فرشی و ساده بگستر و پیش از درآمدن
حضرت خواجه یکی از فقرای بی قید درآمد نظرش بران سریر و فرش افتاد گفت
این چیست و برای کیست گفتند برای فلان غریب آن بی قید بخشونت و درشتی
تمام زبان بمذمت و دشنام ایشان گشوده درین اثنا حضرت خواجه درآمدند و
آن بے قید بیش از پیش بحضور ایشان بهرزه گوئی پرداخت و گفت ای فلان
توجه لائق آنی که اینجا برای تو فرش نگذند جمع کثیر از درویشان خواجه که حاضر
بودند دلی آرام شده میخواستند و را تنبیه و تعذیب نمایند حضرت خواجه همه را
بنگاه خشم آلود از ان اراده باز داشتند و خود نزدیک آن دشنام رفته بزمی تمام
عذر در میان آوردند و گفتند چنانستی که شما میفرمائید من چنین و چنان چه لائق
آنم این کار بی اشارت و تعلیم من شده بخشید و بشومی من مغز خود را خالی مکنید
و بر آستین مبارک عرق او را از جبین او می چیدند و تواضع می نمودند آن گاه
در می چند طلبیده بوی سپرد او مدرا وی گفت من هیچ تغیر و تذبذب در حال
و گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا یقین شد که نفس ملکی که میگفتند درین عالم بوده است

Marfat.com

وبسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت میرسیدند و زر میفرستادند که
به صواب دید ایشان بفقرا منقسم گردد آنحضرت با وجود تفرید و آزادگی شفقةً علی
خلق الله خود متوجه شده بمستحقان قسمت میکردند و در ضمن آن مبلغی از سر کار خود
نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان دور از کار زبان طعن میکشودند اصحاب ایشان
میخواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت آئینی راه انکسار می پیمودند که یاران را غضب
از سر میرفت و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً بزیستی و کم
دیدن خویش و بردباری دلالت مینمودند و آنرا دلیل راه عرفان میفرمودند و
اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج درین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
سبحانه و زهد و استغنا ایشان از متعهٔ دنیویه تا بحدی بود که سخن امور دنیوی هر
مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری درین
امور برای خود و درویش نمیکردند و در حق مُریدان رشید جز بفقر و مسکنت و فاقه
و قناعت نمی خواستند و میفرمودند بهر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین داند که ما را
بوی در محبّت دینی نقصانی هست بعضی تونگران که از اهل ارادت بودند التماس
آن می نمودند که کفافی برای فقرای آستان ایشان مُعیّن نمایند ایشان در حق
جمعی که بنسبت معنوی با آنحضرت درست کرده بودند رضا نمیدادند و بما دون ایشان
را مجوز میداشتند و از غایت تنفر که ایشان از قبول امتعهٔ دنیویه بود وقتیکه عزم
جزم سفر حجاز کرده بودند عبد الرّحیم خان المشتهر بخانخانان نام که از مخلصان این
طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجه با عقیدت و ارادت تمام داشته چون آن
خبر بشنود صد هزار روپیه که بزبان هندی لک نامند بخرج راه و راحلهٔ ایشان و درویشان
مرسل داشته عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنود

Marfat.com

روی در هم کشید فرمودند بحج رفتن چون مائی کرای آن نمیکند که انهمه سیم وزر مسلمان را صرف خود کنیم وضایع سازیم نپذیرفتند و باز گردانیدند و بی تقیدی ایشان در ملبوس و ماکول و مسکن تا بحدی بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نمی گفتند که غیر این میارند و کذلک اگر چندین روز جامه در بدن شریف مانده شوخگین میشد نمیفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین در خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن شکسته شدی یا از خاک و خاشاک پر گشتی از انجا که غرق بحر تسلیم و رضا بودند اظهار تعمیر و تنظیف و تنویر آن هرگز نمیکردند با وجود این همه تسلیم و فنا در فقیها و ضعف بدن که همیشه ایشان را بود در دوام وضو و تمکین طاعت تکلف تمام داشتند بعد از ادای نماز عشا که بحجره تشریف می بردند قدری مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد برخاسته تجدید وضو نموده دو گانه گذارده باز میگشتند باز چون اعضا بضعف و درد می آمد چنان میکردند اکثر شب چنین میگذشت و احتیاط در لقمه تا بحدی میفرمودند که هدیه که میرسید اگرچه آنرا بحکم حدیث صحیح نَحْنُ لَا نَرُدُّ الْهَدِيَّةَ رد نمیکردند اما آنرا بخصوصه خرج هم نمیکردند بل از محل اطیب قرض حسنه میگرفتند و در بدل آن آنرا میدادند که بحکم فقها آن درجه دیگر در حلت پیدا میکند و تاکید تمام میفرمودند که زنده طعام بوضو بود بل از ارباب حضور و صفا باشد و هنگام طبخ بحرف دنیاوی نپردازد و میفرمودند از لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود دودی میخیزد که مجاری فیض را می بندد و ارواح طلبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند و همه مریدان را بر این احتیاط ترغیب میفرمودند و جمعی که فی الجمله مسامحت در ان جائز میداشتند ضرر آن را در احوال آنان سمانه می نمودند روزی یکی از درویشان صاحب حال و کشف آمده معروض داشت که در کار خود بستگی می بینم و در باطن کدورت می یابم ندانم

Marfat.com

چه تقصیر از من سرزده آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روزه است ایشان فرمودند رفته نیک تفحص نمائی که غیر ازین معلوم نمیشود البته در جزوی از اجزا آن فتوری رفته چون نیک تفتیش نمود معلوم شد که دوسه جوبی برای سوختن که نه ازان جوبهائی احتیاطے بوده داخل کرده بودند و کذلک در همه امور عمل ایشان بر عزیمت و اولی بوده ازانجا که در کتب احادیث در قرأت فاتحه خلف امام مرویات کثیره صحیحه آمده چندروز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام قرأت نمایند درین اثنا امام الائمه سراج الأمه امام ابوحنیفه را رضی الله عنه در معامله دیده اند که قصیده در مدح خود میخوانده اند که ازان این مضمون مستفاد میگردیده که چندین اولیاء کبار در مذهب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرأت خلف امام نموده اند و این احتیاط را که در لقمه گفته شد از نزاکت و صفای نسبت لطیف شریف ایشان نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفا تاب نفس هم ندارد ازینجا بوده که در صف جماعه در جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردانده که اگر بیگانه مے بوده فی الحال غفلت و نقصان او یا خطرات او در آئینه ایشان منعکس مے شده روزی یکی از درویشان که محتاج لحاف بوده و در خاطرش التماس طلب آن عبور مینموده با ایشان نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای نماز فرموده که بفلان در هر که احتیاج لحاف دارد بدهند آن درویش میگفته که همیشه ازان روز ترسان می بود که مبادا خطره که موجب ملالت ایشان باشد بر من بگذرد و تفرید ایشان را آن پایه بود که از بدایت تا نهایت بهیچ یک از احوال نبند و مکاشف ارجمند سر همت ایشان فرو نمی آمد در عین بحر بافت دم از نایافت زد خشک لب بود این رباعیه شریفه نیز دلالت برین حال ایشان می نماید رباعی

Marfat.com

در راه خدا جمله ادب باید بود + تا جان باقیست در طلب باید بود + دریا دریا اگر بکامت
ریزند + گم باید کرد و خشک لب باید بود + روزی عزیزی یکی از مخلصان ایشان
کتاب نوشته بود ایشان بر ظهر آن کتابت رقم نمودند که دریغ این عاجز گرفتار را
قوت کار نماند و اگر نه بتوفیق الله تعالی درین دو روزهٔ عمر دیوانه وار ماتم بازماندگی
خود میداشت و در جست جوی کیمیای مقصود تک و دوی می نمود و زندگانی
فدای این راه میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز دردی و آشوبی کرامت فرماید
که کار دو جهانی خود را در قبضهٔ اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتاریها فراغی بیابم
آمین یا رب العالمین امید از آن برادر آنست که روی بر خاک بنهد و از برای
حصول این آرزوی فقیر از خدای عز و جل بخواهد که دُعَاءُ الْغَائِبِ لِلْغَائِبِ اَسْرَعُ
اِجَابَةً آمده والدعاء از خدمت شیخ تاج الدین سلمه الله شنودم که گفت روزی حضرت
خواجهٔ ما را وقتی رویداد که همچنین بندهای قبا گشاده با سینهٔ عریان و دستار
پریشان متوجه ساحل دریا شدند آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوه عظیم
از ایشان ظاهر بود من در قفای ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن
من اطلاع یافته بآه و درد تمام فرمودند که ای فلان آنقدر واردات و احوال
و فیوضات و انوار و اسرار میریزند که اگر این دریا سیاهی شود از نوشتن آن
کوتاهی کند اما مرا ازینها چه که مطلوب من از دید و دانش دور است له قدس سره
طلب بیچون و مطلب هیچگونه + نه آنرا شبهه دنی این را نمونه + و هم شیخ تاج الدین
حکایت کردند که روزی در صف جماعت نماز در پهلوی ایشان بودم در میان
نماز آثار استیلای گریه و اضمحلال از ایشان احساس نمودم بعد از ادای
نماز همچنان حیران و گریان بحجره شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم و
همچنان ایشان را گریان و کثیر الاحزان یافتم بعد از ساعتی گستاخی نموده پرسیدم

Marfat.com

که سبب این گریه بے اختیار و اندوه و آشفتگی بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر و ما را
بدین درد بگذار از انجا که بعنایت ایشان بس دلیر بودم الحاح نمودم فرمودند در
عین نماز که معراج مومن ست روح من در طلب مطلب در ارالورا عروج نموده
درحبست وجوی آن چندانکه مقدور داشت این مرغ پر و بال زد بدستش هیچ نیامد
ناچار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این گریه او ازین حسرت بود
وهم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجرهٔ خاص ایشان در آمدم ایشان را
بغایت مغلوب و مستهلک دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکلام خود در ایشان
نیافتم بیشتر گفت و گو و سوال در میان آوردم تا بعد ساعتی چند بتکلم آمدند و ساعت
بساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد ازان فرمودند فلان کس امروز عجب رسیدی
و کلمنی یا حمیرای ماشدی که در حیرت و دهشت و نیستی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه
تفرید ایشان بود که سری بصحبت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه
ایشان تربیت درویشان بدو سه سالی نکشید چون حضرت ایشان ما قدس سره
ازین انظار و الطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه بتعریف و چه بتکلیف بایشان حواله
فرمودند چنانکه بتفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و خود
انزوا گزیدند و بشیوهٔ قطب آفاق بوعلی دقاق قدس الله سره بدر رواندوه عظیم
سر بگریبان نیستی در کشیدند و جز بنماز جماعت بمسجد جامع نمیشدند و هر که ایشان را میدید
ناچار از حدیث من اراد ان ینظر الی میت یمشی فی وجه الارض فلینظر الی
ابن ابی قحافة یاد میکرد مع ذلک از هیبت و دهشت دیدار ایشان که هر کجا میبود
نقش دیوار میشد و غافلان را بمجرد دیدن ایشان بمصداق خبر اذا رؤا ذکر الله
بظهور میرسید تا بجائیکه روزی عبور ایشان بیکی از قرای که سکنهٔ آن مزارعان

Marfat.com

Marfat.com

عظیم بر علو رتبهٔ ایشان همین بس که دو سه سال بر مسند مشیخت بود ند درین مدت
قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان روزی مند گردیدند و چه برکات و آثار
که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسلهٔ طریقهٔ نقشبندیه
که درین دیار غریب بود ترویج تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله
آمده سالهای بسیار دران دیار مانده بود ند اما برکات این دو سه ساله دران
سالها کجا بود کما لا یخفی فاضلی باین حقیر گفت بعضی مشیخان بزرگ صاحب حال
و قال درین روزگار شصت هفتاد سال در هند شیخی کرد ند معلوم ست که از ایشان
که ماند شاهد بزرگی خواجر شما همین بس که بچهل سالگی رفتند و دو سه سالی هدایت
نمود ند و عالمی را بهره ور گردانید ند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان لجهٔ
فقر و نیاز و عرفان ارشاد و بنیاد شیخ محمد بن فضل الله رحمهما الله شنود که
تقریبی را در حق حضرت خواجه ما فرمود نشان بزرگی این عزیز همین بس که سه
چهار سال بیش بهدایت نپرداخت و تا امروز آثار و برکات آن روز افزونست
گویند دران چند روزهٔ ارشاد ایشان بسا شیخانی که آنحضرت در ایام تردد
طلب صحبت آنها رسیده بود ند فاتحه و دعا و تلقین ذکر از ایشان گرفته اینها
نیز منجذب شده آمده از مریدان شد ند و گویند بعد از قدوم هدایت لزوم ایشان
بشهر معظم دهلی بعض مشائخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان غیرت بردند و توجهات
گماشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شد ند بعض طلاب
از جاهای دور رو در بخدمت علیه میرسید ند و برخی در راه عزم بود ند که خبر
انتقال ایشان شنود مکرر شود ی میر محمد نعمان سلمه الله گفتند جوانی را از اهل
خراسان در اگره بدار الشفای حکیمی بیمار دیدم از حالش پرسیدم گفت مرض عین و
چنان بود م در دکن حضرت خواجه باقی را در خواب دیدم و بعشق ایشان اینجا رسیدم

Marfat.com

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم واکنون بمیرم وباین حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت وزار بگریست اکنون چون حرف انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر شریف حضرت خواجه ما بچهل رسید که تکمیل تام طبیعی انسانی دران است وتکمیل معنوی را نیز دران اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این جهان پر ملال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنود یا آه سرد از دل سراپا درد برآورده میفرمودند خوش خلاص شدم مراد آنحضرت باین خلاصی تعری از لباس هستی موهوم بود ومجرد شدن مشهود از خیال که لازم زندگانی این جهانی ست چنانکه عارف رومی قدس الله سره الاقدس بزبان انتقال ترجمان این مقال بود وقتی من شوم عریان زتن او از خیال تا خرامم در فنهایات الوصال دران ایام واقعه بنسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود فبقیت وحیدا طریدا فریدا ونیز درین روزها یکی از ازواج الطاهرة خود فرمودند که چون عمر من بچهل سالگی رسد مرا واقعه عظیم بیشتر آید وبرای تفهیم او به طیبت آمده گفتند مبارک کشوده نمودند وفرمودند این خطیکه بر کف منست نشانه آنست که گفته شد هم درین ایام گویند روزی آئینه بدست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده فرمودند بیا تا باهم درین آئینه نظر کنیم آن عفیفه میفرموده در آئینه ایشان را پیر سفید محاسن دیدم ترسیدم وگفتم من این چیا مینمایند که من زهره مشاهده آن ندارم تبسم فرموزیدند وخود را بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود وانمودند همدرین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خود را خواب گفته مذکور میکرده اند روزی بر زبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم میشود که درین نزدیک کس کلانی از سلسله علیه نقشبندیه فوت خواهد شد ناگاه

Marfat.com

فرموده اند که جائی در کنار شهر دهلی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرد و همان جا مدفن شد درین باب بعض خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت معلوم نشده ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند برای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد الحال سفر باید کرد مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد که میگویند قطب زمان درگذشت درین حین من قصیدهٔ غرا در مرثیهٔ خود میخوانم و تعریفات عالیه دران مندرجست چون بواسطه شهر جمادی الثانی سنه هزار و دوازده رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجهٔ احرار رضی الله عنه را بخواب دیدم که فرمودند پیراهن بپوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجه تامل نموده بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم والا کفن هم پیراهنی ست و همچنین یکی از مخلصان که درین ایام ارادهٔ سفری داشت فرموده اند چند روز کسی جائے نروید که آخرهای بازار ماست بعض مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم تحقیق می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیه میفرموده درین میان تبسمی ضعف غلبه نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال آمده فرموده اند اگر مردن عبارت ازین ست چه نعمتی بوده است که ازان حال برآمدن خوش نمی آید روز شنبه بست و پنجم ماه مذکور آثار اختصار ظاهر شدن گرفته بنظرهائی که متضمن وداع یاران باشد کمی نگریسته اند و اصحاب میگریسته اند و ایشان تبسمی و تعجبی مینموده اند گویا افادهٔ آن میکرده اند که عجب از شما که درویشانید و از دائرهٔ رضا بقضا بیرون آمده جزع می نمائید درین اثنا بر زبان درویشی کلمهٔ متبرکهٔ یا آله العالمین رفته بسرعت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران گفته این توجه و تحرک ازیشان از شوق استماع نام محبوب بوده ازین سخن آب در چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که جهت اندکی اسم ذات مشغول

Marfat.com

شده اند و همچنان الله گویان جان بجانان سپرده رضی الله تعالی عنه بعد از
انتقال موضعیکه خاطر خلص اصحاب ایشان بران قرار گرفته برای قبر حفر نموده
چون جنازه را درویشان دلریشان برداشته اند از دیوانگی که حاملانرا بوده
بآنجا که حفر قبر نموده بوده اند تابوت را نبرده اند بل بزمین دیگر برده فرود آورده اند
بعد از فرود آوردن دران زمین چه بینند که این زمین مکانی بوده است که روزی
حضرت خواجه تقریبی را با یاران بآن موضع رسیده آنجا را خوش کرده وضوی
ساخته دوگانه گذارده بودند و خاکی ازان موضع پاک بدامن مبارک ایشان
چسپیده بوده بر زبان شریف رانده اند که خاک این موضع دامنگیر ما شد لاجرم
در همان مکان که جوار قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم است
و نزدیک شاهراه آن شاه اقلیم ارشاد را گنج وار بخاک سپردند و امروز به یمن سعی
خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی حوالی آن مزار از آبشار و اشجار
و ازهار بهشتی شده بیزار و یتبرک و ینفع ؎ شمع مزار او همه نور غفور باد + دلهای
زایران درش غرق نور باد + فضلا و عرفا مرثیها با تواریخ انتقال رقم زده اند اینجا
بایراد تاریخ منظومه که راقم را روی داده اکتفا میرود ؎ ذاتی که بدوست بود باقی +
از خود همه فانی الصفت بود + بر خالق خویش جملگی عشق + بر خلق تمام عاطفت
بود + وی تشنه دلم بسال فوتش + خوش گفت که بحر معرفت بود + فصل سوم
در کلمات لطیفه و انفاس شریفه ایشان مخفی نماند که حضرت خواجه ما را
قدس سره رسائل دقیقه زیباست و مکاتیب بدیعه دلربا و کذلک منظومات
خجسته دارند بعضی مکاتیب ایشان بتقریبات محرر گشته و نیز برخی در احوال
اصحاب ایشان بتحریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه از بعض رسائل شریفه و نیز
از ملفوظات متبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایراد برکات چهلگانه

Marfat.com

که موافق سن عمر گرامی ایشان ست زبان قلم را شیرین میسازد بعون الله و
توفیقه ب۱ بتقریب بیان معنی استعاذه نگارش فرموده اند که شک نیست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در وقت تکلم بکلمه تعوذ باعلی مرتبه معنی آن متحقق بوده اند پس
طریق متابعت آنست که بمجرد گفتن این کلمه اکتفا نه نمایند و نخست باطن خود را
عاجز محض شناخته در دفع وساوس شیطانیه التجا بقادر مطلق بیارند تا قرأت
کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشهای پراگندهٔ شیطانیه دست دهد این قسم
تعوذ از مقوله توکل ست یعنی خدایرا سبحانه وکیل خود اخذ کردنست و قدرت روی
اندود خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروع ایمانست چه هر که ایمان آورد
بآنکه آفریدگار جزو وکل الله ست دانست آنرا که هر فعلی و صفتی که ازو و از غیر او
بظهور می آید همه بمحض قدرت آفریدگارست وحده لاشریک له نه آنکه در خزانه
هستی او امریست موجود یا البته موجود خواهد شد که بآن دفع ضرری یا جلب
منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد از انکه پیغمبر خود را امر بتعوذ کرده میگوید که انه لیس له
سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون یعنی پناه بخدا گیر از شر شیطان رجیم
که نیست تصرفی و سلطنتی شیطان را بر آنها که ایمان آورده اند و بمقتضای
ایمان پروردگار خود را وکیل خود اخذ کرده اند اینک شاهد صادق بر انچه بیان
نمودیم انشاء الله العزیز ما را نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این معرفت
فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و اراده تلاوت بحقیقت ایمانی که مورث این قسم تعوذ
شده کاملی متحقق شود بقرب فرائض مشرف خواهد شد چنانچه فاجره حتی یسمع کلام
الله را اکابر تحقیق درین مقام داشته اند دران وقت زبان قاری حکم شجرهٔ
موسی خواهد داشت ب۲ ایضاً در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت حق سبحانه
پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان

Marfat.com

الرجیم این امر متضمن امر ففروا الی اللہ و تقرب الیہ ست چہ استعاذہ التجا بکسے بود
و در جوار او رفتن ست پس سنی متابع را سزاوار است کہ بعد از دید عجز خود در پناہ
حق بگریزد و حق را در رفع وساوس بوکالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار او شود
و در اوای کلمات و تدبر معانی او توجہ پراگندہ نکند کہ او حافظ و وکیل است چنانچہ
میباید بظہور می آرد حضرت امام ہمام حسن بن علی رضی اللہ تعالی عنہما میفرمودند
حق سبحانہ مثل را یعنی خاطر غیری را ہنگام نماز در مانیا فرید انمایر یدا اللہ لیذہب
عنکم الرجس اہل البیت و یطہرکم تطہیرا در فقرات احادیث مسطور ست کہ نسبت
با تحقیقت نسبت اہل بیت ست و از انچہ ایشان نسبت خود را شرح داده اند دریافتہ
میشود کہ معنی سخن حضرت امام آنست کہ ہنگام نماز در سر با نشانی از ملک و ملکوت
نیست نہ آنکہ اینان ہستند لیکن لباس غیریت از در بر کشیده آند چنانچہ در قرب نوافل
با ما وجود لباس غیرت نسبت غیریت از ایشان بر افتاده چنانچہ ارباب توحید
صوری را میباشد این قسم تعوذ منتہی را وست میدہد و نزدیک باین کسے را کہ
نہایتش در بدایہ مندرج باشد لیکن جماعتی را کہ بہ یقین ایمانی مشرف اند مرتبہ
اخیر احسان را باید کہ از دست ندہند الاحسان ان تعبد اللہ کانک تراہ فان لم تکن
تراہ فانہ یراک ۱۲ در تفسیر سورہ فاتحہ رقم فرمودہ اند تواند بود کہ مراد از عبادت
در کریمہ ایاک نعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بندہ است
بر وفق ارادہ الٰہی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در ینصورت ایاک نعبد بحسب
معنے مثل مالک یوم الدین میشود یعنے مالک جمیع احوال و اوقات توئی و ایاک
نستعین تا آخر و اخل دعاست یعنے از تو یاری میجوییم کہ صراط مستقیم را نمای تا
سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بر وفق رضای تو شود و در صورتے
کہ ایاک نعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود ازان اظہار انقیاد خود است

Marfat.com

ومقصود از ایاک نستعین یا ہمان معنی کہ مذکور شد یا اظہار آنکہ این انقیاد ہمہ خلق و توفیق
تو میدانیم یا طلب ثبات در انقیاد ب برنگاشتہ اند کہ مراد از صراط مستقیم در کریمہ
اہدنا الصراط المستقیم باجماع صدیقان و محققان صراط اہل سنت و جماعتست
از انچہ در الہیات و ثواب و عقاب آخرت گفتہ اند صاحب فتوحات مکیہ رضی اللہ
عنہ کہ عقیدہ چند بر عقاید ظاہر علما افزودہ بے آنکہ نفی عقیدہ از عقاید آنان کند
چہ خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی ہیچ نیست و بحمد اللہ کہ اعتقاد ما
برین تقریر تمکین گرفتہ و امید واریم کہ برین بمیریم و برین محشور شویم یکے از ان عقاید
آن بزرگ اینست کہ میگوید نمیدانم مارا صراط انبیا و صدیقان نہ صراط آنہا کہ ہمہ
خلق بینند و از مبدء خبرے ندارند خواہ خلق صرف بینند چنانچہ دہریہ و طبعیہ کہ
ایشان مغضوب علیہم اند و خواہ بعنوان حقانیت می بینند چنانچہ بعضے از صوفیہ
کہ در توحید صوری معطل و محبوس اند کہ اضلہ اللہ علی علم و در حق ایشان درست
است تمام بخود و امثال بخود گرفتار زد و روی توجہ از مبدء گردانیدہ اند ایشان
ضال و مضل اند و نہ راہ آنہا کہ ہمہ را حق می بینند و بس عالم را خیال محض و
شعبدہ صرف انگارند ایشان نیز از راہ برآمدہ اند بہلو بر سو فسطائیہ میرفتند و نہ
راہ آنہا کہ با وجود دید حق و خلق خلق را وجود علیحدہ اثبات می کنند چہ راہ
ایشان بر شاہراہ انبیا نیست انتہی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیہ اینجا
حضرت خواجہ ما قدس سرہ میفرمایند این سخن صاحب فتوحات کہ راہ ایشان
شاہراہ انبیا نیست نہ باین معنی ست کہ معرفت اینہا خلافت معرفت انبیا
ست حاشا چہ ایشان برگزیدگان اند بل مراد شیخ آنست کہ معرفت ایشان
آن وسعت ندارد کہ معرفت انبیا علیہم السلام پس صراط مستقیم در معرفت
باعتقاد این صدیق کامل دید حق و خلق کست لیکن خلق را وجود علیحدہ ۴۰

Marfat.com

نے بل چون وجود صورت در مرآت کہ می نماید کہ ہست و بحقیقت نیست و این
نمود بقدرت کاملہ حق و خلق عالم عبارت ازین اظہارست و عالم در علم حق ثابت
است نہ آن اثبات کہ علمائے متکلم در صور علمیہ نسبت باذہان میگویند بل ثبات
از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون و صفات در علم تنزل نمودہ
و حقائق عالم ظاہر گشتہ و این حقایق بعد از عود باصل و ظہور در وجود چون
ظہور صورت در مرآت مخلوق و ممکن شدہ و آثار و افعال ظاہرہ ممکن از اصل است
چون ممکن پردہ دار شدہ بحکم لون الماء لون انائہ مجوبان را در تصور می آید کہ فعل
و اثر از ممکن ست و الحکم آلہ واحد لا آلہ الا ہو الرحمن الرحیم ۵ در تحقیق کریمہ و ہو معکم
اینما کنتم تنمیق فرمودہ اند کہ سر معیت غیب ہویۃ حق سبحانہ تعالیٰ با شیاء در غایت خفا
و بطون ست حقیقت این دریافت موقوف ست بر پے بردن بر تنزیہ مطلق و اطلاق
صرف آنحضرت و تنزلات او بصور علمیہ و بودن آن صور برازخ بین الموجود و المعدوم
ای الجامع بین الوجود و العدم فانہ من خواص منزل العلم ۹ از تو ای ہر نگ
ما چندین صور + ہم مشبہ ہم منزہ خیرہ سر + و ہمچنین موقوف ست بر شناخت
آنکہ آن صور علمیہ را یک نسبت مجہول الکیفیتے بحضرت ظاہر پیدا شدہ کہ
آن حضرت در کسوت آن صور بر آمدہ و آن صور آئینۂ اسما و صفات او شدہ
و اسما و صفات او عین اوست فہو معکم فی العلم و العین روحا کان او مثالا
او جسدا لیکن معیت خانہ معیت اعمال ست با صور جنانیہ از اشجار و قصور برزخیہ
محققین کہ قصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یکے میگویند پس چنانکہ
عمل در موطنے عرض ست و در موطنے جوہر آن ذات متعالیہ در مرتبہ منزہ است
از تعین و تمیز و اشارت و عبارت و در مرتبہ قابل این امور و معیت خانہ
عین ہمچون معیت نقطۂ جوالہ است با دائرۂ موہومہ فی الخارج پس چنانچہ نقطہ را

Marfat.com

باوائره یکے نسبتے واقع ست که واسطه ظهور دائره در خارج ونمود نقطه در کسوت
دائره شده همچنین ذات حق وغیب مطلق اورا بقدرت کامله اش یک نسبتی به تنزلات
علمیه واقع شده که سبب ظهور آن تنزلات در خارج ونمود آن ذات بحسب اسما و
صفات در کسوت آن تنزلات شده ب وهم بتقریب معیت مفهومه من آلاته
المذکوره رقم فرموده اند حضرت واجب جلشانه بی توهم حلول واثنیت وبی شائبه
چونے وچگونگے در همه جا باهمه است سخن ساقی کوثر امیر المومنین علی ست رضی
الله عنه که هو مع کل شیء لا بالمقارنة وغیر کل شیء لا بمزایلة اگر اثنیت می بود لابد تقارن
مے بود غریب صورت نمے بست واگر وهم محض مے بود چنانچه حکماے حسابیه میگویند
معیت راست نمی آید وهر آینه روے مے نمود آوازه العجز عن درک الادراک
ادراک درین مقام ست مریدان وجه مطلق ومشتاقان غیب هویة میگویند که
هرچه دیده شد ودانسته شد همه غیر ست بکلمه لا نفی آن مے باید کرد یکے از عارف
رومے قدس سره رسید که حق چیست وعقل کیست فرمود حق آنکه بهیچ وجه
مدرک نشود وعقل آنکه بهیچ وجه جز یاد آرام نگیرد ع قلقے ست بے نهایت در وے
بے دوا ب بتقریب بیان کریمه فاینما تولوا فثم وجه الله فرموده اگر خواهی حقیقت
این معنی بر تو افگند جوهرے فرض کن که هر چه بر صفات آینه مترتب میشود از صفات
وتدویر وغیره بر ذات او مترتب میشود وذات او مثلا موجب نمایندگی صور میشود
بے زیادتے صفالت پس ذات او در خارج عین این صفات آمد وهمچنین فرض
کن که هریک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر که صورت علم
ست در مثال وبعد ازین فرض کن که صورت خیالی ومنعکس شده اند در ان
جوهر یعنے یک نسبت مجهول الکیفیتے بآن جواهر پیدا کرده اند که سبب نمایندگے
این صورت شده پس هر صورتی ازین صور که روآری در آنجا جوهریت و

Marfat.com

بحقیقت بہمان جوہر روآوردہ آن جوہر باین صورتست ہرگجا این صورست ولیکن
آن جوہر منزہ ازین صورست در خارج بوی از وجود خارجی بمشام انیصور نرسیدہ
بیش ازین نیست کہ بقدر این صور صفات آن جوہر مشاہدہ مے افتد وہر چہ روئے
مے آرے بہمان صفات بل بصاحب آن صفات روآوردہ میشود اگر ہزار سال
پرواز کنی وہزار ہا بین برآری تا جذبہ از جذبات الوہیت روی تبو نیارد وصورت
استماج وارواح را از نظر تو ناچیز نگرداند ومحبت ذاتی کہ مکمون سریست در جلوہ
نیاید ونسبت مجہول الکیفیتے کہ مقوم ادراک ومقتضائے آن محبت ست وتعبیر ازان
جز بادراک بسیط نمیتوان کرد پیدا نشود ومرید وجہ اللہ نخواہی شد شناسائے
آن خود کجا ۵ در عنوان تحقیق معنی کریمتین مذکورتین این چند فقرہ نمکین
تازین ولنشین تحریر نمودہ اند قدس اللہ سرہا پاک ست خداوندیکہ فیض
اقدس خود ہشیار را در عرصہ ظہور آوردہ وصفات وشئون خود را در پردہ آن
ظہور از تنگنائے خفا وبطون برآوردہ وخود را در مرآت آن اعتبارات در نظر
خود جلوہ گر کردہ در تنگنائے وحدت او نشان اثنینیت نیست مطلق ایست از
دائرہ اطلاق بیرون نہ چگونہ اش میتوان گفت نہ چون قادری کہ بیک کلمۂ
کن خفتگان خواب عدم را بیدار کرد در سراپردۂ شوق برجستند آئینۂ وجود را بر
شان داشت از سادہ لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود در سر آوردند ناگاہ
صدائے وہو معکم اینما کنتم بگوش شان رسید دریافتند کہ معیت جزبد وکانگی
صورت نہ بندد حیرتے در کار آمد جمال عکس بشارت وجود سید بہ ونوائے
معیت اشارہ بعدم میکند وجود وعدم را درہم آمیختند وجود را فراموش کردند
ودر مقصود را بر خود بستند کریم مطلق جلشانہ بشارت اینما تولوا فثم وجہ اللہ
درمیان آوردہ گفت وفی انفسکم افلا تبصرون تیز گوشان شناختند کہ عجب

Marfat.com

خود خود یم خود را ازمیان مے باید برداشت ہنگام این دست بر دگشت ارادت
بر دامن مقصود رسید نسیمی از راہ عروق در وزید و نکہت دوست را در
تجاویف قلبیہ افگند بیچارہ از یاے در افتاد کرشمہ معشوقی در کار آمد و حجاب
نقاب از میان برداشت و ظنطنہ لمن الملک الیوم در گرفت چون نیاز
در میان بود روی در احتجاب آورد و صداے فاستقم کما امرت بگوش جانش
رسانید مخمور صبوحی سر بر داشت و غلغلہ من عرف نفسہ فقد عرف ربہ در میان
آورد لیکن معنی و اللہ من ورائہم محیط قلقے در حالش آورد از یکسو دَغ نفسک
و تعال و از یکسو فولِ وَجہَکَ شطر المسجد الحرام اضطراری در کار نہاد عنایت ن
یجیب المضطر اذا دعاہ پردہ حجاب را کہ لازم وجود ست عینکے ساخت و پیش
چشمش نہاد صورت قاب قوسین نظہور رسید این سخن آخرے ندارد سبب
بتقریب حصول محبت ذاتے کہ در تحقیق کریمہ سابقا ذکر یافت رقم زدہ اند کہ بر تو
باد کہ ملازمت خدمت درویشی کنے کہ از خود فانی و باین محبت ذاتی باقی
شدہ باشد در عرصہ وجودش جز محبوب و محبت و مشاہدہ محبوب ہیچ نماندہ
و بحقیقت فناے فی اللہ تعالی رسیدہ دیدارش بحکم اذا رؤا ذکر اللہ فنا مدد
ذکر دہد صحبتش موجب ہم جلسا اللہ نتیجہ صحبت مذکور این درویش مظہر اسم الحکیم
شدہ ہر چہ فرماید بے حکمتے نخواہد بود ہر چند کہ حکمت آن بر تو ظاہر نباشد بجان
در متابعت فرمان او سعی نمائی باشد کہ قبول الٰہی از دریچہ باطنش سر زند
سعادت ابدیہ حاصل کنے اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمہ اسم القدیر شود
تصرفے در کار تو کند سلطان غیبت و بے شعورے خلل در کارخانہ ہستے تو
بیفگند و ان غیبت روشناس نور ہدایت شوے و باشد کہ بحسب استعداد
معنی اللہ نور السموات والارض در ہمان یک غیبت چشم بصیرت ترا فروگیرد

Marfat.com

واگر بناگاہ غلظتے در پوست استعداد تو باشد طریقہ وقوف عدوی ازان برخ
دانا بدست آری وتقویت آن نور ہدایت نمائی ودر متابعت شریعت ورعایت
آداب طریقت از اکل حلال وصدق مقال واجتناب از صحبت اضداد و
اساس کار خود را محکم کنی وآن غیبت نسبت بصفت آگاہی وتجلی ذاتی چنان
شناسی کہ بناگاہی نزدیک بقرص آفتاب بفیتی ودر شعشعہ او بصر وبصیرت
تو منطمس وناچیز گردند وچون تو فی الجملہ باطن ترا بجہت تکرار ظہورات حالت قوی
پیدا شود اگرچہ نور بصر تو منطمس شود ونور بصیرت بحال خود ماند بشناسی کہ آن
غلبہ نور خورشید است اما ندانی کہ از کدام طرف آمدہ وترا با و نسبت قربی ہست
یا نہ وچون رطوبات عنصر بہ خشک میشوند وحرارت طبیعت درہم شکند قوت
آن پیدا کنی کہ چشم بصیرت را نیک بکشای وقرب خود را بقرص خورشید بیابی
لیکن در سطوت آن نور خود را از ہوش ندہی واگر درہمین مقام ماندے عجب
مشاہد واگر خواہند کہ ترا عارف موحد گردانند در سطوت آن نور بیہوش شوی
نور خورشید حملہ آرد واز دریچہ بصیرت تو سر بر آرد وبینائی یابی آسمانی خورشید
شناس وتو قطعا درمیان نہ ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل
العظیم ۱۲ ونیز نوشتہ اند کہ اگر لطیف الاستعداد باشی ولیکن بحکم وقت
باحجاب لطیفے در غیبت اول راہ بر تو روشن نشد لیکن توجہے بدست آمد کہ
بے تکلف دل نگران غیبت ذات میدارے باید کہ تا توانے این توجہ را
نگاہداری وبہ فراغ خاطر وجمعیت دل وطہارت کامل شب در وقت تقویت
وتربیت آن توجہ میکردہ باشی بطریقے کہ اکابر این سلسلہ علیہ در مصنفات
خود آوردہ واگر ترا مجبے بآن در پیش پیدا شدہ کہ در غیبت او صورتش متخیلہ
ترا مشرف میسازد وطریق رابطہ بدست آمد نور علی نور ورزش طریق رابطہ

Marfat.com

اختیار کنی لیکن بہوش باشی کہ امرے واقع نشود کہ کراہتے از تو در خاطر مبارک
او بفتد و نیز مے باید کہ مراد خود را از میان بردارے و جز مراد او مرادے نداشتہ باشی
تا بمنتہاے مقصد برسے بالجملہ مدار این طریق بر ارتباط جانبین ست دل ہر کدام
کہ صورت کرہے گرفت در فیض بستہ شد مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینہ
و آفتاب است ہمچنانکہ آئینہ عند التقابل حرارت آفتاب میگیرد و باطن تو عند
الارتباط حرارت آگاہی حق کسب میکند و حجب نقوش و صور در سوختن مے آید
و از راہ برزخیتش چشم سر توجہ علو او رامے یابد آتش محبت شعلہ میزند و خرمن
ہستی در گرفتن آغاز میکند اکنون مثل تو و مثل آن درویش مثل منبہ و آئینہ
آفتاب نماست این طریقہ بحقیقت طریقہ حضرت صدیق اکبر ست چہ ایشانرا
کمال نسبت جبی بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم بود و فیض ہمان راہ میگرفتند
چنانچہ نزد اہل تحقیق مقرر ست و صاحب رشحات از خواجہ ناصر الدین عبید اللہ
قدس اللہ سرہ این معنی را بتفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند کہ طریقہ
خواجگان قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم کہ بصدیق اکبر منسوبست از حیثیت این
نسبت جبی ست چہ طریقہ ایشان بحقیقت نگاہداشت این نسبت جبی ست
والسلام علے من اتبع الہدے

باب ۱۱ در بیان کریمہ والشمس وضحٰہا والقمر اذا تلٰیہا

بتقریب سر قسم بشمس و قمر و امثالہما بر نگاشتہ اند کہ اکابر بتحقیق تعظیم مظاہر و
مخلوق را از ادب مقام معرفت دانستہ اند چہ انہا مجالے جمال مطلق اند و
مظہر تہ انسان مر مطلق را نہ بآن معنی ست کہ ایشان عین مطلق اند تعالی اللہ
عن ذلک علوا کبیرا بل بآن معنی ست کہ صفات و افعال مطلق از پردہ انہا
بحکم کون الممکن اثنانیہ و ہم برنگ انہا ظہور کردہ و ارباب مشاہدہ را در ین
اجتماع و کثرت بصیرت کاملہ جز بر نور ذات نمے افتد نہ باین معنی کہ ذات ورا

Marfat.com

ایشان می آید بل ہستی او را بر نعت ذوق و محبت و استہلاک و اضمحلال می یابند
مثلاً آئینہ فرض کنیم کہ از غایت صفاے آنکہ صورتی بر و افتد ہستی او را نمیتوان
یافت اگر یکے عاشق آئینہ باشد و پردہ صورت چشم بصیرتش شعاع آئینہ را
دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق ہستی او شود تواند گفت کہ خود ذات
آئینہ نمے یابم خصوصاً کہ باین سر مطلع شود کہ صورت ظاہرہ بر روے آئینہ
درمیان موجود نیست بل نمودیست بی بود موجود ہمان آئینہ است وبس ۱۲
در تحقیق کریمہ والنہار اذا جلّٰہا نوشتہ اند مخفی نماند کہ روز یکہ آفتاب را ظاہر
گرداند لیالی ایام بیض ست بخلاف روزہاے دیگر کہ آفتاب آن روزہا را ظاہر
میگرداند این چون از اثر بموثر ست و آن از موثر با اثر آن طریقہ علماست و این
طریقہ عرفا و تعظیم لیل وقتیکہ بپوشاند نور آفتاب را بجہت آنست کہ محل
فراغ عابدان و آرامگاہ ذاکران و خلوتخانہ محبّان ست مخفی نماند کہ پوشانیدن
شب نور آفتاب را عبارت از انست کہ نور آفتاب در ینوقت منصبغ برنگ عدم
شدہ چہ سایہ نور نیست کہ برنگ ظلمت برآمدہ و ظلمت اثر اختفاے بعضے اشیا
ظاہرۃ فی الیوم این مقال سخت نیکوست در ظہور عالم کہ واجب تعالیٰ و تقدس
ہمچنان در مقر بطون ست لیکن احکام و آثار او کہ اسماء و صفات اویند ظہور
نمودہ اند و ہمچنین ممکن در رنگناے عدم متمکن نشستہ لیکن حکم و اثر او برآمدہ باحکام
و آثار واجب امتزاج گرفتہ و حجاب مقصود شدہ ازین بیان بدریاب کہ وایل
اذا یغشٰہا را بلیالی ایام بیض از وجہ دیگر نیز میتوان حمل کرد چہ در ان اوقات
آئینہ ماہ مقابل آفتاب ست و آفتاب در روبتمام ظاہر لیکن چون ظہوری ست
منصبغ برنگ آئینہ از نظر عامہ مخفی شدہ ۱۳ در تفسیر کریمہ قد خاب من دسّٰہا
تحریر نمودہ اند کم کردن نفس عبارت از گم کردن روحیست کہ بعد از تسویہ و تعدیل

Marfat.com

ارکان او در وے نفخ کردہ شد و از اثر آن نفخ کانہ ہی شدہ و لہذا بسیاری از علما
جز نفس و ہیکل محسوس امر دیگر اثبات نمیکنند و حالا عامۂ آدمیان درین منزل اند
و کم کردن روح کم کردن خواص روحانیہ است و در مرتبہ انعام زندگانی کردن
اولئک کالانعام بلہم اضل یعنی خیبہ و ناامیدی مخصوص کفار باشد انہ لا ییاس
من روح اللہ الا القوم الکافرون چہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسولؐ در آنوقت
از قید نفس تمام جست و بصفت خاصۂ روحانیہ مشرف شد بل بخلقی از اخلاق
الٰہیہ متحقق گشت و لہذا در کتب حنفیہ مذکور ست کہ الایمان غیر مخلوق ہے اے
گروہ مومنان شادی کنید + ہمچو سرو و سوسن آزادی کنید + بسیاری از محققین
مشائخ برینند کہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسولؐ ایمان تحقیقی بعد ازان ہرگز زد
ایمان او نمے شود ہر کہ بعد از ایمان مردود شدہ مجرد تقلید داشتہ و آنکہ شافیہ
انا مومن انشاء اللہ میگویند بعضے بر ہمین معنے حمل کردہ اند یعنے انا مومن تحقیقی
انشاء اللہ تعالیٰ ہے در بیان معنے سورۂ اخلاص فرمودہ اند این سورہ را
سورۂ اخلاص ازان گویند کہ از استماع آن اعتقاد بندہ با فریدگار از غبار شرک
جلی و خفی خالص میگردد و فے الجملہ اخلاص در عمل او دست میدہد اما اخلاص
اعتقاد از شرک خفی آنست کہ در الوہیت اعتقاد بذاتے بندد کہ در عرصۂ امکان
ہیچ گونہ مثلے او را نباشد و الآن معتقد او ممکن خواہد بود از السنت کہ اکابر فرمودہ اند
کہ التوحید افراد القدم عن الحدث و ہم ازینجاست کہ ابو علے وقاق رحمۃ اللہ در
توحید حالے فرمودہ کہ التوحید غریم لا یقطنے دینہ چہ اضمحلال رسوم آثار بشریت
بالکلیہ گاہے گاہے دست میدہد و آنہم کالبرق الخاطف میگذرد بلکہ ازین سورہ
صاحب دولتے را کہ صفاے قلبے باشد توحید در پردۂ اعتقاد بدست مے آید
کہ حال او ہیچ مخلوقے را میسر نیست سخن باب مدینۃ العلم ست کرم اللہ تعالیٰ وجہہ

Marfat.com

که الاخلاص نفی الصفات شک نیست که توحید درین درجه تعلق باحدیت ذات
دارد و تجلی در مقام احدیت قطعاً نمیباشد اگرچه نسبت احدیت باشد فهم من فهم
۱۵ در تفسیر من شر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق آوان صبح باشد
و شر صبح عبارت از شری بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت روی میدهد و
سر در اینکه در صبح شر را صریحاً اضافه نکرد چنانچه در غاسق که شب ست تصریح
اضافه نمود بلحظ شان صبح ست که آوان ظهور انوار ست این معنی مثل آنست که
بعض خلق را عبارت از خلق داشته اند مراد اعوذ برب الخلق من شر الخلق والله اعلم
در آوردن شر بعبارت ما خلق اشارتست بانکه شر او بخلق حق ست لیکن تصریح نشده
بلکه ظاهراً مضاف بمخلوق شده تا راه بنده بین الجبر والقدر باشد قدر ظاهر
و جبر باطن و من شر غاسق اضافت شر بشب تواند بود بجهت مناسبتی باشد که
میان شب و شر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمی بظهور می آید یعنی
چون شعاع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شر پیش اهل تحقیق بجهة العدم
أمریست نه بجهت وجود أمرے وجود خیر محض ست و ایضاً اشارت تواند بود تا آنکه
ادباً فرموده اند ادب آنست که ذمائم را بظاهر نسبت ندهند بل بظاهر مرتبط دارند
و از سیاه کلیمے او بشمرند چنانچه در معاصے بنده از استعداد و کسب خود دانسته
ربنا ظلمنا بگوید نه آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من مظهرے بیش نیستم هر چه در منست
از جاے دیگرست تا گوید من چه کنم همه بخلق و تقدیر اوست مخفی نیست که از صبح و
شب حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد
چه در اصل لغت غاسق متلے و سیر را میگویند خلق اینچنین ست که برست از قیوم
خود اگر نور وجود از یک ذره او دور شود همان لحظه آن ذره بعدم رود و ایضا
غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل ست که الاعراض لا یبقے زمانین و بناء گرفتن

Marfat.com

از شر خلق آنست که در خلوتخانۂ شر نیاید و حجاب مقصود نگردد ۱۲ در تحقیق الدنے
یوسوس فی صدور الناس نگارش نموده اند که وسوسۂ شیطان از جانب جن و
انس بے اندازد در دلهای آدمیان تواند بود بجهت دید قدرت و فعل ایشان باشد
این وسوسه سته قسم ست یکے مجرد خواطر و خیالات ست و این نسبت بکسے ست
که بتوفیق الله تعالی ایمان دارد با آنکه خالق افعال عباد حق ست سبحانه لیکن بظاهر
عقل و حس مشاهده میکند که افعال عباد مربوط باختیار ایشان ست دوم آنکه
خالق افعال عباد عباد را دانند چنانچه معتزله نسبت بهمه آدمیان و جنیان
میگویند و بدتر ازین ست عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بنده را باقدار حق
میگوید یعنے حق تعالے او را همچنین آفریده که هر چه خواهد میکند و عامه در معاملات
ازین هم ذهول دارند سوم آنکه بنده را بالوهیت اخذ کند چنانکه فرعون و شداد
را کردند رفع وسوسه اول آنست که از خلق حق را جدا نداند و فعل و صفت خلق
را سایۂ فعل و صفت حق داند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مربوب
اعتقاد نماید ازینجاست آنچه شیخ اوحدے فرموده ؎ تا جنبش دست هست
مادام + سایه متحرک ست ناکام + پس استعاذه برب الناس مناسب است ازین
معنے وسوسه دوم نیز مرتفع شود لیکن استعاذه بملک الناس لائق تر آنست
که عجز ایشان ظاهر شود بدانکه شبیه بوسوسۂ دوم ست آنکه ظهور قدرت را
در وجود تام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله جز بظاهر و مظهر فرقے نماند علاج
پناه بردن بملک الناس ست که مرتبه جمع ست تا ظاهر شود که مدار بشبیه ازلیه
است انک لا تهدے من احببت ولکن الله یهدے من یشاء چون سید
ولد آدم را این حال ست دیگر را چه رسد و ایضاً ظاهر شود که هر چند فعل و
قدرت در مظهر اوست خلق و تاثیر در مظهر او نیست عالم در هر آن لبدم میرود

Marfat.com

مثل آن بظہورے آید و خلق و تاثیر بتمام از مرتبہ الوہیت ست باین سخن وسوسۂ
سوم نیز مرتفع شود بلکہ بہمان تفرقہ ظاہر و مظہر رفع شدہ بود کہ صورت فرعون
و شداد را بالوہیت گرفتہ بودند نہ حقیقت ایشان را لیکن استعاذہ بآلہ الناس
در رفع او مناسب ست لہٰذا ایضاً در تحقیق کریمہ مذکور رقم فرمودہ اند وسوسۂ
خناس از سہ قسم بیرون نیست یا بمعصیتے اندازد یا دل بندہ را در تصرف خود
آوردہ مملکت خواطر و خیالات میکند بے آنکہ ظہور معصیتے شود یا بکفرے اندازد
نعوذ باللہ من شرہ از قسم اول التجا بربوبیت مناسب ست چہ معصیت واسطۂ
موت مے شود چنانکہ بعض اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاۃ در دوزخ
مے میرند نہ کفار صفت ایشان لا یموت فیہا و لا یحیے ست در ربوبیت واسطہ وجود
و حیات و در قسم دوم ست کہ مملکہ و مسخرہ شیطان ست التجا بملک بروں مناسبت
و در قسم سوم التجا بالہ بروں سزاوار ست در تحقیق حدیث کان اللہ ولم یکن معہ
شئے رقم فرمودہ اند کہ این کلام کہ از مشکوۃ نبوت علے صاحبہا من الصلوۃ افضلہا
بظہور رسیدہ اشارہ بمرتبہ اطلاق ست و تقدم آن بر سائر مراتب تقدمیست
ذاتی و الان کما کان کہ باقتباس از انوار آن مشکوۃ بزبان بعض اکابر صوفیہ جریان
یافتہ عبارتست از انکہ او ہمچنان بر صرافت اطلاق خود ست ظہور مقیدات
جلوہ اطلاق را بر نپنداختہ و ران حضرت ازل و ابد ظاہر و باطن و دریا نقطہ
جمع ست جمیع ذرات عالم ورود آن متعاقب موہوم الاتصال بنفس رحمت و
قہرے آیند و میروند و میان ہر دو آن دریاے لامنتہاے اطلاق مہیاست
و از کوتاہی ظہور مقیدات نسبت باین ہمہ اطلاق بے انتہا نزدیک است
کہ نظر عارف کل شئے ہالک الا وجہہ را مستمر بیند و آنکہ میگویند حفظ ما بین النفسین
نیز عارف را لابد ست انیست کہ خود را بفنا و نیستی برد ہد کہ آن نفسین این دو

Marfat.com

نفس رحمانیت ولہذا گفتہ اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین
بہتر ست والّا عارف را چہ احتیاج ست بحفظ بین النفسین کہ او از وے منفک
نیست چہ در اصلاح وچہ در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از انکہ اشیا
نمود لیست بے بود بلوی از وجود خارجی بمشام او نرسیدہ و ہمچنان در علم آمیدہ
یا گوئیم واللہ تعالیٰ اعلم کان اللہ بعد از ظہور وقتی بودہ باشد کہ لی مع اللہ
وقت مکین آنست والان کما کان ہمچنان یا آنکہ الان کما کان باین معنے
صحیح ست واگرچہ کان اللہ بمعنے اول باشد یعنے در نظر شہود من ہمچنان بود
باب ۱۹ در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتلہ محبتی فانا دیتہ فرمودند کہ حق سبحانہ
بیان طریق مراقبہ فرمودہ است کہ ہر گاہ محبت ذاتی بمرتبہ افنا و اماتت برسد
محبت بذوق یافت و تجلی ذات فائز گردد و اینجا دیت ہمین ذوق یافت ست
کہ بعد از فنا در محبت ذاتی بظہور میرسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از
ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصود ست و باین تقریب فرمودند کہ مدار
طریقہ باین سہ چیز ست رسوخ بر عقاید اہل سنت و جماعت و دوام آگاہی و دوام
عبادت باب ۲۰ در تحقیق معنے حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی ان ذکرنی
فی نفسہ ذکرتہ فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منہ یعنی من
ملاء الملائکہ فرمودند بخدائے عزوجل نیکو گمان باید بود و بنفس خود بد گمان و
خائف مشائخ را اختلاف ست در آنکہ غالب حال بندۂ مومن رجا باید
یا خوف بعضے گفتہ اند در پیرے رجا و در جوانی خوف و تحقیق آنست کہ ہمیشہ
باید کہ رجا غالب باشد و خیریت ملاء در صورتے کہ ذکر بندہ مر حق را در ملاء
آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک افضل
باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آنسرور صلے اللہ علیہ وسلم

Marfat.com

که در ملاء اعلی ست ذکر حق سبحانه بنده را دران ملاء باشد یا خیریت ملاء باعتبار
آن باشد که جماعتی از فرشتگان اند که آن را مهیمین گویند و آنها افضل اند
از رسل بشر ذکر بنده دران ملاء باشد ب ۲۱ حقیقت مراقبه انتظارست و صفای
انتظار در طلب مقصودست در حالتی که طالب از حول و قوت خود برون
آمده باشد و مشتاق لقای مقصود و مستغرق بحر هوای او باشد جل ذکره
و ید حول و قوه غبار کوشش ست و انتظار آستانه کشش این قسم مراقبه جز منتهی
و قریب الانتها را دست نمیدهد و لهذا ابو الجناب نجم الکبری قدس الله سره
در بیان ده اصل که موت بالاراده را بران داشته این مراقبه را اصل نهم ساخته
لیکن مبتدی عاشق را تقلید منتهی باید کرد و خود را از حول و قوت خود بر آورده
انتظار محض باید بود اما سائر مراقبات که مطلوب را مقید بیند بشکل و مثال و علم
و خیال کرده در عرصه تعقل آرند فرد دانیست و معلول ؎ هر چه پیش تو پیش
ازان ره نیست + غایت فهم تست الله نیست + ب ۲۲ نگارش نموده اند نماز را
حقیقت ست و صورتی ظهور حقیقت او موقوف ست بمشرف شدن به موت
اختیاری و طلوع این شرف از راه سلوک مبتنی بر ده اصل مشهورست و طالب
صلوة حقیقی اکثر مستعد نزول جذب الهی باشد و قابلیت تقدم جذبه بر سلوک
داشته باشد وظیفه او آنکه بعد از طهارت باطن بتوبه نصوح و خالی کردن دل
از آرزوهای نفسانی که مضر راهروانست توجه بحضرت حق سبحانه نماید توجهی
مجمل هیولانی الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلمه انی وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا را شعار باطن خود سازد و ممکن که کشش
غیبی در رسد و او را از و بستاند و معنی و ما انا من المشرکین پی آورد و جلوه گر شود
تعلقش قوت گیرد حقیقت مراقبه که انتظار حصول مقصودست بظهور آید و طهارتش

Marfat.com

راصفاے دیگر پیدا شود دیر تو تجلے ذاتی بزبان حال باو بے علتے و بے نیازے
مطلب را درمیان نہد معنے توکل راکہ برون آمدن از رویت اسباب ست دریابد
اگر لطف حق مدد نماید بیند کہ توجہ نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
اللہ اکبر من ان یتوجہ الیہ غیرہ روے نماید این زمان توجہ دیگر پیشش آید و ما
انا من المشرکین را بزبان دیگر بخواند حواس و قوایش تمام از عمل معزول شوند
بصفت غربت متحقق شود و براثت قبول خطاب فتحدثہ نافاۃ لک پیدا کند و از
عہدہ امر واذکر ربک اذا نسیت برآید تنزیہ حق کند و سبحانک اللھم و بحمدک گفتن
گیرد و قدم در مقام توحید و اتحاد نہد از ینجا بان ترقے کند کہ کل کائنات را منضمحل و
ناچیز یابد کلمہ لا الٰہ غیرک سر از نقاب تواری برآرد اینجا خلاصہ قناعت در مقام تمییز
بفگند باز تواند بود کہ اذکر ربک اذا نسیت لباس دیگر پوشیدہ کار فرماے او شود و
خود را بعد قرار داد بمشقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتایج
تکالیف بر و روشن سازند تعوذ نمود و بے تکلیف شروع بقرأت نماز کند فتح
دیگرش روی دہد بصراط مستقیم مہتد شود بسعادت رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ
برسد چون درین مقام تمکن شود کہ معنے ہم فی صلوتہم دائمون و صف حال او
شود انیست صلوۃ حقیقے اگر کند ذات بر و تجلے کند خواہ درین منزل خواہیش
ازین منزل فناے حقیقے باطنش از مجموع امور سرد شود و در ذا یافت گریبان
گیر جانش شود و معنے اشتہے عدما لا عود لہ دل نشینش گردد جانا بقمار خانہ
رندی چند + با مردم کم عیار کم پیوندند + رندی چند کس نداند چندند + برسیدہ و
نقد ہر دو عالم خندند + تواند بود کہ فقرش بہ نہایت رسد و مظہر اسم الغنی شود و ہنوز
دردمند باشد این در دست کہ مقصود آفرینش عبادت روحیہ ہمین در دست

۲۳ بعد از تحقیق مقامات دہگانہ سلوک نگارش نمودہ اند ہر کہ در مقام معصیت

Marfat.com

است یا رغبتی بہ دنیا دارد یا سبب بین ست یا اکتفا بمالا بد معاش ندارد یا مخالط
خلق ست یا اوقاتش بذکر حق سبحانہ معمور نیست یا از خدا غیر خدا عزوجل میخواہد
یا در مقام مجاہدہ بانفس نیست یا نظرے بخود و احوال خود و مداری بحول و قوۃ
دارد یا تسلیم احکام ازلیہ نیست و در سلوک طریق تحقیق ناقص ست و مخفی نماند کہ
بعضے از اہل نہایت کہ از خود و بالیست خود برآمدہ اند در اکتفا و عدم اختلاط و مجاہدہ
بجہت بعضے از نہایات حقانیہ ثابت نمانده اند لکل وجهة هو موليها اکابر خانوادۂ
نقشبندیہ مے فرمایند قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم کہ ہر کرا در راہ این راہ دانشگیر
شود بعد از توبہ نصوح و بقدر طاقت رعایت زہد و توکل و قناعت و عزلت
و صبر و توحید و توجہ سائر مقامات کردہ اوقات مصروف ذکر الٰہی گرداند
رعایت مذکور را سفر در وطن میگویند غایۃ الامر اہتمام بذکر و توجہ دارند
و توجہ مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند کہ طریق ذکر بجذبہ میکشد و بمدد
جذبہ بجمیع مقامات بسہولت و استقامت بدست مے آید و حقیقت توجہ
مذکور و مراقبہ مذکورہ کہ وجے از وجوہ یادداشت است و صفت رضا بعد
از تقویت نسبت جذبہ و کمال آن بآسانی روے نماید ۲۴ در آخر
شرح رباعیات خود کہ از مصنفات دقیقہ شریفۂ ایشان ست و مسمے
بسلسلۃ الاحرار نگارش فرمودہ اند ۵ این سکہ کہ من زدم بنام فقر است
وین روشنی از نور تمام فقر است + بر خیز رہ خواجۂ احرار بگیر
کان راہ زسر حدِ مقامِ فقر است + اقرب و اعلیٰ طرق مشایخ قدس اللہ تعالیٰ
اسرارہم طریقۂ علیۂ احراریۂ نقشبندیہ است اول در آمد ایشان در ادراک
بسیط است کہ غلبہ حیث حقیہ بر خلقیہ است و محل تجلی انوار ذات ست
و ظہور وجہ خاص است مقدمہ این معنے را کہ غلبۃً ادراک مرکب و ظہور

Marfat.com

تاثیر صبح سعادت وصول ست حضور رواگاہی مے گویند وہرگاہ در غلبات
کشش وانجذاب ادرکات بتمام ازمیان رخت بربندند بل نسبت آگاہی
نیز شعورے نماند تعبیر بفنا و فنائے فنامے کنند تواتر این نسبت را وجود
عدم مے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواترہ را عظیم مے شمرند وصل
اعدام اگر توانے کرد + کار مردان مردانی کرد + ازین جاست کہ در ہیچ وقت
مے گویند وجود عدم منجر بوجود فنا شد ہمانا کہ از فنا فنائے صفات بشریت
مے خواہند وہرگاہ حق سبحانہ بمحض عنایت نورے بخشید کہ در پرتو آن
نور دیدند کہ حضور بہ آن حضرت پرتوے ست از وصف حضور ذاتی آنحضرت
بخودش بہ فنائے حقیقی مشرف شدند از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہرچہ
بایشان منسوب بود تمام بہ اصل رسید این مقام مقام بقاء باللہ است
این وجود را وجود فنائے گویند ومے گویند وجود فنا بوجود بشریت ہرگز
عود نمے کند یعنے عادۃ اللہ برین جارے ست کہ فانی بہ او صافش
نمے شود حوالۂ تکمیل ناقصان درین منزل ست این کشف را کشف علیہ
مے گویند تعبیر بہ تجلے ذاتے وشہود ذاتے ویاد داشت میکنند وحقیقت
ان تعبد اللہ کانک تراہ را درین موطن میدانند ورؤیۃ اخروی را نیز
درین منزل اثبات مے کنند وفرق میان احسان ورؤیۃ ہمچون فرق
میان مشاہدہ صاحب جمالی در وقت صبح ودر وقت اشراق آفتاب
مے دانند ومے گویند کہ ہرچند کہ انکشاف ذاتے صفۃ بصیر تست اما چون
حق سبحانہ خبر داد کہ یبصر یارۂ چشم را مدخلے خواہد بود آمنا وصدقنا گر
می گفت میشانے شمارا مدخل خواہم داد آن زمان نیز ایمان مے آوردیم وشہود
ما نظرت شیئا الا ورایت اللہ فیہ او قبلہ آومعہ را پیش از اطلاع بر اصول

Marfat.com

این طائفہ و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمے نہند و اسم معاینہ
بران اطلاق نمی کنند چنانچہ بعضے گروہ اند ہمگی اہتمام ایشان در کشف غلبہ
و غلبات آن ست و در غلبات آن نسبت کثرہ صفاتیہ نیز از نظر ایشان
محو می شود از صفت و فعل خبر ذات ہیچ نمی بینند در عرصہ وجود جز یگذات
بحت در نظر بصیرتشان نمی ماند این ست نہایت مقام انبیا و اولیا ان آلے
ربک المنتہے ولیس وراء العباد ان قریۃ ۲۵ رقم فرمودہ اند کہ عین الیقین
در ذات حق سبحانہ عبارت از علم حضوری ست بذات حق در پردہ اسماء و
صفات و حق الیقین علم با آنکہ این علم علم حضوری ست و عالم عین معلوم
ست بتجلے صوری پیش از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین
نیست چہ حاضر مدرکہ صوری بیش نیست با علم آنکہ وی صورت حقیت
سبحانہ و ہمچنین تجلے معنوی نیز داخل نیست چہ حاضر مدرکہ صور علمیہ بیش
نیست با علم آن کہ معلوم حق ست سبحانہ اما بعد از رسیدن بکمال توحید
ہمہ عین الیقین ست بل حق الیقین ست بلکہ دران موطن جز تجلے ذاتے
تجلے نیست چہ بحقیقت جز احدیت مجردہ نیست اے موحد کامل صاحب
ذوق این معنی این رموز کہ بیان کردیم آگاہ شدہ باشی توجہ فرق میان
تجلے معنوے و تجلے ذاتے با آنکہ تجلے ذاتے نیز در پردۂ اسماء و صفات ست
بالجملہ ہر چہ حاضر مدرکہ ہست تجلے منسوب بآنست فافہم و نیز از بعض مقدمات
سابق معلوم کردہ باشی کہ ہر گاہ سالک شروع در شہود ذاتی بکند و دران کمال
پیدا کند از تجلیات صوریہ و معنویہ فراغی خواہد داشت خلاصہ و مقصود ہم
تجلیات صوریہ اورا حاصل ست ہر گاہ صاحب صورحسیہ و علمیہ حاضر او باشد
از حضور صور فقط فراغی خواہد داشت اگر گفتہ شود کہ از تغیر یکہ تجلے معنوی را

Marfat.com

کردی لازم مے آید کہ ارباب عقاید ہر گاہ یقینے باعتقادیات خود داشتہ باشند
صاحب تجلّے معنوی باشند وحال آنکہ از خواص تجلّے معنوی افنای سالک ست
چنانچہ مقرر ارباب آنست میگوئیم فرق میان تجلّے اعتقادی و تجلّے معنوی آنست
کہ در تجلّے اعتقادی مذکور یقین ست باآنکہ این صورت متقدہ صورت حقست
و در تجلّے معنوی یقین ست باآنکہ این ذی صورت حق ست باتقرر صورت علمیہ
در مدرکہ بالجملہ در تجلّے معنوی باطن در پردۂ علم گرفتار معلوم ست بتفاصیل قطعًا
کاری ندارد و تجلّے اعتقادی در صورت علمیہ و شیون مندرجہ دران و بنسبت
صورت مادی صورت متفرق و پریشان ست ۲۶ فرمودہ اند توکل خ آنست
کہ ترک اسباب کنند و بنشینند چہ این سوی ادبست بلکہ اقامت بسبب
مشروع مثل کتابت وغیرہ میباید کرد و نظر بر سبب برنداخت زیرا کہ سبب مثل
دروازہ است کہ حق سبحانہ برای وصول مسبب ساختہ است درین میان کس
دروازہ را بند دکہ از بالا خواہد بر تافتن بے ادبی کردہ باشد چہ دروازہ
بنا کردۂ اوست و دلیل است بر آنکہ او کشادہ نباید بست بعد ازان او داند
خواہ از راہ دروازہ فرستد یا از بالا بر تابد ۲۷ فرمودہ اند تا حضور ذاتی کہ
حضور صاف عبارت ازانست سالک را حاصل نشود از تقید توحید جسمانی
خلاصی نیابد چہ توحید صوری در مراتب اجسام می باشد چنانچہ وجود جسمانی
خود را و غیر را وجود حق میداند و در نیوقت تمیز و تفرقہ باقی است روح بفنا
و اضمحلال نرسیدہ است زیرا کہ بر روح است تمیز ہر چیز این موحد توحیدے
کہ مقرر علمای دین و صوفیۂ محققین ست رضوان اللہ علیہم اجمعین نرسیدہ
و آن عبارتست از مدلول کریمہ واللہ من ورائہم محیط کہ تنزیہ صرف منزہ از صفت
تنزیہ است تا فروغ حضور ذاتی در نگیرد و روح را بفنا و اضمحلال نرساند حجاب

Marfat.com

از جہرہ مقصود بر نیفتد اگرچہ آن حال لمحہ باشد و این ہمان قدر کہ در تقدیر
است روی رفتہ می نماید غلے تفاوتہ الاستعدادات پس ہمیشہ منتظر باید بود
کہ حق سبحانہ بوجود موہوب صفاتیکہ مقربان خود را مخصوص گردانیدہ مشرف
سازد و درین کسب را اصلا مدخل نیست بمحض موہبت اوست سبحانہ ۲۸
روزی بعض علما دران معرفت شرح رباعیات ایشان کہ صور علمیہ عکس
اعتبارات وحیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس
آن صور علمیہ است کہ بر آئینۂ ذات افتادہ تردد می نمودہ اند کہ اگر عکس صور
علمیہ بر ظاہر وجود افتد نہایت ذات حق و محلیتہ وجود مطلق تعالی شانہ لازم می آید
در ینوقت حضرت خواجہ قدس اللہ سرہ الاقدس بسر وقت ایشان رسیدہ
پرسیدہ اند کہ چہ مذاکرہ میرفت شبہۂ خود را معروض داشتہ اند فرمودہ اند
بی نہایتی حق سبحانہ نہ بآن معنی ست کہ در اجسام ست باعتبار طول و عرض بل
بآن معنی ست کہ بی تعین و تمیز ست دیگر محل آن صور ذات نیست کہ محلیتہ لازم
آید بلکہ محل آن وہم ست چنانچہ صورت منتقش در آئینہ نہ درون اوست و نہ
برون او وہم حکم میکند کہ بر روی آئینہ است محل او خیال است کہ آنرا متصل
متصل گویند و آئینہ ہمچنان بر صرافت و بیرنگی خود ست ۲۹ ہمہ رین محل
فرمودہ اند کہ توحید حاصل مے باید کرد و توحید محققان متکلمین لا موثر فی الوجود
الا اللہ است یعنی تمام قدرت خود را بحق داون و خود را ازان خالی ساختن
اگرچہ بعضے از متاخرین علما قدرت موثرہ را بہ بندہ ہم فی الجملہ اثبات میکنند
و توحید ایشان لا معبود الا اللہ است اما مذہب صحیح ہمان است لا موثر فی
الوجود الا اللہ و صوفیہ چنانچہ فعل و قدرت را منسوب بحق میدارند باقی
صفات سبعہ از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

Marfat.com

نسبتی روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیار ست اگر سالک از حقائق
نصیب وافر داشته بهتر والّا اصل کار بر شریعت بودن ست توحید سالم انست
که به تعین خود که انا بر سر او می افتد اضافت کنی و از استعداد او شماری و
کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که معتقد لا موجود الا الله باشی
درین بیان یکی سوال کرده آنکه شیخ ابو علی فارمدی قدس سره فرموده میتواند
که سالک متخلق شود بجمیع اسما و صفات الٰهی و هنوز واصل نباشد آن سخن
مشهور تناقض دارد که تخلق باخلاق الٰهی بعد از وصول حاصل می شود
فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود واقع شده پس میتواند که بعضے
را در سیر الی الله پیش از وصول سر دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول
بمقام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسے اصطلاح سازد و تخلق قبل از
وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب ست ۱۲ روزی بنظر
مبارک ایشان آن معرفت در آمده که حضرت مخدومی جامی قدس الله سره
السامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضوری آن که از
حس غائب شوند بعضے از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود و آنرا مکاشفه
خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبود چه مکاشفه عبارتست از تفرد روح بمطالعه
مغیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت
مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق آنست که در بعضی مکاشفات
که خیال را دران مدخلی نیست نیز خطای میشود اما علوم یقینے که بر مدرکه ملهم
میشود خطا را آنجا دخلی نیست درین محل در رویتے معروض داشت که در بعض
علوم یقین که بطریق الهام معلوم میگردد نیز خطاے یافته می شود سبب
آن چه باشد فرمودند سببش آنست که بعضے از مقدمات مسلمهٔ خود که پیش

Marfat.com

صاحب این دید بنعت یقینے مقرر ست آنرا بان علوم ضم کردہ است خطا ازان
راہ آمدہ والا خطا را در صرف علوم ملہمہ چہ گنجاے علماے علوم عقلیہ کہ
مراعات قوانین منطقیہ مے نمایند گاہ خطا در فکر شان راہ مے یابد سرش
ہمانست کہ مقدمات مقررۂ خود را یقینے خیال کردہ دران دخل داد ہ اند والا
منطق علمی ست کہ رعایت او ذہن را از خطا در فکر نگاہ میدارد اگر استعمال
صرف منطق مے بود بے ضم مقدمات خود ہرگز خطائے نخورد و انگاہ فرمودند
کہ بمتوجہان الی اللہ کشف ہیچ در کار نیست کہ کشف دو نوعست دنیوی آن
خود اصلا بکار ی نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت مبین شدہ است
برای عمل کافی است و ہیچ کشفے بآن برابر نہ ۲۳ میفرمودہ اند مشائخ را باعث
بر تربیت و ارشاد خلق یکے آنرا چیزاست و میشود الہام حق سبحانہ یا حکم و امر پیر
یا شفقت بر خلق اللہ یعنے چون خلق را بر ضلالت می بینید و ضلالت را
موجب عذاب و ضرر آنہا میدانند از غایت ترحم و دفع عذاب ایشان میخواہند
پس مقتضاے شفقت آنست کہ ترویج شریعت را لازم گرفتہ خلق ابوعظ
و نصیحت بحفظ آداب و اقامت شرائع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقہ و حدیث
و عمل کردن بموجب آن اما آنکہ اینہا را واصل سازند و بشکفتگی شوط
نیست امر زائدی ست در شفقت و باین تقریب فرمودہ اند کہ حاصل این
طریقہ تربیت انجذاب ایمانی ست کہ دعوت تمامت انبیا و رسل بدان
واقع ست ۲۴ میفرمودہ اند کہ نہایت قرب بندہ و اتصال او بنسبت
بذات حق سبحانہ زیادہ بران نیست کہ دوام آگاہی و آرام کہ بہ فنا کشد
حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت
مشرف بمرتبۂ ولایت شد و کمالاتی کہ در حصول مقامات و تجلیات اسماء

Marfat.com

صفات سالکان طرق دیگر را بتفصیل حاصل میشود دیگر ست این حصول نسبت
قرب واتصال کہ بذات حق سبحانہ حاصل میشود بمرتبۂ ولایت خاصہ میرساند
اول درآمد طلاب این طریقہ در سر حد فناست ومعنی اندراج نہایت در بدا
کہ کبرائے سلسلۂ ما اشارہ بدان کردہ اند اینجاست [۳۴] بتقرب ترقی بعد الموت
فرمودہ اند کہ حضرت شیخ ابن عربی رضی اللہ عنہ گفتہ اند اگر کسے بہ نیت صحیح
واعتقاد درست در راہ حق سبحانہ درآید وآداب شریعت غرا کما حقہ بجا آورد
واورا ازاذواق ومواجید این طائفہ در حین حیات نصیبے نباشد البتہ بعد
از موت احوال واذواق این طائفہ اش بدہند حضرت خواجہ روح اللہ روحہ
بعد ازین نقل تامل کردہ فرمودہ اند بلکہ این چنین کس را ہمدرین عالم وقت
احتضار باین دولت مشرف سازند بعد ازان بہ زبان مبارک آوردہ اند
کہ اعتقاد درست ورعایت احکام شریعت واخلاص ودوام توجہ بہ جناب
حق سبحانہ بزرگترین دولتی ست ہیچ ذوق ووجدان برابر این نعمت عظیم
نیست ع این داشتہ باش گود گر ہیچ مباش، [۳۵] فرمودہ اند طریقۂ
انجذاب ومحبت الہیہ موصل ست واورا روی جز بسوی ذات حق سبحانہ
نیست بخلاف طرق دیگر کہ روی بجانب انوار نیز دارند لاجرم بعضے ہمان
انوار باز میمانند واین انجذاب ومحبت در جمیع افراد انسانی ست اما پوشیدہ
اہل این سلسلۂ عالیۂ نقشبندیہ تربیت ہمان انجذاب میکنند [۳۶] فرمودہ اند
رویۃ بالبصر بعد از موت ست چہ رویت انکشاف تام ست وتا روح متعلق این
بدن ست انکشاف تام صورت نمی بندد چہ ہر چند بے تعلق گردد لا اقل علاقہ
حیات باقی خواہد بود اگر چند بصرافت اصلی نماند تعلق خود باقی ست [۳۷]
بتقریب سماع فرمودہ اند آنہا ی کہ از صوفیۂ صافیہ بسماع نغمہ قائل شدہ اند

Marfat.com

حکمت درین آن دیده اند که در وقت استماع نغمه طبیعت ساکن و بر جای خود
میباشد لاجرم روح در ادراک معانی بیشتر میرسد محبوب آنها معنی ست نغمه را
مثل زیور آن میدانند والا نفس نغمه مبتلا نمیتند یکی از حاضران این بیت شیخ
سعدی را برخوانده ؎ گه آواز خوش بهتر از روی خوش + که آن حظ نفس است
این قوت روح + فرموده اند هر دو یکیست یعنی اگر رائی و مستمع از اهل نفس آید
آن دیده و شنیده هر دو نفسانی ست و اگر از اصحاب روح اند هر دو روحانی
ست و فرموده اند که در ملفوظات شیخ نظام الدین مسطور ست که از شرائط نغمه
یکی آنست که بر مستمع محبت حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان معروض داشت
که محبت حق سبحانه را چه علامتی ست فرمودند اتباع تام آن مخلص عرض کرد تو اند بود
که صاحب اتباع را مطلب بهشت باشد یا رستن از عذاب و دوزخ فرمودند اینچنین
کسے صاحب اتباع تام نیست و او را از اهل الله نمیتوان شمرد این اتباع ظاهری
است و اتباع باطنی آنکه در باطنش جز حق سبحانه مطلبے نباشد ۳۸ روزی
فرموده طریق سلف مشائخ آن بود که اول به تزکیه نفس تحصیل مقامات
مشغول میشدند چون موانع قرب الٰہی که خواطر و هواجس ست بتزکیه دور میشد
بقدر تزکیه نور ایمانی قوت می یافت تا بجاے میرسیدند که جز حق سبحانه نزد
بصیرت ایشان نمی ماند و جمیع اوصاف و افعال را از و میدیدند و صور
اجسام عالم در رنگ سرابی مے نمودشان و مظاهر را مخلوق و معدوم میافتند
و توحید صوری بعضے را بعد از فرو آمدن حاصل می شد و بعضے را نه آنگاه
فرموده اند طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس الله اسرارها لیها همان طریق سلف
است لیکن در ابتدا بتحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرموده اند آنها که
از راه توحید صوری میروند خطر بسیار دارند و نیز فرموده میتوانند که شخصے بحضرت

Marfat.com

حق سبحانہ اقرب باشد یعنی استہلاک و اضمحلال داشتہ باشد و اکرم نبود چنانچہ یکے
تحصیل مقامات کردہ است و نتیجۂ مقامات را کہ استہلاک و اضمحلال است درین
عالم نیافتہ این اکرم ست نزد حق سبحانہ و کریمہ ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم ناطق برین
است ۳۹ فرمودہ اند کہ ولایت بفتح واو قرب بندہ را گویند کہ بحق سبحانہ دارد
و بالکسر آن معنی را کہ موجب قبول خلق میشود و اہل عالم بدان میگروند و این تکوینیات
تعلق دارد خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی ست شخصی از حاضران سوال
کردہ کہ برکاتی کہ بمستعدان میرسد از کدام قسم ست فرمودہ اند کہ اثر ولایت
بالفتح است و در اثنای آن بیان تقریب استفادہ طالبان فرمودند
کہ ہرگاہ آئینۂ طالب محاذی آئینۂ مرشد میشود ہر چہ در ان آئینہ است بقدر
مناسب پرتو می اندازد و انگاہ فرمودہ اند کہ کسے باشد کہ ازان دو قسم ولایت
او را یکی حاصل باشد و دیگرے بود کہ از ہر دو نصیب وافر داشتہ باشد
یا شخص یکے ازان دو بیشتر بود و بدیگرے کمتر مشائخ نقشبندیہ رحمہم اللہ را
ہمیشہ ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بودہ است و فرمودند کہ اگر مقتدائی
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را بیکے از مخلصان میگذارد و ولایت
بفتح را با خود بر دو نیز فرمودند گاہ بحکم زلتی ولایت بکسر را از ولی باز می ستانند
چنانچہ ابن فارض رحمہ اللہ ازان سیر بقال می آرد و آن در نفحات مسطور
است ۴۰ روزے فرمودند کہ معاملۂ برزخ و حشر خوش معاملۂ دور رو در ولایت
انگاہ سکوتے و تاملے کردہ فرمودند ہیچ سعادتی برابر این نیست کہ کسے
را آنے بحضرت حق سبحانہ حاصل شود بعد ازانکہ دوام انس حاصل شد ہیچ
انتظاری نمی باشد و فرمودند کہ سبحان اللہ آدمی مامور باخلاص و محبت
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خود ست با این ہمہ چندین

Marfat.com

تکالیف شرعیہ برونہادہ بلکہ روزی بتقریب اعتراض بعض منکران بہ فقرا اللہ فرمودند اولیا از کبار محفوظ مستند اگر از ایشان امرے ازین باب ناگاہ ظاہر شود احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جہالت ست ملاحظہ باید کرد کہ منزل ایشان کہ دائم یا اکثر در انند کدام ست درین میان اگر احیاناً بحکم بشریت چیزی صادر شود ایشان را در ان معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشائخ کبار را در زمان حیات مردمان زندیق میگفتہ اند چنانچہ ذوالنون مصری را رحمہ اللہ اما ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چہ از دنیا مطلق منزہ بود اگر در کسوت دنیا می بودند ہیچکس بعد از موت ہم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند این کہ متبدعان بہ بعضے اصحاب رضی اللہ عنہم اجمعین طعن میکنند سببش ہمان ست کہ این بزرگواران بنابر حکمتی بمنصب خلافت در دنیا بودند والا چندین تن از صحابہ کہ بکوہہا خود را کشیدند و بوضع فقر و تجرید زندگانی نمودند ہیچکس از آنہا حرفے نمیگوید و سخن از اصحاب گفتن از شرائط دین و ایمان نیست بسیاری از مومنان باشند کہ جز خدا و رسول را نمیدانند و در ایمان ایشان ہیچ شبہ نہ

فصل چہارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ العالی خواجہ عبید اللہ سلمہ اللہ تحقیق

فرزند دلبند حضرت خواجہ ما اند وقت در روز و ماہ و سال ولادت ایشان ازین ابیات شریفہ والد ما جد ایشان ہویدا گردد ؎ او کشتہ درین خرابہ منزل + روز یکم از ربیع اول + بود آخر عصر کان یگانہ + افتاد درین سیاہ خانہ + طبعم غزل نشاط میگفت + دیدم ناگہ بہار بشگفت + تاریخ شناس تیز ہین مرد + بشگفت بہار در خط آورد + و چون یکی از درویشان در واقعہ دیدہ بود کہ در خانہ ایشان پسرے حمیدہ سیرے خواہد شد باید کہ

Marfat.com

اورا مسمے بنام نامی خواجۂ احرار عبید اللہ قدس سرہ گردانند چنین کردہ اند چنانکہ
در ہمان مثنوی آن خواجہ معنوی اشارہ باین معنی نمودہ اند آنجا کہ فرمودہ اند ؎
در خانۂ کمترین غلامی + شد بندہ کی بزرگ نامی + این نام خجستہ ملک زاد + انشاء اللہ شفیع من باد
و درین منظومہ بتقریب اذان و اقامت بسمع این طفل کثیر السعادت ابیات
بدیعۂ دقیقہ کہ متضمن تعطش ایشان بودہ بقلم آوردہ اند ما بہ بست دو بیت
ازان اینجا اکتفا نمایم ؎ برخیز ہلا موذن غیب + در گوش من آر بانگ
لاریب + این خستہ بسے نیازمند است + یک شہدم از لبت بسند است +
گر یکدم اللہ از تو گیرم + واللہ کہ ہمان زمان بمیرم + یک شعلہ نوردہ بروزم
تا خانۂ ما سوی بسوزم + خود را بتو باز مے سپارم + مے میرم و شعلہ مے گذارم +
در خور نیم ازین سیہ روز + خود شعلۂ خویشتن برافروز + اے دوست بحق
دوستداری + خواہان توام بجان سپاری + ہجران بتو وصل جاودانی است
در پیش تو مرگ زندگانی ست + گر حے علے الصلوٰۃ گوئی + ہم خود بصلوٰۃ من
بپوئی + در زیر کفن شوم فراہم + رشک ہمہ زندگان عالم + من مردہ و دوست
در نمازم + سبحان اللہ بخود بنازم + افتادہ بصعقۂ تجلے + گویم و ہو الذے
یصلے + کردند دو کون مدح خوانم + قد افلح آیتے بشانم + ہان اللہ گوی تا
بجوشم + اینک چو صدف تمام گوشم + در ہمزۂ اللہ ار شوم نیست + حاجت
بسماع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ صراط مستقیم
است + من یکدم سر و نام دارم + یک رشحہ حیات کام دارم + از رشحہ کفایت
است این کار + چون من بروم چہ کم چہ بسیار + چون در نگری غرض تمام است +
سر رشتہ رشحہ ہم بجام است + گر بحر رسد بہ تشنہ کامی + سیرابی اوست
ہم بجامی + نی نی غلطم مقام درویش + عالی ست ز حرف اندک و بیش +

Marfat.com

دریای ازل بسی شگرفست وسبحانک تبت این چه حرفست ودرایام طفولیت
این فرزند وبرادر ارجمند ایشان مدظلهما که عنقریب ذکر ایشان نیز بیاید از
والد بزرگوار خود منظر سے رسیده بوده اند ونیز دران ایام حیات حضرت والد
ایشان طاب ثربته حضرت ایشان مارا قدس الله سره امر متوجه ودعا
درحق این دو نور دیده نموده بوده اند وآثار آن را نیز منظر غیب بین مطالعه
فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پیرزاده گرامی مرسل
داشته اند تصریح باین معنی نموده اند هذا هو سته مرتبه فقیر بدولت عتبه بوسے
حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن بر سن
غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبردار خواهی بود
ودر حضور خود شما را طلبیدند وشما در حجور مرضعات بودید وبفقیر امر کردند
که بایشان توجه بکن بامر ایشان در حضور ایشان بشما توجه کرده بجدیکه ظاهرا
اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید هست که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر
نتایج باشد انتهی کلامه الشریف چون این دو برادر والاگهر بحسن شفقت و
اهتمام خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی از فضل وصلاح
بهره ور گشتند این مخدوم زاده بزرگ باشارهٔ آنجناب شغل این طریقه علیه را
از شیخ الهدا دامت حیاته که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله
سبحانه گرفتند وببرکت آن نظرات که سابقاً ذکر یافت ونیز بمن همت و
صحبت این دو عزیز از صفاے نسبت بزرگان خود بانصیب شدند بالجمله
فرشته خصال اند وصاحب احوال وصاحب خلق وتمکین بر کمال وهموارهٔ
در آرزوی صحبت وخدمت حضرت ایشان مامی بوده در عرائض به نیازمندے
تمام دریوزهٔ انظار عنایت ازان حضرت می نمودند یکی از عرائض ایشان

Marfat.com

این عریضۂ علیہ ست کہ از انجا بکمال عقیدت بل بوفور فضیلت ایشان راہ
توان برد وھو ھذہ عریضۃ محتویۃ علی سرایر الاخلاص ومکامن
الاختصاص من الملوک المفلوک احقر عبید اللہ عبید اللہ الی اسوۃ
اھل الصحو وقدوۃ ارباب السلوک شیخ الاسلام مصباح الظلام امام
الانام ومنبہ النیام الاجمل الاکمل البارع الاورع النحریر النیر المنیر
مشید ارکان الملۃ والمتطہر من الماثم والذلۃ والناطق بالحق والصواب
وللخلق کنف اللوذ والایاب قائمۃ الدین وقایۃ احکام المتین والمتمکن
علی مسند الافادۃ والمتصاعد من حضیض العادۃ الی افق السعادۃ
قلاوز رکبان الطریقہ وحارز عمران الحقیقۃ نور حدقۃ الاکوان ونور
حدیقۃ الاعیان فارس مضمار الخطاب وحارس اسرار الکتاب المتعین
علی وساوۃ وراثۃ المصطفوی والمتصف علی جادۃ خلافۃ النبوی
واقد نیران المحبۃ لقائہ ومنہل عطش المہجۃ سقائہ حلال عقود الاشراقیہ
ودلال وفود الاشراقیہ لیس مکرمۃ من اللہ الا لہ فیہا حظ کامل ولا
موھبۃ الا نصیب کافل الصفوۃ شعشعۃ من نیر قلبہ الوافی والعطوفۃ
شعبۃ من دوحۃ کرمہ الوافی لہ التقدیم علی مشائخ الزمان والتفوق
علی مشاھیر الدوران تسخیر بملاحظۃ اطوارہ من طور الولایۃ و
یستطلع بمشاھدۃ اعمالہ علی اسرار اھل النہایۃ من استند بعروۃ
ارادۃ فھو الذی ارتقی علی مدارج الکمال ومن اعتصم بحبل اخلاصہ
فھو الذی استعد بنیل الامانی وفاز لحصول الکمال فھلموا یا ایھا
المترددین فی فیافی الطلب وتعالوا ایھا المتشمرین الی عبادان وصول
الرب واقرعوا باب دارہ التی یعلم بمنبع البرکات وعاکفوا علی حضرتہ

Marfat.com

التی تسمی بمعدن الخیرات وترقبوا من تلطفه حصول المقاصد والمرادات
وترصدوا من تصرفه نیل المکارم والسعادات هو الشیخ المکمل سیدنا
ومولانا ملاک الدین الفاروقی النسب المحمدی الحسب السرهندی
المولد القدسی المحتد بلاندلسی فی حقه غبطة وللسمنانی فی امره
عبرة طرد الطوسی عند ظهوره وفر الفارابی من سطوة طلوعه ومقر
فضله الغزالی ومثبت تفوقه الرازی اللهم یسر آماله وضاعف کماله
واحفظه من طوارق الایام وموجبات الاحزان والآلام ما هم غمام
وهدر حمام بحرمة النبی وآله الکرام وصحبه العظام واتباعه الاخیار
الی یوم القیامة علیه وعلیهم الصلوة والسلام یا سیدی لیس لی
طول البضاعة ولا حول الاستطاعة الا مکرمتکم ومرحمتکم قلبی
قاسیة باصناف الذنوب والاثم وفوادی مظلمة باصناف الذمائم
والجرائم ارحموا علی احوالی وانظروا علی سریرتی وبالی حتی استخلص
من هاویة الجهالة والضلالة وارتقی علی معارج السعادة والکمال الیوم
لیس اب مشفق الا انتم ومهرب ومارب الا حضرتکم کل ازمنة عمری
وجل اوقاتی وعامة شهوری وسنواتی مصروفة بمدحتکم العالیة
ومحمدتکم الهنیه واقتصر علی لقائکم ان کان لی الاربة والمنیة
سیدی لسانی کلیل وبیانی علیل لا یطیق فی العربی علی مقتضای
اقتضائی فابین المقصود بلسان الفرس بتوفیق الله ذو القدس
عز شانه وجل سلطانه انتهی وعرائض بزبان فارسی در غایة فصاحت
وبلاغت نیز بسیار مرسل داشته اند که اکثر بدستخط ایشان نزد راقم ست لیکن
از خوف تطویل عنان توسن خامه را کشیده میدارد وحق سبحانه ایشان را از

Marfat.com

میراث معنوی پدر بزرگوار بهرهٔ فراوان بخشاد بالنبی وآله الامجاد خواجه محمد عبد الله
سلمه الله فرزند دوم حضرت خواجه ما اند طاب تربته السلف وزاد قدر الخلف
برادر بزرگ از مادر دیگر اند وایشان از والدهٔ دیگر و واسطه میان ولادت این
دو گرامی برادر چهار ماه اکثر چنانچه همدران مثنوی والد ماجد ایشان قدس سره
اشاره بوقت و ماه و سال ظهور این فرزند نیز فرموده اند و آن اینست ؎
تاریخ یکی چو شد نمودار + هنگام تولد دگر آر + افتاده بحر بر تلاطم + ماه رجب و پگاه
ششم + مابین ظهور این دو گوهر + بگذشته چهار ماه اکثر + چون صبح رسید
آخر شب + چون روز ز روشنی لبالب + چون ماه تمام منشرح صدر + در ظلمت
شب چو ساعت قدر + بعد ازین بیان والا چند بیت زیبا در دعای این نور
حدقه سعادت بزبان قلم لازم الیمنت داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود
حرفی بمیان نهاده هذا هو ؎ یارب که طلسم خود کشائی + این طفلک ما باو
نمائی + خود را بتمام خود گذارد + چون نخل ز دانه سر برآرد + چندین همه آفتاب
رفتند + در بحر تو چون حباب رفتند + این قطره هم از شمار ایشان + در موج
خودش مکن پریشان + باشد کامم ازو برآید + چون بینمش از تو یادم آید + بس
تشنه و بس خرابم ای دوست + در حسرت یکدم آبم ای دوست + هر که ترشح تو بینم +
در تعطش آیم و نشینم + ای بحر طرب بکام من شو + امروز یکی بجام من شو +
من جام چه می کنم گدایم + مشتاق توام دهن کشایم + اکنون دهنم کشاده بهتر +
بحر سخن ایستاده بهتر + زین گفت و شنود حاصلی نیست + حیران و خموش
بایدم زیست + این مخدوم زادهٔ آزاده در صورت شباهت و سیرت مشابهت
تمام به پدر بزرگوار خود دارند حفظ قرآن مجید نموده اند و از علوم عقلیه و نقلیه
بهرهٔ کامل حاصل فرموده چنانکه بعضی کتب متداوله را بفطرة و قوت تمام

Marfat.com

درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفهٔ علیه نصیب فراوان یافته اند و
دران علماً و حالاً وقتهای نظر مینمایند تعلیم ذکر و مراقبه این اکابر را از حضرت
ایشان ما قدس الله تعالی سره گرفته اند و چندین بار دیوانه وار از دهلی پیاده
و سوار متوجه آستان ایشان شده در سرهند روزها در خدمت علیه بسر برده اند
و الطاف و نظرات خاصه دیده اند و بعض کتب کلامیه را چون شرح مواقف
وغیره یا بعض رسائل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانیده اند و از علوم
و اسرار خاصهٔ حضرت ایشان نیز بهره های لانهایة برداشته راقم الحروف چندین
بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت و منقبت این مخدوم زادهٔ
عالیشان استماع نموده روزی فرمودند که او از محمدی المشربانست و از محبوبانست
و از مغلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند
که اگر آن نبودی که این خواجه زادهٔ ما در کمال وسعت مشرب و شوریده حالی و
بی تقیدے و تعینے بودندے ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجادهٔ
والد بزرگوار خود نشسته بافاده و افاضه طلاب می پرداختند انتهی الحق این
مخدوم زاده در غایت بے تعینے اند و از انجا که مغلوب نسبت توحید وجود گشته اند
از نظارهٔ مظاهر جمیله حظ فراوان دارند و از استماع سرود و اغانے نیز لذت
بے پایان اکثر شوریده حال و فارغ البال با نظر راست و کلاه کج به کوچها و
بیابانها سیر مینمایند و اشعار پرسوز میخوانند و آه گرم و سرد از دل پر درد می برآرند
و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بملاحظه انتساب خود بحضرت ایشان تخلص دران
احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیهه فرمودند
ے کشت گلستان بهانه ایست نگارا + بوی تو آواره کرده باد صبا را + اشاره
به فقیر نمودند که تو نیز چند بیت برین ملحق گردان این بنده این دو بیت معروض

Marfat.com

داشت ؎ راز نهانی بلب رساند دل امشب ٭ خوی کبوتر که داد بلبل ما را ٭ خلق بمحراب
ابروت بسجود ند ٭ شیشهٔ دل بشکند قبله نما را ٭ حضرت ایشان ما را قدس الله سره
در مکتوبات قدسی آیات مکاتیب عالیه بنام نامی این مخدوم زادهٔ گرامی ست در
مکتوبیکه در جواب عریضه ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفه شریفه رسید از مطالعهٔ
آن فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلای آنکه اندراج
یافته بود نیک و مبارک ست این دولت که شما را در سه چهار ماه میسر شده است در
سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر
این نعمت بجا باید آورد چون میداند که فطرت شما بلند ست و تحسین این قسم
احوال از شائبه عجب مبرا اظهار این نعمت نموده آمد لئن شکرتم لازیدنکم نص
قاطع ست نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کردن گرفته است این دولت
نیز مبارک باشد بأدب تمام قبول این وارد نمایند اما در غلبهٔ این حال آداب
شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما ینبغی بجا آرند انتهی علی
الایجاز و این مکتوب مکتوب سی و چهارم ست از جلد ثانی و محتویست بر فوائد
ارجمند و معارف بلند من اراد الاطلاع بتفصیله فلیرجع الیه و نیز این قرة العین
ولایت عرائض نمکین پر شور مستانه بآستان حضرت ایشان مرسل داشته اند
که از انها بنقل دو عریضه اکتفا میرود عریضهٔ اولی عرضداشت بندهٔ مهجور
پر تقصیر محمد عبد الله آنکه اوقات گرامی بدعاے سلامت آنحضرت میگذرد
و ندامت و پشیمانی که بر دوری از خادمان حضور دارد آنقدر است که بگفت
و نوشت نگنجد چندین شوریدگی و سرگردانی روی داده که بشمه از ان اشعار
نتوان کرد سراپا درد و اندوه است و باین خداوند کریم را شکر که در نسبت و
رابطهٔ باطن که حاصل آن فنا و نیستی ست ذاتاً و صفتاً و عیناً و اثراً فتوری نیست

Marfat.com

وچگونه فتور راه یابد که بعد از رجوع بوطن اصلی هوای غربت در سر نمی ماند و انسهای غریبه رو میدهد و اسرار عجیبه جلوه گر میسازند و باطن را با هیچ ازینها التفات نیست بدریای عدم آب از سر گذرانده اند اینهمه بطفیل خدمتگاری و بندگی آنحضرت است ذات والای آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باد عریضهٔ ثانیه عرضه داشت کمترین خدام والا درگاه محمد عبدالله بعرض اقدس باریافتگان و راه بردگان محفل خلد مشاکل حضرت خداوندی قبله گاهی دام ارشاده میرساند که احوال بدان گونه میگذرد که بیان آن فرصت دراز میطلبد تا سرانجام کار چیست و آخر بکجا کشد شورشی شگرف سراپا پیچیده دریای حقیقت مواج است هر لحظه موج دیگر بر روی کار دارد دو قطره را با موج بودن شریعت عشق هیهات هیهات چه مینویسم در حضرت قطب دائره ظهور دیوانگی سر دیگر بدیوانگی بخشند ؎ گه گریم و گه خندم و گه افتم و گه خیزم + آموخته ام مستی از دلبر مستانه + ای قبله خداپرستاران کرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل هوش افتم زیاده برین گستاخی ست العبودیة انتهی و از انجا که این نور دیدهٔ مخلصان حقیقی را باین خدمتگار تحقیق التفاتهای فراوانست عنایت نامهای زیبا مشتمل بر انفاس نفیسه باین بنده مرسل داشته اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم می نماید حق سبحانه دعای حضرت والا ایشانرا که دران منظومه سابقه در حق ایشان نموده اند باجابت قرین گرداناد و ایشانرا بنهایت مراتب تکمیل و اکمال برساناد بحق اهل الرشاد اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند برخوردار حضرت خواجه بزرگوار قدس سره زبان قلم بذکر خلفای کبار ایشان گویا میگردد و از ان جا که اعمل و اعلم و اکمل و اعظم خلفای خواجه عالیشان حضرت ایشان بودند قدسنا الله بسره الاقدس سزاوار آن بود که نخست زبان خامه را بذکر ایشان شیرین

Marfat.com

سازیم بعد ازان بہ بیان حال دیگر خلفا پردازیم لیکن چون احوال حضرت ایشان
متضمن بسط و تطویل بود و مشتمل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر
خلفاے حضرت خواجہ را تقدیم دادہ مسکۂ اختتام این کتاب ذکر حال آن مریم حکم
ریشان و فرزندان و خلفاے ایشان گردید شیخ تاج الدین سلمہ اللہ تعالی
آن جناب از بزرگ زادہ ہای دیار ہندوستانست و از اجلۂ اصحاب حضرت خواجہ
ما قدس اللہ تعالی سرہ الاقدس پیش از شرف وصول بلستان ایشان در خدمت
حضرت شیخ الہ بخش کہ از خلفاے حضرت مجذوب باللہ سید علی قوام بودند قدس
اللہ سرہما بودہ و جناب شیخ بوے الطاف و اعطاف کثیرہ می نمودہ و در ابتدا
ایام طلب کہ حضرت خواجہ ما بخدمت مشائخ بلاد تردد و سیر مودہ اند در قصبہ از
قراے سنبل کہ از بلاد تابعۂ دہلی ست صحبت شیخ الہ بخش نیز رسیدہ بودند خدمت
شیخ تاج ایشان را دلالت بارادت و صحبت شیخ خود کردہ بود حضرت خواجہ ما در ان
باب استخارہ نمودہ بودہ اند و از اکابر خواجگان نقشبندیہ روح اللہ روحہم
رخصت آن انتساب نیافتہ از انجا عنان سیر بصوب دیگر منصرف داشتہ اند
اما شیوۂ فقر و نیستی و حال شیخ الہ بخش را معتقد مے بودہ اند چنانچہ از بعضے
مرقومات ایشان ہویداست چون حضرت خواجہ از سفر میامن اثر ما ورا النہر
بہند مراجعت نمودہ بارشاد و طلاب توجہ فرمودہ اند و شیخ الہ بخش نیز سفر
آخرت اختیار کردہ بودہ است شیخ تاج باوجود آنکہ از شیخ خود مجاز بودہ بل
نائب مناب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجہ را قدم
از سر ساختہ بملازمت شریفہ شتافتہ حضرت خواجہ این طلب و تواضع
و انصاف او را پسندیدہ نظر عنایات و برکات شامل حال و مآل او داشتہ اند
جلیس خلوت خاص و انیس محفل اختصاص گردانیدہ چنانکہ گویند و میان

Marfat.com

مستفیضان حضرت خواجہ بکثرت صحبت شیخ تاج دیگرے نبودہ و نیز در استفسار
احوال و پرسش اسرار بسیار دلیری مے نمودہ و اگر ایشان را گاہ مغلوب
می دریافتہ بحکایات و لطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم مے کشیدہ
چنانکہ در ذکر حضرت خواجہ ایامی برین معنی نمودہ اند باجملہ بعد ازانکہ حضرت
خواجہ ما شیخ را آشنای نسبتہای علیہ اکابر نقشبندیہ گردانیدہ اند اجازت تعلیم
طریقہ دادہ اند گویند اول کسیکہ از حضرت خواجہ مجاز گردید شیخ تاج بود و ایشان
از زبان خدمت شیخ شنود کہ گفت چون حضرت خواجہ ما قدس سرہٗ مامور
شدہ اند کہ مرا اجازتے دہند در ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشتہ کہ اگر وے ہم
در معاملہ امرے بیند کہ از اکابر نقشبندیہ او را مشیر باجازت باشد میشاید
مقارن آن من در معاملہ دیدم کہ بخطۂ فاخرۂ بخارا در خدمت حضرت عزیزان
خواجہ علی رامیتنے قدس اللہ روحہ ہستم حضرت عزیزان طاقیۂ مبارک خود را
بر سر من نہادہ عنایات بیغایات نمودند چون بحضرت خود این واقعہ را
معروض داشتم تبسم فرمودند و انچہ در خاطر ایشان خطور نمودہ بود بیان
نمودند گویند چون حضرت خواجہ شیخ را اجازت دادہ اند در نفس و نظر
آن جناب اثرے پدیدار گشت ہر کرا ذکر این طریقہ تلقین فرمودے
ویرا جذبات و غلبات از وے ربودے و احوالات روے نمودے
دران ایام شیخ از حضرت خواجہ رخصت سنبل یافت کہ امشب در کنار
دہلی بمنزل یکی از دوستان خود را شیخ اللہ بنام کہ از مریدان حضرت خواجہ
بود فرود آمد آن عزیز را اہلیہ بود ویرا طلب آن پیدا شد کہ از شیخ تعلیم ذکر
این سلسلہ علیہ بردارد باجابت رسید ہمان شب آن صالحہ را حالات و
جذبات کثیرہ روے داد و کشف ملکیت و ارواح و اشالہا میسر گشت آن

Marfat.com

احوالات حاصلہ را بزوج خویش درمیان نہادہ تا بشیخ رفتہ معروض دارد زوج
را از استماع احوال زوجہ شور و جنونے بر سر دوید و حال آن کہ پیش ازین بچند
روز از شیخ التماس نمودہ بود کہ در وقت رخصت برای او از حضرت خواجہ
قدس سرہ دریوزۂ نظر عنایت خاص نماید شیخ معروض داشتہ بود کہ ا
حضرت خواجہ بنابر حکمتے جواب دادہ بود فرمودہ کہ او را از ما نصیبہ کمتر مینماید
شیخ آن خبر وحشت اثر را بآن درویش گفتن مصلحت ندیدہ تا آن
شب آن درویش از فرط جنون بشیخ گفتہ کہ ما التماس کردہ بودیم ہان
تا چہ جواب گرفتہ آید چون بسیار مبالغہ نمودہ است ناچار آنچہ شیخ
شنودہ بودند مذکور ساختہ بجر و استماع آن سخن آن درویش ممتحن گریبان
چاک زدہ بر سر خاک ریختہ گریان و نعرہ زنان و افتان و خیزان روے
بآستان حضرت خواجہ نہادہ و در راہ چندین جابر لاے و دحل افتادہ و
دستار جائی و پای افزار جائی و بیان حالش ؎ در ہمہ شہر چو من نیست
یکی شیدائی + خرقہ جائی گرد و ساغر و قدح جائی + تا ہمچنان شوریدہ و پریشان
بمسجد خواجہ عالی شان در آمد چون نظر او بر حضرت خواجہ افتادہ با ضطراب
و پیچ و تاب تمام دویدہ آن تنگ گل را در آغوش کشیدہ و بر زمین افتادہ ا
اصحاب حضرت خواجہ خواستہ اند کہ ویرا بہ جبر از ایشان جدا سازند حضرت
خواجہ اصحاب را منع فرمودہ اند و خود را بوے درداده چون چند بار
با ایشان ہر طرف غلطیدہ ایشان از روی شفقت باد فرمودہ اند کہ ای
فلان با ہیچ کاری ہم داری وی بشورش تمام گفتہ ہر کار یکہ دارم با تو
دارم تبسم کنان فرمودہ اند کہ ما را خود ہلاک میکنی انگاہ فرمودہ اند کہ ہان سوے
پیشانی ما بنگر بجردیکہ نظر بر جبہۂ ایشان کشادہ پیش گشتہ و بر خاک افتادہ

Marfat.com

حضرت خواجہ برخاستہ اند ویکی را بنگاہداشت او گذاشتہ تا بعد از چندین ساعت
باوقت آمدہ است وچون یاران سر بہوشی از و استفسار نمودہ اند می گفتہ
میرسید کہ آمدم و چنین مبین ایشان چیزے دیدم کہ بگفت وبیان در نگنجد
مرا دیدن ہمان بود واز خود رفتن ہمان ؎ لوح محفوظ است پیشانی یار + سر
کونین ست در وے آشکار + چون حضرت خواجہ واقعہ زوجۂ آن عزیز را
شنودہ اند بپرسش او فرستند احوال او را استماع نمودہ او را بحوار خود
آوردہ اند و ہر روز از و خبرے گرفتہ اند و عنایات خاصہ شامل حال او گشتہ
تا ازیمن نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیدہ اند و ازان
حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافتہ امروز در قلعۂ سلطان فیروز نشار
ذاکرات بوے رجوع دارند و از برکات صحبت و خدمت او کہ بی بی دولت
نامور است بدولت صفاے سر و ذکر دل و جذبہ و حضور میرسند و صبیہ آن
زکیہ در حبالۂ جناب خواجہ حسام الدین احمد است سلمہ اللہ تعالی باز گردیم
بہ شرح احوال شیخ تاج الدین در ہمان ایام کہ شیخ بسنبل رفتہ ہدایت
ارباب طلب توجہے نمودہ اند بعضے حاسدان زبان بملازمت آنجناب
کشودہ بودہ اند و نیز دیوانہ ابا بکر نام از جملہ ہم پرہاے شیخ بشیخ در شوریدہ بود
آن دیوانہ را شیخ تادیب نمودہ از ملامت آشنا و بیگانہ واز پرخاش
آن دیوانہ در عریضہ بحضرت خواجہ عرض ؎ دلتنگی ظاہر کردہ اند حضرت خواجہ
پاک نظر قدس اللہ سرہ الاطہر این رقیمۂ والا را بہ شیخ مرسل داشتہ اند
و دماغ خشک شما را کہ در باب شیخ ابا بکر نمودہ بودید خواندیم این نوع چیزہا
مناسب مقام شفقت و کار شناسی نیست اولیا از کبائر محفوظ نیستند
نامرادیچارہ کہ روزے چند سلوک طریق تصفیہ کردہ باشد از کجا

Marfat.com

محفوظ هستند و معصوم شد تا خلاف چشمداشت از و ظاهر شود خصوصاً که در اصل
دیوانه و منحرف العقل باشد استقامت صفات از و نمی باید چشمداشت اگرچه
بولایت برسد خداوند در آن وقت چه نامعقول معقول او شده باشد و صورت
صواب را از نظرش پوشیده باشند کارخانه دیوانه ها دیگر است نمی بینید
که تکالیف شرعیه مربوط بعقل است بالجمله همه را در مرتبه اش معذور باید داشت
و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل میت وجود را دید ادب شناخت انیست نفوس
مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمئنه و بعضی در میان که آن را لوامه گویند انهم
اگر از ذوی العقول باشد مطمئنه نفوس اولیاست ارباب نفوس اماره را نیز
معذور باید داشت بل بنظر لطف دید در هر کاری مطالعه ای جمیل کار باید کرد
طعن اهل سنبل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم در ایشان دید که از استقامت
عقل برآمده اند و شیوهٔ نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکنند
حکم بر بطلان او چرا کنند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرمایند الحمد لله
والمنة که ملامت نصیب اولیا راست ما خود در ظهور این امور طریق دیگر
داریم هرگاه ملامتی میرسد در خود می نگریم و یک بدصفتی در خود می یابیم
و این اشارت را موعظه غیر میدانم چنانچه درین ماده نیز در خود نقصها و
تلبیسات یافتیم و التجا بکرم الله کردیم انشاء الله مرتفع شود باری بگویید
که از ملامت سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود یا
صفای توجه بر طرف خواهد شد یار و درگاه خداوندی خواهد شد ع
معشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والسلام این مکتوب را نیز پیش ازان نما
بعد ازان تقریبی که مفهوم کرد و به شیخ تاج نوشته اند کاری کمن
که وحشت ز شکم فزون شود + صیدی چو من زدام وفایت برون شود +

Marfat.com

مرغ دست آموز شما مزاج نازکی دارد واللہ کہ بدست این مسکین نیست کم پروازیست
گرم وسرد این بیابان ندیدہ بالجملہ بنازش می باید داشت سنۃ اللہ تعالیٰ برین
جاریست کہ اعزاز واسطہ وتعظیم او مورث فیض لاتیناہی ست ؎ چون زمانی
بغیر ما منگر + الحذر الحذر ز غیرت ما + زیادہ گستاخیست انشاء اللہ تعالیٰ درین
پنج وشش روز متوجہ شما خواہم شد پیش ازین بیکروز نوعی اشارہ شد تا آنکہ
اہمال در توجہ بجانب شما نکنم واز ہمین جا غائبانہ ہمت بر ترقی شما بربندیم بتوفیق
اللہ تعالیٰ تقصیر نخواہم کرد دیگر ظاہر شد کہ فی الجملہ شما را جنگ ونزاعی درمیان
است اینہا درچنین وقتی چہ مناسب است اہتمام نمایند کہ از عین الیقین بحق
الیقین رسیدہ در اوج بقاء باللہ نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق
الیقین در معشوق مشاہدہ افتد ومعنی ما رمیت اذ رمیت ولکن اللہ رمی
ذوقی شود وسر کل شیء ہالک الا وجہہ بتحقیق رسد خلافت الٰہیہ جز درین موطن
صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجہ احرار می فرمودہ اند آن کہ
تا پرتو ما رمیت اذ رمیت در باطن نیفتد واصل نمی توان گفت کسی را گمان
نہ شود کہ این معنی در ظہور انوار توحید بدست می آید کہ ہمہ را بنعت ہمگی دیدن
دیگر است وہمہ را بانعت یگانگی دیدن دیگر فہم من فہم این معنی ظہور کان اللہ
ولم یکن معہ شیء است چنانچہ در ازل بود باز نیز الان کما کان دیگرست دقیق
است گنجایش تقریر وتحریر ندارد والسلام والاکرام ہم این فقرۂ عالیہ را
بشیخ نگارش فرمودہ اند عزیز من ہدایت مطلق در پرتو ما زاغ البصر وما طغیٰ
است کہ باطن سالک گرفتار ذات بحت باشد نشانش آنکہ باوجود درد وبری
جمیع مقامات ومشاہدات ومراتب ظہور پیش ہمتش حقیر نماید ؎ رندے
چند ند کس نداند چند ند + بر نسیہ ونقد ہر دو عالم خند ند + اگر صاحب این حالت

Marfat.com

را بشرط کشش ازین حالت سر بمقام بندگی رسیده مظهر اسم الغنی شود فقرش
بنهایت رسد الفقر اذا تم هو الله اینست این معنی بی استغراق و کشش آلهی و
دریافتن آنکه این کشش از دست و یا و صور کائنات و اشباح عالم سرابی
بیش نیست میسر نمیست انتهی کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره
بدار البقا شتافتند خدمت شیخ تاج سلمه الله از آواره دلی طریق سیر بلاد را
پیش گرفت اکثر ممالک هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرمین
محترمین زادهما الله تعالی شرفا و کرامة گردید چون بآن دولت رسید سکنه آن
امکنه متبرکه را بشیخ اخلاص تمام بدیدار گشت شیخ محمد علان که از اکابر حرم
بود و بورع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
از مستفیدان آن جناب شد و شیخ محمد را پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین
اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسله علیه نقشبندیه قدس الله اسرارها لیها کائن
بود و کتاب رشحات عین الحیات را بتازی زبان ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز
برحسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه
جویان آن می بود که حق سبحانه یکی از خلفای این شکرف سلسله را آنجا رساند
تا ازو می اخذ طریقه این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
اکابر این سلسله در منام آن عزیز را به شیخ دلالت نمودند تا با خلاص تمام
بخدمت شیخ رسید و اطوار و اذکار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بملازمت
آمد شدی نمود و فوز ارتباط و اعتقاد این عزیز سبب فریدا خلاص مردم آنجا
شد بشیخ تاج الدین راقم از زبان شیخ شنود که بسطیت فرمودند که ما را در بلاد
عرب شیخ محمد علان میگویند شیخ محمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف بآخرت
شتافت رحمه الله شیخ تاج الدین سلمه الله مکرر از دیار حجاز بهندوستان آمده

Marfat.com

باز بآن بلاد شریفہ رفت و در مرتبہ اخیر بولایت لیہ و بصرہ رفت جم غفیر بسلک
ارادہ پیوستند حاکم آن دیار از مخلصان شد و در اثنای کثرت صحبت و اجتماع
ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافلۂ حرمین طبل رحیل فرو کوفت
شیخ مضمون سہ یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز درای + از گران جانی
بود آنرا کہ ماند دل بجای + شیخ صحبت تعلیم طریقہ را یکسو نہاد و ہم ازان جا
با لباس احرام با یک ناقہ و یک دو خادم نفقہ و فاقہ متوجہ بیت اللہ الحرام در ضمنہ
سید الانام شد یکے از دوستان این فقیر کہ فاضل و صالح است و صالح نام و
از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال کہ ہزار و سی و ہفت
باشد در بادیۂ متبرکہ عرفات شیخ را دیدم ہمچنان با جامہای احرام چندین روز
کہ شوخگین گردیدہ بود و آن جناب غبار آلود و ژولیدہ موی با محاسن سفید
و چشمہای از تاب سفر بل از زنشای مستی دیگر سرخ شدہ چنانکہ از دیدنش
سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و بمن گفت کہ سالہا شہرہا و بیابانہا
پیمودم و این و آنرا آزمودم اکنون جاروب کشی خانۂ صاحب خود میکنم تا ہمین
جا خاک شوم ع خوش آن سر کہ بران آستان خاک شود + حق سبحانہ آن
یادگار باقی را در املکنۂ مکرمہ سالہا باقی دارد بحق الحرمین و زوارہما و سائر العباد
آن جناب را در اطوار و اقوال ارباب ذوق و حال رسائل نیکوست و جہت
افادہ اہل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندیہ را رضی اللہ عنہم کہ بفارسی
بود عربی کردہ و نیز چون از بعض علماء ظاہر جرفیکہ مشعر باشد بر آنکہ پیری
و مریدی بدعت ست شنودہ در اثبات سنیت آن رسالۂ زیبا رقم نمودہ اینجا
دو نسمہ تبرکا از رسالہ کہ در تعلیم اذکار نوشتہ تحریر می آید ب ادب و تقریب آن
کلام خواجہ عبد اللہ امام اصفہانی رحمہ اللہ کہ در نفحات الانس مذکور است

Marfat.com

اولا صورت آن شخص را کہ این نسبت از و یافتہ و خیال آورند انچہ شیخ مینویسد
کہ فینبغی ان تجعل صورت الشیخ علی کتفك الایمن فی خیالك و تعتبر عن
کتفك الی قلبك امرا ممتدا او تأتی بالشیخ علی ذلك الامر الممتد و تجعله
فی قلبك فانه یرجی لك بذلك حصول الغیبة ب اثر الذکر انك فی
زمان النفی ینفی عنك وجود البشریة و فی زمان الاثبات یظهر فیك
اثر من آثار تصرفات الجذبات الالهیة و الاثر متفاوته بحسب الاستعداد
فمنهم اول ما یحصل له الغیبة عما سوی الحق و بعضهم اول ما یحصل له
الشکر و الغیبة و بعد ذلك یتحقق له وجود العدم و بعده یتشرف بالفناء
کما قال الشیخ عبد الله انصاری فی تفسیر هذه الایة و اذکر ربك اذا
نسیت ای نسیت غیره ثم نسیت نفس ذکرك ثم نسیت ذکرك الحق ایاك

خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ آن جناب نیز از خلص اصحاب و اجلا احباب
حضرت خواجہ باقی باللہ است والد ماجد آن مجموعہ علوم سخندانی قاضی نظام
بدخشانی بود کہ از وے تواضع زیبا در ذکر مولانا ربانی سعید ترکستانی سبق ذکر
یافت و وے از اجلہ تلامذہ مولانا مذکور بود و ہم از شاگردان مولانا المدقق
احمد جنید رحمہما اللہ از وے نیز بالتفات پسندیدہ و شاگردان گزیدہ و روزگار
بماند و در سنہ اثنی و ثلثین و تسعمایہ دامن ازین دار ملال بر افشاند چون
آن علامہ در اواخر حال تقدیر ذو الجلال در زمرہ امرا و کبار سلطان ہند منخرط
بود بعد از وی این فرزند سعادتمندش نیز چندگاہ تقید امارت و حلیہ متبلا
بود اما ہمدران حال از و فور مناسبتے کہ او را بطائفہ علیہ اولیا بود ہمیشہ دلش
مائل صحبت و خدمت فقرا بود و جویان کنج مسکنت و انزوا و دران ایام صحبت
شریف خواجہ باقی طاب ثراہ نیز رسید از یمن و برکت آن صحبت آنشوق از و ا

Marfat.com

تقصدی آن اُمرا برخویش نتوانست قرار داد ناچار امتثالاً لأمره الشریف
یک تن را تعلیم ذکر داده التماس آن نمود که وی را دران معذور دارند حضرت
خواجه چون وی را درین تباعد محقق وصادق دیدند عذرش پذیرفتند
بلکه آه سرد از دل غم پرور برآورده فرموده اند خوب کرد وخود بر اخلاص
ساخت ودر مرض موت حضرت خواجه از کمل اصحاب جز آنجناب دیگری حاضر
نبود بیداریها وبیمارداریها که متضمن افاضات کثیره بود وبوی تعلق گرفت
وخدمات تکفین وتجهیز وتدفین ازوی بوقوع انجامید وپس از پیر
بزرگوار دران جایگاه وخانقاه بخدمات هم پیرها وپیرزاده سعی فراوان
مبذول داشت وسعیش مشکور گشت که مخدوم زادها ازین سعی او بفضل و
صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکتوبیکه بحضرات پیرزادهای
خود مرسل داشته شکر از آن جناب را باین عبارت برنگاشته اند معارف
آگاه خواجه حسام الدین احمد را حق سبحانه از ما جزای خیرها دکه مونته ما مقصران
را برخود التزام نموده کمر همت را در خدمت عتبهٔ علیه بسته اند ما دور افتادگان
را فارغ ساخته ع گر بر تن من زبان شود هر مویی + یک شکر تو از هزار نتوانم کرد +
انتهی کلامه الشریف از آنجناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق
ومحبت عظیم مشهود میگردید بارها میفرمودکه حضرت خواجهٔ ما همان حضرت احرار
بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید که این
فقیر از تقریر وتحریر پیر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که حضرت خواجهٔ
احرار طاب ثراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصهٔ علیهٔ خود که بحضرت خواجه
ما القا واعطا می نموده بوده اند ونیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای خاصه
نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه بزیارت

Marfat.com

روضهٔ منوره رسیده شده بود او را عطا فرمودند انتهی کلامه الشریف آئین جناب
خواجه حسام الدین آنست که چون نماز بامداد را در مسجد فیروزآباد ادا می نماید
ساعتی چند مستقبل مراقبه می نشیند انگاه ادای صلوة اشراق فرموده متوجه
مزار فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سره که قرب دو میل بیرون شهر واقعست
میشود تمام روز آنجا بتلاوت و عبادت و مراقبه میگذراند هر روز پانزده جزو از
قرآن تلاوت میکند و چند حدیث از ترجمه مشکوة المصابیح مطالعه می نماید نماز عصر را
آنجا ادا نموده جهة تفقد عیال و اطفال بشهر بمنزل خود مراجعت میفرماید با وجود
این خوی انزوا و رغبت سکونت صحرا اگر عزیزی مهمان بمنزل او وارد میشود او را
خبر میکنند خود بمنزل آمده او را و آن روزه را مختصر گرفته بدریافت دل ضیف
و حسن صحبت میگذراند نیز در امتثال خبر معتبر الشفقة علی خلق الله آن پایه دارد
که با وجود نفرتی که او راست از رجوع و مخالطه ارباب غنا همیشه سفارش نامهای
او برای رفع حاجات فقراء الله بامرا و ملوک جاریست با وجود که بعض مخلصانش
کراهت بعض توانگران را از سفارش او دیده بالتماس تمام معروض داشتند
که دران باب خود را کشیده دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت مینماید
وفور شفقت عنان صبر او را از کف میرباید و زبان حالش ناطق ست بمقولهٔ
آن بزرگوار دین که او نیز رفع حاجات مسلمین بملوک مے کرده و ازان راه
تذللے باو میرسید فرزندانش معروض داشته اند که حفظ آبرو نیز ضرور
است فرموده که ما باین آبرو خود آسیا گردان نخواهم کرد چه سعادت آن
آب رو که بشادابی کشت دلهای مسلمانان مصروف گردد بعد از انتقال
حضرت خواجه روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس الله
سره بسبب مقالی یک گونه ملالی بود بعنایت الله سبحانه آخر غبار آن ملال

Marfat.com

برخاست وصفا با واخلاصها درمیان آمد تا بجائیکه فرزند بزرگ خود را بهجت
تربیت بآستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر عنایت
شامل حال قرۃ العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواجه
که در جواب رقیمه شیخ تاج مرسل داشته بیان این معنی نماید بلاطفه گرامی
ارشاد پناه که از سورت پیش از توجه برهانپور نوشته بودند و آثار لطف
بیش از کتابتهای پیش دران خوانده میشود روز پیش از تحریر این رقیمه رسید
آنچه از معارف بقلم آمده بود پندارد وقت شریف بر وفق وقت صاحب
این رباعی بوده ؎ هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود + هر گوشه که رفتیم هیاهوی
تو بود + گفتم مگر سوی دگر راهی نیست + هر راه که رفتیم همه سوئی تو بود + ازین
جهت که از قلم اهل تقاصا در کنایند چیزها درین مکتوب خواهد بود اما چون
دار عمل است و دیوانگان این مسجد بواسطه ظهور بعضی احوال از حول وقت
خود بسیار دوری جسته اند هر چه مقتضی عمل در رعایت اصول دین باشد
برای اینها نافع تر مے نماید و از حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
اینجا هم بسیار روی میدهد اما آنچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده
که بسبب خدمت حدیث نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم است این حقیر
خوابان آنست و گاه بفقیر مے دهند طیلے این سعادت را عظیم نموده اند
تخصیص فانیان باقی بحق را زیبا تر است بلکه بدیگران این خلعت زیبا
نیست و تواند که از بس عظمت ضرر بنا اهل رساند غرض ازین گستاخی
بیان حاجت خود است و التماس دوائے موافق مرض اگر معنی دیگر فهم شود
مراد این کاتب نیست بحمد للہ که فقیر زادگان را باسعادت های دیگر طلبے
در رسیده و با قصور و نقص خود معلوم این حقیر گردیده که سفر و جدائی از

Marfat.com

پدر و اهل نافع باشد و باین اشارة بالبشارت خادمان استادی ارشاد پناهی
سلمه الله تعالی در فرستادن فقیر زاده مذکور آمد باجازت و رخصت ملاذی
استادی شیخ الله داد که تلقین ذکر این سلسله از ایشان برداشته بود و بسر منزل
رفته و از کتابها آثار رشید سعادت و مددهای جناب ارشاد پناه و نسبت باو
معلوم می شود امید که در وقتیکه مناسب این باشد بدعا و توجه و استغفار
و بهر وجه ممد و معاون باشند و از صفا با نسبت بیاران و اظهار اخلاص نسبت
بخاندان نور الاتم و سر الاعظم حضرت پیر دستگیر علیه الرحمة آنچه از ارشاد پناه
خدمت مخدومی شیخ احمد ابقاه الله مدید میشود باعث چندین شکرست
و از الطاف الهی و ترقیات عظیم تر از انکه بقلم آید در ایشان مشهود میگردد
و خوب تر اینکه این الطاف و خلعت شریعت و متابعی آن بظهور میرسد
و در رعایت ظاهر دین آنقدر توفیق یافته اند که دشمنان و منکران ایشان
اعتراض نیابند و از معتقدان چه گویم که بسیارند و خوب اند و خوب تر میشوند
و بعد از رعایت شرع از طریقها غیر این طریقه مسموع نمیشود که مذکور و معمول
میشده باشد و السلام راقم گوید عفی الله عنه آن سال که این ذره مستهام
بصدد شورش احوال از برهانپور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس
الله سره العزیز متوجه بسرهند شده بود در دهلی بخدمت لازم السعادت
حضرت خواجه حسام الدین سلمه الله نیز رسیده بود در میان موعظه مرشدانه
باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیاز بقبلهٔ عتبهٔ خادمان
ارشاد پناه آوردی انصاف اینست که امروز برای تربیت طالبان حق
چون ایشانی نیست زیرا که در علوم دین رتبهٔ بلند دارند و در اتباع و عمل
درجهٔ ارجمند و معاملات این راه را بعجزها و بجبرها دیده اند و بمعرفت هر یک

Marfat.com

بروجه اتم رسیده وحوصله ودماغ تربیت اہل اللہ نیز ازیشان بسیار مشاہده میشود واگرچه بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجه قدس اللہ سرہ بطفیل آن حضرت ازنسبت این بزرگان بهره ورشده باشند ونیز مکرم اللہ سبحانه توانند که طالبی را بفائده رسانند اما دران اوصاف خجسته که مذکور شد آن ارشاد دستگاه سلمه اللہ را امتیاز تمام ست انتهی ما اخذت من کلامه الشریف مدظله العالیه ونیز دران ایام که حضرت ایشان مارحمه اللہ سبحانه در قید رفاقت عسکر سلطان وقت بودند وحرف خلاص ازان بلیه در میان بود وحضرت ایشان دو کلمه بحضرت خواجه ازان خبر رقم نموده بودند خواجه در جواب آن این نیاز نامه مرسل داشتند هوا نوارا فاضت وبرکات افاوت آن مسند آرای ارشاد وهدایت روزافزون باد بعد از ادای لوازم نیازمندی مشهود خاطر ملکوت مناظر میگردد آنکه عنایت نامه نامی که ارسال فرموده بودند بمطالعه آن سرخوش ومشرف گشت وآنکه از حرف رخصت نوشته اند چه گوید وچه نویسد که چه خوشحالیها وانشراح روے داده اگر درین ضمن این اراده ونیت خادمان ایشان راست دهد که این ویرانه دہلی را ببرکات وجود آگاہی صفات خود منور ومعمور گرداند وکاہلان وبازماندگان انجا را در کار آورده گرمی ذوق وچاشنی طلب بخشند وخوشیهاے تازه وشگفتگیهاے بے اندازه خواهد رسید بهمه حال فراغ خادمان ایشان ازین تشویشهاے صوری مامول مخلصان ونیازمندان است خداوند سبحانه بزودی محبان وخیرخواهان را بدیدار فیض آثار ایشان محظوظ وشادان گرداند وچنانچه گوش بشنیدن حظ گرفت دیده نیز بنصیب خود رسد زیاده چه تواند نوشت ظلکم ممدود وبعد از انتقال حضرت ایشان طالب تربیت خدمت خواجه واست برکه عنایت نامه باین مخلص خود که ارقم

Marfat.com

این حروفست در مصیبت پرسی مرسل داشته بودند که ازان نیز فرط اخلاص و وداد
ایشان بآن حضرت تصریح میگردد و آن اینست هو خداوند جلشانه آنمجموعهٔ فضائل
وکمالات صوری و معنوی را دیرگاه آرام بخش دل و دیده دوستان دارا و از ارتحال
بندگان غفران پناه ولایت دستگاه مخدومی علیه الرحمة وافرة چه تواند نوشت
که افسوس و دریغ این واقعه مخصوص مخلصان و محبان نیست هر که بهره از
اسلام دارد می باید باندازهٔ دریافت ازین حادثهٔ جگر سوز ملول و اندوهگین
باشد آن محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران
بجای باید آورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را دریافته
برکات و کمالات بایستنی اندوختند بدلخواه دوستان انوار قبول و صحبت
ایشان روز بروز مستقیم و متزاید باد انتهی در خدمت خواجه از راه الطافی
که باین خادم خود دارند مرحمت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند
و دران ایام که بنده در آستان حضرت ایشان قدس سره می بود در هر چند
روز مواعظت نامه ازان جناب باین تراب اعتاب میرسید که دران
تحریض و اغرا بود بر استقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت
ایشان و بعضی اوقات در خواب و واقعه نیز آمده اند و بنصائح می نواختند
و نیز باشعار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار
مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند
که هیچ نظمی بتازگی ترا روی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید
شعر مظلومی بخت ما بدادی نرسید + این اخگر ما فرو دبادی نرسید + صد ره
مژه خار رهگذرها کردیم + یکبار بدامان مرادی نرسید + موافق وقت ایشان
آمد بغایت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانست

Marfat.com

این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تا شیشهٔ دل قبله نمای نشکند + تن جانب
کعبه ره گرائی نکند + ای کاوه تن از خویش نیازی برخاست + تا خاک حجاز
کهربائی نکند + قبول افتاد الحمد لله والمنة روزی در خدمت ایشان بودیکی
از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند
و دست این طائفه بجائی نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه
فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد
زیرا که فقرای زمانهٔ پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
اغنیا با ایشان راه ارتباط و اعتقاد می گشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها
احتراز می فرمودند و فقرای این وقت ما اکثرشان چنان اند که اگر امرا و اغنیا
بجانب ایشان آیند و راه مخالطت و مودت گشایند ناچار این درویشان را
در وضع فقر و انزوای ایشان فتور خواهد روی داد پس کرم الهی قلت عقیدت
و تندخوی اغنیای این وقت را باین فقرا حارس و حافظ این فقرا ساخت
یکی از مخلص هم پیرهای جناب خواجه بفقیر گفت که در عشرهٔ آخر شهر رمضان
خدمت خواجه سلمه الله معتکف بودند روز نوزدهم و نهم بعد از عصر فرمودند که بالبعد
از شام بمنزل میرویم که فردا عید است و داشتن روزه مکروه چون شام درآمد
از مسجد برآمده باستهلال درآمدند با آنکه جمع کثیر را از جوانان تیز نظر مدتی
نظارگی داشتند و ماه را ندیدند بمجردی که ایشان رسیدند ماه نمایان شده
ماهذا الا من کرامات الشریفة امروز که سال هزار و چهل هجریست و عمر شریف
ایشان به شصت و اند رسیده بر مفارق مخلصان سایه رحمت ایشان ممدود
است و دیر سال بر مفارق دوستان خواجه باقی بالله باقی باد بشیخ الهداد
سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته حضرت

Marfat.com

خواجه ماست پیش ازانکه حضرت خواجهٔ ما از لاهور متوجه ولایت ماوراء النهر شوند
بخدمت ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباس ورزشی طریقت
و مراقبه از ایشان نموده اما او را دران سفر باشارهٔ حضرت خواجهٔ ما بسبب مانع دیگر
مرافقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجه که در هند
بودند حضرت خواجه آنوقت آنهارا دلالت بملازمت شیخ مذکور نموده رفته بودند
چنانکه ازین نوشتهٔ شریف ایشان که قبل ایام سفر یکی از مخلصان مرسل
داشته اند معلوم گردد هو درین روزها داعیهٔ سیر ولایت قوی گشته امید است
که بعد از چند روز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ الهداد خویشتن داری کرده خود را
بودن و ماندن قرار دادند طوبی لمن یکون معه و فاز فوزاً عظیماً شعر داغ بی یاری
و درد بیدلی + اینهمه بر خود پسندیدیم و رفت + باری هر کرا ملازمت ایشان میسر
شود غنیمت ست حقا و بعزت الله که بتکلف نمیگویم شعر دادیم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی + انتهی کلامه الشریف و نیز دران سفر از راه این کتاب را
بشیخ مذکور مرسل داشته بوده اند در جواب التماس شیخ تحریر بعض دقائق و حقائق
راه را از ایشان هو برادر ارشد شیخ الهداد دعاگوی معتقد خود را بتوجه فاتحه امداد
مینموده باشند با اینهمه پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمال بیحیائیست که سخن
تصوف درمیان آریم و از دقائق طریق انجذاب و حقائق منتهای کشف تحریر
نمائیم ع از خود بطلب هر انچه خواهی که توئی + بهر حال یک وصیت میکنم بر شما باد که
آنرا از دست ندهید و آن اینست که چون ما هرزه گرد و بیابان پیما نباشند خود را
بر نسبت خود بدوزند و آنرا عزیز دارید که اعز من کبریت الاحمر است والسلام
انتهی بعد ازانکه حضرت خواجه ازان سفر میمنت اثر مراجعت نمودند شیخ بکمال
عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبرداری آب و طعام مسافران

Marfat.com

وخدمتگاری لوازم خانقاه ملایک آشیان باد بود وباین خدمات ظاهر از کار
اذکار واحوال باطن لمحه غافل نبود تا از توجهات خاصهٔ پیر بزرگوار به نسبتهای
شایسته رسید چنانکه بخود بیاد رفتگیها از و مشاهد حاضران میشد از خدمت سیدے
ومرشدے میر محمد نعمان ابقاه الله شنودم بکبار شیخ مذکور بر بام مسجد فیروزآباد
باچندین از یاران نشسته بود که ناگاه دیرا کیفیت وبیخودی غالب شد از سکر و
جوش نعره خروشی زد و دوان شد نزدیک بود که از لب بام مسجد کرا از انجا تا بزمین
قریب چهل گز نباشد بفتد که یکی از حاضران دست وکمر او را بگرفت محکم با بجمله
شیخ از خوبان روزگار ست واز ارباب فنا و نیستی وانکسار و از غایت خیر وشیر
وعیب جوئی غنی وفقیر بر کنار واز مجاوران فرار فایض الانوار پیر بزرگوار اگر
طالبی بخدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
سلسله می نماید آن جناب او را بخدمت شیخ میفرستد و محبت و داد کثیره میان
این دو عزیز کائن ست ظلهما ممدود و عاقبتهما بخیر بحرمة اولیاء الله و طلبه محمود

مقصد دوم که علت غائی بر تالیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل
است بر یازده فصل که رأیت احد عشر کوکبا وصف حال آنست فصل اول
در بیان احوال بعضی از جداد کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله

شهاب الدین علی الملقب به فرخ شاه الفاروقی الکابلی جد
پانزدهم حضرت ایشان ست واو یازده واسطه بحضرت عبد الله ابن عمر الخطاب
رضی الله تعالی عنهما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
سلیمان بن مسعود بن عبد الله الواعظ الاصغر بن عبد الله الواعظ الاکبر
بن ابو الفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب
رضی الله عنه و وی از اجلهٔ امرا و اعاظم وزرار سلاطین کابل بوده سخنین

Marfat.com

نزیل ہندوستان اوست کہ از غزنہ و کابل بدیار ہند آمدہ و بہمین وجہ امروز قبیلہ را
کہ بوی منسوبست کابلی خوانند گویند وی باوصاف خجستہ موصوف بودہ و بہ ترویج
اسلام و توہین عبدہ اصنام معروف نسب عارف اکبر شیخ فریدالدین گنج شکر
قدس اللہ سرہ الانور نیز بوی اتصال میکرد و امام رفیع الدین رحمہ اللہ جد ششم
حضرت ایشانست زیرا کہ والد حضرت ایشان کہ شیخ عبدالاحد اند قدس سرہما فرزند
شیخ زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبدالحی وی فرزند شیخ محمد وی فرزند
شیخ حبیب اللہ وی فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بہشت واسطہ
بفرخ شاہ مذکور می پیوندد زیرا کہ والد آنجناب شیخ نصیر الدین ست کہ او فرزند
سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبداللہ بن شعیب بن احمد بن یوسف
بن فرخ شاہ مذکور است امام مذکور جامع بودہ میان علم باطن و ظاہر اقتباس
انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف
بمخدوم جہانیان نمودہ کہ ذکر حال آن سید عارف در مقالہ رابعہ بیاید انشاء اللہ
سبحانہ و موجب اقامت او بدیار ہمنست آثار سر ہند آن بودہ کہ جای آبادی آن
شہر بیشہ بود موحش مسکن سباع رعایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص
اہل قریہ سرائس کہ شش و ہفت کروہ است از شہر سہرند بنا بر عشر رساندن
خزانہ از سامانہ کہ بعد مسافت بود و شہری دیگر در میان نداشت در خدمت
قطب الزمان سید جلال مخدوم جہانیان کہ سلطان فیروز شاہ مریدی بود
باچہ رفتہ التماس نمودند کہ مدار الخلافت دہلی رسیدہ از سلطان استدعای
آبادی شہری دران نزدیکی نماید حضرت سید مسؤل آن جماعت را مقبول
داشتہ متوجہ دار الخلافت گشت سلطان تا کنور کہ دو منزل ست از دہلی
استقبال وی کرد در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمودہ

Marfat.com

حکم فرمود که دران سرزمین شهری آباد سازند و خواجه فتح الله برادر کلان امام
رفیع الدین که از مقربان سریر خلافت بود تعیین نمود خواجه با دو هزار سوار آمده
در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعه نمود هر روز باهتمام تمام
انچه بنا می یافت صباح منهدم میدید چون این مقدمه بعرض خلیفه رسید
علاج متوجه حضرت سید حواله گردانیدند آنحضرت اشارت با مام رفیع الدین
که خلیفه و امام نماز حضرت سید بود و در سنام اقامت داشت فرمود که آمده
خشت بقلعه نهد تا به میمنت او از دست خلل محفوظ ماند و دران بلده سکونت
نماید که وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال پیر بزرگوار
آمده دران متوطن گشت نادانسته هر روز دران عمارت بیکار میگرفتند و
از تصرف شیخ هر روز عمارت منهدم میشد و باعث تحیر متصدیان بود حضرت
امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاه ساختند و منع فرمودند و
بدست مبارک خود خشت بنای قلعه بنهادند که الی یومنا هذا آن قلعه
برهمان بنا برپاست ازان روز آن بلدهٔ فیروزآباد از برکت سکونت
آن جناب رونق دیگر یافته و اهل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادات
کثیره رسیده اند و الی یومنا هذا ملجاے سکنه آن بقعهٔ شریف از قوی و ضعیف
تربت اوست که در قدیم الایام از شهر بیرون بوده و درین روزگار از آبادی
بسیار میان آن بلده واقع گردیده منقول است که سبب انهدام بنای قلعه
آن بود که شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره العزیز را فرخنده شبی
حضرت ایشان با مخدوم زادهای عالیشان و برخی از درویشان بزیارت
تشریف برده بودند مدت تمام محاذی صدر امام مراقب برپای بماندند بعضی
معروض داشتند که بنشینند چون باشد بنشستن توجه نفرمودند و زمان یسیر

Marfat.com

بر سر تربت والدۂ معصومہ مرحومہ خویش رحما اللہ کہ دران مقبرہ منورہ است
نیز خاموش ایستاد و ندا ین بندہ را کہ یکی از منتسبان و امان قراک ایشان بود
بر دل اخلاص منزل ریخت کہ تا رحمتہا کہ بوسیلۂ مرور ایشان ازین قبور بر اہل
آن رسیدہ باشد و چہ برکتہا کہ منزل گردیدہ بود فردای آنشب سعادت لزوم
مخدومزادۂ مخزن الاسرار والعلوم خواجہ محمد معصوم ابقاہ اللہ و اوصلہ الی
غایۃ ما یتمناہ سری شگرف از زیارت دوش بر گوش ہوش زدند و مجمل آن را
این بود کہ حضرت ایشان بعد از مراجعت ازان زیارت فرمودند کہ چون مجاذی
روضۂ امام ایستادم از حق تعالی ملتمس آن شدم کہ الٰہی از جمیع اموات این
گورستان عذاب را بکرم تو بردارند آوازی رسید کہ تا ہفتہ عذاب از ایشان برداشتہ
باز ملتجی شدم و گفتم رحمت ترا نہایتی نیست بر مغفرت بیفزای حکم شد کہ ماہی
عذاب مرفوع گردد باز بیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نموده
بکلی بخشیدند فردای آنروز بمقبرہ کہ والد ماجد آنحضرت مدفون اند انجا حاضر
شدند و بخاطر عاطر آنحضرت قدس سرہ مضمون حدیث معروف گذشت کہ
چون عالمی بر مقبرہ بگذرد تا چہل روز عذاب از ان مقبرہ بردارند بمجرد این
خطور ملہم شدند کہ بقدوم تو تا قیامت عذاب ازین مقبرہ برداشتم و آنجا نیز این
التماس در میان آمد و بغیر اجابت رسید ؎ تو از ہر در کہ باز آئی بدین خوبی
و زیبائی + دری باشد کہ از رحمت بروی خلق بگشائی + اما والد شریف ایشان
العالم العارف الامجد الشیخ عبد الاحد رحمہ اللہ کہ درین کتاب تعبیر از ایشان
بحضرت مخدوم میرود قدس سرہ آنجناب را در عنفوان جوانی و آوان تحصیل
علوم ربانی بناگاہ طوطای شوق این راہ گریبان دل بگرفتہ بخدمت
مظہر النفوس الشیخ عبد القدوس قدس سرہ برد آنجا بمند ارادت او در آمده

Marfat.com

تلقین اذکار و تعیین اطوار قرا گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان
و طلب مصاحبت بآن درویشان و خداپرستان نمود خدمت شیخ رضا بدان
نداد و فرمود قدم عزیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاده باز گردد آنرا
باتمام و اختتام رسان آنگاه بیا و بتحصیل این معامله کمر همت بند که درویشی بعلم را
چندان نمکی نیست چون حضرت مخدوم این بشنود و ملاحظهٔ کبر سن شیخ نمود
زبان مسألت بگشود و گفت ترسم که چون پس از اتمام و انصرام علوم دینیه بدین
عتبهٔ علیه بشتابم این گرامی صحبت را در نیابم شیخ فرمود چون مرا نیابی بفرزندم
رکن الدین شو و از و بجو آنچه میجوئی حسب الامر ع صبری کنیم تا کرم او چها
کند + گویان بر سر تحصیل علم مراجعت فرمود و قضارا پیش از تمامی تحصیل حضرت
مخدوم عمر گرامی شیخ او رخت تمامی کشید ع آن نامهٔ سوز دل بانجام رسید
پس حضرت مخدوم بعد از فراغ اکتساب فنون علوم از منقول از مفهوم و پس
از مراجعت سیر و سیاحت بعضے بلاد که عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانه
بحکم آن اشارت همگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد او باشارت والد خویش
و ملاحظهٔ علو استعداد طالب وفاکیش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات تربیت
در بارهٔ آنجناب بکار برد چون از فرائد فوائد خویش بهره ور گردانید خرقهٔ خلافة
پوشانید از قادریه و چشتیه و به تلقین و تربیت طلاب أمر فرمود و اجازت نامه
بغایت عالی در بلاغت معانی و فصاحت الفاظ بنوشت و آن نامهٔ گرامی که
نگارش نموده اینست که گذارش می یابد بسم الله الرحمن الرحیم ؎ بشرے
لقد انجز الاقبال ما وعدا + و کوکب المجد من الافق العلے صعدا + ؎ بشری ترا
که دولت و اقبال رو نمود + انجاز وعده کرد نقابے ز رخ کشود + در آسمان
رفعت شمسے بر آمده + نوری از ان بتافته اندر جهان نمود + الحمد لله الذی

Marfat.com

خلق آدم علی صورتہ وکرمہ بخلافتہ واجری تلک السنۃ بین انبیائہ واولیائہ وقد
احسانہ علی منہ واخر شکرہ علی نعمہ ھو الاول وھو الاخر والظاھر والباطن
لا موخر لما قدم ولا مقدم لما اخر ولا معلن لما ابطن ولا مخفی لما اظھر وسمت ھمم
اولیائہ عن الرکون الی الاکوان عاراً واعتلقت الجنان باراً فدارت علیھم کبرۃ
وعشیہ کاس لمحبۃ من کوثر محبوبھم دراراً کلما جن علیھم اللیل جعل قلوبھم
من شوق لقاء الخلیل نارا وتفیض اعینھم من الدمع مدراراً لیلاً ونھاراً او
تشتغلون بذکرہ سراً وجھاراً ویتمتعون بمناجات المحبوب اعلاناً واسراراً ویطوفون
حول سرادقات الوحدۃ افکاراً لا یزال منھم فی کل زمان من یعرف فی وجھہ
نضارۃ العرفان وھو عطشان وحیران لہ فی فضاء العشق والولہ طیران غایۃ
مطلوبہ لقاء الرحمن ونھایۃ مقصودہ رضاء المنان فیظھر فی اقطار الارض آثارہ
ویظھر فی الافاق انوارہ لسانہ ناطق بالحق وھو داع الی الرب للخلق لیخرجھم من
الظلمات الی النور ویقربھم ویحببھم الی اللہ الغفور والصلوۃ والسلام علی من
ھو خیر خلق واحبابہ وخاتم انبیائہ وخاتم اصفیائہ وھو رسول الرحمۃ و
صاحب الشریعۃ الغراء والطریقۃ الزھراء والحقیقۃ البیضاء وعلی خلفائہ
الاربعۃ واصحابہ الکرام البررۃ اما بعد فان الدعوۃ الی اللہ العلام من اوثق
دعایم الاسلام والایمان واکرم مناھج العمل والاحسان علی ما ورد فی الخبر
عنہ علیہ الصلوۃ والسلام والذی نفس محمد بیدہ ان احب عباد اللہ الی
اللہ الذین یحببون اللہ الی عبادہ ویحببون عباد اللہ الی اللہ ویمشون فی الارض
بالوعظ والنصیحۃ کما قال اللہ تعالی قل ھذہ سبیلی ادعوا الی اللہ علی
بصیرۃ انا ومن اتبعنی واتباعہ انما یکون برعایۃ اقوالہ واحوالہ فان الاخ
الاعز الرضی والصاحب المرضی المتوجہ الی رحمۃ رب العالمین المتوکل علی مالک

Marfat.com

یوم الدین اخانا العالم شیخ عبدالاحد بن زین العابدین لما صح قصدہٗ و
لبس الخرقۃ منا وتفقہ بالعلم واشتغل بالذکر والفکر شغلاً کاملاً اجزنالہ
اجازۃ بالْبَاس الخرقۃ للطالبین کما اجازلنا شیخنا وابونا شیخ الاسلام قطب
الاقطاب الشیخ عبدالقدوس قدس اللہ سرہ العزیز وھو من شیخہ شیخ
الاسلام الشیخ محمد عارف وھو من شیخہ شیخ الاسلام الشیخ احمد عبدالحق
وھو من شیخہ الشیخ جلال پانی پتی وھو من شیخہ الشیخ الشمس الدین
ترک پانی پتی وھو من شیخہ الشیخ علاء الدین علی احمد صابر وھو من شیخہ
الشیخ فرید الحق والدین مسعود اجودھنی وھو من شیخہ قطب الملۃ والدین
خواجہ قطب الدین بختیار اُوشی وھو من شیخہ خواجہ معین الدین سنجری
وھو من شیخہ الشیخ عثمان الھرُونی وھو من شیخہ حاجی شریف زندنی
وھو من شیخہ الشیخ مَوْدُود چشتی وھو من شیخہ الشیخ ابی یوسف الچشتی و
وھو من شیخہ الشیخ ابی محمد الچشتی وھو من شیخہ الشیخ ابی اسحاق الشامی
وھو من شیخہ الشیخ حُذَیفۃ المرعشی وھو من شیخہ الشیخ سلطان البلخ
ابراھیم الاَدْھم وھو من شیخہ الشیخ فُضَیْل بن عِیاض وھو من شیخہ
الشیخ عبدالواحد بن زید وھو من شیخہ الشیخ حسن بصری وھو من شیخہ
حضرت امیر المومنین امام المسلمین علی المرتضی وھو من حضرۃ رسالۃ
الرفیعۃ القدسیہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وھو من اللہ تعالی
عزوجل وایضا اجزنالہ دامت برکاتہ وزیدت درجاتہ بِالْبَاس الخرقۃ
المبارکۃ القادریۃ المحمدیۃ لمن یطلبھا ویراہ اھلا ومستحقا لھا کما اجازنا
بالباس الخرقۃ للطالبین استاذ علماء المشرق والمغرب علامۃ الوری علم
الھدی المحقق المدقق الکامل المکمل سید السادات امیر سید ابراھیم مُعین

Marfat.com

الحسنی الحسینی لایرجی القادری وھو من السید السند الشیخ احمد الجیلی القادری
وھو من شیخہ ووالدہ سید السادات سید موسی القادری وھو من شیخہ
ووالدہ سید عبد القادر وھو من والدہ وشیخہ سید السادات سید حسن
وھو من شیخہ ووالدہ سید السادات محی الملۃ والدین ابی نصر وھو من شیخہ
ووالدہ السید الحسیب النسیب ابی صالح وھو من والدہ السید الجلیل المستند
عبد الرزاق وھو من والدہ سید السادات قبلۃ ارباب الکرامات قطب
الکونین غوث الثقلین محی الحق والشریعۃ والطریقۃ والحقیقۃ ابی محمد عبد القادر
الحسنی والحسینی والجیلانی قدس اللہ روحہ وھو من شیخہ الشیخ ابی سعید
المخزومی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی الحسن علی القرشی الھکاری وھو
من شیخہ شیخ الاسلام ابی الفرح یوسف الطرطوسی وھو من شیخہ شیخ
الاسلام عبد الواحد بن عبد العزیز التمیمی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی بکر
الشبلی وھو من شیخہ شیخ الاسلام سید الطائفۃ الصوفیۃ جنید البغدادی
وھو من شیخہ شیخ الاسلام سری المفلس السقطی وھو من شیخہ شیخ الاسلام
معروف الکرخی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی سلیمان داؤد الطائی وھو من
الامام علی ابن موسی رضی اللہ عنہ وھو من ابیہ الامام جعفر الصادق وھو
من ابیہ الامام علی محمد الباقر وھو من ابیہ الامام السعید الشہید حسین و
ھو من ابیہ امام المسلمین امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب
رضی اللہ عنہ وعن اولادہ واحفادہ وانصارہ وھو من سید المرسلین امام
المتقین وخاتم النبیین خاتم المرسلین المبعوث رحمۃ للعلمین محمد النبی العربی
محمد صلی اللہ علیہ وبارک علیہ وآلہ الطیبین الطاھرین ووصینا لدامت
برکاتہ ان یشتغل بالعلوم الصوفیۃ واوراد المشائخ واعمالھم مراعیاً حقوق

Marfat.com

الشرع من الاصل والفرع ممتثلاً لاوامر الله ومجتنباً نواهيه ومؤدباً بآداب
الصوفية حق الادب وان لا يتردد الى ارباب الدنيا واصحابها ويحضر في مجلسهم
في طلب الدنيا وان يجب ولاد الشيخ واقرباءه ويراعي حقوق آدابهم كما قال
الله تعالى لحبيبه صلى الله عليه وسلم قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة في
القربى وان يشتغل بالله اشتغالاً باطناً معرضاً عن غير الله كما قال الله لحبيبه صلى
الله عليه وسلم واذكر اسم ربك وتبتل اليه تبتيلا زاهداً في الدنيا راغباً الى
العقبى ثابتاً على السعادة والسخاوة من غير التفات الى رسوم أهل البطالة وان
يجعل الوحدة والعزلة رأس ماله فانهما متمسك ارباب الصدق والصفا فان
استطاع ان يستمر او قاته على الملازمة بالخلوة فهو اولى واخرى وان لم
يتيسر له ذلك فليجعل لنفسه نصيباً منها وينبغي ان لا يكون سنته خالية عن
خلوة او خلوتين فان كان هكذا فيدوة العزيزة نائبة عن بدنا وبين الناس
خليفتنا فرحم الله من اكرم وعظم من اكرمناه وعظمناه واهان من اهانه
فاسأل الله العظيم المنان ان يكون الاخ المشار اليه مرضيناً عند الله ومحبوباً
عند الناس الله هو يبلغه الى منتهى مطالب الصديقين واوصله الى اعلى درجات
العارفين الكاملين المكملين بحرمة النبي واله وصلى الله على خير خلقه
محمد واله اجمعين من الفقير الحقير المخبر المرخص ركن الدين بن عبد القدوس
اسمعيل الحنفي كتبه وحرره في سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام على
من اتبع الهدى مخفي نماند كه بسبب انتساب حضرت مخدوم به حضرت شيخ
عبد القدوس وفرزندش مجمل احوال اين دو عزيز در اين كتاب ضروري ست
بعرض بيان ميرسد بتوفيق الله الصمد شيخ عبد القدوس قدس سره از
شيوخ مشهوره هندوستان ست واز كبار ايشان از فرزندان شيخ صفي الدين ست

Marfat.com

که در اصول و فروع علوم از محول محققین بود و صاحب تصانیف مفیده مشهوره سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات و وفور غلبات در اتباع سنت سنیه بغایت متیقن بود و در التزام عزائم امور دینیه سخت متمکن او را کتاب ست مسمّی بانوار العیون مرتب علی سبعه فنون که در هر فن اسرار والا بر صحائف املا آورده در فن نخستین برنگاشته که اگرچه ارادت من بمخدوم شیخ محمد ست لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جد او شیخ احمد ست قدس سرهما و ستایش او در ان فن بسیار فرموده و نیز آنجناب از درویش قاسم اودهی که از بزرگان سلسلهٔ سهروردیه ست اجازت خلافت داشت و جز ان کتاب مذکور او را رسائل و مکاتیب نیز هست در غایت زیبائی و دلربائی ب در مکتوبی مینویسد که شیخ ما سید محمود محمد گیسو دراز زمان دراز کرد و از حیرانی گفت او تعالی و را را لور است اگرچه این سخن نیز باشد اما چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب را از بهر و را را لور ا باید شد رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی بدایت است و چون بدایت را بدایت نیست نهایت را نهایت نه بود که خدا یرا سبحانه نهایت نبود طالب در نهایت بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی بدایت آید مومنان خدای عزوجل را در بهشت بینند نه آنکه خدای در بهشت باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون ما فی الجنة سوی الله روی نماید و را را لور ا و تحت الثری یکجا آید چه جائے و را را لور است انتهی و بسا اسرار سکریه در ان صحیفه علیه ایراد فرموده که بر خوانندگان هوشیار هویداست ب و هم در مکتوبی رقم نموده که کونوا مع الصادقین فرمانیست که در حضرت سلطان بے اعانت صاحبان و بے مصاحبت آشنایان بار و شوار ست

Marfat.com

اگرچه کردار حسن صد هزار ست ب یکی حضرت او را از خواطر فاسده پرسیده
در جواب نوشته بهبهات پرسیده بود از بلای سخت و ابتلای عام که هیچ
ولی و نبی نبوده که مبتلا بدان نبوده از انجا که بشر بود و گذر بدین چیز ناچار
داشتند اما فرق آنست که یکے را گاه گاه بطریق ابتلا و امتحان باشد و او
بدان ماخوذ نگردد بلکه سبب قرب و علو همت او بود و یکی را از راه خذلان عرق
آن گردانند و او بدان ماخوذ گردد بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه
حال ما بدان ست اینجا قیمت مردان و نامردان ظاهر گردد لکل خلق للحراب
رجال و للطعن و الشهادة رجال و للقصعة رجال آنکه تیغ زند و تیغ خورد و دیگر
ست و آنکه کاسه لیسد و ثرید خورد و دیگر در اکثر مکاتیبش از انکسار و افتقار و
خوف خاتمه کار سخن کرده خاتمه مینویسد حضرت ایشان قدس الله سره العالی
از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت غرایم امور دینیه
آن پایه داشت که وقتی امام مسجد او پیدا نبود و برادر زاده او شیخ عبد النبی
فرا پیش آمد و امامت نمود میان الذین انعمت ازو وقفه ظاهر گردید شیخ
نماز را باز گردانید و بخشم تمام گفت احداث را که امامت نکنند و نماز مردم
را فاسد نسازند ندانسته اند که موصول باصله حکم یک کلمه دارد که قطع آن
درست نیست و وقفه میان آن روا نه بهبهات تا عقبا اسهام فریق فی
الجنة و فریق فی السعیر در پیش ست کجا خواب و خورد و کرا قرار و آرام و کیش
ست کس می ندهد نشان آب و گل من و دل می نشود درین جهان
مشکل من + از هیبت آن دو راه خون شد دل من + تا خود بکدام ره بود
منزل من + جای دیگرم نگارد در کوی بتان رفت همه عمر در لغا +
چون بر همن پیر به تنجا نه بماندیم + عمر تا خر رسید مرگ و سفر آخرت در پیش آمد

Marfat.com

وزاد آن که علم و عمل بر متابعت سید الاولین والآخرین ست بدست نیامد
وخوف وحیرت آن فرو گرفت که امام مسلمانان ابو حنیفهٔ کوفی رضی الله عنه
میفرماید اکثر ما یسلب الایمان عند النزع ندانم دران وقت دشواری وزمان
بیقراری چه پیش آید وجای دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین
نوشته ؎ ای فرزند فرصت عزیز است روز وشب در تحصیل علوم بجد
وجهد کوشش بلیغ نمائی که وقت تحصیل علوم همین ست ودوام طهارت
وأداے فرایض وسنن رواتب با تعدیل ارکان وبا حضور وخشوع بروجهی
که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادات
دوجهانی ودولت جاودانی وبرکات ورحمت بیشمار ست وبدانکه مقصود از
علم عمل ست که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم ومقصود از عمل
اخلاص ومحبت حق تعالی ست لیسئل الصادقین عن صدقهم کمر شکن خاص
وعام ست ومقصود از اخلاص محبت محبوب است که معبود برحق ست وموجود
مطلق ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین انتهی کلماته
الشریفه انتقال شیخ ازین دار پر ملال بسالی ست که شیخ اجل مبین آنست و
تربت شریفش در قریه کنکونه است که بر ساحل دریای جمن قریب کرنال ست
رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره العالی از اواخر حال شیخ
حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت وبیخودی بر آنجناب مستولی میشد
واستغراق غلبه داشت یکی دران حال از وسر آن پرسید فرمود دل را بذکر بسیار
کوفتم اکنون سلطان ذکر زمان زمان بر من غلبگی مے نماید ومرا از من میرباید
شیخ را هفت پسر بوده که هر یک در حال وقال بیمثل بوده از شیخ احمد که
فرزند ثالث شیخ بود می آرند که میگفته که این نسبت خانوادهٔ ماست که نخست

Marfat.com

فرزندان را بکمالات صوری آراسته سازند و آنگاه بمجاهدات و ریاضات اندآخته
بپایهٔ قطبیت رسانند از زبان دُرفشان حضرت ایشان قدس سرّه شنودم که
در آن ایام که فرزندان شیخ در دہلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشانان را اشتیاق
دیدار پدر بزرگوار غلبه کردی بخدمتش نوشتندی که اگر امر عالی ورود
یابد بتقبیل آستان مستعد گردیم شیخ گفتی آمدن ایشانان نزد ما موجب
تشویف و تعطیل تحصیل علوم ست ما را نزد ایشان باید شد و با این همه
کبر سن و ناتوانی خود بدہلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان قدس سرّه از
والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ ما عبدالقدوس قدس سرّه
از وطن خود بدہلی آمدی خبر باکابر آنجا رسیدی پذیره راه شدندی
کذلک قوالان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود
و سماعش در غایت شورش و سکر در ضمن سماع سخنان مستانه ازو
سر میزد وقتی در دہلی در محفل عظیم که عُلَما حاضر بودند تواجد برخاست
درمیان تواجد گفت منصور را ناداناں کشتند چون این کلمه را در رقص
بکرات بر زبان راندی یکی از مخول علمای حاضر بی آرام شده نام یکی
از اعاظم علمای آن وقت را برده گفت چون آن جماعت را ناداں
توان گفت که چون اوئی درمیان ایشان بود شیخ همچنان بشورش گفت
من همان را میگویم باز آن عالم گفت شیخا چون مثل اوئی را ناداں توان گفت
که چون آن عالم خبر رسید که از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاهر
شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق ست این چیست
سیاهی که از دوات او ریخت نقش الله ظاهر گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر
بجوشید و گفت که زهی ناداں که سر یان حق در جمادی ظاهر شود و در ان

Marfat.com

حضور ارزانی دارند فرمود باید که شما بزیارت رفته متوجه روحانیت ایشان
باشید تا چه فرمایند من چنان کردم در اثنای جوش و خروش قوالان
ورقاصان حضرت خواجه بر من ظاهر گشته فرمودند این بدبختان چند وقت را
برما مشوش گردانند من بخدمت سید آمده معروض داشتم تبسم نمود و
فرمود آیا اکنون ما را معذور دارید یا نه شیخ رکن الدین صاحب احوال و اطوار
علیه بود و تصانیف شایسته دارد از انجمله است مرج البحرین مشتمل بر اسرار
علم دینی و یقینی و نیز او را مکتوبات کثیر البرکات است در یکی از مکاتیب او
بخط شریف حضرت مخدوم علیه الرحمه دیدم که بیکے از محرمان راز نوشته
وانا بنعمة ربک فحدث للہ الحمد والمنة که در دیده شهود نمانده بجز خدای مع هذا
جز افلاس و عجز بیش نه و جز حیرت و درماندگی کیش نه انتهی
جدائی میکنم + بر سر گنجے گدائی میکنم + شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
سکریه والد خویش تحقیقات ست از انجمله است آنکه والد ما جدش را روزی
در اثنای سماع بر زبان رفته بوده که خدائے داند ما کجائیم و باز فرموده
اگر گوئے خدائے نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مراد از علم اله
تعین علمی است اجمالی یا تفصیلے که بوحدت و واحدیه معتبر ند سیر شیخ ما در ان
وقت فوق تعین علمے بوده عزیزے این بیان را در محفل حضرت ایشان
قدس سره مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از
تکلفی نیست زیرا که شیخ ابن عربی و تابعان او رحمهم الله به سیر فوق تعین
علمی قائل نیند و شیخ عبد القدوس رحمه الله از تابعان شیخ عربی بودند و
سیر شان سیر فوق این تعین ذات ست که سکر از حال و قال مے خیزد و شیخ
رکن الدین در سنه ثلث و ثمانین و تسعمائة ازین جهان رخت بآن جهان

Marfat.com

بستہ مضجع او و سائر اخوانش در جنب والد بزرگوارست الا شیخ احمد پدر
شیخ عبد النبی شہید صاحب کتاب سنن الہدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد
آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ اثنی وسبعین وتسعمایہ بود و سعادت
فرزند مذکورش در سنہ احدی وتسعین وتسعمایہ وچون حضرت مخدوم
را بحضرت شیخ فانی فی اللہ شیخ جلال تانیسری رحمہ اللہ بحبت محبت
ہم پیری صحبتہائے شایستہ ومجالس شگرف روی داده مجملی از احوال
این بزرگ نیز لازم ست شیخ جلال تانیسری از اعاظم خلفای
حضرت شیخ عبد القدوس بود رحمہما اللہ واز علم ظاہر نیز بہرۂ تمام داشت
واستغراق واستہلاک تمام تا گویند بسیار بوده کہ برائے افاقتش جہت
أدائے نماز مریدان آمده بآواز بلند حق حق می گفته اند تا از سکریہ صحو
مے آمده عمر دراز یافت بعد از نود وپنج سالگی در سنہ تسع وثمانین وتسعمایہ
بآخرت شتافت ودر بلدۂ خود مضجع یافت حضرت ایشان از والد ماجد
خود نقل کردند کہ مے فرمودند ایام اختصار حضرت جلال بروزہا کشید ازان
جہت اضطراب وشورش عظیم از خلائق برخاست گویند چون بعد از
شانزده روزاندکے بہوش آمد نظام کہ از اعاظم خلفائے وے بوده
ازان حال تنگدل شده گفت مخدوما این چہ حال ست شیخ دران
حالت بجوش ودرد تمام این بیت برخواند ؎ قومی زوجود خویش فانی
رفته زحروف در معانی ؛ حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
رسانیدند گریہ در گلوے مبارک گره شده وقطرات بر رخسار مبارک
روان گشت ومدتے بانکسار تمام سر فرو برده حضرت شیخ جلال را
رسائل مفیده است تبرکا یک نسمہ از رسالۂ ارشاد الطالبین او اکتفا میرود

Marfat.com

نسمه مینویسد که عشاق بر منازل کشف وکرامات توقف روا ندارند وازان مترقی شوند ومقید بچیزی نگردند بریده ودریده از همه جان باز وجهان تاز باشند وآن انیست که ایشان از عبادت وزهد وتقوی وریاضت احتراز کنند وایشان را ذمیمه دانند بلکه جان کنند وخون خورند وگم شوند ومیش از مرگ بمیرند وحق رسند این جا اکثر مدعیان اهل سلوک وجهال صوفیه راه خطا کردند وگمراه شدند العیاذ بالله من ذلک وروی عن السلف رضی الله عنهم اجمعین انما حرمان الوصول لتضییعهم الاصول والاصول رعایة الشریعة والطریقة وانچه گفته اند تلاوة القرآن والاشتغال بالعلوم الشرعیة امور حسنة لکن شان الطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل گفته اند که کار طالب حق بعد از ادای فرائض وسنن رواتب منحصر بشغل باطن ست نه بکثرت نوافل واعمال جوارح انتهی بیان ملاقات حضرت مخدوم بحضرت شیخ کمال رحمهم الله حضرت مخدوم را در خلال مجالس شیخ جلال بحضرت شاه کمال ملاقات روی داد وبسالها کشید وفوائد ها بظهور رسید صورت این قضیه آنکه روزی حضرت مخدوم در خدمت شیخ جلال نشسته بودند که مردی بصورت اهل سیاه بآن خانقاه در آمد وبحضرت شیخ معانقه نموده در حلقه انجمن بنشست شیخ او را از عسکر یان دانسته اخبار شاه وسپاه پرسیدن رفت وین از ین پرسش بشورش در آمده گفت شیخا اگر مسکینی از مساکین این راه جهت اقتباس انوار الله باین خانقاه آید شمار الائق نیست از و اخبار شاه وسپاه پرسیدن اگر خواهش این اخبار دارید بر را هگذار بنشینید واز روندگان بجوئید شیخ از غایت حلم وبردباری راه خموشی وطریق معذرت پیش گرفت

Marfat.com

حضرت مخدوم که از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبه بی تعلقی از ان
مرد بدیدند بران آمدند که آن هنگام که او از منهل شیخ برون آید با و ملاقات
فرمایند و آشنای نام و شناسای مقام او گردند چنان کردند آن عزیز را
نیز بغیبة ملاقی و معانقت ایشان بحکم خبر القلوب تشاهد رگ موانست بجنبید و
جبهه الفت بکشاد و نام خویش اظهار کرد و گفت مرا کمال نام است و از سکن
و وطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر به پایل اندر نشست و
مقام است اگر سر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا باهم آئین صحبت
برانگیزیم و پایل دیهه است از توابع بلدهٔ سرهند قریب چهار یا پنج
فرسخ دور از و چون حضرت مخدوم بسرهند شد ازان جا به پایل رفتند و
خدمت شیخ کمال ذوالکمال والاکمال را آن جا دریافتند صحبتها گرم گشت
و الفتها بدیدار آمد تا بجائی که شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بمنازل
جنت مماثل ایشان آمدے و روزها آن جا گذرانیدی و باز به سکن رجعت
فرمودی با جمله حضرت او را فوائد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
کمال نصب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات از و معاینه
نمود این جا بآن قدر که از لسان گوهر بار حضرت ایشان قدس الله سره
و مخدوم زاده های کبار عالی شان داشت برکاتهم مسموع گردیده قلم را زبان
اظهار کشوده مے آید آن جناب اگرچه از محبوبان و مرادان بود او ولیے
المشرب می نمود اما بظاهر انتساب و ارتباط به شیخ فضیل داشت که به
واسطه به شیخ الجن والانس عبدالقادر جیلے مے پیوندد زیرا که شیخ فضیل
را ارادت بسید گدا رحمن ثانی بود او را بسید شمس الدین عارف و را
بسید گدا رحمن اول او را بسید شمس الدین صحرائی او را بسید عقیل او را

Marfat.com

بسید بہاء الدین اورا بسید عبد الوہاب اورا بسید شرف الدین اورا
بسید عبد الرزاق اورا بوالد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالی
بسرہ الاقدس شیخ کمال از شوریدہ بری و آشفتہ سری بیشتر بہ جزائر و
مفاوز بسر بردی و دران بوادی کہ مصداق بوادٍ غیر ذی ذرع بود چون
احتیاجش بشراب و طعام و مضجع و مقام او فتادے بناگاہ دران بیدا
شہرے پیدا شدے و ساکنان شہر او را بہ تکریم و تعظیم ہر چہ تمامتر بمنازل
خویش بردندے و ضیافتہا نمودندے و شیخ از طعام و شراب ایشان
تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود بامکنہ
ایشان تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود
بامنگہ ایشان غنودے بامداد کہ بامداد الٰہی سر از جیب سحرگاہے چون
آفتاب برآوردے نہ ازان شہر نامی دیدی و نہ ازان مردم نشانی گویند
بنماز جماعت کم حاضر میشد روزی میان آوان اقامت یکی از مریدان
او را احتیاجی بخلا رافتاد چون بہ طہارت جای درآمد دید کہ از جائے
دری کشودہ گردید و بوستانی دران در نمودار گشت آن در و نیش
بدان بوستان شد حوضی دید سرشار آب بر کنار آن جمعی بہ نماز صف
بستہ گانہم نبیان مرصوص و امام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
حیرتش بر حیرت افزود دران تحیر بناگاہ چون نظر بکشود خویش را بدان
مکان سابق دید کہ ازان جا قصد خلا نمودہ بود ہم حضرت ایشان
قدس اللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ
برگوری بول میکرد با آنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود ازان گوری آواز
اُح اُحی بروں آمد کہ اشارت بود بکراہت آن امر و منع ازان شیخ کمال

Marfat.com

چون آن بشنود همچنان بشورش تمام بر صاحب اُح اُح بانگ برزد و گفت
انی چنین وچنان چندین سال برآمده که از جهان در گذشته و بخاک یکسان
گشته هنوز اح اح خود نمی گذاری و ازان جایگاه برخاست و برفت و هم
حضرت ایشان قدس الله سره الانوار فرمودند با این همه ظهور خوارق از شیخ ما
اگر نزد او کسے به نیت مشاهدهٔ خارق رفتی ازان سخت در بارشدی وقتے
مولانا فلان صالونی که از اعاظم علمای عصر بود مع تلامذهٔ خویش غالبًا
بدین نیت متوجه دریافت شیخ گردیده چون بحوالی منزل شیخ رسیده شیخ
از مقصود او آگاهی یافته بخشونت و غضب هر چه تمامتر سنگها برداشته
متوجه مولانا گردیده مولانا ناچار مع شاگردان فرار برقرار اختیار فرموده
و شیخ قدمے چند دنبال او حمله نموده می فرموده ای صالونی فلان و فلان
آمده که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره از شیخ
حکایت کردند که روزی فرموده این مردمان گنج شکر و سلطان المشائخ
و این و آن میگویند و از فلان و همان ما بیخبر اند که مرتبهٔ ایشان از آنها کم نیست
و مرادش از فلان و به همان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و هم حضرت
ایشان اسکنه الله بحبوحة الجنان از والد شریف خود نقل کردند که می فرمودند
که شیخ چون در بیان معارف و تلقین اسرارے در آمدند بعضے اوقات
دقائق آن اسرار بآنکه مهارت علمی مستمعان را کامل بود بعد از تفکر و
تأمل بسیار بمرور ایام حل می شد و بفهمے در آمدے ارباب بلاغت
زند و بجان دگرند + بیرون زدو کون در جهانی دگرند + کس بے بزبان حال
ایشان نبرد + این طائفه گویا بزبان دگرند + روزی بتقریب احوال
شگرف خواجه محمد معشوق طوسی قدس سره فرمودند که توان گفت که حضرت

Marfat.com

شیخ کمال نیز ازان عالم بود و نیز یکے از یاران قبول یافتہ حضرت ایشان از
زبان مبارک نقل کرد کہ روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفے سر دادہ میشود
بعد از حضرت غوث الثقلین از مشائخ سلسلۂ علیۂ قادریہ چون شیخ کمال
اقل قلیل بنظرے در آمدہ اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود در
تاسع عشر از جمادی الآخر سنہ احدی وثمانین وتسعمائۃ راہ وصال رفیق
اعلے گرفت و در قریہ کیتھل کہ از قرائے تابعہ سرہند است خوابگاہ یافت
رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃً واسعۃً بعد از و نیسہ او شاہ سکندر ست وارث مواریث
احوال و مواجید خوارق عادات او بود و مدتہا بہ جذبات و حالات عظیمہ
فیض رسان سلسلۂ آبائے خود مے بود حضرت ایشان مے فرمودہ اند کہ
جانب آفتاب می توان بہ فراغت نظر کرد اما بر دل شاہ اسکندر از غلبۂ
نور نظر را راہ نیست شاہ مذکور در حدود سنہ ثلث وعشرین بعد از الف
از جہان رفت رحمہ اللہ سبحانہ ؎ چمن را تر و تازہ آراستند + چو شبنم
نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیر الجذبہ حضرت ایشان
حرف مجاذیب در میان آوردند درین ضمن نقل کردند کہ وقتے حضرت
والد ما علیہ الرحمہ بلاہور تشریف بردہ بودند و من دران سفر از حاضران
خدمت بودم روزی یکے از صلحا نزد ایشان آمدہ از شاہ رزق اللہ کہ در ان
دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد کہ امروز شاہ را در فلان
شاہ راہ بنہایت خندان و قہقہہ زنان یافتم طلب کشف سبب ان نمودم فرمود
در فلان موضع نشستہ بودم بناگاہ یکے از اہل روستا پشتوارہ کاہ بر سر
داسی در کمر بیامد آن پشتہ کاہ را بجاے واگذاشتہ بحاجت انسانی شد
از حاجت خویش فارغ گردیدہ بود کہ برخی از فرشتگان از آسمان بر و فرود آمدند

Marfat.com

واورا ہمچنان برداشتہ درجرگۂ رجال الغیب ملحق ساختند من دران اثنا
باوے وبدان داے کہ درکمر داشت میدیدم وگریاں شرعورت اورا کہ
اندرو بود می نگریستم این خندۂ من ازان ست مگر کاہ فروش آنجا درکار ست
وبداس محتاج اند مخفی نماند سابقاً وعدۂ بیان سیر وسیاحت حضرت مخدوم
بعضے بلاد را رفتہ بود اکنون انجا رو عدہ نمودہ می آید جناب چون از اکتساب
علوم فارغ شد بشوق دریافت اہل اللہ واستفادہ واستفاضہ لازم
سیر الی اللہ دلبسیر بعضے بلدان ممالک ہندوستان قدم نہادہ ودرین سفر
ماخود عہد کردہ کہ جائے بجز فے کہ شعر باشد تفضیلش لب نکشاید واز ہر کہ
آثار بدعت بیند بارادت بل بصحبت اونپردازد ودران سفر بسا علمای
عامل وعرفاے کامل را دریافت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی
بہ تقریبی فرمودند دران ایام کہ حضرت والد ما را برہناس گذار افتادہ بود
شیخ الہدا را کہ مردے بود بغایت معمر وعزیز عزیزان دیدہ آنجا دریافتہ بودند
ازو حکایت کردند کہ مے گفت ہر راہ را نہایت نیست الا راہ حق عزوجل
کہ آنرا نہایتیں ست والد ما ازین کلام بغایت متعجب بودند ودر معنی آن متفکر
چہ آن خلاف صریحیست بقول جمہور محققین کہ منازل الوصول لا ینقطع ابدالآبدین
پس حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ آنچہ درین ایام در حل معنی آن
کلام افاضہ نمودہ اند آنست کہ ہیچ چیز را ذات نیست چہ حقائق ہمہ اشیا
جز وجوہ واعتبارات نیند ووجوہ واعتبارات را غایات نیست بخلاف راہ
وصول باو سبحانہ کہ منتہے بذات اقدس او گردد زیرا کہ عارف را چون نسبتے
محبوبے وطے اجمالے بمحض عنایات از سیر صفات وشیونات بگذرانند آنجا
ہمہ وجوہ واعتبارات مفقود گردند وسیر او بذات بحت منتہے گردد وبعد ازان

Marfat.com

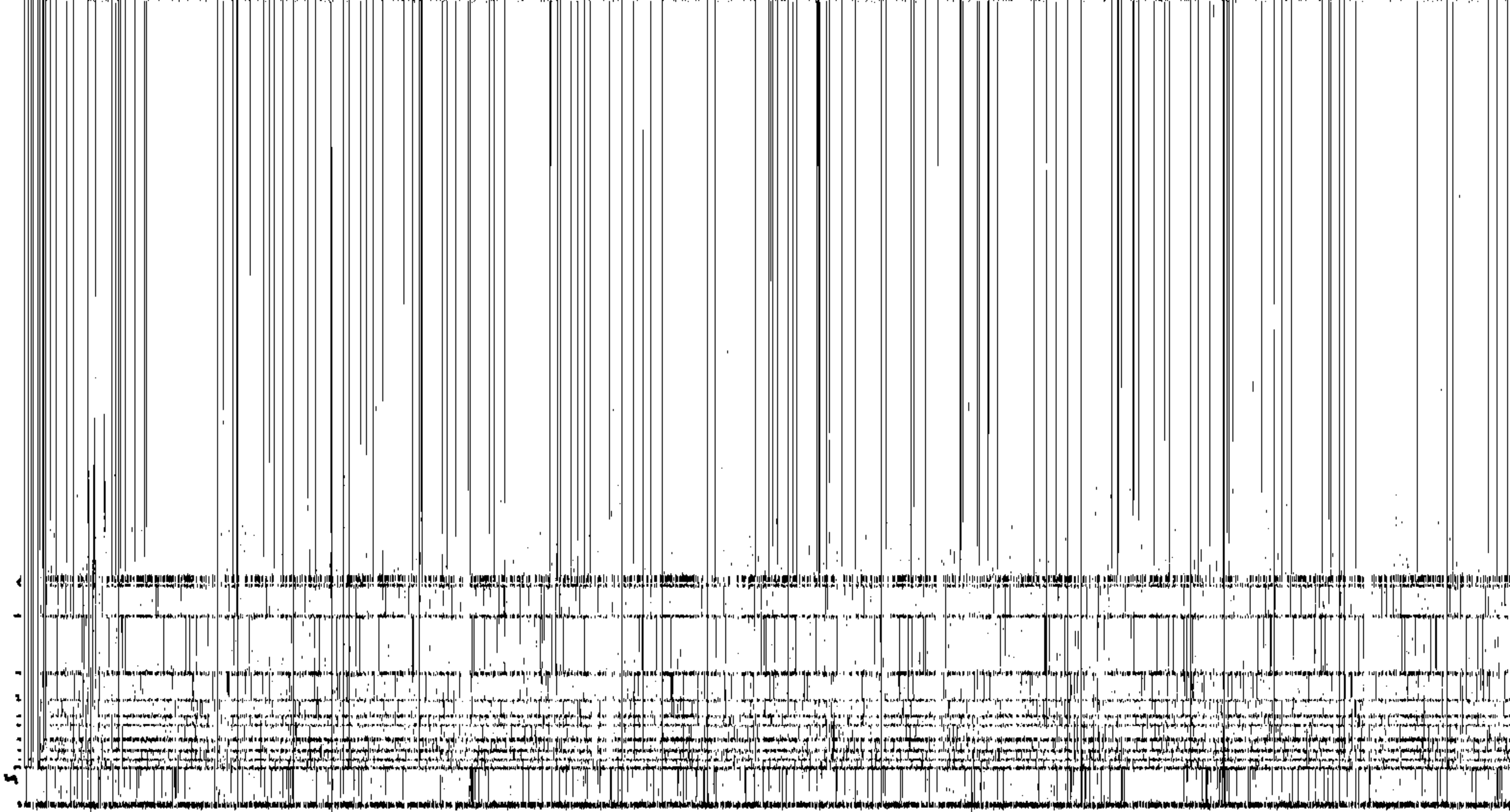

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبر فرمود دریافت که آن اعتراض
مولانا بهیچوجه ورود نمی یابد اما بر حفظ عهدی که با خود بسته بود کمامر جنبه
خاموشی چاره نیافت چون قرأت آن حاشیه وافاده مولانا به آخر
رسید ناگاه از برکات حفظ پیمان حضرت مخدوم مولانا را منصف
بر خطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را بسنگ دیگر فرا
گرفته بودیم و این همه بر پیچیده نه چنان بوده بل حقیقت آن کذا و کذاست
وچنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بران حاشیه مرقومه خود کشیده حضرت
مخدوم شکرانه اصلاح وانصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای آورده ازان
مجلس برون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق ان مولانا محمد المذکور
رحل یوما مع جم غفیر من العلماء فی حدیقة کانت واقعة فی ظاهر بلده فاذا
غاب عن بین اعینهم فتجسسوه ایانا وما وجدوه والله اعلم بحقیقة حاله وهم
حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان بتقریب آن معرفت عظیمه خاصه که
ذات اقدس او سبحانه هرچند بسیط ست اما او را یک وستی ست چون که تمیز
چون را آنجا بازنیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که مرا فرمودند
در سیاحت بلاد و بنگاله بشهری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
که در یکی از مساجد آن شهر ماجیای لیالی بسر مے برد و شبها از فرط بیقراری
بگریه وزاری مے بود و داد و دهر بانی بسیار بمن اظهار نموده گفتی بیا تا چندگاه
باهم بگذرانیم اما بجهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بود دلم نپذیرانی
صحبت او نگذاشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار هندی بمے خواندی
واشک احزان از دیدگان برافشاندی که مضمون آن شعر این بود که
حیرتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزاکتش موے را آنجا

Marfat.com

گنجای نیست شاید واگر از بس انبساط واتساع آن گوی عالمها در وگم است
نیز درست آید ؎ نمکدانی به تنگی چون دل مور + نمک چندان که در عالم فتد
شور + وهم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشهر جونپور افتاد وآنجا فوائد
صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت واو بزرگی بود صاحب
السکر والوجد والسماع وذو التوکل والتبتل والانقطاع در سلسلهٔ خواجه
معین الدین سنجری ومرید شیخ بهاء الدین جونپوری که بسه واسطه بشیخ
نصیر الدین محمود می پیوندد رحمهم الله سبحانه ازو آرند که سید الانام را علیه الصلوة
والسلام در منام دید که فرمود علی دهلی بر در خود میزنی واز خلق الله چیزے
نمے گیرے گفت یا رسول الله اگر دهلی ست ازان تست واگر دراست هم ازان
تو علی بیچاره درمیانه کیست فرمود برائے خلق دعا کن که دعای تو درباره
ایشان مقبول ست توفی رحمه الله سنه خمسین وتسعمائة بالجمله حضرت مخدوم
چون صحبت بسیار از ارباب معرفت وعلوم را دران سفر دریافت عنان
مراجعت بوطن مالوف برتافت تا زمان انتقال ازین دار پر ملال در بلدهٔ
سرهند بوده همواره کتب متداوله را از معقول ومنقول بی تعطیل وفتور بر سبیل
تحقیق وتدقیق وافهام حقیق بیان مے فرمود که در جمیع علوم نحریر بود لاسیما
در فقه واصول آن که بے نظیر بود مے فرمود که دران ایام که در دقایق
بزدوی غور نموده مے آمد محسوس می گشت که در جنب علو اجتهاد ودقت
استنباط سراج الملة امام ابو حنیفه رضی الله عنه سائر مجتهدین کالتلامیذ
ونیز حضرتش ازان جا که با علوم رسمی وصوری معنوی وحضوری را جمع
فرموده بودند مدام بر سجادهٔ افاضت بمصداق خبر لان یهدی الله بک
رجلا واحدا خیر لک من الدنیا وما فیها سایلان برکات یقینی را از سحاب

Marfat.com

رحمت و تربیت خویش شاداب داشت و شادروان درس بیان کتب
صوفیهٔ علیه را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیرهما در
نهایت بلندے همے افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق که قرأت
و استماع این کتب را نزد او از دور و نزدیک طرف بستندے از میمنت
افادهٔ او بمقاصد خویش پیوستندے قدوة المشائخ جناب شیخ میر که
امروز در بلدهٔ لاهور ست و در حالت و عزلت مشهور از تلامذهٔ فصوص
اوست بالجمله حضرت او در آگاهے از اسرار ارباب توحید وجود مرتبهٔ
علیا داشت و در حل دقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس الله سره
الانوار از فرط علم و غلبهٔ حال ید طولی و بر مشرب او بود و با آنکه مقتضیات
هجوم این علوم و حالات بیشتر سکریات و شطحیات ست اما از علو فطرت
و فرط تمکین و بلندی همت بل بمحض صیانت حضرت عزت عز اسمه
و جل ذکره بر طبق آن کلام ثمرة الالهام شیخ ربانی ابو سلیمان دارانی
که ربما یقع فی قلبی النکتة من نکت القوم ایاما فلا اقبل منه الا بشاهدین
عدلین الکتاب و السنة حالی که مخالف کتاب و سنت بودے خواه از
خویشتن دیدے خواه از غیر شنیدے اعتبار ننهادے و اعتداد
نه فرمودے اینست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمهم الله سبحانه اربابها رحمة واسعة و رحم عبدا قال آمینا و نیز آن
کلام حضرت مخدوم که بعد از ملاقات شیخ عبد الغنی و استماع راز سر بمهر
او فرموده دو شاهد عدل اند بران مدعا قصهٔ راز شیخ عبد الغنی آنست
که حضرت ایشان قدس الله سره روزی بتقریب مسئلهٔ توحید وجود
و مشرب والد خود از والد شریف خود حکایت کردند که مدتے جویان بودند

Marfat.com

وشیخ عبد الغنی چون عالم بوده وصاحب تمکین وآشنای این راز خانه
براند از برجاے بماند پس حضرت ایشان قدس سره بتقریب نسبت
توحید معارف علیه برزبان راندند درین اثنا فرمودند گاه باشد که پیش
از ظهور حقیقت توحید کما هو بعض مبتدیان ومتوسطان را از استیلای
محبت که از اقتضاے آن استیلا آنست که غیر محبوب نیز در نظر محب
محبوب مے درآید کثرت موهومهٔ منفیه بکسوت وحدت هویدا گردد
مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچه حضرت والد ما قدس سره
از درویشے حکایت کردندے که مے گفت وقتے در شهری براهی میرفتم
نظرم بناگاه بریکے از نساے جمیله افتاد که بطرف بام خویش خرامش
مے نمود بمجرد دیدن او از خود شدم او خود مخفی ومستور گشت من در آن
حالت چون برخود نگریستم لباس او را بهمان رنگ وصورت وکمیت
وکیفیت در بر خویش یافتم بلے چنانکه از نظارگیان شرمگین گشتم و
خویش را کناره جستم بلے ع در عشق چنین بوالعجبے باشد + پس حضرت
ایشان قدس الله سره العالی فرمودند چگونه اشیای متکثره عین
واحد حقیقے بود که کثرت موهوم است یعنے حضرت حق سبحانه ظلال اسما
وصفات خود را از مرتبهٔ حس ووهم بقدرت کامله نمودی والقابی بخشیده
وعالم نامیده واما در خارج بحقیقت موجودے نیست جز ذات وصفات
حقیهٔ او سبحانه وموهوم چگونه عین موجود حقیقے بود وتحقیق این مبحث در
مکتوبات منبع البرکات در مواضع متعدده بتدقیقات عالیه وتمثیلات
واضحه نگارش فرموده من اراد الاطلاع بها تفصیلاً واجمالاً فلیرجع
الیها علما وحالا بالجمله حضرت مخدوم گرامی حیات را به افادات وافاضات

Marfat.com

باسنجام رسانیدند واز کمال بے نفسے وتفرید باوجود کثرت تلامذہ ہیچ یکے
را بخادمے خود قبول نمے کردند واکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند بدیگری
تجویز نمے فرمودند ومرحلہ زندگانی راچنان باتباع رسول سبحانی علیہ افضل
الصلوات والتسلیمات بسر بردند کہ سنتے از سنن را نیز مترک
نگذاشتند تا بجاے کہ گویند مہما امکن ازار پوشیدندے نہ سراویل و
نعلین ذو قبالین برپاے کردندے نہ پاے افزار باوجود اتیان طاعات
مسنونہ ودعوات ماثورہ ببعضے وظائف اوراد مشائخ طریقت اکہ منافی
عزیمت نبودے ازبس شوق عمل ازدست ندادندے حضرت ایشان را
قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ ازوالد ماجد بودہ چنان کہ
بعدازین درمنصۂ گذارش آید ازبس کہ ہمت ایشان ہمگی برالتزام عزیمت
واجتناب رخصت بودہ باآنکہ سلوک این راہ درسلاسل دیگر کردہ بودند
وبرکات آن طرق بنسبتہای علیہ رسیدہ کمامر لیکن غایت اخلاص
ونہایت اشتیاق سلسلۂ شریفۂ عالیۂ نقشبندیہ قدس اللہ اسرارہا الیہا
ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان ازز بان مبارک حضرت مخدوم قدس
سرہما نقل میکردند وے فرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این دائرہ
وشاہراہ این بادیہ بدست این طائفۂ علیۂ نقشبندیہ افتادہ ونسبت
ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہرے کردد نیز مے فرمودند باوجود کہ از رسائل
اکابر آن طریق سینہ براوضاع واطوار واسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
ازخواہان آنیم کہ یکے ازکارشناسان وراہ نمایان این سلسلہ راحق سبحانہ
بدیار ما رساند یا مارا بدیار او برد تا ازبرکات صحبت او اقتباس انوار
ایشان نمائیم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

Marfat.com

فرط آرزومندی ایشان را به حضرت خواجه خود رضی الملة والدین محمد الباقی
قدس الله سره الاقدس معروض داشتم فرمودند ما را نیز شوق دیدن
ایشان بود چون بسرهند رسیدیم چیزے از ایشان گرفتیم ما نا که بیکے
از قراے آن حدود تشریف برده بودند راقم حروف گوید چون
این حکایت مذکوره را از حضرت ایشان قدس سره شنفتم با خود میگفتم
ایا بر دیگرے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت
نقشبندیه جلوه گر شده باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون
از عتبهٔ علیهٔ حضرت ایشان قدس الله سره بشهر برهان پور آمدم
حضرت شیخ عیسے سندی که از اعاظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم
حال و قال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفهٔ شیخ لشکر محمد که وے خلیفهٔ
شیخ محمد غوث بود که مجمل احوال این اعزه در مقالهٔ رابعه انشاء الله تحریر
خواهد یافت قبل از رسیدن فقیر بسالے در سنه احدی و ثلثین بعد
الألف از جهان رفته بود به تقریب نزد فرزندانش رفتم فرزند بزرگ
او شیخ عبد الستار که صاحب سجادهٔ اوست و جوان قابل و فاضل
و صاحبدل گفت والد و شیخ ما در آواخر عمر مے گفت چنان معلوم باشد
که خلاصهٔ نسبتهاے مشائخ طرق نسبت نقشبندیه است و الحال
خود را بران نسبت مے داریم گفتم اینک گواه عدل دیگر بدیدار آمد
درین مدعا شاهدین عدلین بروے کار آمد الحمد لله والمنة حضرت
مخدوم را در علوم دینی کتب شایسته است و در اسرار یقینی رسائل خجسته
ازان جمله است کتاب کنوز الحقائق و رسالهٔ اسرار التشهد که بسا نکات
عالیه دران بقلم بیان آمده نفع الله سبحانه الطالبین بها و بر شناسندگان

Marfat.com

جوہر سخن ہویداست کہ آنہمہ مفاض از حضرت واہب العطایاست وجناب
مامور بدان نگارش واملاست چنانکہ خود در عنوان آن رسالۂ شریفہ این
معنی را اظہارے نماید آنجاکہ مے فرماید ھذا اسرار التشھد فی معراج النبی
صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علیّ بفیضہ القدیر وفضلہ العمیم
فابرزتھا امتثالا لأمر المفیض العلیم این حقیر نکتہ ہای چند از ان ایراد مینماید
واگرچہ آن رسالہ تبازی زبان ست اما این جا برخے ازان ترجمہ فارسی نیز
بعرصۂ تحریرے آید طلب معراج کہ متضمن رویۃ است بلسان استعداد
آن حضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیرا کہ دعا بلسان
استعداد والزم واتم است مر استجابت را ولہذا موسی علیہ السلام ممنوع
گشت از رویت باسوال لفظی زیرا کہ پیش از استعداد آن طلب نمود ب
فی معنی التحیات للہ والصلوات والطیبات ہی اظہار الکمال بصفات
الجمال ونعوت الجلال بجمیع الانواع وبجمیع الاعتبارات للذات المنجمع
لجمیع الکمال المنزہ عن النقص والزوال فانہ باعتبار قولی وفعلی وحالی
اما القولی فکاظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ وکمالہ باللسان واما
الفعلی فکامتثال الأمر واجتناب النواہی باتیان الاعمال البدنیۃ والافعال
الجسمی من العبادات وانواع الخیرات واستعمال کل عضو فیما خلق لہ
ابتغاء لوجہ اللہ سبحانہ وتعالی واما الحالی فکاشتغال القلب والروح
بکسب الکمالات العلمیہ والعملیۃ والتخلق باخلاق الالہیہ فان الانسان
مأمور بہ لیصیر الکمالات ملکۃ نفسہ کما ورد فی الحدیث تخلقوا
باخلاق اللہ ھذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجمع
فالقول لذکرہ سبحانہ تعریفات ذاتہ بکمالات صفاتہ فی ضمن

Marfat.com

الحروف والكمالات فى الكتب المنزلة والفعلى فكاظهار جماله وجلاله من
الغيب الى الشهادة ومن الباطن الى الظاهرة من العلم الى العين والحال
كتجليه سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض الاقدس وباعتبار ذاتى
وصفاتى وافعالى فالذاتى كذكر الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وانه
منزه عن الكل وساير فى الكل بالكل اى ماجدية جميع كمالاته واسمائه
وصفاته بحيث لامفاصلة فى الاشياء كلها اعلاها واسفلها من هذه
الحيثية اصلا والصفاتى كذكره سبحانه بصفة العلو وبصفة القدرة
والافعالى كتعظيمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالقية والرازقية
اوغير ذلك من الاسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند العرفاء المحققين
والثناء الذاتى فانه شامل لجميع وجوه التعظيم واوصاف الكمال بخلاف
الثناء الاسمائية الوصفية والفعلية فانه يوجب التقييد والتقييد
سب ونيز در موضعى از مواضع اين كتاب قلمى ننموده كه سزاوار آنست كه اين
ثناء اكه التحيات لله الخ بود از آن حضرت صلى الله عليه وسلم بر قرب فرائض
محمول داريم كه حق سبحانه فاعل بود وبنده آلت نه بر قرب نوافل كه بنده فاعل
بود وحق سبحانه آلت لانه لما تعرفقره عليه الصلوة والسلام وارتفع من
البين استحال ان يستند اليه شئ فيما يظهر منه فانما هو من الله
سبحانه وتعالى لا كالة كقوله عليه الصلوة والسلام لا احصى ثناء عليك
الخ وان الحق ينطق بلسان عمر ويمكن ان يجعله من قرب النوافل يتنزله
اليه وارضاء له نفسه فى البين انكسارا له واظهارا للعجز ے تمام انبيا كے
وآن كز تمامى + كند با خواجگے كار غلامى + او يجعل الوجود الموهوب له من
الحق سبحانه بدل وجوده مضافا اليه وان كان من الحق سبحانه مبالغة

Marfat.com

فی التنزیہ او باعتبار مقام الدوران فی المقامات الثلث من قرب النوافل والفرائض والجمیع منهما من غیر تقید بواحد منهما وهذا هو مقام او ادنی المختص بنبینا محمد صلی اللہ علیہ وسلم **ب** در خاتمۂ این رسالۂ شریفہ بر قلم محترم آوردہ کہ مرا بر دل بعون اللہ سبحانہ چنان می آید کہ اُمر بقراۃ تشہد در آخر نماز تذکیر وایذان است بر آنکہ نماز معراج است مر مومنین را این سزاوار آنست کہ معراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را کہ در معراج او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بظہور پیوستہ از احوالات عظیمہ و تشریفات علیہ زرقنا اللہ سبحانہ تعالی جرعۂ من کاسہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلطفہ وأمر بصلوۃ بعد از تشہد بر آن سرور سید البشر اعلام ست بر آنکہ معراج مومنین بمتابعت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وأدای حق نعمت است کہ رسید و مسلمین را بہ ہدایت و متابعت او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تنبیہ ست بر آنکہ چون آنحضرت شرکت بخشیدہ است را بہ تشریفات معراج فینبغی لهم ان یصلوا علیہ فی معراجهم و نیز ایماست بر آنکہ اگر چند کمل امت بنہایت مرتبۂ کمال عروج نمایند بیرون نمیروند از ربقۂ متابعت او علیہ الصلوۃ والسلام و نمیرسد نہایت ایشان تبدا مقام او و سر ایشان تحت اقدام او و ایضا اشارۃ الی ان منتہی معراجهم الی النبی علیہ الصلوۃ والسلام و منتہی معراجہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الی اللہ سبحانہ وتعالی وتعظم الا تری انہ علیہ الصلوۃ والسلام اثنی علی اللہ سبحانہ فی الابتداء لقولہ التحیات للہ الخ والمؤمنون اُمروا بالصلوۃ علیہ علیہ التحیات والتسلیمات فی منتہاهم **بعض فوائد کہ حضرت ایشان از والد شریف خود نقل کردہ اند** حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی حکایت کردند از حضرت والد کہ فرمودند یک بار شیخ جلال بدین شیخ رکن الدین فتہ بود

Marfat.com

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعرف را که عارف از رویت و مشاهدهٔ
او سبحانه تعالی درین نشاء چه بچشم سر و چه بچشم سر خر ایقان بهره ندارد و میان
نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر سر اسرار است این توجیه شیخ
رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سره فرمودند که
من از حضرت والد پرسیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق
داده اید و بر چه تقریر نهاده اید فرمودند سالهای بسیار گذشته بخاطر نمانده اما
آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد همین یقین ست و پس چنانچه
هر کس را بخود می باشد چه مشهود اثنینیت می طلبد و مشاهده مغایرت میخواهد
منها حضرت ایشان قدسنا الله بسره در مکتوبی بنگارش فرموده اند که از والد
بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که می فرمودند اکثر از گروهای هفتاد و دو ملت
که به ضلالت رفته اند در راه راست گم کرده نشای آن دخول در طریق
صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته
منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار
قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته که
در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاهداشتن در وصول
بمطلوب کافیست باین مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست من خود از
از زبان صداقت نشان مخدوم زادهای عالیشان و عمین بزرگوار ایشان
شنودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم بمجرهٔ اول
وزاویهٔ جمول ایشان در آمده می بیند که آنجناب مقتول و مقطوع الاجزا افتاده
چنانکه سر عضوی از اعضای شریفه جای سر نهاده آن درویش بعقیدهٔ آنکه
از دوستی یا دشمنی این معامله با ایشان ظهور یافته هراسان و نوحه کنان و

Marfat.com

خاک مصیبت بر سر ریزان برون آمده دیگری را خبر کرده چون آن هر دو یار
بآن حجره در آمده اند حضرت مخدوم را حیّ و سالم و جالس و مراقب یافته اند حیران
و گریان در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت رو بآنها فرموده تا ما بحیات
عاریت درین جهان باشم افشای این راز نمی نمایید چون ازان پرسیده اند فرموده
امری بود که بیان را بسر انجام آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم ترجمه
بوده باین ابیات عارف رومی ؎ دشمن خویشیم و یار آنکه ما را می کشد + غرق
دریائیم ما را موج دریا می کشد + نیست عزرائیل را بر عاشقان او رهی + عاشقان
دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان یا لیت قومی یعلمون + خفیه
صد جان میدهد دلدار پیدا می کشد + پس کنم من چون بگویم سر قتل عاشقان +
زانکه منکر خویش را از خشم و صفرا می کشد + چون قلم بحرف شهادت کبری رسید
اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بذکر موت
صغری آریم چون حضرت مخدوم مجازه حیات را بدروازهٔ حدود ثمانین رسانید
که ابنای آن بلسان نبوی عتقاء الله اند نفس نفیس ندای ارجعی را اجابت
فرمود و کان ذلک فی السابع سنته بعد الالف بیرون شهر سرهند
جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سر در کشید رحمة الله علیه رحمة واسعة
فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده رباعیه آن شیخ که بود
اعلم اندر هر فنی + جانش گهر سر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود در علم و عمل +
تاریخ وصال او بگو شیخ زمن + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار والد
بزرگوار حاضر بودم دران سکرات و غمرات ناگاه بر زبان مبارک راندند که
سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
ابن العربی دانسته باستفهام معروض داشتم که شیخ ابن العربی فرموده شیخ ما

Marfat.com

شیخ عبدالقدوس گفتم آن کلام کدام ست بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
انیست که گفت حقیقت او سبحانہ ہستی مطلق ست اما کسوت کونیہ خاک در چشم
محجوبان می اندازد و دور و مہجور میسازد بعد ازان معروض داشتم که مرا برامرے
دلالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشم فرمودند ترا برہمین سخن وصیت
میکنم و ہم حضرت ایشان فرمودند که چون بارہا حضرت والد ماجد ما را بر زبان
شریفہ میگذشت که محبت اہلبیت حضرت خاتمیت علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والتحیۃ
را در حزر ایمان و حسن خاتمہ مدخلی عظیم است ہنگام نزع ایشان من آنرا فزاید
ایشان دادم فرمودند الحمد للہ والمنۃ که سرشار آن مجلتم و غرق آن دریای نعمت
ے الٰہی بحق نبی فاطمہ + که بر قول ایمان کنم خاتمہ + حضرت حق سبحانہ جناب
مخدوم را مطابق بشیخ عبدالقدوس رحمہما اللہ ہفت پسر عطا فرموده بود حضرت
ایشان فرزند چہارم اند و مرکز آن دائرہ اینجا رمزی توان گفت که از ان آن
حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبۂ رابع مرتبۂ الف است و آن حضرت
مجدد الالف و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس که انور و اعظم نجوم است
مقام او فلک رابع و ہمہ برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستعد افضلیت
بہرہ ور بوده اند چنانکه آن فقرۂ شریفۂ حضرت خواجه که در ذکر احوال حضرت ایشان
قدس سرہ بیاید بر حسن استعداد برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید یکی
از اخوان آنحضرت شیخ شاه محمد بود و بسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
شریف خویش یافته بود از علم ظاہر و نسبت باطن پدر بزرگوار حظ فراگرفته از
زبان درفشان حضرت ایشان قدس سرہ شنودم که فرمودند والد ما بارہا
فرمودندی شاه محمد در قال و حال تلمیذ رشید ماست ہم حضرت ایشان روح اللہ
روحه العزیز فرمودند ہنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاه تبسمی

Marfat.com

کرد موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیہ السلام برمن منکشف گردید و مشاہد آنم الحمد للہ علی الاحسان دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود کہ تلقین ذکر از حضرت خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ گرفتہ بود دوازدہ برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت بحالات و مکاشفات رسید چنانکہ از ان فقرہ کہ حضرت خواجہ قدس سرہ در عنایت نامہ کہ بجناب مخدوم زادۂ بزرگ خواجہ محمد صادق علیہ الرحمۃ ارسال فرمودہ اند و نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نمودہ اند ہویدا است و آن فقرہ اینست مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیرد و کشف صوریہ محل خطا و لغزش ست سعی کند کہ حضور مع اللہ ظہور یابد و دوام پذیرد ہر چند کہ عالم صاف شدہ باشد و معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافتہ در کار و سعی باشد کہ جذبہ و حضور ایشان دیگر است و ران مواطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاہی بالکلیہ و اکثر بالاصالۃ بوجہی ست ارنشش جہت معراگاہی فوق بجہت خصوصیتے کہ عرش مجید راست در وہم می آید و گاہی ہمہ جہات را فرو میگیرد و معنی واللہ من ورائہم محیط بظہور میرسد و اگر صور معنویہ و اشکال صوریہ محو نشدہ اند و ہمچو سراب و خیال بے اعتبار افتادہ و در ہمین وقت نزد و ریافت صور خیالیہ ہو الاول و الآخر در میان می آید و اگر در وقت فرو گرفتن آن توجہ ہمہ جہات را یا اکثر را صور و اشکال بالکلیہ محو شود و صفای اتم بظہور رسد و معنی لیس فی الدار غیرہ دیار در جلوہ آید بہوش باید بود کہ کسوت معنویہ در میان ست لا اقل صفۃ حیوٰۃ و ہستی اکنون یک دقیقۂ دیگر شناسند کہ در وقت ظہور واللہ من ورائہم محیط می تواند بود کہ ہمچنین کسوتی در میان دمی تواند بود کہ بالکلیہ نظر محبتش مجرد شدہ باشد باری حقیقہ مقصود دریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است و تصفیہ نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران دیگر حضرت ایشان

Marfat.com

که از آنحضرت کمتر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور شده
و از فضائل صوری نیز بانصیب اند یکی شیخ غلام محمد دیگر شیخ مودود است و در
دفاتر مکتوبات قدسی آیات بنام مشار الیهما مکاتیب متعدده اند از انجمله است این
مکتوبات که بشیخ مودود مرسل داشته اند آنچه که بجهت حصول اسباب دنیویه
بارباب غنا محشور بوده هوای برادر وفقنا الله سبحانه وایاک فرصته حیوة بسیار
قلیل ست و عذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در
تحصیل امور لاطائل صرف نماید و ملتزم آلام نخلد گردد ای برادر مردم از اطراف
و جوانب در رنگ مور و ملخ میریزند و شما قدر دولت خانگی را نا شناخته در طلب
دنیای دنیه بذوق میدوید و بشوق خواهان حصول آنید الحیاء شعبة من الایمان
حدیث نبوی ست علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر
این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت لله فی الله که امروز در سرهند میسر
است اگر گردد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آرید و شمه ازان
ماجرا حاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست دادید و از جواهر
نفیس بجو زو مویز در رنگ طفلان اکتفا نمودید ع شرمت باد از هزار شرمت باد
ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را بر پا نگذارند
آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی چه چیز حاصل آید غلط کرده اید و
خطا فهمیده اید به لقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و
مزیب فریب نخورید که نتائج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
در آخرت هیچ نیست بواسطهٔ رضا طلبئ اهل و عیال خود را در بلا انداختن
و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش دور ست حق سبحانه و
تعالی عقل دهاد و متنبه گناد ای برادر دنیا که در بیوفائی مثل ست اهل دنیا

Marfat.com

که در دنارت وخست مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی بیوفا و خسیس
صرف نماید و ما علی الرسول الا البلاغ **فصل دوم در بیان ولادت صوری**
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
علوم دینی و استفادات یقینی از پدر بزرگوار خود رحمه الله وغیره تا ذکر وصول
ایشان بشرف صحبت خواجه عالیشان طاب ثراه منقول ست که حضرت مخدوم
چون همواره بسیاحت و انقطاع میل داشتند و مهاجرت وطن میکردند اکثر در
بلاد و بقاع بسر می بردند چنانکه چندگاه در سکندره که قریب اٹاوه است که از
قصبات مشهورهٔ هندوستان ست بطریق نشر علوم شرعیه و ادای عبادات
سنیه اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مبین ایشان
لائح و لامع بود روزی عورتی صالحه که از قبائل اشراف آن دیار بود بفراست
صادقه اتصاف داشت مشاهدهٔ جمال و کمال ایشان کرده التماس نمود که
من در کنار تربیت خود خواهری دارم که کان جواهر عفت و درج عصمت است
میخواهم که در حبالهٔ عقد شما منتظم گردد و امید دارم که این التماس پذیرای قبول شود
چون حلاوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال
بقبول لب نگشادند و عذر خواستند التماس باهتمام پیوست و چون موافق تقدیر
و رضای خداوندی بوده بر منصهٔ قبول رسید او را در عقد خود منتظم ساخت
و چندگاهی آنجا بسر بردند فلاجرم حق سبحانه و تعالی از برکت نیکو گمانی و خجسته
نیتی آن مخدرهٔ صبیهٔ مخدره او را مطلع بیضا و صدف دُر یکتا گردانید
یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را از آن صالحه بظهور آورده این قصه
شباهت تمام دارد بقصهٔ ثابت والد امام انام ابو حنیفهٔ کوفی رضی الله عنهما
که بزرگی از اتقیای کوفه صبیهٔ طاهرهٔ خود را بملاحظهٔ کثرت ورع حضرت ثابت

Marfat.com

بعقد در آورد چنانکه در حیرۃ الفقہا و دیگر کتب معتبرہ مذکورست تا حق سبحانہ آنجا
بہمین آن گمان نیک ثمرہ چون امام الأئمہ سراج الامہ رضی اللہ عنہ بوجود
آورد و اینجا بعنایت او تعالی چون این قطب ربانی منور الف ثانی قدس اللہ
سرہ ظہور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدانچہ از تقریر شریف حضرت
ایشان کہ تحسین میفرمودند و نیز از ین بندہ از بعضی معمران اقربای ایشان
شنودہ چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنہ احدی و سبعین و
تسعمائہ وقوع یافتہ کہ کلمہ خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
بلدۂ شریفۂ سرہند بودہ کہ از اماکن معمورۂ مشہورہ روح افزای مملکت ہندوستان
و مرکز آن دیار بزرگست آثار وہم در ایام طفولیت ہر کہ ایشان را میدیدہ بمضمون
کریمہ یکاد زیتہا یضیء ولم تمسسہ نار زبان حال و قال مے کشودہ و حضرت
شاہ کمال قادری کہ ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصہ در حق ایشان
مرعی میداشتہ تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
دادہ چنانکہ والدۂ ماجدۂ ایشان از غایت بے آرامی ایشان را بخدمت
شاہ برد و التماس دعای صحت نمودہ حضرت او علیہ الرحمہ بہ جذبہ و
شورش تمام بر زبان مبارک راندہ کہ خاطر جمع دارید کہ این طفل عمر دراز
خواہد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواہد شد و مثل من و تو از
دامن این بسیار خواہند بر آمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوالد حضرت
ایشان رحمہ اللہ انفاس بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرمودہ
حضرت ایشان ہفت ہشت سالہ بودہ اند کہ شیخ کمال از جہان انتقال
نمودہ حلیۂ مبارکۂ شیخ را بخصوصہا بنخاطر عاطر داشتند و آن خانہ کہ
مصحوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشستہ بودند نیز بیاد ایشان

Marfat.com

بود با جمله چون حضرت ایشان بدبستان شده اند باندک روزحفظ قرآن
نموده بتحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند وبچند روزه توجه فتحی
تمام روی داده چنانکه سخنان دقیق را علمای تحقیق می فرموده اند وبه بعض
مواضع کتب دقیقه بعبارات دلکش گشاده مشکلات را تحریر میفرموده بیشتر
علوم را نزد پدر بزرگوار خود و اندکے را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار
گذرانده اند ولسیالکوٹ نیز رفته نزد مولانای محقق مولانا کمال کشمیری
رحمه الله که از فحول دانشوران متورع بود بعضے کتب مشکله را چون عضدی
وامثاله خوانده اند وبعض کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمة
گذرانده بودند واین شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم وقطب مکرم
شیخ حسین خوارزمی کبروی قدس سرهما بود ودر حرمین محترمین زادهما الله
شرفا نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود ونیز حضرت ایشان اجازت
تفسیر واحدی را باجمیع مؤلفاتش چون بسیط ووسیط واسباب نزول ونیز
تفسیر بیضاوی را باجمیع مصنفاتش چون منهاج الوصول وغایة القصوی وغیرهما
وصحیح بخاری را باجمیع مؤلفات او چون ثلاثیات وادب مفرد وافعال العباد
وتاریخ وغیرذلک ومشکوة تبریزی وشمائل ترمذی وجامع صغیر سیوطی و
قصیدهٔ برده شیخ سعید بوصیری وحدیث مسلسلے را که عنقریب مع الاسناد
بیاید از عالم ربانی قاضی بهلول بدخشانی رحمه الله روایت واجازت
یافته بودند وقاضی مذکور اجازت این کتب مزبوره را با آن حدیث مسلسل
از شیخ معظم عبدالرحمن بن فهد داشته که او وآبای او دران بلاد معظمه از کبار
محدثین بوده اند وخانهٔ ایشان اماکن مجیبة الحدیث چون بیان اسناد همه کتب
درین اوراق به تطویل می انجامد ازین میان اسناد اجازت مشکوة را بسند آن

لے کہ یکی از مخلصان ومریدان حضرت ایشان بود

Marfat.com

حدیث مسلسل تجریدے آر واما الحدیث المسلسل بالاولیۃ قال الشیخ عبد الرحمن
بن فہد سمعتہ من لفظ سیدی والدی عبد القادر بن عبد العزیز بن فہد
وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنی بہ جدی الحافظ الرحلۃ تقی الدین محمد
بن فہد الہاشمی العلوی وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنی بہ
جمع من المشائخ الاعلام اجلھم العلامۃ برھان الدین الانباسی سماعا من
لفظ قاضی القضات ابو الحامد المطری بقرائتی علیہ بالحرم الشریف المکۃ و
اول حدیث سمعتہ منھما قال اخبرنا بہ الخطیب صدر الدین ابو الفتح محمد بن المرد ی
قال الانباسی وھو اول حدیث سمعتہ منہ وقال المطری وھو اول حدیث
رویتہ عنہ قال اخبرنا بہ الشیخ نجیب الدین عبد اللطیف الحرانی وھو اول حدیث
سمعتہ منہ قال اخبرنا بہ الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی وھو اول حدیث
سمعتہ منہ قال اخبرنا بہ ابو سعید اسماعیل بن ابی صالح النیشاپوری و
ھو اول حدیث سمعتہ منہ قال اخبرنا بہ ابو صالح احمد بن عبد الملک
المؤذن وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ ابو طاہر محمد بن
محمش الزیادی وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ ابو حامد احمد
البزاز وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ عبد الرحمان بن بشیر
ابن الحکیم الصدری وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ
سفیان بن عیینہ وھو اول حدیث سمعتہ من سفیان بن عمرو بن دینار
عن ابی قابوس مولی عبد اللہ بن عمرو بن العاص عن عبد اللہ بن عمرو
بن العاص رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
قال الراحمون یرحمھم الرحمن تبارک وتعالی ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء اما اسناد مشکوۃ المصابیح کہ کتابیست قیاس بدیگر کتب

ہ من الثنا بشقیقہ سیدی عم والحافظ ظہار اللہ بن فہد

Marfat.com

حدیث مذکورہ متداول ومشہور وباجازت واسناد محتاج ترازدیگر کتب حدیث
ودسایط اسناد بمؤلفش کمتر ازدسایط کتب دیگر انیست کہ ذکرے یابد از
حضرت ایشان ماقدس سرہ تا شیخ غزالدین بن فہد ہمان سند ست کہ در حدیث
گذشتہ محرر گشت لیکن شیخ غزالدین بن فہد مشکوۃ راہم از شیخ تقی الدین بن
فہد الہاشمی اجازہ دارد وہم از شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی رحمہما اللہ قال
الشیخ تقی الدین اخبرنا بہ عالیا الشیخ الامام اشرف الدین عبد الرحیم بن
عبد الکریم الحرمی قال اخبرنا بہ العلامہ امام الدین علی بن مبارک شاہ
الصدیقی السماوجی عرف بخواجہ وقال الشیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا بہ العلامہ
البغوی قاضی القضاۃ المجد بن محمد بن یعقوب الفیروزابادی الشیرازی الصدیقی
الشافعی قال اخبرنا بہ الحافظ جلال الدین حسین والحجۃ الہمام شمس الدین محمد
المقدسی قالا والصدیقی السماوجی اخبرنا بہ مؤلفہ ناصر السنۃ ابو عبد اللہ محمد
بن عبد اللہ الخطیب قال السماوجی قراءۃ واجازۃ قال الاخوان اذنا فقط بعد از اخذ
این اجازت حضرت ایشان فرمودند کہ محسوس گردید کہ مرا داخل طبقہ محدثین
کردند وحضرت ایشان قدس سرہ از غایت کرم باین راقم محمد الہاشم بن
محمد القاسم البغالی البدخشانی عفی عنہما اجازت دادند این کتب مذکورہ را باحدیث
مسطور در اول شہر رجب سنہ ہزار وسی وسہ در بلدۂ سرہند الحمد للہ علی
ذلک بعد از استماع بندہ حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب
مخدوم زادہ جامع الفنون حدقۃ العیون خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ بہ نکتہ زیبا
اشارہ نمودند وآن این بود کہ فرمودند در وصول حدیث رحم در رحم مسلسل
با لاولیۃ بحضرت ایشان ایما یی ست بانچہ آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب
در رفرہای دوچشمی از مرتبہ ومعاملہ خود اشارہ نمودہ اند فہم من فہم چون حضرت

Marfat.com

ایشان از استفادهٔ علوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
رخت بمسند افاده کشیده اند و مدتها طلبهٔ علوم را از برکات خویش بهره ور
گردانیده و بعضے رسائل شریفه بتازی و بفارسی در غایت بلاغت و فصاحت
تصنیف فرموده که ازان جمله است رسالهٔ تهلیله و رسالهٔ رد مذهب شیعه شنیعه
با آنکه دران اوقات ارباب تشیع دران بلاد در غایت حشمت و جاه بودند و
بسلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین و ارباب دین در نهایت
عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه
عطا فرموده بود ملاحظهٔ این و آن در خاطر شان خطور نمی نمود و ازان راه که
ابو الفضل مشهور را با اهل فضل سری بود و فضلا را بضرورات لازمه بوے
آمد شد می شد حضرت ایشان همدران وقت مکرر بمجلس او در آمده بوده اند
و وی بر وفور فضائل گشیرهٔ ایشان اطلاع یافته رعایتها می نموده چنانکه
یکی از تلامذهٔ او با این فقیر گفت وقتے بیکے از آشنایان خود کلمهٔ چند رقم
می نمود آن جا به تقریب نقلے که از حضرت شیخ شنوده بود فقرات کثیره در توصیف
شیخ تو بقلم آورد دیگری از مصاحبان او گفت روزی که حضور شیخ تو در
مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفه و علوم ایشان گشود و در ان
مبالغهٔ فراوان نمود چنانکه عائد می شد بتوهین علمای دین حضرت شیخ تو
سلمه الله از جنون اسلام تحمل نیارست نمود و فرمود که امام غزالی قدس الله
سره العالی در رسالهٔ شریفهٔ منقذ عن الضلال برنگاشته است که از علومی که
فلاسفه خود را واضع آن میدانند آنچه بکاری می آید چون هیئت و نجوم و
حکمت و طب آنرا از کتب انبیاے ما تقدم و کلام ایشانان سرقه نموده اند
و آنچه زادهٔ طبع ایشان است چون ریاضی و امثاله بچه کار دین می آید

Marfat.com

ابوالفضل چون این بشنود متغیر شد و گفت غزالی نامعقول گفت حضرت شیخ
تو نیز از استماع این حروف او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت برخاستن
فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم داری ازین حرفهای دور از ادب زبان
باز دار و برفتند و چند روز بمجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و
معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابوالفیض
برادر او در آمده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش
گشته و گفته خوب رسیدید موضعی از تفسیر پیش آمده که آن را به حروف
غیر معجمه تاویل و تفسیر نمودن متعسر شده من دماغ بسیار سوختم اما عبارت
دلخواه بدست نیامد حضرت ایشان بانگه عبارات بی نقط ورزیده بودند در
ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت برنگاشتند که فیضی در حیرت رفت
و مطلب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران
ایام که بسلوک طریقه صوفیه نه در آمده بودند براین قسم مردم چنان بود و صحبت و
هیبت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله رد شیعه که در آن ایام مرقوم شده
نگارش نموده اند که چون دران اثنا رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد که
عبدالله خان اوزبک نموده بود بعلمای ماوراالنهر نوشته بودند در جواب
رساله آنها که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل و اخذ اموال ایشان مرقوم نموده
بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات بلغو فریب
تکفیر خلفای ثلثه رضی الله عنهم و ذم و تشنیع حضرت عایشه صدیقه
رضی الله تعالی عنها ترسم این قوم که بر در و کشان می خندند و در سر کار
خرابات کنند ایمان را بنظر فاتر قرار یافت که در حل شبهات و اهیه
اینها و تحقیق مذهب فرقه ناجیه رساله نوشته آید تا ساده لوحی از مقدمات

Marfat.com

مزخرفهٔ آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد فشرعت بحسن توفیقه
سبحانه والله المستعان وعلیه التکلان و بعضے از طلبهٔ شیعه که متردد این حدود
بودند باین مقدمات افتخار و مباهات می نمودند و در مجالس امرا و سلاطین این
مغالطات شهرت می دادند و این حقیر در هر مجلس و معرکه مشافهة بمقدمات
معقوله و منقوله رد آنها می کرد و بر غلطهاے صریحهٔ ایشان را اطلاع میداد
اما حمیت اسلام و رگ فاروقیم باین قدر رد و الزام کفایت نکرد و سوزش
سینهٔ بے کینه تشفی نیافت و بخاطر فاتر قرار یافت که اظهار مفاسد
ایشان و ابطال متاع عام به بخشد انتهی کلامه دران ایام که ایشان باگره
تشریف برده بوده اند چون مدتے بران گذشته والد ماجد ایشان
از شوق دیدار این فرزند فرشته مانند با وجود کبر سن و بعد مسافت باگره
آمده اند یکی از فضلاے آن دیار بزیارت ایشان آمده پرسید که باعث
این تصدیع چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند دلبند شیخ احمد سلمه الله
چون وی را بنابر بعضے ضروریات نزد ما آمدن میسر نه بود ما آمدیم ع
یوسف نرود کنعان یعقوب برون آید + چون والد ماجد ایشان را با ایشان
الفت تمام بوده و از جان عزیز خود عزیز تر مے داشته اند و همیشه
به صحبت ایشان مشغوف بوده اند و از دقایق علوم دینی و اسرار
یقینی در میان مے آورده اند حضرت ایشان نیز بعد ازان سفر مذکور
بوطن مراجعت نموده ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شده اند و همگی
اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیده و فوائد باطنیهٔ کثیره از
ایشان دیده چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند
ازان جمله است آنکه در فقرهٔ نخستین از رسالهٔ مبدء و معاد نوشته اند که

مرا بدکشان تا زمانی که در قید کتابت نیاید و در حیز تحریر نه در آید فائده تام و نفع

Marfat.com

این درویش را پایه نسبت فروتر از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر
بزرگوار او را از عزیزی که جذبه قوی داشتند و به خوارق مشهور بودند
بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصاً
ادای صلوٰة نافله مددی از پدر روی ست و پدر بزرگوار او را این
سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند حاصل شده بود انتهی
مراد حضرت ایشان از ان عزیز کثیر الجذبه والخوارق شیخ کمال قادری
مذکور است و از عزیز دیگر که در سلسله چشتیه فرموده اند شیخ عبدالقدوس
مذکور رحمهما الله سبحانه و حضرت ایشان بی واسطهٔ والد بزرگوار از من
آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهرها از نسبت
قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجه
باقی بالله قدس سره با ایشان خرقه و نسبت کاملهٔ اجازه از روحانیت
حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیده و بیان این قضیه یعنی حصول
خرقه و نسبت تمام و اجازت آنکه خدمت شاه سکندر که نبیرهٔ حضرت
شیخ کمال بود و نائب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکه حضرت
ایشان در حلقهٔ مراقبه با یاران نشسته بودند از کتهل آمده خرقهٔ متبرکهٔ
حضرت شاه کمال را بر دوش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
چشم کشاده اند شاه را دیده اند به تواضع معانقه نموده اند شاه گفت چند
مرتبه می شود که در معامله از حضرت جد خود شاه کمال مأمور می شوم که
خرقهٔ مرا به فلان که حضرت شما باشید برسان بآن که مرا مشکل بود
خرقهٔ متبرکهٔ ایشان را از خانه برآورون باز بکسے دادن لیکن چون تاکید
مأمور شدم ناچار امتثال أمر نمودم حضرت ایشان آن خرقه را پوشیده

Marfat.com

بحرم سرا آوردن رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند به بعضے محرمان اسرار
گفتند که بعد از پوشیدن خرقهٔ حضرت شاه کمال قضیه عجیب روی داده
و آن اینست که چون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ الجن والانس سید عبد القادر
جیلانی را رضی الله عنه دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمهم الله
حاضر شدند غوث ربانی دل مرا در تصرف خود آوردند بانوار و اسرار نسبتهاے
خاصهٔ خود منور گردانیدند و من غرق لجهٔ آن انوار و احوال گشتم و در غواصی
آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معامله رفت هم در غلبات آن
احوال ناگاه بر دلم خطور نمود که تو مربّاے اکابر نقشبندیه بودے و ملاک
أمر تو نسبتهای آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بمجرد این
خطور دیدم که مشائخ سلسلهٔ شریفهٔ نقشبندیه و خواجهٔ جهان خواجه عبد الخالق
تا حضرت شیخ ما خواجه باقی بالله قدس الله اسرارهم در رسیدند بر کار
من در مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم فرمودند
که این مربّاے ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال و اکمال رسیده
شما را با وچه دخل ست اکابر قادریه رحمهم الله گفتند در طفولیت ما را با او
نظرے بوده و چاشنے از خوان نعمت ما ربوده و اکنون نیز خرقهٔ ما پوشیده
ے ز بهر آن بت چون شمع و چون گل + گرفته جنگ با پروانه بلبل + درین
مباحثه بودند که جماعت از مشائخ کبرویه و چشتیه رحمهم الله در رسیدند
و مصالحه نمودند بعد از ان حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین
در باطن خود یافتم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسلهٔ قادریه
نیز مریدے گرفتند و شجرهٔ آن مشائخ مے دادند و کلاه و دامنی نیز
و اگر طالبے از ان سلسله ذکر طلب مے نمود تعلیمش میکردند و به نسبت

Marfat.com

آنہا تربیت می نمودند روزی یکے از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و نسبت طریقۂ شریفۂ قادریہ نمود ایشان فرمودند کہ اکثر بہ صحبت و خدمت حاضر می شدہ باش آن طالب حاضرے شد حضرت ایشان خود را بہ نسبت آن بزرگان داشتہ افاضۂ احوال برومی نمودند چون دو سہ روز بریں گذشت اجلۂ اصحاب ایشان کہ ریزہ چینان خوان نعمت نقشبندیہ بودند در احوال خود بستگی دیدند و یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمدہ قبض احوال را بعرض رسانید کہ خود را درین دو سہ روز نسبت خود بیگانہ می یابم تا چہ تقصیر از ما رفتہ باشد دیگرے نیز آمدہ مثل او معروض داشت حضرت ایشان تبسم نمودند و فرمودند ہیچ تقصیرے از شما بوقوع نیامدہ بل ہمہ ایں بستگی از آنست کہ شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیہ رضی اللہ عنہم نمی نمائید و ما درین دو سہ روز خود را جہت افاضت طالبی از طالبان نسبت قادریہ بران نسبت میداریم و دریچہ القای آن را کشودہ ایم ناچار شما کہ آن مناسبتی ندارید معطل ماندہ اید و متخلل گشتہ باز چون سیر ما بہ نسبت اکابر خواجگان رجوع نماید بستگی شما بگشاید و ہمچنان بود کہ فرمودند و نیز حضرت ایشان در سلسلۂ شریفۂ چشتیہ اجازت ارشاد از پدر بزرگوار خود داشتند و از راہ کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیہ علی مصدرہا الصلوۃ والتحیۃ از سرود و تواجد وغیرہا کہ مرسوم این سلسلۂ علیہ است احتراز می فرمودند با جملہ از پدر بزرگوار خود استفاضہای کثیرہ نمودہ و پیش از انکہ بہ خدمت حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ مشرف گردند در خدمت والد ماجد ہموارہ در وطن بکار باطن و درس علوم ظاہری می گذرانیدہ و باوجود آن کہ خاطر عاطر ایشان مائل بسفر حجاز بودہ رعایت

Marfat.com

خدمت حضرت والد را از وطن بهیچ جا نمی رفته اند هم درین ایام وقتے
ایشان را ضعف قوی روی داده بوده از مشاهدهٔ غلبات ضعف ایشان
والدهٔ مخدوم زاده های عالی شان را بے آرامی روی نموده است وضوے
کرده اند و دو رکعت نماز حاجت گذارده بگریه روی نیاز بر خاک نهاده بودند
دران گریه ایشان را خواب در ربوده دران خواب دیده اند که قائلے میگوید
خاطر جمع دار که ما را باین مرد کارهای عظیم فرا پیش ست که هنوز از هزار یکے
بظهور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزودی ازان بیماری شفا یافته اند و بعد
از چند گاه ازان قضیه بخدمت حضرت خواجه شتافته و آن علم اتم را باحوال
اکمل هم آغوش گردانیده اند و آن جدول احوال سابق را بقلزم کمال و
واکمال رسانیده نادرهٔ زمان و قطب دوران و پناه جهانیان گشته اند چه
در فصل خطاب حضرت قدوة الاولیاء خواجه محمد پارسا و کذلک در کتب دیگر
اکابر محققین رضی الله عنهم اجمعین در بیان کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء
ذکر یافته که علما سه گروه اند بعضے بعلم ظاهر عالم اند و بعضے بعلم باطن و برخی هم
بعلم باطن و هم بعلم ظاهر و این قسم ثالث بس نادر بود اگر در هر قرنے یکے هم باشد
برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان در پناه دولت
او باشند انتهی کلامهم الشریف **فصل سوم** در بیان وصول حضرت ایشان
بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجه باقی بالله رحمهما الله و از یمن تربیت
و انظار آن قدوة الاخیار بذروهٔ کمال و اکمال رسیدن قبل این سطور باجمال
ایمایی رفت که حضرت ایشان را همیشه شوق طواف بیت الله و زیارت
روضهٔ رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم بے آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان باکبر سن بر مسند حیات بودند ایشان را از خدمت والد

Marfat.com

ودوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنه سبع بعد الالف الهجری آن بزرگ
سال وحال وقال بسراے باقی انتقال فرمود بعد از انتقال آن بزرگوار به
بهشت حضرت ایشان در سال هزار وهشت متوجه سفر سعادت اثر یثرب وبطحا
شدند چون بدار الاولیاے دهلی رسیدند یکے از فضلاے مولانا حسن کشمیری
که آشناے ایشان واز مخلصان حضرت باقی بالله بوده حضرت ایشان را
دلالت بدریافت آن نموده وگفته امروز از سلسله علیه نقشبندیه اینچنین گوهرے بچهار
سوے این دیار آمده که طلاب از یک نظرش آن یابند که از اربعینات متکاثره
وریاضات متواتره نیابند ؎ آنکه تبریز دید یک نظر شمس دین ٭ سخره کند
بر دهه طعنه زند بر چله ٭ چنانکه آن عالی حضرت بآن عزیز بعد از جلوس بر سریر
اکمال وارشاد در شکر دلالت باین نعمت عظمی در ضمن مکتوبے نگارش فرموده اند
اینست فقیر در اداے شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد ودر مکافات
آن احسان شما معترف بعجز این همه کار وبار مبنی بر آن نعمت است واین
دید وداد مربوط بآن احسان بحسن توسط شما آن داده اند که کم کسے دیده است
وبیمن توسل شما آن بخشیده اند که کم کسے چشیده از خواص عطایا آنقدر
عطا فرموده اند که اکثرے را از عموم عطایا آن مقدار میسر نشده است
احوال ومقامات واذواق ومواجید وعلوم ومعارف وتجلیات وظهورات
همه را زینهاے راه عروج ساخته بمنازل وصول رسانیده اند لفظ قرب وصول
از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است والا فلا قرب ثمة ولا وصول ولا عبارة
ولا اشارة ولا شهود ولا حلول ولا اتحاد ولا کیف ولا این ولا زمان ولا مکان ولا
احاطة ولا سریان ولا علم ولا معرفة ولا جهل ولا حیرة ؎ چگویم من از آن مرغی نشانه
که با عنقا بود هم آشیانه ٭ ز عنقا هست نامی پیش مردم ٭ ز مرغ من بود آن نام هم گم

Marfat.com

چون اظہار این احسانہاے خداوندی جل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظہور آن
مرتب بر آن نعمت شما بودہ متضمن شکر نعمت شما بودہ است در ضمن چند فقرہ مندرج
ساختہ بقید کتابت در آوردہ بود کہ لختے از شکر آن نعمت شما ادا یابد و چون حضرت
ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسلہ نقشبندیہ و اہل آن شنیدہ بودند
و ہموارہ مشاہدۂ اشواق والد بزرگوار خود باین طریقہ و اہل آن می نمودند و خود
ہم در رسائل ایشان شیوۂ نازنین اینان را دیدہ و ایضاً آنحضرت را مناسبت
و مجانست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت بر وجہ اکمل بود و بشوق تمام
متوجہ دریافت حضرت خواجہ شدند گفتند توشۂ این راہ حجاز بہ ازان
چہ باشد کہ ازین مقتدا ذکر و مراقبۂ این عزیزان را اخذ نمودہ بران باشم
سہ بگیریم زادرہِ این سراغ ۔ز شور را بہ اشک و ز قرص داغ ۔چون رفتہ
بدستبوس حضرت خواجہ مشرف شدہ اند حضرت خواجہ بشاشت و مہربانی
بسیار نمودہ از ارادہ و قصد ایشان پرسیدہ اند عزمے کہ در پیش داشتہ
اند بعرض رسانیدہ اند با آنکہ شیوۂ مرضیۂ حضرت خواجہ بودہ کہ
کسے را از طلاب نفس نفیس دلالت بر اخذ طریقہ از خود و التزام صحبت
خویش نمایند یا از مثل این سفر متبرک بسکونت خانقاہ خود اشارت
فرمایند اما از آنجا کہ نظر عالے بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
شاہباز بلند پرواز افتادہ بود نے آرام شدہ از عادت خویش تجاوز
نمودہ فرمودہ اند ہر چند ارادۂ سفر مبارک در پیش دارید اما چند روز
میتوان بفقرا صحبت داشت لااقل ماہی یا ہفتہ چہ مانع است حسب
الامر اختیار بودن ہفتہ نمودہ دران ہفتہ بملازمت آن ماہ دو ہفتہ
سیر سیدہ اند و روزے نرفتہ بود کہ از آثار تصرف و کشش حضرت

Marfat.com

خواجۂ عالیمقدار شوق انابت واخذ طریقہ حضرت خواجگان بزرگوار حضرت ایشان استیلا نمودہ آنرا بحضرت خواجہ معروض داشتہ اند چون حضرت خواجہ شنیدہ اند نے آنکہ استخارہ جانبین بوقوع انجامد یا چنانکہ شیوۂ نازنین حضرت خواجہ بودہ نازے وتأملی درمیان آید ایشان را در خلوتے طلبیدہ بذکر دل دلالت نمودہ اند وتوجہات عالیہ بکار بردہ کہ ہمدران لحظہ دل حق منزل ایشان بذکر گویا شدہ وآرام وحلاوت والتذاذ تمام روے نمودہ ویوماً فیوماً بل آناً فاناً ترقیات عالیہ وعروجات متعالیہ بظہور میپوست تا دیدہ اند انچہ دیدہ اند کما ینبغی بیانہ من کلامہ بشوق طواف خانۂ کعبہ میشدند در اثناء راہ وصول بصاحب خانہ میسر شد برائے دریوزۂ ضیا از روضۂ منورہ مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میرفتند درمیان سفر اقتباس انوار ساکن آن روضۂ مطہرہ محصل گشت بعد از چند گاہ روز ازین معاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار رشد ورشاد مترشح بلند استعداد دیدہ اند در یکے از خلوات باظہار آن دقائقے کہ پیش ازان بچند سال مبشر بعلو حال وبکمال واکمال حضرت ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند ویکے از آنہا این بودہ کہ فرمودہ اند چون حضرت مخدوم ما مولانائے بزرگ خواجگی امکنکی قدس سرہ ما را أمر کردند کہ بہندوستان شو تا این سلسلۂ شریفہ را آنجا از تو رواجے پدیدار گردد ما خود را شایان این معنی ندیدہ تواضع نمودیم ایشان أمر باستخارہ کردند در ان استخارہ دیدیم کہ گویا طوطی بر سر شاخی نشستہ ومادر دل خود نیت کردیم کہ اگر آن طوطے ازان شاخ آمدہ بر دست ما بنشیند پس ما را کشایشہا در ان سفر روے خواہد نمود بمجرد این خطور آن

Marfat.com

طوطی پرواز نمود و آمدہ بر دست ما بنشست و ما آب دہان خود در منقار او میکردیم
و آن طوطے در ہان من شکر ریخت و فردائے آن شب این واقعہ را چون
بعز حضرت مولانا خواجگی قدس سرہ رساندم فرمودند کہ طوطے جانور ہندی است
در ہندوستان از دامان شما عزیزے بوجود آید کہ عالمے از و منور گردد و شما را
نیز از وے بہرہ رسد و این را اشارت بحال ایشان داشتہ اند واقعۂ
دیگر آن بودہ کہ فرمودہ اند کہ چون بشہر سرہند شما رسیدیم در واقعہ نمودند
کہ تو در جوار قطب فرود آمدۂ و از حایۂ آن قطب نیز آگاہ گردانیدند صباح
آن روز بدر یافت درویشان و گوشہ نشینان آن بلدہ رفتیم جماعہ را کہ دیدیم
نہ ایشان را بر آن حلیہ یافتیم و نہ آثار و حالت قطبیت از ہیچ یک معاینہ
نمودیم گفتیم شاید کسے از اہل این شہر قابلیت این منعنے داشتہ باشد کہ بعد ازین
بظہور آید ہمان روز کہ شما را دیدیم ہمہ حلیۂ شما را موافق یافتیم و ہم نشان آن
قابلیت در شما مشہود گشت و نیز دیدہ شد کہ ما چراغ عظیم افروختیم و شاہدۂ
میشد کہ ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشہود میکردند کہ
مردم از ان چراغ ہا کثیرہ افروختہ اند کہ چون بنواحے سرہند رسیدیم دشت
و صحراے آنجا را پر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت بمعاملۂ شما میدانیم بالجملہ
آنچہ در دو سہ ماہ بعنایت اللہ از ین نظر و تربیت خواجہ باقی باللہ در حق حضرت
ایشان بظہور رسیدہ قلم زبان و زبان قلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است مجملے ازان کہ ہم حضرت ایشان خود بتقریب تحریص طالبے بوے
برنگاشتہ اند تبرکا ایرادنمودہ مے آید القلیل یدل علی الکثیر و آن اینست
این درویش را چون ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا ہادیٔ کار او گشتہ بخدمت ولایت پناہ حقیقت آگاہ ہادیٔ طریق

Marfat.com

اندراج النهایت فے البدایت والے السبیل الموصل الے درجات الولایت مؤید الدین
الرضے شیخنا وامامنا محمد الباقی قدس الله تعالی سره که یکے از خلفاے کبار
خانوادهٔ حضرات اکابر نقشبندیه قدس الله تعالے اسرارهم بوده اند رسانید
وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانه تعلیم نمودند وبطریق معهود
توجه نمودند تا التذاذ تمام در من پیدا شد واز کمال شوق گریه دست داد وبعد از یک
روز کیفیت بیخودی یک دریای محیط میدیدم وصور واشکال عالم را در رنگ
سایه دران دریامے یافتم واین بیخودی رفته رفته استیلاے پیدا کرد وبه
امتداد کشید وگاهے تا یک پهر روز میکشید گاهے تا دو پهر ودر بعضے
اوقات استیعاب شب مینمود وچون این قضیه را بحضرت ایشان رسانیدم
فرمودند نحوے از فنا حاصل شده است واز ذکر گفتن منع فرمودند وبنگاهداشت
آن آگاهی امر نمودند بعد از دو روز مرا فناے مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم
فرمودند بکار خود مشغول باش بعد ازان فناے فنا حاصل شد چون بعرض
رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکے می بینی ومتصل واحد میابے عرض کردم
که بلے فرمودند که معتبر در فناے فنا آنست که با وجود دید آن اتصال بیشعورے
حاصل شود در همان شب فناے فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم
وحالتے که بعد از فنا حاصل شده بود نیز بعرض رسانیدم وگفتم که من علم خود
را نسبت بحق سبحانه حضوری مے یابم بعد ازان نورے که محیط همه اشیاست
ظاهر گشت ومن آنرا حق دانستم جل وعلا وآن نور رنگ سیاه داشت
بعرض رسانیدم فرمودند که این انبساط که دران نور می نماید در علم است
بواسطهٔ تعلق ذات جل شانه باشیاے متعدده که در بالا وپست واقع
شده اند منبسط می نماید نفے انبساط باید کرد بعد ازان آن نور سیاه منبسط رو

بانقباض

۱ که نزد این اکابر معتبر است ومسمی بغیبت رو نمود ودران بیخودی

Marfat.com

بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم
باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زایل شد و
بحیرت انجامید که دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانیدم
فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین
حضور است و این حضور بے غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت
در بدایت در موطن صورت مے بندد و حصول این نسبت مر طالب را درین
طریق در رنگ اخذ کردن طالب ست در سلاسل دیگر از کار و او را از پیر تا
بر آن عمل نماید و پے بمقصود برد ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا
و این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
ابتدائے زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقق شدن این
نسبت فنائے دیگر که آنرا فنائے حقیقی میگویند حاصل گشت دل را
آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
آن وسعت مقدار خردله قدرے نبود بعد ازان خود را و هر فرد عالم بلکه
هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد ازان هر ذرهٔ عالم را فرادی فرادی عین
خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
بلکه اضعاف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نوری
یافتم منبسط که در هر ذره سار یست و صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و مثلاشی
بعد ازان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
فرمودند که مرتبهٔ حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
ازین مقام است بعد ازان صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق میافتم
این زمان موهوم یافتم بغایت حیرت دست داد درین اثنا عبارت قصور

---

۱ دیدم و هر ذره را حق می یافتم ب، تفاوت و بے تغیر گمان ذره را موهوم

Marfat.com

سرہند کثیر العلم و قوی العمل روزے چند فقیر با دلشکست و خاست کردہ عجائب
بسیار از روزگار او قات او مشاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چراغے شود کہ عالمہا
از و روشن کردد الحمد للہ تعالے احوال کاملہ او مرا بیقین پیوستہ و این شیخ
مشار الیہ برادران و اقربا دارد ہمہ مردم صالح و از طبقہ علما چندے را دعا گو
ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استعدادہاے عجب دارند فرزندان
آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الٰہے اند با بجملہ شجرہ طیبہ اند انبتہ اللہ نباتاً حسناً
وفقراے باب اللہ دلہاے عجب دارند انتہے کلامہ الصادق اللطیف
این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
ازان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
گرفتم مرا بیقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بمحض کرم مرا بنہایہ این راہ
خواہد رسانید ہر چند از راہ دید قصور حال و اعمال نفے این یقین می نمودم
صورت نمی بست و اکثر این بیت ورد زبانم بود ؎ ازین نورے کہ از تو
بر دلم تافت ؛ یقین دانم کہ آخر خواہمت یافت ؛ بعد ازے اداے این
بیان حضرت ایشان بانکسار و نیازمندے و استغراق تمام آب دیدہ
کلمہ تحمید بر زبان شریف آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان
از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتداے احوال کہ مارا
در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رفتنہا و نبستہا بظہور رسیدہ بود
حضرت خواجہ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع
بعضے یاران را شنودہ بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا ازان مستثنی
گردانیدہ خودے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نمیگفتم تا روزے
شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نمیگوئی

Marfat.com

من بتواضع رفتم وگفتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
وگفت لاقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً دران نزدیک در یکے از
وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم و شیخ را تصرف نمودم چنانکه
بیخود شده افتاد چون الحاح شیخ را به تندی تمام در اظهار واقعه دیدم
لاجرم از روے جذبه این واقعهٔ مذکوره را بیان نمودم شیخ متغیر شده
وبهر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایماے بهمت والاے
حضرت ایشان است از بدایت تا نهایت از بلندی همت و سموفطرت
وعلو استعداد و قابلیت و کثرة علم و عبادت و وفور رعایت آداب پیر
رفیع المرتبه قدس سره باندک ایام وفرصت رسیده اند بجاے که
رسیده اند و حضرت خواجه قدس سره بشکرانهٔ آنکه حضرت حق سبحانه
اینچنین مسترشدی والا قابلیتے وافر الفضیلتے را که بصحبت ایشان رسانید
واز ین نظر تربیت و برکات هدایت ایشان بکمال و تکمیل واصل گردانید
محامد قولے و فعلے وحالے بجا آورده در ساعتے که مشتری از وکسب سعادت
نماید حضرت ایشان را خلعت اجازة کامله پوشانیدند و بسر هند که وطن
مألوف آنحضرت بود رخصت فرمودند و جمعے از طالبان صادق خود را در
خدمت ایشان تعین نمودند پس حضرت ایشان با نعمتهاے فراوان
بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاهباز بلند سیر ابو سعید ابو الخیر از خدمت
شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب قدس سرهما چنانکه خود فرموده باز آیم
باصد هزار خلعت و فتوح انتهے و بأمر حضرت خواجه دران بلده به تربیت طالبان
حق پرداختند و در اندک مدت جم غفیر را از سرچشمهٔ فیوضات خویش شاداب
ساختند در اثناے این افاضات ناگاه از آنجا که همت والاے آنحضرت

Marfat.com

مطلبے راجویان بود کہ در وہم وفہم اقل قلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل انگاشتہ واز غلبۂ اندوہ یافت آن مقصد والا مستر شد انرا وداع نمود صحبت را خواستند کہ بعزلت مبدل گردانند بعضے اصحاب غرض وارباب غبطہ آنرا بشیوۂ دیگر بعرض حضرت خواجہ قدس سرہ رسانیدند چون ایمعنے معلوم حضرت ایشان شد این بضعہ را بہ پیرو بزرگوار مرسل داشتند ہموازان روز کہ از ملازمت برآمدہ بود بواسطۂ میل بفوق الفوق بمقام ارشاد چندانے مناسبت ندارد چندگاہ خود ہمت آن بود کہ در گوشہ خزیدہ شود و مردم در صحبت ہمچو ببر و شیر در نظرے آمدند عزم عزلت مصمم شدہ بود اما استخارہ موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بغایت الغایات ہرچند غایت ندارد میسر شود و میشود و مے برندو می آرند کل یوم ہو فی شان بر مقامات جمیع مشایخ الی ماشاء اللہ تعالے گذرانیدند سہ گلے بروند ازین دہلیزۂ پست ۔ بدان درگاہ والا دست بردست ۔ درین میان اگر توسط روحانیات مشائخ را تعداد نمایم بطول انجامد بالجملہ از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چہ نویسد قبل من قبل بلا علۃ چندان وجوہ ولایت وکمالات آنرا نمودند کہ چہ در تحریر آرد در شہر ذی الحجہ در مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است اما ہنوز چیزہا از ستم و مکمل از برائے این مقام درکار است تا کے میسر شود ام آسان نیست باوجود مرادیت چندان قطع منازل کردہ میشود کہ مریدان اینجا قدرگاہ ندارند نہایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد ہم گذر ندارند ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم وجہ تو در مراتب تکمیل وارشاد اینست مردم در تخیلات خود چیزہا می برند اعتبار نباید کرد سہ در نیابد حال پختہ ہیچ خام ۔ پس سخن کوتاہ باید والسلام ۔ در اندیشۂ این قسم

سہ را در عروج معلوم نیست کہ میسر شود بلکہ وہوم مخصوص بمرادان است مریدان

Marfat.com

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنجماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
خیال خود بپوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است ؎ من گم شده ام مرا مجوئید
از گم شده گان خبر مگوئید ؛ از عزت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را
که حق سبحانه وتعالے کمال او میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است
وفی الحقیقة معارضه است باو تعالے انتهے کلامه الشریف تا آنکه حضرت حق سبحانه
مطلبے را که درین عزلت میجستند بمحض کرم عطا فرمود آنگاه بافاضة طلاب باز
گشتند چنانکه خود در یکے از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش اینست که چون
خواجه من مرا بکمال مصطلح این طایفه علیه رسانیده اجازت دادند مرا فی الجمله آنوقت
دران کمال واکمال حاصله خود ترددی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند که
تردد را دران راه نباید داد که ازان ترددی در کمالیت مشائخ لازم آید
حسب الأمر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مسترشدان کار سنین
بساعات محسوس گشت درین میان باز علم بنقص خود پدیدار شد آنانرا که پیرامون
من می تنیدند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم وداع خواستم اما طالبان اینمعنے را
محمول بر تواضع داشته از انچه داشتند برنگشتند بعد از چندگاه حضرت حق سبحانه
وتعالے احوال منتظره را محصل گردانید انتهے ما اخذنا من کلامه المفصل المکمل
باز حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجه عالیشان از سرهند بدهلی
شده اند و مدتها در خدمت پیر بزرگوار بسر برده و صحبتهاے شگرف گذرانده
ومعامله را بچندین درجه از پیش بیشتر رسانیده اند و با اینهمه الطاف کثیره حضرت
خواجه وحصول معاملات بلند وفضائل ارجمند بنوعی رعایت أدب پیر بزرگوار
مینموده اند که فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله تعالے شنودم که بعد از مدح وثنای حضرت ایشان

Marfat.com

فرمودند که با وجود علو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشانرا بود در کمال رعایت آداب
حضرت پیر دستگیر هیچکس از میان اصحاب حضرت خواجهٔ ما چون ایشان نبود و لهذا
پیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاهد عدل این فرمودهٔ خواجه
حسام الدین آنکه یکی از مقبولان حضرت باقی بالله قدس سره باین فقیر گفت که
دران ایام که حضرت خواجهٔ ما نهایت التفات باین خلیفهٔ عالیدرجات یعنی شیخ تو
داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند روزی به تقریب مرا بطلب
ایشان فرستادند همین که بخدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر دستگیر شما را طلبیده اند
بمجرد استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغیر چهرهٔ خائفان و از غایت
خشیت اضطرابی قریب رعشه در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله
آنکه می شنودیم نزدیکانرا بیش بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
سره نیز در رسالهٔ مبدأ و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
خواجهٔ خود که پیش مردم در میان سائر یاران امتیازی داشتیم و هر کدام مارا
نسبت بحضرت خواجه قدس سره اعتقاد علیحده بود و معاملهٔ جدا بود این فقیر
بیقین میدانست که مثل این صحبت و اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از
زمان آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات هرگز بوجود نیامده است
و شکر این نعمت بجا میباید آورد که اگرچه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلواة والسلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نماندیم و
هر کدام را باندازهٔ اعتقاد بهره رسید انتهی کلامه فلاجرم از یمن این رعایات و دیگر
اسباب اخذ برکات دیدند آنچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه ایثار ایشان نمودند
هرچه از جواهر عالیهٔ نسبتهای متعالیه داشتند و لوای مصدقهٔ این کلام بشارت
اساس شیخ ابو العباس را در حق شیخ ابو سعید فرمود که دوش ایثارها رفت همه نصیب

Marfat.com

این جوان مهنگے آمد مبارکش باد انتہے بر فرق فرقدان سایۂ این فاروقی نژاد افراشتند
وکارخانۂ ارشاد خود را بحضرت ایشان حوالہ نمودہ تربیت طالبانرا بایشان واگذاشتند
واین رقیمۂ والا را بآنحضرت برنگاشتند ہو جمعے از دوستان کہ گرفتار بار وجود
بودند چون در مضیق وما منا الا لہ مقام المعلوم در بند مصلحت فکر وعقل ما اقتضاے
آن نمود کہ درین برشکال از مقابلۂ بوقلمون دور افتادہ در تحت آفتاب مشہود
زندگانی نمایند انشاء اللہ بہ نیکے وپاکی بآخر رسد فوائد صحبت وجماعۃ امری است
محقق چہ حاجت باظہار ؎ ما گرفتاریم بر ما ناوک بیداد ریز ٭ سوسن وگل بر
کنار مردم آزاد ریز ٭ انتہے مکتوبہ الشریف باز حضرت ایشان بوطن مألوف مراجعت
نمودہ مدتی با خلفات سالکان الے اللہ در آن بلدہ اشتغال فرمودند واز احوالات
عظیمۂ حاصلۂ خود وترقیات یاران وہم پیرگان بزبان قلم عرضہ داشتہا بہ پیر
بزرگوار نمودند کہ بعضے ازان عرایض بعد از تمامی این فصل در فصل علیحدہ رقم
خواہد یافت انشاء اللہ تعالے آنرا کہ شوق دل خواہان آن باشد کہ بتفصیل
آن اطلاع یابد کو بمطالعۂ آن عرایض کہ در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
ثبت یافتہ بشتابد وہمچنین حضرت خواجۂ بزرگوار احوال یارانی کہ بخدمت شریف
ایشان در دہلی می بودہ اند غایبانہ از حضرت ایشان می پرسیدہ اند کہ توجہ
نمودہ بترقیات وقابلیات ہر یک را معلوم فرمودہ از سرہند بایشان رقم نمایند
روزی یکی از خلص اصحاب ایشان بتضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ
نمودہ فرمودہ اند کہ انشاء اللہ چون جناب ایشان از سرہند اینجا بیایند التماس کنیم
کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند ودر اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند
وکذلک دقایق علوم طریق ودرجات مقامات بعض ارباب معرفت وتحقیق
را نیز ایشان استفسار میفرمودہ اند وانچہ درین ابواب حضرت ایشان

Marfat.com

معروض میداشته اند موجب اطمینان خاطر عاطر ایشان گردیده محامد کثیره بزبان
می آورده اند این مکتوب شریف خواجهٔ عالیشان که بحضرت ایشان ارسال
فرموده اند نیز واسطه از خط شریف منقول میگردد شاهد آن مطالب است ہذا
ہو مسند ارشاد واسع وانور باد مسودهٔ رساله که در طریقهٔ خواجگان تمام شده خواجه
برہان کحل البصر مشتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه والمنة بغایت عالی است
ولطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خواجه
احرار قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
بمطالعهٔ آن لطیفهٔ غیبیه مشرف شد در اثنای انعاس خاطری آمد که دست چپ
یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر شد بجهت ضعف حافظه متردد
گشت که مشار الیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت خواجه بود یکی
در طبقهٔ ائمه دیده شود یکی که چیزے ظاهر گردد دیگر از سخنان ایشان معنی عصمتے
مفهوم میشود واین نیز از بعض خواهها دریافته شده که ایشان بحسب خلقت
نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطهٔ علم در زیر
مقام وحدت عالیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند یکے گرم نموده آنجا
هم دیده شود ایضاً در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه نظر بیندازند
که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند شاید
البته که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر دران مقام شده باشد باری البته
عنایت نمایند ویک تفتیش نمایند که خیلے خاطر نگران است التماس دیگر آنکه
در باب فنای بشریت نیز توجهے فرمایند که از غیر مقام فنای فی الله نیز
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتے که در
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر آنست که همچنان محفوظ باشند و

Marfat.com

حاجت بکسب در ظہور فنای بشریت نداشتہ باشند و ایضاً جماعتے کہ در زیر ہمان
مقام وحدت محو شدہ باشند و اگرچہ از راہ جذبۂ قیومیت یا غیر آن رفتہ باشند نیز از عود
بوجود بشریت محفوظ باشند ایضاً یک نظری در خانہ خبروت کہ مقام انبیا است
صلوۃ الرحمن علی نبینا و علیہم نیز بکنید کہ در آنجا نیز مقامے خواہد بود کہ از عود مذکور
ایمن گردانند ایضاً در مقام فنائے فی اللہ نیز نظرے بفرمایند کہ شاید غیر ازین
راہ ظاہر تفصیل راہ دیگرے ہم داشتہ باشد و بعضی ازین عزیزان ازان راہ
داخل شدہ باشند باقی احوال آن موقف ایشان را بہتر معلوم است چہ نویسم
چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغیرات را چہ نوع توان
نوشت انشاء اللہ انچہ مرضے است ہمان شود محمد صادق و جمیع برادران و عمدہ
نیازمندی قبول نمایند انتہے مکتوبہ العالے این پرسشہا و نوازشہا ازان
خواجہ والا مرتبہ باین خلیفۂ عالی منزلہ بجای رسید و استماع احوالات
بلند تازۂ حضرت ایشان بآنجا کشید کہ خود نیز وقوف تعطشے کہ داشتند چنانکہ
این دو بیت شریف بیان دو گواہ این مدعا تواند بود ؎ بس تشنہ و بس
خرابم ایدوست در حسرت یکدم آیم ایدوست ؎ ہر جا کہ ترشح تو بینم
در العطش آیم و نشینم ؎ بران آمدند کہ احوالات تازہ کہ از خصایص مقتضائے
استعداد حضرت ایشان بظہور رسیدہ بطریق روایۃ عالے از سائل
کہ بعض اساتذہ از محدثین از تلامذۂ خود اخذ حدیث نمودہ اند حضرت خواجۂ
بزرگوار آن احوالات را ازین نائب عالیمقدار خود اخذ فرمایند بحضرت
ایشان اظہار ما فی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان ہمگے تواضع و انکسار
گردیدہ براہ معذرت رفتند کہ مبادا آن امتحانے بود در حق
ایشان و مورث ترک ادنے گردد ولیکن چون الحاح حضرت خواجہ بجائے رسید

Marfat.com

عدم امتثال امر واجب الاطاعۃ متحیر میشد ترک ادب لاجرم حضرت ایشان باد
وتواضع واحترام تمام بعرض رسانیدند کہ احوالات حاصلہ حاضر اند دعا وتوجہ
تمام بحصول آنچہ پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بعنایت اللہ سبحانہ
آن مطلب بحصول پیوست وحضرت خواجہ بخلص اصحاب رضی از ین ماجرا
درمیان نہادہ بودہ اند چنانکہ بندہ این قضیہ را بادنے تفاوتی از زبان فیض ترجمان
شیخ تاج الدین سلمہ اللہ شنود کہ مشارالیہ از زبان مبارک حضرت خواجہ نقل مینمود آنکہ
در بعضے عرایض حضرت ایشان مرقوم است کہ عزیز متوقف چنان وچنین اشارہ
بحال آن قدوۂ ارباب کمال است کہ بامر ایشان از حال ایشان با ایشان خبر میدادہ اند
بالجملہ معاملت حضرت خواجہ بحضرت ایشان رضی اللہ عنہما بر حاضران گواہ این ماجرا
بود کہ آن شیوۂ نیازمندی کہ مریدانرا بہ پیران باید آنحضرت باین خلیفۂ بزرگوار خود
درمیان آوردہ بودند چنانکہ در حضور خود سر حلقۂ اصحاب خود ایشانرا داشتہ و مقتدائے
حلقہائے مراقبۂ صباح ورواح ہم ایشانرا گردانیدہ بودند وخود چون سائر مسترشدان
خود بآن حلقہ داخل میشدند وچون از حلقہ یا آنمجلس کہ حضرت ایشان آنجا بودند
باز میگشتند بے چندین گام بشیوۂ قہقری می نہادند در رعایت غایت ادب راو یارانرا
نیز تاکید کردہ بودند کہ استقبال ومتابعتی را کہ بایشان می نمودند بحضرت ایشان ننمایند
وبایشان بارانہ سلوک پیش گیرند بل با صحاب خود فرمودہ بودند کہ باطن خود را نیز در حضور
حضرت ایشان متوجہ مانند ازین جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمہ اللہ تعالیٰ
تواضعات حضرت خواجۂ عالیشان بحضرت ایشان شنودم کہ حکایت کردند کہ روزی
حضرت ایشان در حجرۂ خود بر عریش خود غنودہ بودند ناگاہ حضرت خواجہ باقی باللہ تنہا بشیوۂ
سائر درویشان بقصد دریافت ایشان بہ در حجرہ رسیدند خادم حضرت ایشان
خواست کہ حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجہ بما للہ تمام او را از بیدار کردن

Marfat.com

منع فرمودند و همچنان به نیاز و ادب تمام برون در نزدیک آستانه انتظار بیداری
حضرت ایشان میکشیدند لحظه بگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
که بیرون درکیست حضرت خواجه با ادب تمام گفتند که فقیر محمد باقی حضرت ایشان ۱
از عریش خود باضطراب برجسته برون آمده بافتقار و انکسار تمام در خدمت نشستند
و نیز مکاتیب شریفهٔ حضرت خواجه بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگاشته
فرموده اند مجبر این مقوله است از انجمله است این دو رقیمه که دو شاهد عدل اند بر ان
مدعا رقیمهٔ اولی حق سبحانه باعلی مرتبه الکمال برساند و للامراض من کأس الکرام
نصیب ۲ تکلفی نیست انچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سره
میفرموده من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در نوقت میبود با وجود پیریش مریدی
من میکرد هرگاه صفت آن بی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان
فدای لوازم طلبگاری نکنند و از هر کجا بوی بمشام ایشان رسید در پی آن نروند
اکنون تأمل و اهمال ما نه از استغنا و بی نیازی است موقوف باشارتست
۳ گر طمع نواهد زمن سلطان دین ٭ خاک بر فرق قناعت بعد ازین ٭ بارے
نسخهٔ حال و ارادهٔ ما انیست خدای عزوجل برانچه میباید مهتدی گرداناد و از
عجب و پندار مخلص بخشاد و بقیة المقصود جناب سیادت مآب امیر صالح
نیشاپوری سلمه الله اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این نبود تشفیع
اوقات ایشان دادن از مسلمانی نمود لاجرم بصحبت شما فرستاده شد
انشاالله بقدر استعداد بهره مند گردند و توجه لطف کامل یابند والدعا
رقیمهٔ ثانیه الله تعالی فقرا و مساکین درمانده را از برکات برگزیدگان
بدرمانی برساناد و مدتیست که عرض نیازمندی بدرگاه ولایت نکرده ام
آری این یک کلمه را قاصدان صادق حامل میتوانند شد الحمدلله این قسم خود

Marfat.com

صورت می بندد و دیگر چه نویسیم سخن درویشان بحضرت شما نوشتن بغایت بیشرمی
است حکایت اوضاع صوریه بسیار بیجا الغرض ما را حد خود می باید دانست
و از فضول احتراز باید کرد والدعا انتهی مکتوبه الشریف بالجمله این صحبت و معامله
که میان این پیر و این مرید قدس سرهما بظهور رسیده کم کسی شنیده و از عجائب
روزگار است و موجب حیرت اولوالابصار و هم شاهد فنای اتم و تعطش اکمل
خواجه بزرگوار و هم گواه علو مرتبه شیخ ما که زبدهٔ مقربین است و قدوهٔ اخیار و همچنین
حضرت خواجه بزرگوار در آخر کار میفرموده اند که در اواخر ما را از اثر صحبت فلان
و اشاره بحضرت ایشان مینموده اند معلوم شد که توحید کوچه تنگ بوده و فوق
آن شاه راه وسیع والله اعلم بحقیقة کلامه در سفر سوم که حضرت ایشان از سرهند
بملازمت آن خواجه صفا کیشا رسیده اند فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار
ظاهر میشود امید حیات کمتر مانده و فرزندان برخوردار خود خواجه عبیدالله و خواجه
محمد عبدالله را که آندم شیرخواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
توجه در حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر
ایشان توجهات علیه در حق پیرزادها فرموده اند چنانکه اثر آن توجه بحضرت خواجه
نیز ظاهر شده است و نیز بفرمودهٔ آنحضرت در حق والدات آنها غائبانه توجه نموده اند
چنانکه در ذکر حضرات مخدوم زادها منقولا عن مکتوبه الشریف اشاره بآن رفت
و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجه درویشان در حق حضرت
ایشان بظهور پیوسته بیش از انست که بتحریر گنجد چندی از ان برنگاشته می آید
روزی فرموده اند که ایشان از کمل مردان و محبوبان اند وقت دیگر فرموده اند
که امروز در زیر فلک ازین طائفهٔ علیه چون ایشان نیست وقتی دیگر بر زبان
مبارک رانده اند بعد از صحابه و کمل تابعین و مجتهدین چون ایشان معدودی چند

ایشان آمده اند در همان سفر

Marfat.com

از اخص الخواص بنظر مے آیند و نیز فرموده اند که ما درین سه چهار سال شیخی نکردیم
چند روز بازی کردیم اما الحمد لله والمنة که این بازی ما و این دکان پردازی ما
بیفائده نشده که چون ایشانے بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک
حضرت ایشان شنود که فرمودند سرگرمی حضرت خواجهٔ ما قدس سره به تربیت طالبان
تا زمانی بود که معامله ما بانتها نرسیده بود چون از کار من فارغ شدند مرئی گردید
که خود را از کار مشیخت کشیدند و طلاب را بما حواله نموده فرمودند که این تخم را از
بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین هند کشتم و نیز بعد از وصیت آن
خواجهٔ ذوالبرکات از میان مسودات مکاشف خاصهٔ مستوره مسوده برآمده که آنجا
چهار دائره کشیده بوده اند در یک دائره ولایت بفتح واو رقم نموده و در دائرهٔ
چهارم کمال مطلق و ارباب از دوائر اربعه را از اخص الخواص بعد الصحابه والتابعین
رضی الله عنهم اجمعین در حواشی آن دائره موافق مرتبهٔ آنان بنوعی که در غیب
از کشف بلا ریب معاینه گردیده رقم فرموده در میان همه آنها ده دوازده تن
را از رؤسای ایشان در هر دائره وجه اکمل داخل دیده اند حضرت ایشان ما را
نیز داخل این ده دوازده یافته و نیز آن خواجهٔ عالیشان مکرر اشاره بقطبیت حضرت
ایشان فرموده اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جامعیت
ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لایح میگردد که از آنهاست دو فقره
از نخستین فقرات رسالهٔ مبدأ و معاد فقرهٔ اولے از آن متضمن افاضات روحانیت
اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقره بعد از تحریر فقرات عرایض در
آخر فصل آینده خواهد آمد انشاء الله سبحانه بعد از مرخص شدن حضرت ایشان
در سفر سوم از پیر بزرگوار خود که بعد از آن ایشان را ملاقات اینجهانے میسر نگشت چون
حضرت ایشان از دهلی بسرهند شدند روزی چند آنجا گذرانیده بامر و اشاره

Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com

سه ندانم چه گفتی چه انگیختی ؛ که گفتی واز دیده خون ریختی ؛ بتقریب این قضیه ونسبت توحید یکے از خلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت باین حقیر نقل کرد که فرمودند در اوائل غلبات نسبت احاطت وسریان ومعیت روزی یکے در حضور من بر قلم قطع زد انگشت من بریده شد بالجمله درین اثنائے این گرمئ صحبت حضرت ایشان در لاہور با ارباب فضل واصحاب حضور ناگاه خبر انتقال خواجه بزرگوار مدار القرار بسمع ایشان رسید آرام دلہا به نے آرامی مبدل گشت وشربت شیرین آن صحبتهاے رنگین بمذاق همه تلخ شد حضرت ایشان بمجرد استماع این خبر متوجه دہلی شدند چون بزیارت روضۂ منوره مشرف گشتند و عزا پرسئ مخدوم زادها وهم پیرها نمودند اصحاب حضرت خواجه شکستگئ دل را مومیائے از برکت تربیت وصحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر ووصیت پیر بزرگوار والتماس یاران دل افگار آنجا مانده بتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه باز نصارت ارشاد وطراوت افاضه وسرگرمئ حلقه همانا که در حیات با برکات خواجه باقی بالله قدس الله سره الاقدس بود از سر نو تازگی یافت وآثار توجهات وانوار جذبات بر لوائح این طلاب جلوه گر گشت درمیان سرگرمئ آن افادات وافاضات بعضے حاسدان متاع الخیر آن قضیه استفادۂ حضرت خواجه عالیشان را از ایشان کما مر بشیوهاے مختلف درمیان آورده در خاطر مخلصان حضرت خواجه شبهات انداختند حضرت ایشان بران مطلع گردیده برفع آن بنصائحے که موجب مزید اخلاص واتحاد آنان باشد وفواید رسان آنها بود پرداختند چون دیدند که مفید نیامد بسبب نسبتهاے بعضے آنها توجه نمودند ازان هم متنبه نگشتند بل اکثر شان جمع شده بروضه منوره حضرت خواجه قدس سره رفته توجه والتجا نمودند درین توجه یکے از آنها را که صاحب کشف بود در نظر در آمد که هر یک ازین درویشان ملتجے چراغے بر افروخته بودند

Marfat.com

ناگاه برق خاطفے در رسید و ہمہ چراغہا دعا دتوجہ این درویشان بود و آن برق
توجہ عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکہ استفادہ را شاید با ایشان
رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العود احمد بوطن معاودت فرمودند و بعد از
مدتہا بعضے پیرہا معذرت در میان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
حال صفا و صفا بود چنانکہ اشارہ ازین در ذکر حال خواجہ حسام الدین نیز گذشت
پس حضرت ایشان در شہر جمادی الآخر کہ ماہ انتقال شیخ عالیمقدار ایشانست بزیارت
روضہ منورہ پیر بزرگوار از سرہند آمدہ باز بسبب ہند میر فتند و دو سہ کرت باگرہ نیز تشریف
آوردہ باشند دیگر از سرہند بہیچ جا نشدند مگر اواخر عمر کہ دو سہ سال از مزاحمت
سلطان وقت مصحوب عسکر بقضے بلاد مرو ایشان روی داد و دران نیز حکمتہا
بود کہ اہل آن بلاد باین سبب بصحبت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر ایشان
بہرہ ور گردند چنانچہ در یکے از سفرہا کہ این بندہ در خدمت بود روزی عسکر بنواحی یکی
از قرای معظمہ رسید خادمان حضرت ایشان نزدیک بآن قریہ جاے گرفتہ شروع
در برافراشتن خیمہ نمودند درین میان بندہ حضرت ایشان را دید کہ تنہا پیادہ
بکوچہ آن قریہ در آمدند بندہ در قفاے ایشان دوید چون مراد بدند فرمودند
در خاطر افتاد کہ درین دیہ مسجدے خواہد بود آنجا رفتہ وضوے تازہ کردہ
دوگانہ ادا نمایم چند قدم نرفتہ بودند کہ مسجدے در کمال صفا ظاہر شد و
چاہے بالوازم اسباب وضو در صحن آن مسجد ایشان وضو کردہ بمسجد در آمدند
یکے از فقراے کہ آنجا بود از فقیر پرسید کہ ایشان چہ کس اند بندہ ویرا خبر
داد دوے بذوق تمام دویدہ رفت و عزیزی را کہ مقتداے آنجا بودہ
در پہلوے مسجد خانہ داشتہ و اوصاف حضرت ایشان شنیدہ بود
آرزومند دیدار و ملاقات ذوالبرکات می بودہ اما از کبر سن و دیگر موانع میسرش

Marfat.com

Marfat.com

تحریراً بعرض میتواند رسانید اگر در ملازمت علیه میبود شاید معروض میداشت
اما در اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلے داشتم و باینها مهما امکن متوجه نمیشدم
اما مغلوب بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد که این تجلے بآنسبت تنزیهی جنگ
ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا ملتفت نیست و ظاهر را
که ازان نسبت خالی و معطل بود باین تجلے مشرف ساخته اند و همچنان یافتم که باطن
اصلا بزیغ بصر مبتلا نیست و از جمله معلومات و ظهورات معروض است و ظاهر که متوجه
کثرت و اثنینیت بود باین تجلے مستسعد گشته است بعد ازان چندگاه این تجلیات
رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت تلک التجلیات
کان لم یکن شیئا مذکورا بعد ازان یک فنای خاص رو داد و همانا که آن تعین
علمے که بعد از عود تعین پیدا شده بود و درین فنا گم شده و اثرے از مظان
آن نمانده درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور
آمدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و متهم داشتن نیات و خواطر نیز بالجمله امارات
عبودیه و نیستے ازان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالے ببرکت توجه حضرت
ایشان به حقیقت بندگی رسانند منها عرضداشت کمترین بندگان احمد بذروه عرض
میرساند که از تقصیرات خود چه عرض نماید ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم علومے که تعلق بمقام فنا فی الله و البقا به داشتند حق
سبحانه بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شی چیست
و سیر فی الله بچه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرب کیست و امثال
آن و در هر مقام لوازم و ضروریات آنرا مینمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد
که اولیاء الله قدس الله سرهم آنرا نشان داده اند در راه فرو گذارند و ننمایند
قبل من قبل بلا علة همچنانکه ذوات اشیا را مجعول میداند اصل قابلیات و استعدادات

Marfat.com

را نیز مجعول و مصنوع میداند او سبحانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزی بروی
حاکم باشد زیاده گستاخی نه نمود ع بنده باید که حد خود داند منها در عریضه رقم
نموده اند چندین مرتبه از برای دفع بعض امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت
و همچنین احوال بعضے موتی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود و نیز از برای دفع آلام
و شداید آنها توجه کرده شده اما حالا قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را
جمع نمیتوانم ساخت بعض شداید از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از
متعلقات این جانب را بناحق ویران ساختند و جلاء وطن نمودند اصلا بخاطر
غبار کلفت راه نیافت چه جای آنکه بد آنها بخاطر گذرد منها همدرین عریضه
است که چنانکه سابقاً تعلق ارادت بمرادات برطرف شده بود لیکن اصل ارادت
مانده بود چنانچه معروض داشته بود الحال ارادت هم از بیخ برآمد و حینئذٍ لا مراد و لا ارادة
و صورت این فنا نیز در نظر آمد و بعضے علوم که مناسب این مقام بوده فایض
گشت چون در تحریر آن علوم بواسطهٔ رقت و غموض تعسری بود لاجرم عنان قلم
را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقق این فنا و افاضهٔ علوم یک نظر خاص
در ماوراء وحدت پیدا شده هر چند مقرر است که در ماورای وحدت نظری
نیست بلکه هیچ نسبتے نیست اما آنچه مییابد معروض میدارد تا زمانی که بیقین نه پیوست
بر نوشتن جرات ننمود و هیچ شبه در آن راه نمے یابد هر چند در نظر نه وحدتست
و نه ورای آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بداند تا حق را ورای آن داند
حیرت و جهل بهمان صرافت ست و ازین دید هیچ تفاوتے نشده نمیدانم چه عرض
نمایم همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال بے شبه متحقق است
استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً حاضراً و ناظراً و ایضاً
این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه ازین صفات میدانستم فی الحقیقة

Marfat.com

فنای خصوصیت صفات ما به الامتیاز آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده
بودند و خصوصیات رائل گشته الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الاندراج
والاندماج نیز بر طرف شده فهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته تمیزی که از مرتبه
علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر بر خارج آمده کان الله ولم
یکن معه شیء الان کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم مضمون
این حدیث بوده منهما از عنایات خداوندی جل وعلا که ببرکت توجهات علیه
حضرت ایشان علی التواتر والتوالی فائض دارند عرض نماید ؎ من آن
خاکم که ابر نوبهاری ؎ کند از لطف بر من قطره باری ؎ اگر بر روید از تن صد زبانم
چو سوسن شکر لطفش کے توانم ؎ هرچند اظهار این قسم احوال موجب جرات و گستاخی
است و مشعر افتخار و مباهات ؎ ولی چون شه مرا بر داشت از خاک ؎ سنر دگر
بگذرانم سر بر افلاک ؎ ابتدار عالم صحو و بقا از اواخر ماه ربیع الآخر است و تا حال
ببقای خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین
است قدس سره در صحو می آرند باز بسکر می برند و در نزول و عروج علوم غریبه
و معارف عجیبه افاضه می فرمایند و باحسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب
بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان ببقای
مشرف ساختند و احسانی میسر شد که چه عرض نماید میدانند که نهایت استعداد تا آنجا
بوده و وصلی که مناسب حال بود و هم اینجا میسر گشت هرچند فنا اتم باشد ببقای
مرتب بران اکمل خواهد بود و هرچند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و هرچند صحو بیشتر
افاضه علوم موافق شریعت غرامی افتد چه کمال صحو انبیار ابود علیهم الصلوٰة والسلام
معارفی که از ایشان سرزده شرایع است و عقایدی که در ذات و صفات بیان
فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارفی که باین کمینه

Marfat.com

Marfat.com

عام است و بقا باندازهٔ فناست لهذا بعضے از اہل اللہ بعد از تحقق بفنا و بقا در برزخ نیز مشہود دارند اما نسبت این عزیزان فوق ہمہ نسبتہا است ؎ نہ ہر کہ سر تراشد قلندری داند ؎ نہ ہر کہ آئینہ دارد سکندری داند ؎ این نسبت حضرت خواجہ عبد الخالق است و متمم و مکمل آنحضرت خواجۂ خواجہا حضرت خواجہ بہاء الحق والدین است المعروف بنقشبند قدس اللہ سرہما منہا عجب کاری است اولاً ہر بلا و مصیبت کہ واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد ہل من مزید میگفت و ہر چہ از متعلقات دنیویہ کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد حالانکہ بعالم اسباب فرد آورده اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول ہلہ نوعی از حزن رو میدہد ہر چند بسرعت زائل میشود و ہیچ نماند و ہمچنین اگر پیش ازین دعا میکرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نہ رفع آن میبود بلکہ امتثال امر او عوتے بود حالا مقصود از دعا رفع بلیہ و مصایب است و خوف و حیرتی کہ زائل شدہ بودند باز رجوع کردند و معلوم شد کہ آن از سکر بود در صحو ہر چہ عوام الناس راست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا کہ مقصود از دعا رفع بلا نبود دل را اینمعنے خوش نمے آید لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت کہ دعاے انبیا ازین قبیل نبود کہ حصول مراد نخواہند حالانکہ بآن حالت مشرف ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد کہ دعاہاے انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بودہ نہ مجرد امتثال امر بعض امور کہ رو میدہد بحسب امر گاہ بعرض آن کستاخی مینماید منہا ہر چہ از مسئلۂ وحدت وجود و توابع آن گفتہ اند در اوائل حال بآن مشرف ساختند و شہود احدیت در کثرت میسر شد ازان مقام بدرجات بالا ہروند و انواع علوم درین ضمن افادہ فرمودند لا مصداق

Marfat.com

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحًا یافته نمی شود و اشارات و رموز اجمالیه در کلام شریف بعضے از بزرگان هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت ظاهر شریعت غرا دارند و هیچ موافقت بحکما و اصول معقولهٔ آنها ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت با اهل سنت دارند با اصول آنها نیز موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل قدرتے ندارد و قدرت بمقارنه فعل مے بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا میدانند کما قرره علماء اهل السنة و درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبند قدس سره الاقدس مے یابد ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین را قدس سره نیز ازین مقام نصیبے هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس الله تعالے سره الاقدس و در مشایخ ما تقدم حضرت خواجه معروف کرخے و امام داؤد طائی و خواجه حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالے اسرارهم القدس حاصل اینهمه کمال بعد و بیگانگی از کار از معالجه گذشته است تا زمانے که حجاب مبذول بوده اند سعے و اهتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون بزرگے او حجاب اوست ع فلا طبیب لها و لا راقے آه مگر کمال بیگانگے و نے مناسبتے را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات همان بس است یوسف زلیخا موافق حالست سه در افگنده دف این آوازه از دوست کز و بر دست دف گویان بود پوست ؎ شهود کجاست و شاهد کیست و شهود چیست ع خلق را روے کے نماید او ؎ ما للتراب و رب الارباب خود را بندهٔ مخلوق غیر مقدور میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را عزوجل میداند غیر این هیچ نسبت اثبات نمیکند نسبت مر آنیت خود کجا

۲ و اجماع علمای اهل سنت است در هیچ جزئی مخالفت بظاهر شریعت

Marfat.com

ع در کدام آئینہ در آید او ؛ منہا مدتی است کہ از احوال خدمۂ علیہ علیہ اطلاع
ندارد و نگرانست ؎ عجبے نیست اگر زندہ شود جان عزیز ؛ چون ازان خضر
جدا ماندہ پیامے برسد ؛ میداند کہ شایان دولت حضور نیست ع این بسکہ
رسد زود ربانگ جرس ؛ عجایب کاروبارست نہایت لعبد را قرب نامیدہ اند
و غایت فراق را وصل گفتہ اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشارہ نفی
قرب و وصال کردہ اند شعر کیف الوصول الی سعاد ودونہا ؛ قلل الجبال
ودونہن حتوف ؛ پس حزن ابدی و فکر دائمے لاجرم دامن آمد مرادانرا نیز آخر
الامر بارادۂ مرید باید شد و محبوب را بجبت محب میباید گشت آنسرور
دین علیہ من الصلوات اکملہا و من التحیات افضلہا باوجود مقام مرآتیت
و محبوبیت از محبین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند کہ کان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متواصل الحزن دائم الفکر و آنسرور فرمودہ
علیہ الصلوٰۃ والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت محبان بار محبت
توانند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصہ پایانے ندارد
ع قصۃ العشق لا انفصام لہا ؛ منہا چون حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ از برکت
توجہات علیہ از رقیت احوال محرر ساخت و از تلوین بہ تمکین مشرف گردانیدہ حاصل
کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز ہجر و از قرب جز بعد حاصل نشد
و از معرفت جز تکثرت و از علم جز جہل نیفزود لاجرم در عرضہ داشتہا توقف
واقع شد عجب آنست کہ حالا بحق الیقین مشرف ساختہ اند کہ در آن موطن علم
و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در ان جمع اند در عین حیرت و نے
نشانے علم و شعور است و در نفس غیبت حضور است باوجود علم و معرفت
جز از دیاد جہل دیگر نیست ع عجب انیست کہ من واصل و سرگردانم

Marfat.com

اللہ تعالیٰ بمحض عنایت بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشتہ
است فوق مقام ولایت مقام شہادتست ونسبت ولایت بشہادت نسبت
تجلی صوری بتجلی ذاتیست بل بعد ما بینہما اکثر من بعد ہذین التجلین وفوق
مقام شہادت مقام صدیقیہ است وتفاوتے کہ میان این دو مقام است
اجل من ان یعبر عنہ بعبارۃ واعظم من ان یشار الیہ باشارۃ وفوق آن
مقامی نیست الا النبوۃ علی اہلہا الصلوات والتسلیمات ونشاید کہ میان
صدیقیہ ونبوۃ مقامے بودہ باشد بلکہ محالست واین حکم بحالیت وبکشف
صریح صحیح معلوم گشتہ وآنچہ بعضے از اہل اللہ واسطہ میان این دو مقام
ثابت کردہ اند ولقربت نامیدہ اند بآن نیز مشرف ساختند وبر حقیقت
آن مقام اطلاع داوند بعد از توجہ بسیار وتضرع بیشمار اولاً ہمان طور کہ بعضے
اکابر فرمودہ اند ظاہر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
آن مقام بعد حصول مقام صدیقیہ است در وقت عروج اما واسطہ بودن
محل تامل است بعد از ملازمت صوری انشاء اللہ تعالیٰ حقیقت را بتفصیل
عرض خواہد کرد آنمقام بس عالے است در منازل عروج فوق آن مقامی
معلوم نیست وزایدیت وجود بر ذات جل وعلا در ہیچ مقام ظاہر میشود چنانکہ
مقرر علماء اہل حق است شکر اللہ تعالیٰ سعیہم وایشان وجود ہم در راہ میمانند
وفوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاؤ الدولہ در بعضے
مصنفات خود میفرماید وفوق عالم الوجود عالم الملک الودود ومقام صدیقیہ
از مقامات بقاست کہ رو بعالم دارد پایان تر ازان مقام مقام نبوت
است کہ نے الحقیقہ بالاتر است وبحال صحو وبقاست مقام قرب لیاقت
برزخیت این دو مقام ندارد کہ روش بہ تنزیہ صرف است وتمام عروج است

Marfat.com

شتان ما بینهما ؎ در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند ٭ هرچه استاد ازل گفت
بگو میگویم ٭ علوم شرعیه نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته اند از
نظریه بضروریه آورده اند شخصے از خواجه بزرگ قدس الله تعالے
سره الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرموده اند تا معرفت
اجمالی تفصیلے شود و استدلالے کشفے گردد نفرمودند که علوم دیگر سواے
آنها حاصل شود آرے در راه علوم و معارف بسیار رو میدهند که از آنها
مے باید گذشت و تا نهایة النهایة که مقام صدیقیة است نرسد ازین علوم
بهره نے یابد فیالیت شعرے ان من أهل الله القائلین بحصول هذا المقام
الشریف لانفسهم ولیس لهم مناسبة بعلوم هذا المقام ومعارفه فما وجهه
وفوق کل ذی علم علیم و بر سر مسئله قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا
بنهجے اعلام فرمودند که بهیچ وجه به اصول ظاهر شریعت غرا مخالفت لازم
نیاید و از نقص ایجاب و شائبه جبر مبرا و منزه است در ظهور بمثابه قمر
لیلة البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت به اصول شریعت
این مسئله را چرا پوشیده داشته اند اگر شائبه مخالفت میداشت
اخفا و ستر مناسب بود لا یسأل عما یفعل ؎ کرا زهره آنکه از بیم تو ٭ کشاید
زبان جز به تسلیم تو ٭ و علوم و معارف در رنگ ابر نیسان میریزند که قوت
مدرکه از تحمل آن عاجز میشود قوت مدرکه مجرد تعبیر است لا یحمل عطایا
الملک الا مطایاه اوایل شوق آن بود که این علوم غریبه را در قید کتابت
آورده شود اما توفیق نے یافت و ازین ممر در بار بود آخر الأمر تسلی
فرمودند که مقصود از افاضه آن علوم حصول ملکه است نه یاد کرد
آن علوم چنانچه طلبه علوم تحصیل علوم براے آن میکنند که ملکه مولویت

Marfat.com

بہم رسانند نہ آنکہ حفظ اصول صرف ونحو وغیرہا کنند انتہے عرایضہ الشریفہ
روح اللہ روح صاحبہا وجناب خواجۂ عالیشان نیز در جواب ہر یک از
عرایض حضرت ایشان صحایف گرامے برنگاشتہ ارسال فرمودہ اند
وزبان ثناے و دعاے ایشان کشودہ و بصحت و بعلو مرتبہ تمامے
آن احوال واسرار حکم نمودہ چنانکہ در یکے ازان گرامئ صحایف بقلم محترم
آوردہ اند کہ انچہ از کشوف مذکور گشتہ طریق آن بغایت مرضے و صحیح
و مستقیم و مستحسن است چون این طریق شما برسبحے واقع شدہ کہ نے
قول وزبان چیزہا مکشوف میشوند حاجت نیست کہ بیان ہمہ وجوہ نمودہ شود
انشاء اللہ بعد از ملاقات انچہ باید گفت بحضور گفتہ خواہد شد انتہے
کلامہ العالے قدس اللہ سرہ قائلہ وایضاً وعدۂ ایراد دو فقرہ از فقرات
رسالۂ مبدء و معاد حضرت ایشان در آخر این عرایض رفتہ بآن وعدہ
نیز وفا لازم است وآن دو فقرہ اینست کہ مرقوم میگردد فقرۂ اولے
در ویشے را ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانہ اورا
بیکے از خلفاے خانوادۂ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالے اسرارہم
رسانید واز انجا طریقۂ بزرگواران اُخذ کردہ ملازم صحبت آن عزیز گشت
ہر گہ توجہ آن بزرگ جذبۂ خواجہا کہ از جہت استہلاک در صفت دیوست
میخیزد اورا حاصل گشت واز طریق اندراج النہایۃ فی البدایۃ نیز شرفے
میسر شد بعد از تحقق این جذبہ کار او سلوک قرار یافت واین راہ را نہایت
روحانیت اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالے وتقدس وجہہ المقدس تا بنہایت
رسانید یعنے باسمے کہ رب اوست واز ان اسم قابلیت اولے کہ سبب بحقیقت
محمدیہ است علے صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ بمدد روحانیت حضرت خواجہ

Marfat.com

نقشبند قدس اللہ تعالےٰ سرہ عروج نمود واز آنجا بدستگیری روحانیت حضرت
فاروق رضے اللہ تعالےٰ عنہ فوق آن قابلیت استعلا میسر شد واز آنجا
تا مقام کہ فوق آن قابلیت است وآن قابلیت کالتفصیل است مر آن مقام را
وآن مقام اجمال اوست وآن مقام مقام اقطاب محمدیہ است بتربیت
روحانیت حضرت رسالت خاتمیہ علے صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ ترقی
واقع شد و در وقت وصول باین مقام بخوے امداد از روحانیت حضرت
خواجہ علاؤ الدین عطار کہ خلیفۂ حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالےٰ
اسرارہما و قطب ارشاد بودہ اند بآن درویش رسید نہایت عروج
اقطاب تا این مقام است و دائرۂ ظلیت تا ہمین مقام منتہے میشود بعد
ازان یا اصل خالص است یا ممتزج بہ ظل طائفۂ افراد بوصول باین دولت
ممتاز اند بعضے از اقطاب را بواسطۂ مصاحبت افراد تا مقام ممتزج
عروج واقع میشود ناظر اصل ممتزج بظل میکردند اما وصول باصل خالص
یا نظر بآن علے تفاوت درجاتہم خاصۃ افراد است ذلک فضل اللہ
یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم وآن درویش را خلعت
قطبیت ارشاد بعد از وصول تا بمقام کہ مقام اقطاب است ازان
سرور دین و دنیا علیہ الصلوات المبارکات والتحیات النامیات عنایت
شدہ و باین منصب سرافراز ساختند بعد ازان عنایت خداوندی جل شانہ
و عم احسانہ شامل حال او گشت واز آنجا متوجہ فوق ساخت یکدفعۃ باصل
ممتزج بردو فنا می در انجا میسر شد چنانکہ در مقامات سابقہ واز انجا بمقامات
اصل ترقی ارزانی فرمودہ باصل الاصل رسانیدند در عروج اخیر کہ عروج در مقامات
اصل است مدد از روحانیت حضرت غوث اعظم محی الدین شیخ عبد القادر بود

Marfat.com

قدس اللہ تعالے سرہ الاقدس وبقوت تصرف ازان مقامات گذرانیدہ
باصل الاصل واصل گردانیدند واز آنجا بعالم باز گردانیدند چنانکہ از ہر مقامے
باز میگردانیدند وآن درویش را مایۂ نسبت فردیت کہ عروج اخیر مخصوص بآنست
از پدر بزرگوار خود حاصل شدہ بود پدر بزرگوار او را از عزیزی کہ جذبۂ قویہ داشتند
وبخوارق مشہور بودند بدست آمدہ لیکن آن درویش بواسطۂ ضعف بصیرت
خویش وقلت ظہور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع منازل
سلوک در خود نمی یافت واصلا آنرا معلوم خود نداشت ونیز آن درویش را
توفیق عبادات نافلہ خصوصا ادائے صلوٰۃ نافلہ مددے از پدر وے
است وپدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود کہ در سلسلۂ چشتیہ بودہ اند
حاصل شدہ بود وایضا آن درویش را علوم لدنی از روحانیت خضر علے
نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ لیکن تا زمانیکہ از مقام اقطاب
نگذشتہ بود اما بعد از عبور ازان مقام وحصول ترقیات عالیہ اخذ علوم
از حقیقت خود است ودر خود بخود از خود میباید غیری را مجال نماندہ است تا در میان
در آید وایضا آن درویش را در وقت نزول کہ عبارت از سیر عن اللہ باللہ است
بمقام مشائخ سلاسل دیگر ہم عبوری واقع شد واز ہر مقامی نصیبے وافر فراگرفت
ومشائخ آن مقام ممد ومعاون کار او شدند واز خلاصہای نسبتہای خویش
نصیبۂ اول بمقام اکابر چشتیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم عبوری واقع شد واز ان
مقام حظے وافر نصیب او گشت واز ان مشائخ مقام روحانیت حضرت خواجہ
قطب الدین پیش از دیگران امداد فرمود الحق ایشان دران مقام شان عظیم
دارند ورئیس آن مقام اند بعد از ان مقام اکابر کبرویہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم
گذرے واقع شد آن ہر دو مقام باعتبار عروج برابر اند لیکن این مقام در وقت

سہ ارزانی داشتند

Marfat.com

نزول از فوق جانب یمین آن شاه راهست و مقام اول بجانب یسار آن صراط
مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد از آن راه بمقام فرود
میروند و بنهایت النهایت میرسند افراد تنها از راه دیگر است بلی فطبیت از این راه
نمیتواند گذشت این مقام درمیان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
لکانه برزخ است میان این دو مقام از هر دو جهته بهره دارد و مقام اول و جانب
دیگر از ان شاه راه واقع شده است که بصفات مناسبت کم دارد و بعد از ان
بمقام اکابر رسد و دیه که از شیخ شهاب الدین این طرف اند قدس الله اسرارهم
عبور واقع شده است آنمقام متجلی نور اتباع سنت است علی صدر بها الصلوٰة
والسلام والتحیة و مزین است بنورانیت مشاهد فوق الفوق و توفیق عبادات
رفیق آنمقام است بعضی سالکان رسیده که بعبادات نافله مشغولند و بآن آرام
دارند نصیبی از ان مقام بواسطهٔ مناسبت بآن مقام یافته اند بالاصالة
عبادات نافله مناسب آنمقام است دیگران را از مبتدیان و منتهیان بواسطهٔ
مناسبت بانمقام و آن مقام بعین تگرفست آن نورانیت که درین مقام
مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطهٔ کمال اتباع
عظیم الشان و رفیع القدر اند در ابنای جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا
درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگرچه باعتبار عروج فوق اند میسر نیست
بعد ازان بمقام جذبه فرود آوردند و این جامع مقامات جذبات نے اندازه است
از انجا نیز فرود آوردند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
جامعه است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین
مقام فرود آوردند پیش از انکه درین مقام تمکینے پیدا شود باز عروجے واقع شد
این زمان اصل را نیز در رنگ ظل واگذاشت ازین عروج

Marfat.com

کہ در مقام قلب واقع شد تملین پیوست والسلام فقرۂ ثانیہ قطب ارشاد
کہ جامع کمال فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار
و از منہ بیشمار این قسم گوہرے بظہورے آید و عالم ظلمانے را نور ظہور او
میگیرد و نور ارشاد و ہدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
فرش ہر کسے را کہ رشدی و ہدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راہ او
مے آید و از و مستفاض میگردد و نے توسط او ہیچکس باین دولت نمیرسد مثلاً نور ہدا
او در رنگ دریای محیط تمام عالم را فرو گرفتہ است و آن دریا گویا منجمد است
کہ اصلا حرکت ندارد شخصے کہ متوجہ آن بزرگ است و با و اخلاص دارد با آن
کہ آن بزرگ متوجہ حال طالب شد در وقت توجہ گویا روزنے در دل طالب کشادہ
میشود و از ان راہ بقدر توجہ و اخلاص از ان دریا سیراب میگردد و ہمچنین شخصے کہ متوجہ
ذکر الٰہی است جل شانہ و آن عزیز اصلا متوجہ نیست نہ از انکار بلکہ او را نمی شناسد
ہمین قسم افادہ انجا ہم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیہ است اما شخصی کہ
منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از و در بار است ہر چند بذکر الٰہی تعالیٰ و تقدس
مشغول است اما از حقیقت رشد و ہدایت محروم است ہمان انکار و آزار سد راہ
فیض او میگردد بلی آنکہ آن عزیز متوجہ عدم افادہ او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت ہدا
از وی مفقود است صورت رشد است صورت یعنی قلیل النفع است و جماعہ کہ اخلاص
و محبت بآن عزیز دارند ہر چند از توجہ مذکور و ذکر الٰہی تعالیٰ شانہ خالی باشند نیز ایشان را
بواسطہ مجرد محبت نور رشد و ہدایت میرسد والسلام **فصل پنجم** در بیان آن سابلات
بزرگ و مراتب شکر آن کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ ایشان را بجنس فضل و کرم بآن اختصاص بخشیدہ
اگرچہ ازین جملہ بعضی مراتل قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرمودہ باشند لیکن چون
بندرت است آنرا نیز از خصائص حضرات ایشان شمردہ اند با دیگر معاملات کہ از دیگران

Marfat.com

حکم قطره داشتے نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
مکتوب بیان طریق که بنام فرزندی است آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو
اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت نه تفضیل خود
بر دیگران معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ
بهتر داند فکیف از اکابر دین ؎ ولی چون شه مرا برداشت از خاک ٭ سزد گر
بگذرانم سر ز افلاک ٭ من آن خاکم که ابر نوبهاری ٭ کند از لطف بر من قطره باری
اگر بر روید از تن صد زبانم ٭ چو سوسن شکر لطفش کے توانم ٭ انتهی کلامه الشریف
راقم حروف گوید مرا بر دل خطور میکرد که اگر از اعاظم علماء وقت این معنی را که
حق سبحانه حضرت ایشانرا مجدد الف ساخته مسلم میداشت تا بید تمام بود تا روزی
باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که
مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی که در علوم عقلیه و نقلیه و تصانیف علیه چون او
الحال در دیار هند نمی نماید کتابتے بما نوشته بود و تبسم نموده فرمودند یکے
ازان فقرات مدحیه این بود که مجدد الالف الثانی مخفی نماند که این مولانای
مذکور شبی در واقعه حضرت ایشانرا دیده بود که این آیه برو خوانده اند قل الله
ثم ذرهم بعد از دید این واقعه بخدمت ایشان آمده تعلیم گرفت و از مخلصان
حقیقی گشت پس پیش از ملازمت صوریه میگفت که اویسی حضرت
ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن تجدید الف بود اگر باین
خصایص که مذکور گردد بنواخته باشند عجیب و غریب نبود آن مخصوصات
که بعضے ازان سابقاً در فصل سوم ذکر یافته که باز مے گردد یکے
ظاهر شدن استعداد قطبیت ایشان به پیر بزرگوار ایشان پیش
از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد والا مرتبه بچندین سال دیگر

Marfat.com

نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور معامله ایشان بچندین سال
بصورۃ شمع عظیم دیدن کما مر و دیگر بر نگاشتن آن خواجۂ فوق الکاشف
در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چراغی
شود که عالمها از و منور گردد و دیگر فرمودن بیکے از مخلصان ملتمس احوال
و کمال که چون ایشان بیابند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش روزگار
ترا بنهایۃ رسانند و دیگر حصول مرتبۂ مرادیت و محبوبیت مر ایشان را و بشارت
بر عالے منقبت آن دولت و دیگر سرعت سیر و سلوک ایشان در
خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بکمال رسیده اند دیگر سپردن
پیر والا مرتبۂ ایشان مستفیضان خود را در حیوۃ خود بایشان دیگر فرمودن
آن پیر دستگیر ایشان را آفتاب شهود و خود را بو قلمون دیگر نوشتن
آن پیر بزرگوار بایشان که مدتیست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر بایشان که سخن در ولیشان بحضرت
شما نوشتن بیشرمے است دیگر رقم نمودن آن خواجۂ صفا کیشان بایشان
که ما را حد خود باید نگاه داشت و از فضول احتراز نمود دیگر تنبیق نمودن آن
مقتدای جهان که للارض من کأس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن
آن قدوۃ الأولیا بایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده
من مریدخرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیر پیش مرید
من کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که اهمال ما نه از استغناست
موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواجۂ عالیشان احولات علیہ
خود را بدیدۂ مکاشفۂ ایشان و کذلک احوالات یاران خود را غائبانہ
از ایشان پرسیدن دیگر از همه عجیتر استفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان کما اشیر

Marfat.com

فی الفصل الثالث و دیگر آن پنج تعریفات عالیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت
اما آن خصائص حضرت ایشان که هم بریشان چون افق مبین ظاهر و هویدا گردیده
و خود چه نحریر و چه تقریر صریحاً و کنایةً اشارة بآنها فرموده اند از ان جمله است
آنکه بعد از افاضة پیر بزرگوار ایشان نسبتهای علیهٔ خود را بایشان همه مشایخ
طرق دیگر ایشانرا چون در دامن دست تربیت گرفته بمقامات بزرگ
برده اند و از خلص نسبتهای خویش عطا فرموده چنانچه سابقاً در فقرهٔ
که از رسالهٔ مبدا و معاد رقم یافت معلوم شد و ازان جمله است آنکه نسبتهای
ولایت و اقتباس کمالات نبوت را نیز بعضے از اولیای رحمهم الله دون بعض
جلوه گر گردانیده اند حضرت ایشان را همه آن نسبتها نواخته اند و بمعرفت
هر یک سرافراز شده اند چنانکه بارها بر زبان مبارک میرانند که از کمال
عنایات او سبحانه در حق این بندهٔ کمترین این است که هیچ کوچه ازین
راه نماند الا که این حقیر را بران عبور دادند و از نسب علیهٔ سریان و معیت
و احاطت وحدت و تشبیه و تنزیه و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجوبی
و امکانی علیحده علیحده به محض کرم بهره ور گردانیدند و ازان جمله آنست
که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه المقدس ایشانرا علم سموات آموخت
چنانکه خود اشارت نموده اند و در عرایض سابقه رقم یافت و ازان جمله
آنکه حضرت خضر و الیاس علیهما السلام بایشان ملاقات نموده از حقیقت
حیات و ممات خود بیان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود در
مکتوبی بان تصریح نموده اند و ازان جمله آنست که ایشان را در مبادی
سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام بعلوم لدنی نواخته چنانکه
اشاره باین راز هم در فقرهٔ مذکورهٔ مبدا و معاد رفت و از انجمله است

Marfat.com

ذکر یافت ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفتهٔ
و تحریر نمودهٔ همه از ماست و گفتهٔ ما خصوصاً علومی که دران نحوی ترددی داشته اند
بخصوصه صدق و حقیقت آنرا وا نموده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند شریعت
را دیدم که در محلهٔ ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم ازان جمله است
آنکه مولانا عبدالقادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند
که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تبسم فرمودند و ازان جمله است آنکه
فرمودند در دههٔ آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فراش
خود تکیه کنم وقت اضطجاع از غلبهٔ کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول
بر بالین نهم چنانکه مسنون است و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن
بیادم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی
سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر
پهلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم الٰهی فیوضات انوار
نامتناهی بظهور رسید و ندا در دادند که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت
از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایهٔ تو خادمی که آندم پای تو می مالید
او را نیز آمرزیدم و ازان جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امروز
معاملهٔ عجیب گذشت بر عریش خود تکیه کرده بودم که چشم فرو خوابانیده که احساس
نمودم که بران عریش من دیگری آمده نشست چه بینم که سید اولین و آخرین
بود صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال
برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین
جهان داشت ثبت نمودند در ظهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود رقم
فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند و از انجمله

Marfat.com

است آن که ایشان را از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشارت رسید
که فردا چندین هزار کس را بشفاعت تو بخشند راقم این حروف گوید که آنروز
که بایشان این مژده از سید انس وجان رسید بشکرانهٔ آن ایشان طعامے
کردند وقصه را باز نمودند بنده بعرض رسانید که بتقریب آن معرفت حضرت
ایشان که فرموده اند الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین الخ میان ما وعمجی
مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معاملهٔ عظمی اشارت از
سرور دین ودنیا میباید که بوقوع بیاید چنانکه بمهدی موعود علیه الرضوان وقوع
یافته من باو گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد ومارا
علم بهمه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث
پیش صد است وکم حدیثی از وبیرون رفته بیا باهم در باب فضائل این امت جست جو
کنیم درمیان حدیثی برآمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا وآن حدیث این است
یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنه بشفاعته کذا وکذا من بآن فال
گفتم چرا نتواند بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد
وخاموش شدم من از زبان قلم ایشان مصرح صله بودن را شنیده بودم وچشم
بر مقولهٔ دوم که شفاعت بود داشتم الحمد لله که آن نوید نیز بگوش امید رسید
آن حضرت تبسم نمودند وشکرانهٔ آن بر زبان آورده در حق این بنده
التفاتها فرمودند از انجمله است آنکه ایشان را بانوار وبرکات هفت
درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة والتحیة مشرف ساخته اند
تحقیق آن هفت درجه باحصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجاهم
از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان ازان جا بطلب مرتبهٔ ایشان خواهند
برد واز انجمله است آنکه خناس ووسواس را به محض کرم از سینهٔ

Marfat.com

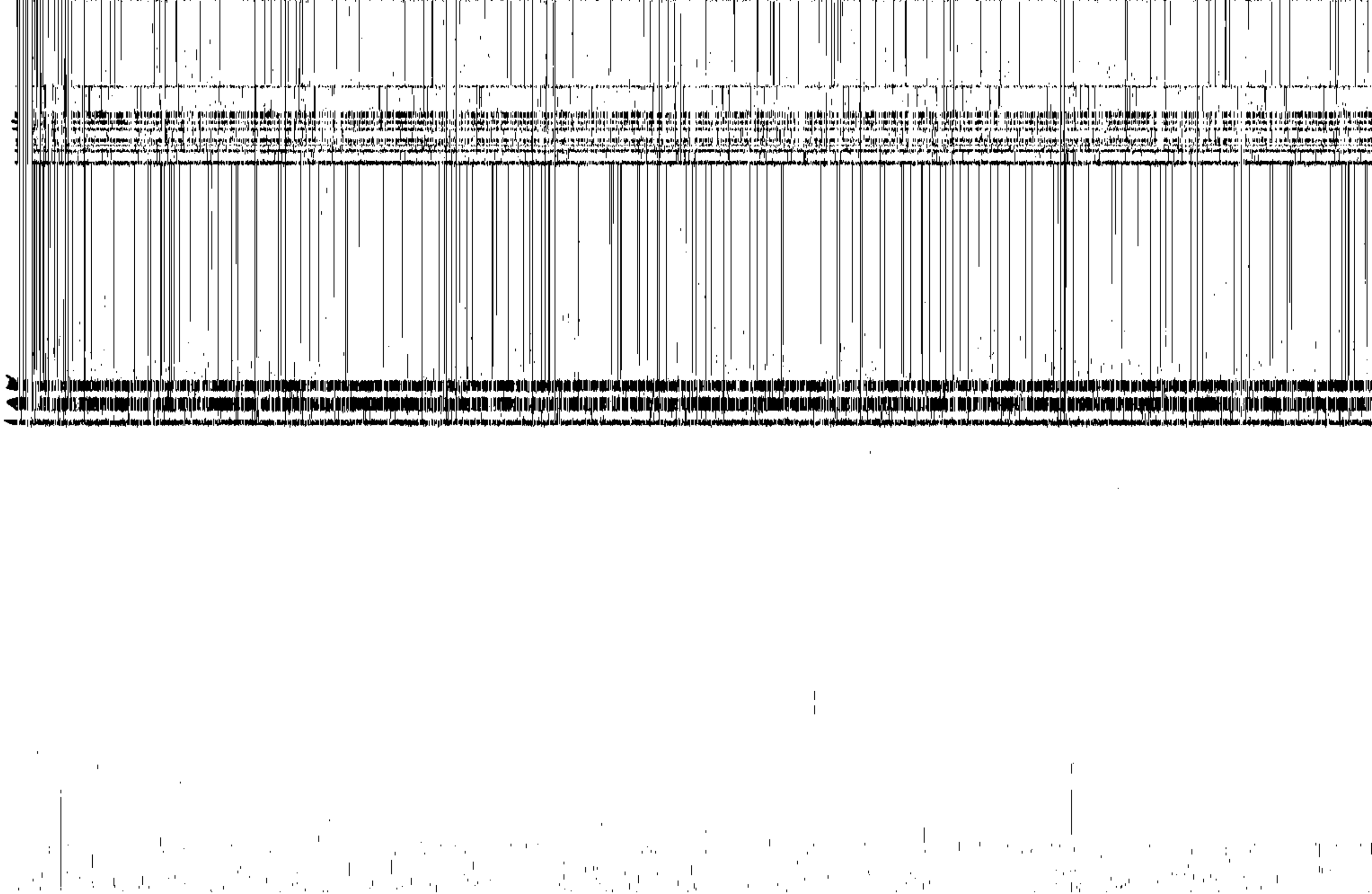

کرام در من در آمدند و من بآن انوار ایشان تعین و بقا یافتم و بتمامه محسبم ازان
انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سه روز
ازین معامله همین قسم تعین و بقا با امام شافعی و تلامذه و علمار مذهب او
بظهور رسید دیدم که علمای حنفیه از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذه
و مجتهدان مذهب خود در من در آمدند و مانند طائفه اولی انوار ایشان اجزای من شد
بعد از ساعتی چند دیدم که انوار حنفیه بسیر سابق باز آمد الی آخر خود را
با انوار فریقین متحقق مے یابم بعده فرمودند دران وقت چنان مشهود گردید که حق
ازین هر دو امام تمام برون نیست انچه از حنفی مانده شافعی گرفته و ازیشان
تجاوز نموده دو حصه با امام ابو حنیفه مسلم ست و ثلث با امام شافعی رحمهما الله
سبحانه و هم از انجمله است آنکه مشایخ نقشبندیه و مشایخ قادریه را قدس الله
اسرارهم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طریقی دیگر رحمهم الله رسیده
صلح دادند کما مر فی الفصل الثانی و ازان جمله است آنکه فرمودند هر که داخل
طریقه ما شده و خواهد شد تا قیامت بواسطه او بغیر واسطه از رجال و نساء همه را
به نظر ما در آوردند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را با دلها نمودند اگر خواهی هم
همه را یک یک بیان نمایم ازان جمله است آنکه بر ایشان ظاهر گردانیدند
که در هند انبیا بوده اند علیهم السلام که بعضی سه تن و به بعضی دو تن و یک
تن ایمان آورده اند و زیاده از سه تن کسی بایشان نگرویده و ایضاً
قبور شبرکه سنوره بعضی ازین انبیا را که دران دیار آسوده اند نیز بایشان
نموده اند و انوار آنرا مشاهده فرموده و ازان جمله است آنکه احوال مآل
شاهق جبل و مشرکان فترة رسل را که نزد ما تردید به این جماعه در دوزخ
خواهند بود و نزد اشعریه خلاف آن به حضرت ایشان چنان مکشوف

Marfat.com

گردانیدند که بعد از بعثت و احیای اخروی آنها را در مقام حساب داشته باندازهٔ جریمه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفار حقوق نموده در رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق ولاشی محض خواهند فرمود تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب دو صد و پنجاه و نهم از دفتر اول مسطور ست و در ان مکتوب بعد از تحریر این مکشوف رقم نموده اند که این مسئلهٔ غریبه را چون در محضر انبیاء کرام علیهم الصلوات والسلام عرضه نموده آمد تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عند الله سبحانه و هم ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را بالتماس ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسراری که متعلق بانقسام قضای مبرم و معلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه مجملی ازین قضیه در ذکر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و هم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از کاشفان اسرار متشابهات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی چنانکه خود فرموده اند و نگارش نموده که این فقیر تا مدتها سر متشابهات را مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای راسخین را غیر از ایشان بمتشابهات نصیب نمی یافت و تاویلاتی که بعضی علما و صوفیه بیان کرده اند آنها را لایق شان آن متشابهات نمیدانست و آن تاویلات را از اسراری که قابل استتار باشد تصور نمی کرد چنانچه عین القضات از الف لام میم الم خواسته که به معنی در داست که لازم عشق ست و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانه به محض فضل شمه از تاویلات متشابهات را برین فقیر ظاهر ساخت وجد دلی از آن دریای محیط بر من استعداد این مسکین کشاد

Marfat.com

گردانید دانست که علماء راسخین را از تأویل متشابهات و مقطعات نصیب
وافر است و همچنین آنکه بعض از وجه ذات مراد داشته اند و از ید قدرت
آنهم نیست بلکه تأویل آنها از اسرار غامضه است که بأخص الخواص آنرا
نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری ست مواج
از اسرار خفیهٔ عاشق و معشوق و رمزیست غامض از رموز دقیقهٔ محب و محبوب
و محکمات هر چند امهات کتاب اند اما نتائج و ثمرات آن متشابهات اند مقاصد
کتاب متشابهات اند و وسایل بیش نیستند عالم راسخ کسی بود که این را بآن
جمع سازد و حقیقت را تواند که بصورت آرد و آنکه بی علم محکمات و بی عمل بمقتضای
آن محکمات تأویل متشابهات جوید و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آن کس
جاهل است و از جهل خود بیخبر و ضال است و از ضلالت خود بی شعور و نیز رقم
نموده اند که علم تأویل متشابهات مخصوص برسل است علیهم الصلوات والتسلیمات
و از امتان مگر اقل قلیل را به تبعیت و وراثت ازین علم شرفی ارزانی دارند و
درین نشاء برقع از جمال شان بر اینان بکشایند اما امید است که نشاء آخرت جم
غفیر از امتان نیز به تبعیت به این دولت مهتد گردند این قدر بعلم می درآید که
درین نشاء نیز بعض دیگر را ورای آن اقل رواست که باین دولت مشرف
سازند اما علم بحقیقة معامله ندهند و تأویل را منکشف نه سازند بالجمله جائز ست
که تأویل متشابهات حاصل آن بعض بود اما نداند که چه حاصل زیرا که متشابهات
کنایات از معاملات ست روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این معنی
را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد انتهی کلامه
العالی این حقیر راقم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زادهٔ جامع الاسرار والعلوم
خواجه محمد معصوم که مشار الیه و برادر اعز ایشان مدظلهما از محرمان اسرار خاصهٔ حضرت

Marfat.com

ایشان بودند در خلوتی بتضرع تمام مسألت نمود که آیا از اسرار حرفی ازان حروف
مقطعات قرآنی آن مجدد الف ثانی با شمایان رمزی در میان نهاده اند یا نه اگر
در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که باشاره سرافراز شود فرمودند که
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که ازان اسرار
متشابهات و مقطعات رمزے در میان آرند که شیطان هموار ه پیرامون بکاشفان
این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل بر زبان آرند تا استراق سمع نماید
و هر کرا از علمای راسخین رضی الله عنهم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنها
مستور داشته اند مایان معروض داشتیم که حضرت ایشان قادر اند بر آنکه طرد
شیاطین از حوالی خود نمایند در رمزے فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
آن حضرت فرمودند که سر یک حرف ازان حروف را شمایان اظهار دیدم
و به بیان آن مأمور شدم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را از مار بودن
و نیز ما را از اظهار آن به دیگرے منع بلیغ نمودند ما را معذور دارد و هم ازان جمله است
آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبهٔ عالیه از نوادر است چنانکه در فقرهٔ مذکوره مبدا و
معاد سبق ذکر یافت و هم ازانجمله است آنکه بر ایشان مشارب تمیز کمالات ولایات
انبیا را علیهم الصلوات والتحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیغمبران
اند مکشوف گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در ان مشارب
وانموده چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی ست و نزدیک نقطهٔ
مرکز و فلان قریب دائره و امثالها و این از نوادر ست و بس معظم فقیری
ازمخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که[1] اے تو فلان از ولایت
ابراهیمی اید علی صاحبها السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگرچه

[1] فرمودند

Marfat.com

علم حضرت ایشان باین معنی بسندہ است اگر مرا نیز فی الجملہ بہ توجہ حضرت
ایشان معلوم شدی عنایتی بود ہمان شب در معاملہ دیدہ کہ حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام در غایت ابہت و نورانیت حاضر اند و حضرت
ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس در خدمت آن حضرت علیہ السلام باداب
تمام بر پا ایستادہ اند من و آن تن دیگر کہ مبشر بہ ولایت ابراہیمی بودیم حاضر
شدیم حضرت ایشان دستہای ما را گرفتہ در قدم محترم خلیل انداختند
ما قدم ایشان بوسیدہ باز گشتیم این راوی گوید بعد از دیدن این واقعہ
چون بملازمت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در آنچہ گفتہ ایم تردد
گنجائے ندارد و ندانی کہ چہ طالبان را علم بہ دقایق احوال و مشرب
و استعداد خود سید ہند در قرون کثیرہ یکی از کمل خواص را بدولت این
علوم می نوازند نمی بینی کہ چون شیخ نجم الدین کبری قدس سرہ بزرگے بود
کہ قطب اولیاے زمانہ خود بود و معلوم نبودہ کہ بر قدم کدام نبی از انبیا
باشد تا بہ نیت تحقیق این امر یکے از طالبان خود نزد بزرگوارے دیگرے
قدس سرہ کہ او را بہ علم این اسرار نواختہ بودہ اند فرستاد و فرستادۂ آن
بزرگ در اثناے تفتیش احوال شیخ ازان طالب فرمودہ کہ جہودک
ما چون ست آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخدمت شیخ
خود باز گشتہ آنچہ شنیدہ بود معروض داشتہ شیخ بنواجد بر خاستہ
فرمودند مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد کہ ما بر قدم کلیم اللہ
علیہ السلام بودہ ایم جہودامت او را گویند و این کلام ازان بزرگ
ما را اشارت باتباع ولایت اوست و ہم ازان جملہ آنکہ حضرت حق سبحانہ
ایشان را بہ محض کرم قدرتے عطا فرمودہ بودہ و تصرفے بخشیدہ کہ یکی را

Marfat.com

از ولایتی و شرفی که دران بود بولایتی که فوق آن بودمی رسانید چنانکه بمجدد و مزادهٔ بزرگ قدس سرہ رقم نموده اند که شمار البعد از ولایت موسوی بولایت محمدی آورده شد و هذا من اعجب العجوبات و من اعظم التصرفات و هم ازان جمله است آنکه تعین وجودے و تعین علمی را که تا این غایه عارفی بآن لب نگشوده برایشان ظاهر گردانیده باسرار و برکات آن مرتبهٔ علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سرہ تحقیق این معنی در مکتوب شصتاد و نهم از جلد سوم نموده اند و ازان جمله است آنکه باسرار معاملات قلوب خمسه نواخته اند خصوصًا بمرتبهٔ عظمے که بقلب خامس متعلق ست و آن از مقامات شگرف ست چنانکه خود در فقرهٔ دوازدهم رسالهٔ شهداء و معاد بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الاتم معرفته والاکمل شهودًا هذا المقام العزیز وجوده الشریف رتبته یصیر ذلک العارف قلبًا للعوالم کلها والظهورات جمیعها و هو المتحقق بالولایة المحمدیة و المشرف بالدعوة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و التحیة و الاقطاب و الابدال و الاوتاد و داخلون تحت دائرة ولایته و الافراد و الآحاد و سائر فرق الاولیاء مندرجون تحت انوار هدایته لهذا هو نائب مناب رسول الله و المهدی یهدی حبیب الله و هذه النسبة الشریفة العزیز وجودها مخصوصة بآحاد المرادین لیس للمریدین من هذا الکمال نصیب هذا هو النهایة العظمی و الغایة القصوی لیس فوقه کمال و لا اکرم منه نوال لو وجد بعد الوف سنة مثل هذا العارف لاغتنم و لیسری برکته الی مدة مدیدة و آجال متباعدة و هو الذی کلامه دواء و نظره شفاء و الحضرت المهدی سیوجد علی هذه النسبة الشریفة من هذه الامة الخیرة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و هم ازانجمله

والسلام

Marfat.com

انکہ دنیای ایشان را بہ محض کرم آخرت گردانیدہ اند مخدوم زادۂ عالی
مرتبہ خواجہ محمد معصوم سلّمہ اللہ در حل این معنی رقم زدہ اند کہ بعضی متتبعات
این نشار فانیہ است کہ موجب تنقیص درجات اخرویہ است در حق ایشان
چنین بود کہ نعیم دنیا حکم نعیم آخرت پیدا کردہ و نیز ہر چہ در دنیا مشہود گردد
نے شایبۂ ظلمت نیست و این نشاء تاب آن کہ نی این شائبہ جلوہ گر شود ندارد
مگر آن سرور دین و دنیا را صلّی اللہ علیہ وسلم این دولت عطا فرمودہ بودند
حضرت ایشان را از غایۃ کمال اتباع آن سرور اگر از آلوش خوان آنحضرت
صلّی اللہ علیہ وسلّم نصیب دادہ باشند می شاید ہر کمال کہ پیغمبرے را بود
بحمل تابعان او را ازان بوراثت نصیبے رسد حضرت ایشان نیز بآن نصیبہ
در بعضے مکاتیب اشارتہا نمودہ اند و نیز می تواند بود مراد ازین فرمودۂ ایشان
آن بود کہ ہر چند شہود عارف اکمل باشد اما تا در قید زندگانی این جہانی ست
مقید بحبل الخیال ست و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشار محال چنانکہ مولانا رومی
قدس اللہ سرّہ العالی قریب احتضار میفرمودہ سہ من شوم عریان ز خود او
از خیال ۔ تا خرامم در نہایات الوصال ۔ مگر آنکہ فرمودی کسی را از بحمل تابعان
انبیا علیہم السلام بطفیل ایشان بہرہ رسیدہ باشد چہ خلاصی از قید خیال درین
نشاء در ولایت انبیا ست کہ باصل الاصل متعلق ست و ہم ازان جملہ است کہ
ایشان را از اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبۂ ربانی و حقیقت بیت المقدس
بہرۂ وافر ارزانی بخشیدند کما یلیق من مکاتیبہ المتعددۃ و از آن جملہ است آنکہ ایشان را
ورای آفاق و انفس معاملہ نمودہ اند کہ انفس بنزد آن چون آفاقی است نزد
انفس و بیان آن مجملاً در فقرۂ از فقرات مبدا و معاد نمودہ اند و بہ تفصیل
در مکتوب چہل و سوم از جلد دوم فرمودہ و معاملہ کالرویۃ را در ان اثبات

Marfat.com

نموده رقم فرموده که این دولتِ عظمی ست که بعد از زمان اصحاب رضی اللہ
عنہم اجمعین کم کسی باین دولت مستسعد گشته است هرچند این سخن مستبعدی نماید
ومقبول اکثری نمیگردد اما اظہارِ نعمت عظمیٰ می نماید کوته اندیشان قبول کنند
یا نه واین نسبت فرد ابر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد
وهم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق الیقین مشرف ساخته که حق
الیقین دیگران نزد آن علم الیقین ست چنانکه این معنی مرادر مکتوب چهارم
از جلدِ دوم بیان نموده اند وفرموده که ازین حق الیقین چه گوید واگر گوید که فهم
کند وچه دریابد این معارف از حیطهٔ ولایت خارج ست ارباب ولایت در
رنگ علما رظواهر در ادراک آن عاجزند و در درک آن قاصر این علوم مقتبس از
مشکوة انوار نبوت اند علی اہلها الصلوات والتسلیمات که بعد از تجدید الف
ثانی به نسبت وراثت تازه گشته اند واز انجمله است آنکه برایشان راهی را
که برون جذبه سلوک ست نمودند که آن را حضرت ایشان براه اقتباس
نبوت تعبیر فرموده اند وبیان آن در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول کرده اند
وازان جمله است آنکه ایشان را بحال متابعت سید الانبیا بمقامی که فوق
مقام رضاست وآن را بمحبت ذاتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند وآن
سخت شگرف ست وبیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده
وهم ازان جمله است آنکه برایشان قدس سره درجات ولایت ثلثه صغری وکبری
وعلیا که ولایت اولیا و ولایت انبیا و ولایت ملائکه است منکشف گردانیدند و به
کمالات هریک متحقق ساختند چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات
عالیات مبین ومشروح است وهم ازان جمله است آنکه محض لطف ایشان
خزینهٔ رحمت گردانیدند چنانکه خود در مکتوب سی صد و یازدهم از دفترِ اول

Marfat.com

بہ تقریب سترہای دوچیزی اشارہ باین معنی نمودہ اند و ہم ازان جملہ است آنکہ
بایشان معلوم گردانیدند کہ از ایشان تا ظہور مہدیٔ آخر الزمان دیگری باین
کمالات باطنیہ و معاملات بظہور نخواہد آمد و ازان جملہ است آن کہ در رسالہ
مبدا و معاد نگارش فرمودہ اند در اوایل حال می بینم کہ در مکانی طواف
میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف با من شریک اند و ما بطؤ سیر آنجماعہ بجدیست
کہ تا من یک دور طواف را بانجام میرسانم آنجماعہ دو سہ قدم مسافت را قطع
مینمایند درین اثنا معلوم میگردد کہ این مکان فوق العرش ست و جماعۂ طواف
کنندگان ملائکۂ کرام اند علی نبینا و علیہم الصلوات والتسلیمات واللہ یختص
برحمتہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و ازان جملہ است آنکہ ایشان را مجدد الف
و منور ہزار گردانیدہ اند چنانکہ در صدر این فصل مذکور شد و این ہمہ خصایص
مبنی بر آن گشت و از جملہ این خصایص علیا ست این پنج خاصۂ عظیمۂ دیگر اینست
الاولی مندرجۃ فی دعائہ الشریف الحمد للہ الذی جعلنی صلۃ بین البحرین و مصلحا
بین الفئتین و ہی مرقومۃ فی المکتوب السادس من الجلد الثانی والثانیۃ
وصولہ قدس اللہ سرہ بمقام السابقین الذین مرتبتہم فوق اصحاب الیمین
کما ان اصحاب الیمین تفوق اصحاب الشمال بالمرتبۃ العلیا و ہذا مستفاد من
قلبہ الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی والثالثۃ کلامہ سبحانہ تعالی
معہ قدس سرہ شفاء ذلک لافراد الانبیاء علیہم الصلوات والتحیات وقد
یکون ذلک لبعض الکمل من متابعیہم بالتبعیۃ والوراثۃ واذا کثر ہذا القسم من
الکلام مع واحد منہم سمی محدثا کما کان امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ
اشارہ باین ست آنکہ مخدوم زادہ خواجہ محمد معصوم مدظلہ در بیاض
خاص رقم نمودہ اند کہ حضرت ایشان را بوراثت جد مکرم ایشان

Marfat.com

فاروق اعظم محدث بفتح دال گردانیده اند الحمد لله علی ذلک والرابعة مندرجة
فی معرفته التی نمقه بالقلم المکرم فی المکتوب التاسع والسبعون من
المجلد الثالث وهی انه سبحانه اعطی له قدس سره ذاتا قیوما للعالم الذی
هو اعراض مجتمعة والخامسة فی المعرفة التی تتعلق باصله ان طینة بقیة
من طینة نبیه صلی الله علیه وآله وسلم کطینة النخلة من بقیة طینة آدم علیه السلام
واز خصایص عظمی آن ست که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالی که در نوع
بشر ممکن است مرا عطا فرمودند و بوراثت و تبعیت سید البشر علیه الصلوة والسلام
بدان متحقق ساختند و اگر خواهم آنرا به مقدمات معقوله معقول مستمعان
نمایم به نهجی بیان فرمودند که عقل عقیل به بیان شگرف تر پی نبرد و نیز
ازان جمله است آنکه میفرمودند که نسبت خاصهٔ ما تا انقراض این نشاء
در فرزندان خواهد ماند از همه عجیب تر از خصایص علیای آنحضرت
آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را با وجود تبعیت و وراثت به نصیبی
از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفه مسطور
است ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ؎ گر بگویم شرح آن بیحد شود
مثنوی هفتاد من کاغذ شود ؛ اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفه و رسایل شریفهٔ
ایشان عبور نماید بیش ازین بخصایص آن عالی حضرت متعالی منقبت
پی برد اگرچه این قدر که ما بیان نمودیم نیز بسیارست اذعان و قبول از
خوانندگان و شنودگان در کارست ؎ راز جز با رازدان انباز نیست ؛
راز اندر گوش منکر راز نیست ؛ رضی الله عن صاحب الاحوال و رضی عنه سبحانه

فصل ششم در بیان عبادات و عادات یومیه و لیلیهٔ آن حضرت

بر طبق عزیمت و غایة اتباع سنت با اندکی از شرح بعض عقاید شریفهٔ ایشان

Marfat.com

از فصل سابق که دران علو مرتبہ وسمو منزلۃ آنحضرت بوضوح پیوستہ خردمند منصف خواہد شناخت کہ خداوند این معاملات شگرف واتباع سنت سنیہ واخلاص رضیہ وطاعات کثیرۂ علیہ چہ پایہ خواہد داشت مع ذلک مجملی بجہت دستور العمل طلاب چہ مریدان بواسطہ وچہ بغیر واسطہ ایشان بصحیفہ بیان مے آرد اگرچہ وظائف یومی ولیلی آن حضرت را بتائید حضرات مخدوم زادہای کبار بعضی از یاران سعادت یار جمع نمودہ اند اما اینجا بآئین نازنین بازوایدِ فواید بقلم می آید بکرم اللہ سبحانہ وتوفیقہ این کمترین از زبان مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود کہ فرمودند اگرچہ عمل وکار ما چہ باشد ہرچہ بما عطا کردہ اند بہ محض فضل وصرف کرم میدانم اما اگر مثلاً امرے بہانہ کرم باشد آن متابعت سید الاولین والآخرین صلی اللہ علیہ وسلم خواہد بود کہ مدار کار خود را بران میدانم ہرچہ بما دادہ اند از راہ این اتباع داده اند جزیئاً وکلیاً وہرچہ نداده اند ازان نداده اند کہ از ما در اتباع اتم نقصانی بحکم بشریت رفتہ باشد وبدین تقریب بر زبان مبارک راندند کہ یکسار روز لبھو در در آمدن بخلا پای راست نہادم آنروز چندین احوال من بستہ شد راقم حروف گوید روزے در خدمت آن حضرت نشستہ بودم وایشان در تحریر معارف بودند ناگاہ از غلبۂ تقاضائے بول بسرعت متوجہ متوضا شدند ہمچنان کہ بسرعت متوضا رفتہ بودند بسرعت ہرچہ تمام تر برآمدند بندہ را حیرت روے داده کہ باین سرعت درآمدن وباین تجیل برآمدن چہ بود بمجرد برآمدن از خلا ابریق آب طلبیده ناخن ابہام یسار را شستہ باز بخلا درآمدند چون بعد از ساعتی بیرون شد فرمودند کہ تقاضائے بول استیلا نمود بہ سرعت

Marfat.com

بمتوضا درآمدم و نشسته بودم که نظرم بر پشت ناخن افتاد که نقطهٔ سیاهی
برو بود که برای امتحان قلم نهاده بودم بآن نقطهٔ سیاهی که از اسباب
کتابت حروف قرآنی ست آنجا نشستن را لایق و بر عایهٔ ادب مطابق
ندیدم باوجود که از غلبهٔ آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
این محنت ترک ادب بس حقیر نمود برون آمده آن نقطهٔ سیاهی را
شستم و باز آمدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صلاح
ختلانی را امر نمودند که چند قرنفل از خریطه برآورده حاضر کن وی شش
قرنفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند انیک صوفی ما آن قدر نه شنیده
که الله وتر یحب الوتر رعایه وتر از مستحبات ست مستحب را مردم چه دانسته اند
مستحب دوست داشتهٔ اوست سبحانه وتعالے اگر دنیا و آخرت را به یک
عمل که دوست داشتهٔ حق عزوجل باشد بدهد هیچ نداده باشد و فرمودند
که ما در رعایه استحباب تا بآن حد توجه داریم که در وقت شستن روے
قصد میکنیم که اول آب بر خد یمین رسد که تیامن نیز از مستحبات ست و نیز دیده شد
که چند روز توجه تمام نمودند بصوم تطوع بآنکه از نحافت بدن ایشان را در آن
ایام روزه داشتن بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روز ها
فرمودند قضاے احتیاطی روز های این رمضان ست که دران روز ها
روزانه استنجا کرده شده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمة
مهما امکن در روز رمضان استنجا نمی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
آنرا قضا میداشتند نعم السلف ونعم الخلف روزی بر عرش خود تکیه
کرده بودند بناگاه باضطراب فرود آمدند و فرمودند که زیر عرش کاغذی
دیدم هر چند معلوم نبود که در و چیزے نوشته اند و چه نوشته اند بآنکه

Marfat.com

کسی را بگویم که بردارد و آن قدر نشستن را هم عریش بی ادبی دیدم وقت
دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشے گسترده بودند بقرأت
پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرش
مزیتے دارد بآن فرش که حافظ بران قرآن تلاوة میکند آن فرش
زیادہ را از زیر پاے خود در نوردیده کنارہ بگذاشتند عزیزے که بخدمت
شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت
بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برہان پور به خدمت شیخ معظم
قدوۃ محبتان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدم شیخ
ازین اطوار این بزرگوار پرسید که در سرہند بخدمت ایشان رسیدۂ
ہان بگو تا چه دیدۂ گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامرادے را
چه خبر اما به ظاہر در رعایت آداب سلوک و دقائق آن ایشان را چنان
یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشیر آن از دست ایشان نیاید شیخ
بغایت مسرور شده فرموده چون این چنین ست هر چه این بزرگوار دین
از اسرار حقیقت میگوید و می نویسد همه صحیح و اصل است و دران صادق
بآن متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است
شیخ مذکور را قدس سره بحضرت ایشان وطاب ثراه اخلاص و محبت تام
بود و این معنی را مکرر باین حقیر راقم که گاه بخدمت ایشان
می رسید اظہار فرمودند دران ایام که سلطان وقت حضرت
ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسید
میفرمودند که بعد از هر نماز دعا و فاتحه برای مخلص ایشان در دساخته ایم
روزی مردی از سرہند بخدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت نماید شیخ فرمود

شاہ سلیم جہانگیر

Marfat.com

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی در شهر شما
باشد و شما بجاے دیگر مرید شوید و نیز یکے از امراے وقت که در کار حضرت
ایشان تردد داشت روزے از اقضی القضات وقت که همسایه حضرت
ایشان بود در خلوتے پرسید که شما مردم عالم اید و صادق القول و صاحب
دیانت از احوال عزیزی که همسایه شماست بگوئید فرمود که احوال باطن این
طائفه از دریافت ما وراست اما این قدر میگوییم که مشاهده اطوار این بزرگوار
ما را باطوار اولیاے ماتقدم یقین دیگر بخشیده زیرا که چون ریاضات عجیبه
وطاعات کثیره بحسب متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطر میگذشت که شاید
محبان ایشان به مبالغه نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم
آن تردد برخواست بلکه نویسندگان احوال جنگ داریم که هنوز کم نوشته اند
الحق چنین بود که این عالم منصف بدیانت متصف فرموده جزاه الله خیراً
این حقیر راقم از درویشی که خدمات آب وضو و مصلّے و ما یتعلق بامور العباد
حواله بوی بود شنود که مبالغت من در تمام روز همان ساعت قبلوله حضرت
ایشان و در شب ثلثه دوم فرصتی بکار خود می یابم ورای این دو وقت
مرا از استیعاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست همچنین اصحاب خود را البته
دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریص می نمودی فرمودند که این دار دار عمل ست
و مزرع کشت و کار حضور باطن را بارعایت آداب و اعمال ظاهر جمع ساخته در کار
باشید دمی فرمودند آنکه برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیه رضی الله
عنهم قلت عمل فهمیده اند نه آن چنان ست که طریقهٔ این بزرگان در اتباع نبوی
اوثق و اوفق طرق ست و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم باوجود محبوبیت و علو مرتبه
از کثرت عبادت پاهای مبارک متورم گردیده بود غایة فی الباب چون طریقهٔ خواجگان

Marfat.com

مادر بدایت بل ابتدای توسط نیز بجذبات متعلق ست لاجرم حال ایشان آنست
ازکثرت سکر و استغراق مقتضی کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه وخضوع
باتیان فرایض و واجبات وسنن مؤکده تبع کرده بهمان اقتصار کرده اند ومع
ذلک رعایت عزیمت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصًا
باجذبات وغلبات اما چون بعنایت الله التعال از تلوینات احوال بتمکین
رسند لاجرم بکثرت طاعات آیند و هر مقداری که آن از ایشان بیشتر بظهور آید
ترقیات بیشتر بینند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقه استحضار تمام بود
و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر در مسائل بکتب معتبره
ثقه می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبره فقه را با خود می گرفتند و همگی همت
ایشان آن بود که عمل بمفتی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عملی که بعضی
از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جانب
کراهت داده بران عمل نمی کردند نمی کردند و می فرمودند اگر تعارض در جواز
و عدم وحل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز ست و جانب حرمت
را تا ممکن بود حضرت جمع مذاهب می نمودند در بعضی روایات که امام
اعظم رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگرچه
فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل
آنکه در زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذهب صاحبین بر جواز است و فتوی
برین ست وگاه ترک می کردند و بدعا اکتفا می نمودند که مذهب امام اعظم
بر کراهت قرآن خواندن ست بر قبور این حقیر چون میدید که دایم حضرت
ایشان به نفس نفیس امامت می کردند روزی در خاطر گذشت که آیا لم
آن چه باشد بدین خاطر ملازمت مشرف شد تقریر جمع مذاهب بیان

Marfat.com

آوردہ فرمودند شافعیہ و مالکیہ رحمہم اللہ برآنند کہ جز بقرأت فاتحہ نماز درست نیست لہذا خلف امام فاتحہ می خوانند و احادیث صحیحہ نیز دلالت برین می نماید تا امام ما امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ فاتحۂ امام را فاتحۂ مأموم گفتہ مأموم را فاتحہ خلف امام تجویز نمی نماید و جمہور فقہای حنفیہ بر منند مگر بعضے روایات مرجوحہ از حنفیہ بر جواز فاتحہ خلف امام آمدہ چون ما مہما امکن بر جمع مذاہب می کوشم درین صورت جمع را دران دیدہ ایم کہ خود امامت کنم ع گر نویسم شرح آن بسیار شود۔ بالجملہ عمل حضرت ایشان در صیف و شتار و در سفر و حضر آن بود کہ نصف اخیر غالبا وگاہ ثلث آخر شب برخاستہ أدعیۂ مسنونۂ آنوقت را خواندہ وضوے در کمال اسباغ و احتیاط می نمودند بران نبودند کہ دیگرے در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در آب وضو آنقدر احتیاط بظہور میرسید کہ فوق آن متصور نہ باشد استقبال قبلہ را دران رعایت می نمودند اما در وقت شستن رجلین بسوی شمال یا جنوب منحرف می شدند و مسواک را در ہر وضوٗ و وضو را بہر نماز لازم داشتند الا ماشاء اللہ و ہر عضو را سہ بار می شستند و در ہر بار بدست آب ازان چپیدہ می افشاندند کہ احتمال تقاطر نمی ماند نہ در عضو مغسول و نہ در ید غاسلہ و سر آن عیان می نمود کہ چون در طہارت و نجاستِ غسالہ وضو اختلاف است ہر چند کہ فتوی بر طہارت ست عمل بر احوط می نمودند و در غسل ہر عضو کلمۂ شہادت را ورد و در انیز بأدعیۂ ماثورۂ دیگر کہ در کتب احادیث چون تکملۂ مشکوۃ و بعضے کتب فقہ و عوارف آمدہ میخواندند و بعد از أداے وضو گوشۂ چشم حق بین بجانب آسمان کردہ دعاے کہ آن وقت ماثور است خواندہ متوجہ تہجد می شدند و باطمانینت و حضور و جمعیت

Marfat.com

تمام وطول قنوت تہجد ادامی نمودند بہ مرتبہ کہ طاقت بشری نے تائید الٰہی جل شانہ در ادا، آن عاجز وقاصر ست در اوایل احوال بیشتر در تہجد وضحی وقت زوال تکرار قرارت سورہ یٰسین می فرمودند چنانکہ گاہی قرارت آن سورہ بہشتاد مرتبہ می کشید وگاہے کم وگاہے زیادہ ازان عدد در اواخر بیشتر بخشتم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از ادائے تہجد بہ خشوع واستغراق تمام خاموش ومراقب می نشستند وپیش از صبح بدو سہ ساعت ساعتے برطبق سنت می غنودند تا تہجد بین النومین بطور انجامد وباز پیش از دمیدن صبح بیدار شدہ بنماز فجر می پرداختند وسنت بامداد در خانہ ادا می نمودند ومیان سنت وفرض تکرار سبحان اللہ وبحمدہ سبحان اللہ العظیم بہ طریق خفیہ میکردند وبعد از ادائے فرض بامداد تا وقت اشراق در مسجد با اصحاب خود حلقہ زدہ مراقب می نشستند آنگاہ نماز اشراق را بطول قرات چہار رکعت بدو سلام ادا فرمودہ بتسبیحات وادعیۂ ماثورہ کہ دران وقت آمدہ می پرداختند بعد ازان بحرم رفتہ لحظہ از احوال عورات واطفال خبر می گرفتند وامورے را کہ بمعاش تعلق داشتہ می فرمودند بعد ازان بخلوت می شدند وبقرأت قرآن مجید توجہ می نمودند وبعد از ادائے تلاوت طالبان را طلب نمودہ پرسش احوال ایشان می فرمودند باخلص اصحاب را طلب نمودہ باسرار خاصہ لب می کشودند وباستماع آن سامعان را از خود می ربودند کہ در استماع آن معرفت القائی نسبت واعطائے نسبت می نمودند گاہ ہر یک از یاران را موافق حال او واستعداد او بامری دلالت می نمودند وبر حال واردے کہ بر و فایض شدہ بود

Marfat.com

اطلاع می بخشیدند و همه را به علو همت و اتباع سنت و دوام ذکر و حضور
و مراقبت و اخفاے حال تاکید می کردند و می فرمودند که اگر به تمام
دنیا و ما فیها یک فعل مرضیٔ او سبحانه معلوم گردد و عمل بمقتضای
آن میسر شود غنیمت عظیم دانید و حکم آن دارد که کسے بخذف ریزهٔ چند
جوهر نفیس خرج عالم را بخرد و بجماد لاطایل روح بدست آرد و ایضاً
بتقریب ترغیب بر تکرار کلمهٔ مقدس لا اله الا الله محمد رسول الله
فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطرهٔ می داشت
نسبت به دریای محیط این کلمهٔ طیبه جامع کمالات ولایت و نبوت ست
مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود
محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه
ببخشند و به بهشت فرستند گنجائے دارد و اگر برکات این کلمه را قسمت
کنند تمام عالم همه ابد الآباد معمور و سیراب گردند و نیز فرمودند
حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قایلان آن ست
هر چند گوینده عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصرع
بر زبان راندند ؎ یزیدک وجه حسنا اذا ما زدته نظرا و ایضاً فرمودند
آرزوئے در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسے در گوشه خزیده
بتکرار این کلمهٔ طیبه ملتذ و محظوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزوها میسر نیست
و ایضاً اصحاب خود را بمطالعهٔ کتب فقهیهٔ معتبره دلالت می نمودند
و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع مبین را تحقیق میکرده باشند
که کدام مفتی به است و کدام مسنون و معمول و کدام بدعت و مردود
که زمانه از عهد آنسرور صلی الله علیه وسلم بس دور افتاده و فاسد شده

Marfat.com

وظلمات بدع و فجور شمول یافتہ و درین ظلمات جز بنور چراغ سنت
راہ نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند کہ در کشف مے در آید کہ عالم
را بدعت چون گرداب ظلمانی فرو گرفتہ و نور سنت ہر جا در وجون
کرم شبچراغ می نماید و صحبت ایشان بیشتر بہ خموشی می گذشت و ہرگز
غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و یاران ایشان را ہیبت
ایشان در غایت ادب و خشوع می داشت کہ زہرۂ انبساط نداشتند
و تمکن ایشان بہ مرتبہ بود کہ با وجود ورود این احوالات عظیمہ ہرگز
آثار تلوین بر ایشان ظاہر نمی شد و خروشی و صیحہ بل آہ بلندے
بہ ظہور نمی رسید در مدت دو سال کہ بندہ حاضر خدمت بود سہ
چہار بار دیدہ شد کہ قطرات اشک بر چہرۂ ہمایون فرود آمد و سہ
چہار بار دیگر در وقت بیان معارف عالیہ در چشم و رخسار ایشان
سرخی و بر جبین شریفین عرق حرارتے مشاہدہ نمود روزے در اثنائے
بیان معرفتے ساعتے خاموش گشتند بعد ازان فرمودند کہ درین
وقفۂ خاموشی احوال شگرف و معاملہ عظیم بہ ظہور رسید و در آن
وقت از چشمہای ایشان اثر غیبت و از بشرہ شان اثر بہجت رنگ
حمرت ظاہر بود جز این قدر از تلوین نشانے پدید نہ چون ضحوۂ
کبرے مے شد نماز ضحے را در خلوت ادا نمودہ باز بجرم تشریف
مے بردند و بآن جماعہ طعام تناول نمودہ خود بنفس نفیس توجہ
فرمودہ بہ ہمہ فرزندان و درویشان یکیک از ہر پختہ شدہ بود
میرسانیدند و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان و خادمان حاضر
نمی بود امر میکردند کہ حصہ او بگذارند و بعد از تناول طعام ادعیۂ ماثورہ کہ در اوقات

Marfat.com

آمدہ میخواندند و در اخیر ایام کہ عزلت گزیدند و صوم بود طعام در میان
خلوتخانہ تناول می فرمودند قرأت فاتحہ بعد از طعام چنانکہ بین الانام
معروف گشتہ از ایشان کمتر دیدہ شد کہ در احادیث صحیحہ نیامدہ است
ہر روزی پیش از نیم روز چیزی میخوردند و آن ہم بغایت قلیل مع ذلک
می فرمودند چہ توان کرد کہ بحکم اقتضائے آخر زمان در گرسنگیہا کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میسر نمی شود و نیز می فرمودند
از امورے کہ عارف را از ملکیت بہ بشریت نزدیک می سازد ہیچ چیز چون
خوردن نیست گاہ وقت تہجد صورت مثالیہ کدورات آن بنظر می در آید
و طعام را بہ خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و یاران را نیز آن وقت
بحضور و خشوع تاکید می کردند و در وقت طعام خوردن زانوی یسار را
خوابانیدہ و زانوے یمین را بر ان می نہادند و گاہ در غیر مجالس دیدہ شد
کہ ہر دو زانو را برداشتہ تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظہ چند
بحکم سنت قیلولہ می فرمودند و مؤذن ایشان در اول وقت ظہر
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اہمال متوجہ وضو می شدند
و بسنت زوال مے پرداختند و مے فرمودند حضرت رسالت مآب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت
زوال را ترک نہ کردہ اند قرأت دران گاہ از طوال مفصل بود و گاہ
از قصار و بعد از ان چہار رکعت فرض ظہر و دو رکعت سنت آن
و چہار رکعت سنت دیگر ہم میگذاردند بعد از فراغ از نماز ظہر نشستہ از
حافظ جزوے یا کم و بیش از ان قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود بخلوت رفتہ تلاوت مے نمودند و نماز عصر را

Marfat.com

در اول وقت بعد از خروج مثلین اُدا می کردند و چہار رکعت سنت پیش از عصر را دیدہ نشد کہ ترک کردہ باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب بایاران بسکوت و مراقبہ می گذرانیدند و درین حلقہائے فجر و عصر باطناً متوجہ احوال ستر شدان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روزہ نبودے در اول وقت اُدا نمودہ بعد از ادائے فرض ہمان جلسہ دہ بار سراً کلمہ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ را کرار می نمودند و بعد از اُدائے دو رکعت سنت و چہار رکعت اوّابین با اُدعیۂ ماثورہ کہ دران وقت آمدہ مے پرداختند و اوّابین را گاہ چہار رکعت و گاہ شش رکعت میگذاردند و اکثر قرأت دران سورۂ واقعہ مے بود و نماز خفتن را بعد از زائل شدن بیاض افق کہ نزد امام اعظم شفق عبارت ازان است اُدائے نمودند و چہار رکعت سنت پیش از فرض عشار او کذلک چہار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشار نیز اکثری گذارند و قرأت در چہار رکعت سنت آخرین الم سجدہ و سورۂ تبارک و قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد می بود و گاہ دران چہار رکعت چہار قل مقرر میگشت و اگر دران چہار رکعت الم سجدہ و سورۂ الملک نخواندہ بودند بعد از اُدائے وتر این دو سورہ را مع سورۂ دخان میخواندند و یاران را نیز بقرأت این سورہا دران وقت دلالت می نمودند و در رکعت اولی از وتر اکثر سبح اسم و در ثانیہ قل یا ایہا الکافرون و در ثالثہ سورۂ اخلاص می خواندند و باقنوت حنفی قنوت شافعی را ضم میکردند و بعد از اُدائے وتر گاہی دو رکعت نشستہ اُدا میفرمودند و در رکعت اولی ازان سورۂ اذا زلزلت و در ثانیہ قل یا میخواندند

Marfat.com

ودر اواخر طریق ندرت این دو رکعت را می گذارند و می فرمودند فقہا را
دران قیل و قال بسیار ست و دو سجدہ کہ بعد از وتر متعارف شدہ
نمی کردند و مے فرمودند علما بر کراہت آن فتوی دادہ اند و وتر را
گاہ اول شب ادا می نمودند و گاہ بعد از تہجد و تر را چون در اول شب
ادا مے نمودند باز در اخیر تکرار نمی کردند چنانکہ بعضے کنند و مے فرمودند
کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند کہ در یک شب دو وتر نباشد
و مے فرمودند کہ در شبے از شبہا نمودند کہ در صورت تاخیر ادائے وتر
چون مصلے بخواب رود و نیت دارد کہ در آخر شب وتر را ادا خواہد نمود
کتبہ اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسند تا زمانے کہ وتر را ادا
نماید پس ہر چند وتر را بتاخیر تر ادا کند بہتر باشد مع ذلک می فرمودند
و نیز رقم نمودہ اند کہ در تعجیل و تاخیر وتر غیر از متابعت سید البشر علیہ وآلہ
الصلوات والتسلیمات ہیچ چیز منظور نیست و ہیچ فضیلت را بمتابعت
عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت مآب وتر را گاہی اول شب
ادا فرمودہ اند و گاہے آخر شب سعادت خود دران میدانند کہ در امرے
از امور تشبہ بآن سرور نماید علیہ وآلہ الصلوات والتسلیمات اگرچہ آن
تشبہ بحسب صورت باشد مردم در بعضے سنن نیت احیای لیل
و مثل آنرا دخل میدہند عجب می آید از کوتہ اندیشی ہزار احیائے
بہ نیم متابعت نخریم عشرۂ آخر ماہ رمضان را اعتکاف نشستیم
یاران را جمع کردہ گفتم کہ غیر از متابعت نیت نہ کنید کہ تبتل و انقطاع تا
چہ خواہد بود صد گرفتاری بحصول یک متابعت قبول داریم اما
ہزار تبتل و انقطاع نے توسل متابعت قبول نداریم ۵ آنرا کہ در

Marfat.com

سرائے نگار بست فارغ ست ؛ از باغ و بوستان و تماشائے لالہ زار
رزقنا اللہ سبحانہ کمال متابعتہ علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والتسلیمات اتمہا وکملہا
والیضاً باین تقریب رقم نمودہ اند کہ وقتے از اوقات جمعی از درویشان
نشستہ بودند این فقیر از محبت خود کہ نسبت بغلامان آن سرورست
علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا چنین گفت کہ محبت
آن سرور برنہجی مستولی شدہ کہ حق سبحانہ وتعالی را بواسطۂ آن دوست
میدارم کہ رب محمد ست حاضران ازین سخن درتحیر ماندند اما مجال مخالفت
نداشتند این سخن نقیض سخن رابعۂ بصری ست کہ گفت آن سرور را
درجواب کہ محبت حق سبحانہ وتعالی برنہجی استیلا یافتہ است کہ محبت شما
را جا نمانده است این ہر دو سخن ہرچند از سکر خبر میدہد اما سخن من اصالت
دارد و در عین سکر گفتہ است و من در ابتدائے صحو سخن او در مرتبۂ صفات
ست و سخن من بعد از رجوع از مرتبۂ ذات زیرا کہ در مرتبۂ ذات تعالے
این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را ازان مرتبہ کوتہی
باجمل بلکہ بذوق نفی محبت دران مرتبہ میکنند و بہ ہیچ وجہ خود
را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت در صفات ست
و بس محبت ذاتے کہ گفتہ اند مراد ازان ذات احدیت نیست
بلکہ ذات با بعضے از اعتبارات ذات ست پس محبت رابعہ
در مرتبہ صفات ست واللہ سبحانہ اعلم لمنتہے کلامہ الشریف و بعد از
ادائے صلوۃ عشا و ترزود بہ مضجع رفتہ می غنودند و پیش از اضطجاع
ادعیۂ ماثورہ را میخواندند و در سر آنکہ زود بعد از عشا میغنودند می فرمودند
این بیداری بعد از عشا در بیداری آخر شب فتورے انداز دو دیگر

Marfat.com

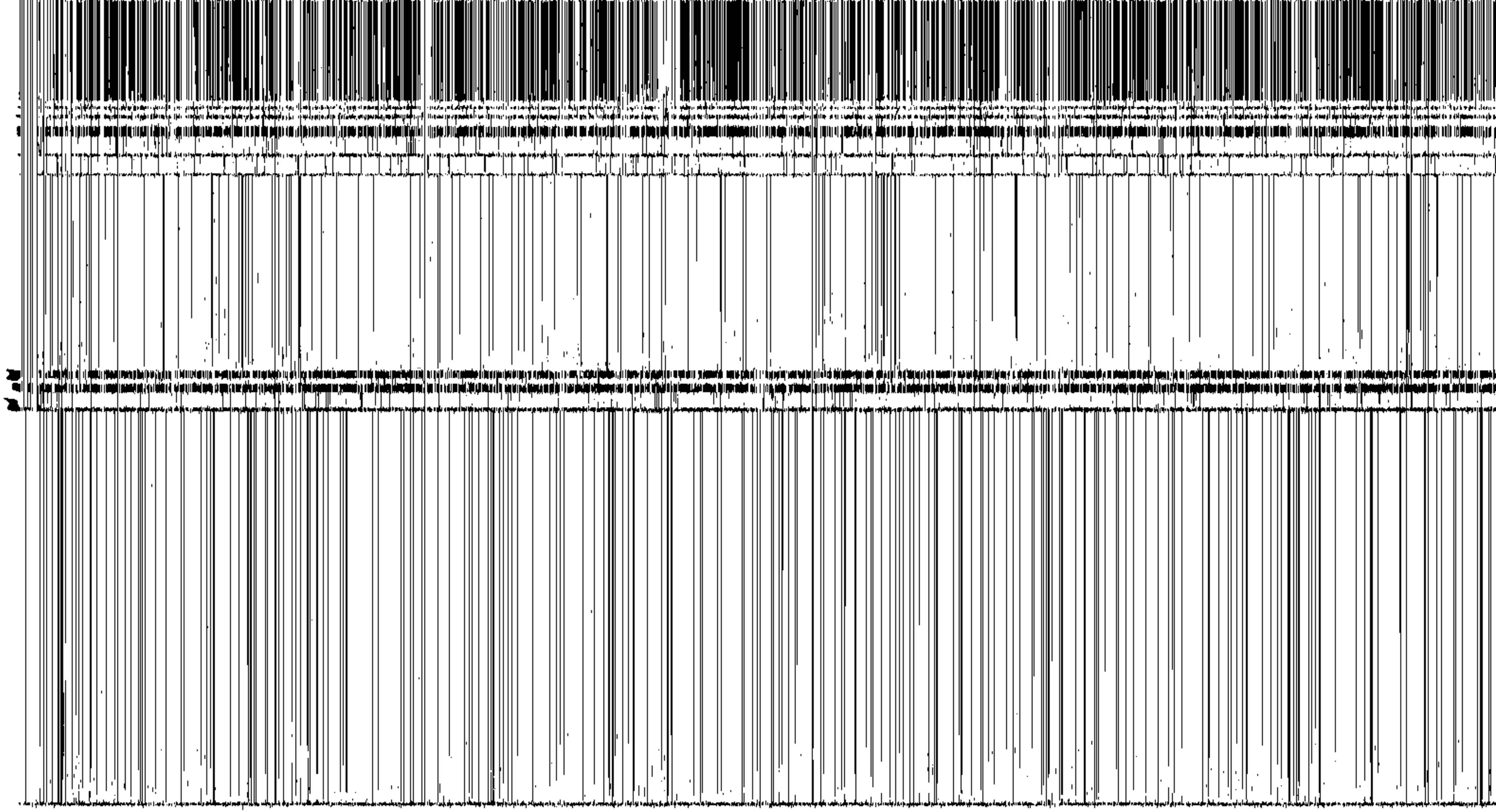

میکردند میان هر ترویحه گاه به سکوت وگاه بدرود وگاه بادعیه که آمده
سرا مے پرداختند و در غیر رمضان و نیز دایم ختمها عن ظهر القلب
میکردند و مے فرمودند ختم احزاب که میان مردم مشهور ست و آن را
به قمی بشوق مقرر کرده اند در صحت این طریق مسنونا سخن ست و فرمودند
که عزیزے نوشته که بخط مولانا یعقوب چرخی قدس سره دیده شد که ختم
احزاب چنین بوده ؎ فاتحه انعام و یونس کیروطه ای همام ٭ عنکبوت
آنگه زمر پس واقعه دان والسلام ٭ و در وقت تلاوت از سیمای ایشان
و از شیوهٔ قرأت بر سامعان هویدا مے شد که اسرار قرآنی و برکات
آیات فرقانی بر ایشان فایض مے گشت روزے در اثناے تلاوة
رو بجانب فقیر کرده فرمودند سبحان الله و بحمده چه رازها که میان او سبحانه
و حبیب او صلے الله علیه و آله وسلم در قرآن اندراج یافته که ادراک
آن مخصوص بعلماے راسخین بوده فرمودند گاهے بعضے آیات تا
خود را بجاے می برد که در فهم و وهم نیاید و در نماز و برون نماز آیات
خوف را بنوعے ادا مے نمودند و از تعجب تعجب را و از استفهام
استفهام را و مطلقاً رعایت شیعه از شیعات موعوده میفرمودند
در سفرها دیده مے شد که در محفه نشسته بودند و دثارے بر روے
کشیده قرآن مے خواندند مے شمردم که گاه چهار سیپاره وگاه سه
وگاه کم ران جمعه تلاوت مے نمودند چون آیه سجده میرسید فرود آمده
سجده مے کردند و سر آنکه دثار بر و مے کشیدند آن بود که نظر بر عورات
مردم نیفتد و تسبیح رکوع و سجود و نماز را اکثر در حال انفراد بهفت و نه و
یازده میرسانیدند و مے فرمودند که شرم مے آید که کسے در حال انفراد

Marfat.com

وقوت واستطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید ومے فرمودند
در نماز رعایت سنن ومندوبات وآداب کار حضور قلب می نماید
چه رعایتها همه ذکرست زیرا که یاد کرد اوست سبحانه وتوجه باو ونیز میفرمودند
مردم هوس ریاضتها ومجاهدها مے نمایند هیچ ریاضت ومجاهده برابر
رعایت آداب نماز نیست لاسیما نمازهاے فرض وواجب وسنن
أداے نماز بنوعے که فرموده اند بس مشکل ست ولهذا حق سبحانه
مے فرماید انها لکبیرة الا علی الخاشعین الآیة ونیز فرمودند بسیار مردم
مرتاض ومتورع را دیده مے شود که به رعایتها واحتیاطها مشغوف اند اما
در آداب نماز مسامحتها مے نمایند ودر وفاتر مکتوبات ازین قسم کلمات
نصائح آئین که متعلق بحافظت نماز واسرار آن بود بسیار رقم نموده اند
که برخوانندگان پوشیده نخواهد ماند ودر رکعت نماز تحیة الوضو وتحیة مسجد را ترک
نمی کردند ودر رنگ سنن رواتب سنن زوائد را نیز در سفر وحضر
بتکلف أدا میفرمودند ودر آنکه زیادتے ونقصان بر فعل وعمل ماثوره نظهور
نیاید احتیاطهاے بلیغ بجاے آوردند وبجز تراویح هیچ نماز نفل را بجماعت
نمیگذاردند بدل جماعة را در نماز نفل مکروه میداشتند وجمعے که به روز عاشوره
وشب براة وشب قدر نوافل را بجماعت میکردند منع آنهاے نمودند
ودر ان باب مکتوبے مؤید بروایات معتبرهٔ فقهیه رقم فرموده اند ودر آنکه
بعضے متاخران این سلسلهٔ عالیهٔ نقشبندیه تهجد را بجماعة أدا می نمایند
تعجبها فرمودند که از أهل این سلسلهٔ شریفه که بنای طریقشان بر عزیمت
وکمال متابعت ست این عمل چرا باید که بوقوع آید وبه نماز استخاره
شروع در کارهاے نمودند وگاه بهمان استفتاے قلب ودعاے

Marfat.com

مسنون اکتفا مے فرمودند کما ورد اما در ہر مہم کلی وجزئی استخارہ را لازم
داشتند وگاہ چند مہم را در یک استخارہ جمع مے کردند وآنہا را در ان
تعداد مے نمودند واگر در اول مہمی بناگاہ استخارہ فراموش می شد
درمیان یا در آخر تدارک آن مے فرمودند ودر تشہد اشارہ بسبابہ نمی کردند
ومے فرمودند اگرچہ ظاہر بعضے احادیث بر فعل آن دلالت مے نماید
ونیز بعضے روایات از حنفیہ ہم بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک
متتبع نمودہ آمد احوط ومفتی بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیارے از علما
حرام ومکروہ ہم گفتہ اند چون اُمرے میان حل وحرمت دائر شود ترک
آن اولی ست ونیز عمل حنفیہ بر روایات اصل وظاہر الروایۃ است
وامام محمد ایشان آنرا در اصل ذکر نہ کردہ بل در نوادر آوردہ ودر آخر
جلد اول مکتوبے نیز درین باب نگارش نمودہ اند وگاہے در بعضے
نوافل احتیاطاً واحتمال سنت اُدا فرمودہ اند وفاتحہ بعد از اُدای
فرایض باروح گذشتگان برائے مہمات دین ودنیا چنانکہ مشہور
شدہ می خواندند کہ فقہا آنرا مکروہ داشتہ اند وبعد از اُدائے نماز
فجر وعصر دست برداشتہ دعائے کردند اما در سہ نماز دیگر نمی کردند
وفاتحہ خلف امام ہمے خواندند وآن را مستحسن ہمے شمردند وخلف
ہر بر وفاجر نماز را جائز میدانستند وبہر بر وفاجر نماز میگذاردند و
عیادت مریضی مے نمودند وادعیہ ماثورہ بر مریض میخواندند ودر رفع
مرض بعض بیماران توجہ باطنی نیز مے گماشتند وبسا امراض کہ بہ
توجہ آن مظہر فیاض مرتفع گردیدہ چنانکہ بعضی ازان در بیان
خوارق ایشان بیاید انشاء اللہ تعالے وبزیارت قبور میرفتند

Marfat.com

و باستغفار و دعوات ماثورہ اعانت مے نمودند و نیز بہ توجہ خاص احوال
موتے میشد ند آوایل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزگوار خود
قدس سرہما میرفتند دست بر قبر میر سانیدند کہ فقہا تجویز آن نمودہ اند
او اخر ترک آن عمل نمودند کہ منعی از فقہا دران باب نیز آمد بالجملہ تقبیل
قبور را مستحسن نمیدانشتند امّا استعانت از موتی تجویزے نمودند و اجابت
دعوت مے فرمودند مگر انکہ در آن مجلس از منکرات مے بود بسماع
و رقص حاضر نمے شدند و ذکر جہر را نیز جز در مواضع معدودۂ مشروعہ
کہ تکبیرات التشریق وغیرہا تجویزی کردند و حالے کہ سر موے مخالفت
شریعت و رأے اہل سنت و جماعت داشت قبول نمے کردند
و مے فرمودند احوال تابع شریعت ست نہ شریعت تابع احوال
کہ شریعت قطعے ست بوحی ثابت شدہ و احوال ظنے ست از
کشف و الہام ثابت گشتہ و مے فرمودند عجب ست از بعضے
درویشان خام ناتمام کہ کشف خود را اعتبار نمودہ با نکار و مخالفت
این شریعت باہرہ اقدام مے نمایند و حال آنکہ حضرت موسے
علے نبینا و علیہ الصلوات و السلام بآن مرتبۂ علیا کہ بعد از پیغمبر ما
او راست اگر زندہ مے بود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد
این متی دستان نلے سر و برگ را چہ رسد و رائے علماے ماتریدیہ
را مقدم میداشتند بر رائے علماے اشعریہ میگزیدند و میفرمودند
کہ این بزرگواران از مداخلات فلسفیہ دور تر اند و باقتباس نور نبوت
نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت
افضل میگفتند اگرچہ ولایت آن نبی باشد و صحو را بر سکر ترجیح

Marfat.com

میداوند ولی عشرت را از ولی عزلت بہتر میدانستند وجمیع اصحاب را
از اعلےٰ تا ادنیٰ ہمہ را بر اُولیاے امت ہر ولی کہ باشد ترجیح
مے نمودند ومنازعات ومشاجرات اصحاب را بر محامل نیک
صرف مے نمودند واز اجتہاد ورأے میدانستند نہ از ہوا وہوس
کہ مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعددہ
رقم نمودہ اند وطریق مشایخ نقشبندیہ را قدس اللہ اسرارہم بہتر از
طرق جمیع مشایخ مے دانستند واین طریقہ را بعینہ طریقہ اصحاب
کرام مے گفتند بعلاقۂ اندراج النہایت فی البدایت ومیفرمودند
آنکہ اہل ہر طریقہ فرمودہ اند نسبت ما فوق جمیع نسبتہاست ازاں رو
کہ طریقۂ ایشان در متابعت سنت ورعایت عزیمت فوق دیگر
طرق ست لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سائر طرق باشد
ورخصتہا کہ بعضے متأخرین این طریقہ برخلاف طریق حضرت خواجہ
بزرگ وخواجہ علاؤالدین عطار وخواجہ محمد پارسا وخواجہ عبید اللہ
احرار قدس اللہ اسرارہم احداث نمودہ اند نمی پسندیدند وشیخ
محی الدین ابن العربی قدس سرہ را بس بزرگ میدانستند ونیک یاد میکردند
ومے گفتند باوجود این محبت کہ مرا بشیخ ست قدس سرہ بعضی علوم
کشفی شیخ را نمی پسندم وحق برخلاف آن معلوم مے شود اما چون
این خطار خطاء کشفی ست از مؤاخذہ دور ست وصاحب آن
مانند خطاے اجتہادے لیکن مقلد مجتہد مخطی چون مجتہد خود
مؤاخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطائکہ او در تقلید
روے آن کشف خطا مؤاخذ باشد کہ کشف یکی بر دیگری حجت نہ بود

Marfat.com

براین معنی دلالت مے نمودند و می فرمودند عمل صالح را عجب چنان
نابود می سازد که آتش هیمه را و منشاء عجب آن ست که آن عمل در نظر
عامل فریّت می در آید باید که قبائح خفیهٔ خود را در نظر آرد و حسنات را متّهم
دارد بل از اتیان حسنه شرمنده گردد جمعی از عاملان باشند که دید
قصور اعمال بر نهجی بر ایشان استیلا نموده که کاتب یمین خود را معطّل
و بیکار میدانند و کاتب شمال را همیشه در کار دانند که اشارۃً بحال
خود مے نمودند در آن ایام که بأمر آن سلطان در یکے از قلاع محبوس
بودند[1] یکے از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از قبض حال
و ملامت خلق شکایت نمود ایشان در جواب این رقیمه مُرسل داشتند
الحمد لله و سلام علے عباده الذین اصطفے صحیفهٔ شریفه که ارسال داشته
بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن خود جمال این
طائفه است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد
اوائل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس مے شد که انوار ملامت
خلق از بلاد و قرے در رنگ سحابهاے نورانی در پے می رسند کار
از حضیض بأوج می برند سالها به تربیت جمالے قطع مراحل می نمودند
الحال بتربیت جلالے قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام
رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از
وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال
مضاعف باشد که جفاے محبوب از وفاے او بیشتر لذت بخش ست
چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده اید و دور از محبّت ذاتیه رفته بر
خلاف گذشته جلال را بیش از جمال انکار ند و ایلام را زیاده از انعام

(۱) غوالیار (Gwalior) مدینة فی الهند الوسطی کانت عاصمة الهند علی ایام اسلام شاه الذی توفی فیها (۱۵۵۳/۹۶۱) شهر

تصور نمایند زیرا که در جمال وانعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است
ودر جلال وایلام خالص مراد محبوب ست وخلاف مراد خود اینجا وقت
وحال ورا روقت وحال سابق ست شتان مابینهما انتهی وایضاً
ازین قلعه دران ایام این رقیمهٔ عظیمه را بحضرت سیدے مرشدی
میر محمد نعمان ارسال نموده بودند الحمد للہ وسلام علے عباد الذین
اصطفے مخفی نماند کہ تا زمانے کہ بعنایت اللہ سبحانہ کہ آن عنایت
بصورت جلال وغضب او تعالے تجلّی فرموده بود محبوس قفص
زندان نگشتم از تنگنائے ایمان شهودے بالکلیه نرستم واز بس کوچها
خلال وخیال ومثال تمام نبرآمدم ودر شاه راه ایمان بغیب مطلق
الغنان تخیر ننمودم واز حضور بغیب واز عین به علم واز شهود باستدلال
بروجه کمال نه پوستم وهنر دیگران عیب وعیب دیگران را هنر بدوق
کامل ووجدان بالغ نیافتم وشربتهائے خوشگوار نے ننگ نے ناموس
ومرباهائے مزه دار خواری ورسوائے را نچشیدم واز جمال طعن
وملامت خلق حظ نه گرفتم واز حسن بلا وجفائے مردم محظوظ نشدم
وکاملیت بین یدی الغسال گشته بالکلیه ترک اراده واختیار
نکردم ودر شتهائے تعلق آفاق وانفس را به تمام وکمال نگسستم و
حقیقت تضرع والتجا وانابت واستغفار وذل وانکسار را بدست
نیاوردم وقسطاس رفیع المنزلهٔ استغنائے حضرت حق سبحانه را که
محفوف بسرادقات عظمت وکبریائے ست مشاهده نه نمودم وخود را
بندهٔ خوار وزار وذلیل ونے هنر ونے اقتدار وباکمال اضطرار
وافتقار معلوم نه ساختم وما أبرّئ نفسي إنّ النفس لأمّارة بالسّ

Marfat.com

الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم اگر بمحض فضل و تواتر فیوض و ارادات الٰہی
جل سلطانہ و توالی عطیات و انعامات نامتناہی او سبحانہ درین محنت
گدہ شامل حال این شکستہ بال نمی شد نزدیک بود کہ معاملہ بیأس
رسد و رشتۂ امید گسستہ گردد الحمد للہ الذی عافانی فی عین البلاء و کرمنی
فی نفس الجفاء و احسن بی فی حالۃ العناء و وفقنی علی الشکر فی السراء
والضراء و جعلنی من متابعی الأنبیاء و من مقتفی آثار الأولیاء و من محبی
العلماء و الصلحاء صلوات اللہ سبحانہ و تسلیماتہ علی الأنبیاء اولاً و علی
مصدقیہم ثانیاً **فصل ہفتم** در بیان مدحت علو معارف ایشان
و سر ظہور کثرت آن اسرار عالیشان بایراد چند معرفت مسموعۂ ناظر
عارف و خوانندہ و شنوندۂ منصف و ہر کہ از میکدۂ احوال علیای
کمل عرفا جرعہ کشیدہ و از خوان سخنان والاے محققین اولیا و علما
چاشنی دیدہ چون مکاتیب شریفہ و رسائل لطیفۂ حضرت ایشان را
قدس اللہ سرہ الاقدس کہ ہر یک لجۂ اسرار شریعت و حقیقت ست
بمطالعہ خواہد سپرد بحکم کلام مرتضوی کرم اللہ وجہ قائلہ کہ المرء مخفی تحت
لسانہ ناچار بعلو مرتبہ و سمو منزلت خداوند آن مقال راہی خواہد بردع
زدُرِّ او تہ دریاش پیداست ؛ این حقیر راقم از عالمی عاملی کہ نہ از مریدان
حضرت ایشان بود در حق مقولات عالیات ایشان شنود کہ میگفت
کتب و رسائل قوم تصنیف است یا تألیف تألیف آنست کہ سخنان مردم را
بسباق و سیاق نیکو جمع آوری و تصنیف آنکہ علوم و نکات رو دادۂ خود را
بنگاری خواہ آن نکات از مہارت علمی و علو فطرت بظہور رسیدہ باشد خواہ
بالہام ربانی و کشوف صادقہ جلوہ گر گردیدہ مدتہا بود کہ از میان اہل روزگار

Marfat.com

تصنیف رفته وہمین تالیف مانده بود الا بندرت که بعضے مؤلفان در تالیف
خویش از زادهٔ علم یا ذوق خود حرفی می آرند اکنون انصاف این است
که درین جمع زمان تصنیف متین و بیار سائل و مکاتیب شیخ بزرگوار ست
که هر چند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت وضرورت
بیشترش مکشوفات وملهمات خاصهٔ این بزرگ دین ست وهمه عالی
ومتین وبر وفق شرع متین جزاه الله عن الطالبین خیر الجزا انتهی کلام
هذا العالم رحمه الله تعالے فی حق کلام شیخنا طاب ثراه دیگرے از فضلا که
بصحبت بسیار شرفا وعلما رسیده بود وسالها سخنان این طائفهٔ عالیه دیده
وشنیده چون قیل وقال ابنای روزگار را در کلمات بلند حضرت ایشان
استماع نمود گفت حق این ست که فطرت ومزاج اهل این زمانه شایان
ادراک دقایق وحقایق این بزرگوار نیست این عزیز بایستی در پیشین روزگار
بودی تا پایهٔ کلام او را قدر دانستندی ومتأخران سخنان او را در کتب
استشهاد ایراد نمودندی ونیز گفت مزاج اهل وقت با سخنان ایشان چون قصهٔ
آن گروه کوته اندیش ست وحق آن دانای حکمت کیش پرسیده شد که آن
قصه چگونه بوده گفت دانایی در مجلس پادشاهی گفت جانوری دیدم که اخگر
برافروخته را می خورد اهل مجلس که هرگز آن را ندیده بودند وبعقل ایشان
گنجای نبود از هر طرف بآن دانا در پیچیدند وبر جهالت وبلاهت او اتفاق نمودند
چون بیچاره دید که هر چند دران باب مبالغه می نماید سوء ظن آن بیخبران بر حماقت
او می افزاید ناچار یکو بهستانی که آن جانور یعنی قسمی از کبک که آتش خوار ست آنجا
بود در شد ویکی را از آنها بدام آورد وپس از مدتی بمجلس این جماعه حاضر گشت
وگفت اینک آن مرغ این ست همگی جمع شدند واخگرهای برافروخته پیش آن

Marfat.com

مرغ نهاد آن مرغ یک یک بسنقار گرفته فرو می برد چون آنان این بدیدند گفتند
معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاهل لیکن چون کلام تو بعقل ما نماند حکم بر جهالت
تو نمودیم و نیز شنوتید این معنی ست آنکه از امام عالی مقام حجۃ الاسلام محمد غزالی
قدس اللہ سرہ العالی به سلطان سنجر رسانیدند که بسا سخنان او که دور
از میزان عقل و نقل ست سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فقرہ چند ازان مکتوب ست امروز
سخنان می شنوم که اگر در خواب دیدمی گفتمی اضغاث احلام ست شکی نیست
که در سخن این غریب بیچارہ مشکل بسیار ست که فهم هر کس بآن نرسد و آن نیز از
اغلاق و غموض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار
ست بشرح هر چه گفته ام از مشکلات و معضلات باهر که فرمان شود از عهده
بیرون می آیم انتهی الکلام العالی للامام الغزالی راقم حروف در سطوری چند
که بر عنوان دفتر ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان برنگاشته آنجا
بتقریب ثنای کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضے ارباب عناد و انکار
بینی چند رقم زده که این سه بیت ازان ست ؎ مهین فرزند فاروق ست و
چون آب ؎ کنون نطق از زبان او کند رب ؎ ز هر یک نقطه اش چون نافه
شمیم وصل جانان میرند سر ؎ ولی آن کز برودت در زکام ست ؎ چه داند نافه
گر در شام ست ؎ در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشرع بابن
حقیر گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسایل ست آزاندیده ام بغیر
مکتوبی را که در ان حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسمع
آن عالم دین وار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بجانب آسمان
کرده هر دو دست بدعا برداشت تا مدتی بصدق تمام میگفت اللهم سلم هذا الشیخ

Marfat.com

وبمن گفت کہ درین زمانہ فاسد پر بدعت از استماع کلام ورسائل اکثر مشایخ
وقت بر آئینۂ دل زنگ حزن وملال نشستہ بود کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صیقلے
نمود الحمد للہ الذی اذہب عنا الحزن وبسا صلحا وعلمار نیک نہاد ہر قوے
وبلاد چہ دور وچہ نزدیک کہ از مطالعۂ رسائل ومکاتیب ایشان از مخلصان
صادق العقیدۃ گردیدند وبعضے بدلالت آن کلمات بہ ملازمت شریف نیز
رسیدہ نظرات قبول یافتہ فاضلے معمر مردم دیدۂ مولانا حسن غولی نام از مریدان
شیخ مشہور محمد غوث رحمہ اللہ کہ عمرش تا روزگار حضرت ایشان ماقدس اللہ سرہ
رسیدہ بود اما صحبت شریف ایشان را درنیافتہ اوصاف علیہ شنیدہ بودند تذکرہ
برنگاشتہ در احوال جمعی کہ بملکت وسیع ہندوستان را بنور ہدایت وارشاد منور
اند آنجا منقبت حضرت ایشان را چنین رقم نمودہ بالا نشین مسند محبوبیت وصدر
آرای محفل وحدانیت خدیو مقام فردیت وصاحب مرتبۂ قطبیت است انتہی کلامہ
جزاہ اللہ عنا خیر الجزار دفتر اول مکتوبات ایشان را بعض مخلصان بہ بلخ وماوراء النہر
برده بودہ اند با آنکہ معارف واسرار آن دفتر قیاس بدفتر ین آخرین پایہ فرود دا
اگرچہ قیاس بکلام دیگران درین وقت وزمان رتبہ اش بس عالیست سہ آسمان
نسبت بعرش آمد فرود ۔ ورنہ بس عالی تش پیش خاک تود ۔ علمار آن دیار معا
الاخیار از مطالعۂ آن کلام دُرَر بار زبان بہ ثنای ودعای قائل آن کشودہ اند
وراہ اخلاص وعقیدت فراوان پیمودہ وگفتہ اند کہ سبحان اللہ دیدہ در کشور ہندوستان
این چنین بزرگی قدوۂ حق پرستان باز ہم خود افادہ نمودہ اند کہ آری عجیب
نباشد کہ بتاریکی درون آب حیات ست ۔ یکی از صلحاوران ایام از قبۃ الاسلام
بلخ صان اللہ عزۃ اقبال ساکنیہا عن البلخ متوجہ ہندوستان شدہ بود اکابر آنجا
چہ از عرفا مانند ارشاد وسیادت پناہ سید سیر کشادہ ودانای حکمت صوری

Marfat.com

برداشتہ مکتوب بخدمت میر مومن رحمہ اللہ بگاشتند و بدیگر اعزہ مذکور
دران رقیمہ شیمہ دعا نوشتند و آن این ست الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین
اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر اللہ حقوق علما و مشایخ ما و الہم تشکر اللہ
تعالے سعیہم بر ذمہ ما و امثال ما و دور افتادگان بلکہ بر کافہ اہل اسلام
ہندوستان نہ آنقدر ست کہ در ضمن تقریر و تحریر آید درستی اعتقاد و بروفق
آرای صائبہ اہل سنت و جماعت کثرہم اللہ سبحانہ فی الامصار از تحقیقات
این بزرگواران اکتساب نمودہ ہم و صحت عمل بموجب مذہب علمار حنفیہ
رضی اللہ تعالے عنہم از تدقیقات ایشان حاصل کردہ و نیز سلوک طریقہ
علیہ صوفیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم درین دیار از برکات آن بقعہ شریفہ
مستفاد ست و تحقیق مقام جذبہ و سلوک و فنا و بقا و سیر الی اللہ و سیر فی
اللہ کہ بمرتبہ ولایت خاصہ مربوط ست از فیوض اکابر آن عرصہ منبرکہ مفاض
ہا بجملہ ظاہر و باطن اصلاح از انجا یافتہ است و اگر باطن ست فلاح از آنجا حاصل
نمودہ ؎ شکر فیض تو چمن چون کند اے ابر بہار کہ اگر خار و گر گل ہمہ پروردۂ
تست و حرسہا اللہ سبحانہ و ایاہا لیہا عن الآفات و البلیات بحرمۃ سید
السادات علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات مع ذلک یارانے کہ
بتقریبات ازان دیار علیا باین دیار سفلے می آیند الطاف حضرات فوق
البرکات آنجانبے علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و ہدایت پناہ افادت
و افاضت دستگاہ سلمہ اللہ تعالے نسبت باین حقیر اظہار می نمایند کہ عالیجناب
نجابت آیات ایشان را بتوجہ حسن ظن کاین ست و بعض علوم و معارف
تراکہ تسوید نمودہ مطالعہ فرمودہ اند و پسندیدہ این قسم بشارت از بزرگان
باعث از دیاد امیدواری میگردد و بر تحریر بعض اذواق و مواجید دلیر میسازد

Marfat.com

کہ افاضہ می شود بتوفیق خداوند جل شانہ اکثر آن در ضمن کتابت مے آید
وبسمع اہل ونا اہل میرسد اما اسرار و دقایقے کہ آن متمیز ست شمہ ازان
بظہور نمے تواند آورد بلکہ برمزو اشارۃ نیز ازان مقولہ سخن نمے تواند کرد
فرزندے اعزے کہ مجموعۂ معارف فقیر ست و نسخۂ مقامات سلوک و نیز رموزے
ازین اسرار دقیقہ با او در میان نمے آرد و بہ شیخ تمام در استتار آن میکوشد
با آنکہ میداند کہ فرزندے از محرمان اسرار ست و از خطا و غلط محفوظ الا ما
چہ کند کہ دقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار بہمارا می بندد
یضیق صدرے ولا ینطلق لسانے نقد وقت ست آن اسرار نہ ازان
قبیل اند کہ در میان نیایند بلکہ در میان می آرند سہ فریاد حافظ اینہمہ آخر بہر چہ
نیست ؟ ہم قصۂ غریب و حدیثِ عجیب ہست ! این دولت کہ ما در استتار
آن میکوشم مقتبس از مشکوٰۃ نبوت انبیاست علیہم الصلوات والتسلیمات
وملائکۂ ملاء اعلیٰ علی نبینا وعلیہم الصلوات والتحیات شریک این دولت اند
واز متابعان انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام ہر کرا باین دولت مشرف سازند
ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو
نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست کہ در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر
را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم دیگر علم اسرار ست کہ فہم ہر کس بآن
نرسد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم انتہی
کلام المقدس قدس اللہ سرہ الاقدس بعضے ازین اسرار کہ برمز و ایما ہم
ازان در میان نمے آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی و متشابہات
آیات فرقانے بود چنانکہ در فصل پنجم ایمانے برآن رفت قسم دوم آن بود
کہ بمحرمان خاص و ہمنشینان زاویۂ اختصاص در خلوات در میان می آورند

Marfat.com

وقت بیان آن ضبط میفرمودند کہ از آن چندتن کہ لایق استماع دیدہ
طلب نمودہ اند دیگرے داخل نشود و بسیار بود کہ از غایت اہتمام درین
باب برابواب حاجبے تعین می نمودند بل دروازۂ خانہ را کہ در وبیان
اسرار می نمودند بسامعان امر میکردند کہ از درون زنجیر کنید روزی یکے
از طلبۂ علم کہ از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال برون آن درماندہ بود
خادمی برای کار ضرور در را بکشود آن فاضل مقبل در آمد از در آمدن او خاطر
اقدس ازان اسرار مقدسہ بشیوۂ کہ مذکور میشد برخاست لیکن چون برخموشی
نیز بودند آن معرفت را بآئینے تقریر فرمودند کہ از ادراک محرمان نیز در ارالورا
شد فردای آن روز محرمان را طلب نمودہ فرمودند ہیچ راہی بآن معرفت
دوشینہ برد یدیا نہ معروض داشتند کہ معلوم ایشان ست فرمودند چون نامحرم
در آمد لاجرم خلوت بیان را زبان ازین شیوہ برآمد باز آن اسرار را بشیوۂ کہ دست
ادراک سامعان بدامان آن تواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان را
از خود ربودند این گرامی اسرار را ہمین بقلم زبان محرمان درمیان می آوردند
اما زبان قلم را محرم آن نمی ساختند تا بگوش ہر محرم و نامحرم نرسد اگر نخدوم
زادہاے عالیمقدار یا دیگرے از خلفاے کبار التماس مے نمودند کہ چہ باشد
کہ اسرار تحریر رسد بحسب التماس آنان بعضے حواشے از انشیوہ کہ ہر کس
بقدر فہم مے نمودند و بعض ازین معارف و اسرار ازان قبیل بودند
کہ غیر از حضرات مخدوم زادہاے عالیمقدار چہ از محرم و چہ از غیر محرم ہیچکس در انجا
محرم نبود و بغیر ایشانان دیگر بر او واقف و مطلع نمی ساختند قسم دیگر از معارف
مفاضہ آن بود کہ بالتماس سائلان یا بہ نیت افادۂ طالبان عموماً و شمولاً
بتقریر و تحریر میرسید این معارف ست کہ دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

Marfat.com
Marfat.com

رسائل معدن الفتوح

ورسائل معادن الفتوحات متضمن آنست و هر معرفتے ازان شفا بخش دلهاے
رنجوران و مقرب دوران و مهجوران نقل آنها نقی هر محفل آوازهٔ شان آویزهٔ
گوش هر دل هر فقره ازان خاتم اسرار فقر را نگینه و هر فصلے ازان جواهر اسرار
وصل را خزینهٔ اقلام از مباشرت آن ارقام نیستان شکر صفحات از تضمن آن
کلمات بوستان از هر کامها از شیرینی آن مقال بحلاوت ایمان همدوش
دلها از صفاے آن اسرار بانوار لایزال هم آغوش جامع اسرار دین و انوار
یقین مظهر رموز مخفیهٔ کتاب مبین مرآت جمال معانی احادیث سید المرسلین
حلال مشکلات کلامیه و فقهیه حاوی دقائق معارف تشبیهیه و تنزیهیه ترجمان
غوامض کلمات متقدمین کبرا دستور احوال و اقوال متاخرین علما و عرفا
قدس الله سر قائلها این علو مقال که از زبان خامهٔ عنبرین بظهور میرسید
چون همین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند
صورت دیگر میگرفت گویا آن که بزبان قلم بیان می نمودند قال بود و اینکه بقلم
زبان می فرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و
اعطاے نعمت یعنی در پردهٔ تقریر آن تصرفے مضمر میداشتند که سامعان را سکر
و حضوری فرو میگرفت که تحریر نگنجد چون شنوندگان از مجلس بیرون می آمدند
چنان بودے که مستی از میخانه بیرون آید مخدوم زادها و دیگر محرمان
همیشه آرزومند آن مے بودند که آن کدام روز فرخنده فرجام باشد که آنحضرت
بزبان مبارک معرفتے بسمع این مشتاقان رسانند ؎ از دل نرود لذت
حرف لب او ٭ دُرّیست که از گوش برون نتوان کرد ٭ شیوهٔ آن نازنین
آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود که تا بمأخذ و منشأ این علوم
متحقق نمی شدند چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی

Marfat.com
Marfat.com

جلوہ گرمی گشت بمجرد فوت علمی ازان سخن میکردند بسیار سوالات بود
کہ طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند کہ حقیقت آن
تحققاً وحالاً معلوم نانگشتہ بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
این بندہ بضرورتے روزے از معرفت خاتمہ مکتوبے از دفتر ثانی کہ در اسرار
غامضہ نگارش فرمودہ اند حل مشکلے را سوال نمود فرمودند کہ مدتہاست کہ
ازین معاملہ بجای دیگر افتادہ اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکہ علم
ومعرفت نبود باین شیوہ حرف کردن خوش نمی آید و آئین ما نیست لیکن چون
الحاح بندہ را دران مشاہدہ نمودند روزی کہ بر عرش خود تکیہ زدہ بودند وثار
مبارک را بر روی کشیدہ مدتی فرو رفتند آنگاہ سر برآوردہ تبسم نمودہ باین حقیر
فرمودند کہ چون نگرانی ترا بجل آن معرفت بسیار دیدہ شد و بعذر از سر وا
نشدے لاجرم ہمین لحظہ متوجہ آن مقام کہ معرفت مسئول تعلق بآن داشت
گشتم این بار چون نظر روشنایے وحدت دیگر یافتہ بود آن معاملہ با نبساط
و وسعت دیگر جلوہ گر شد کہ اگر بہ تحریر آید بچندین درجہ بیشتر و بہتر از پیشتر
صورت بندد و مجملاً انچہ بجل آن شبہ تعلق داشت و موجب تشفی سایل مشید
فرمودند و بتفصیل آن لب نکشودند روزے در بلدۂ اجمیر شیخ نور الحق بن
شیخ عبد الحق دہلوی کہ از علماء کبار ست آشنای مقال این طائفہ علیہ از حضرت
ایشان از سر گرفتارے حضرت یعقوب بحضرت یوسف علی نبینا و علیہما
الصلوات والسلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بخموشی رفتہ
فرمودند کہ انشاء اللہ عنقریب در کشف این سر بیان وافی در میان
آریم و بتفصیل بر نگاریم چون شیخ مشار الیہ از مجلس برخاست باین حقیر
خطاب نمودہ فرمودند کہ بکرات یاران و محبان سر این معنی را از ما سوال

Marfat.com
Marfat.com

کرده بودند لیکن چون مکشوف نگردیده بود جز خاموشے جوابے نداشت
چنانکه شیوهٔ ماست از روے مهارت علم و عرفان بحل آن پرداختن
لائق نه اکنون که این جوان پرسید و توجه بان منصرف گشت درے از
کشف این سر بر روے بصیرت کشودند و بشیوهٔ خاص جلوه ازان راز
وانمودند بدان ماند که کشف اینمعنی بتفصیل بظهور رسد دوات و قلم و کاغذ
حاضر میداشته باش فرداے آن روز دوات و قلم طلبیده فرمودند
که امشب بعد از اداے تهجد آن اجمال را تفصیل تمام دادند اینک بعنایت
الله سبحانه از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم به کاغذ مے آید پس به تحریر
پرداختند و صحیفه را بوستان رنگین ساختند چنانکه بر نظارگیان آن
هویداست چون آن صحیفهٔ جواب را بسائل سپردند یکے از مخلصان باین
حقیر گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص علیهٔ
حضرت ایشان برمز و ایما دران مندرج شده شیخ سائل بصحبت امرا و قوانین
آمد شدی دارد مبادا که این مکتوب عظیم را بسمع آن گروه باطن سقیم رساند
در رنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال آنجماعه گردد بنده این مقوله را
بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت که دوستان را افشاے
آن در هراس انداخته کدام ست که مرا بخاطر نیست که اینچنین رازے را
درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشت که قصهٔ بقیة النخل ست
تبسم نموده فرمودند که آن اینجا مذکور شده است و مراقب شدند بعد
ازان سر بر آورده این بیت را از زبان مبارک راندند ؎ یارب
آن غنچهٔ خندان که سپردے بمنش ٭ مے سپارم بتو از چشم
حسود چمنش ٭ بالجمله بآن ماجرا توجه ننمودند و تکیه بر حفظ الٰهی فرمودند

Marfat.com
Marfat.com

تا آنکہ آن مکتوب دران مردم دور از کار دائر گردید از انچہ یاران رسیدہ بودند
بظہور نرسید و این از جملہ خوارق آنحضرت ست و بسیار بودی کہ باعث
بر تحریر معارف دل پذیر حل کلام مشکل و مغلق اکابر دین بودے
خصوصًا کلامے کہ ظاہرش باصول دین چندان موافقتے نداشت
و بہانہ طلبان وقت اُدبان آن کلام را دست آویز تکاسل و تساہل
ساختہ بودند آنرا تاویل مستقیم زیبا بر طبق شریعت غرّا می فرمودند و اگر تاویل
قوے آنرا نبودے یا بعد از توجہ حضرت ایشان بحل کلام خلاف آن مقولہ
کہ دران خلاف بکمال مطابقت شرع بود مکشوف شدے ناچار تحریر
میفرمودند کہ این کلام او از غلبۂ سکر سر زدہ یا در کشف آن بزرگ خطائی
رفتہ و آن چون خطاے اجتہادے مغفور ست اما دیگران را بران تمسک
جستن و بر خلاف فرمودۂ مجتہدین و محققین رفتن ناشایستہ و نازیبا
ست و اگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعا شدے
سہل بندند ایشان نیز بخشونت رفتہ از راہ جنون حمیت دین و کمال متابعت
سید المرسلین صلے علیہ وآلہ وسلم بر دو منع آن توجہ ے نمودند و
رقم ے فرمودند ازین جملہ است انچہ بتقریب سیرے کہ ورائے انفس
و آفاق معلوم شریف گشتہ نوشتہ اند ہم ازین جملہ است آنکہ
در بیان آن کلام سید الطائفہ نوشتہ اند کہ فرمودہ چون حادث
بقدیم مقرون گردد از حادث اثرے نماند قدیم شود در اوقات دیگر
کہ از فرط جنون متابعت مشحون با فاقت آمدند از غایت محبت
کہ بقائلان آن کلام داشتند با فتقار تمام بیان معذرت مینمودند
و میفرمودند و فور تشرع را نیز سکرے ست قوے کہ اقتضاے آن

Marfat.com
Marfat.com

خلاف آنرا برنتابد از هر که باشد نه بینی چون حضرت کلیم الله علیه الصلوة والسلام بامر حضرت حق سبحانه مصاحبت خضر نمودند و خود نیز فرمودند که ستجدنی انشاالله صابرًا لیکن بمجرد مشاهدهٔ امرے که آن را بظاهر شرع موافق نیافتند عنان بصابرت از دست داده بران پیچیدند تا آنکه خضر علیه السلام گفت هذا فراق بینی وبینک و نیز حضرت ایشان فرمودند که هر چند سراپا غرق حقوق این بزرگوار ایم واز خوشه چینان خرمن دولت ایشان اما چه توان کرد که حقوق خداوندی جل شانه وعز سلطانه فوق حقوق دیگران ست خصوصًا که سخن بذات وصفات او سبحانه متعلق باشد و بتقدیس و تنزیه او مربوط بود وایضًا چون فلق صبح مکشوف و مشهود هم شده باشد آنوقت اگر انچه موافق تقدیس او سبحانه ملهم و متیقن شده در میان نیاید ملاحظهٔ دیگران نماید خیانت و عدم دیانت باشد که ستر القا و انکشاف آن معرفت همین ست واز ین باب هم در همان مکتوب که سخن از وراے سیر انفسے و آفاقے کرده اند بسیار رقم نموده اند اما اگر در مسئلهٔ و معاملهٔ از مسائل و معاملات این طائفهٔ علیه که آن را نزد علماے قشر بظاهر شرع موافقتے نبود و حضرت ایشان را تاویلات قوے علمًا و حالًا دران عطا فرموده بودند مهما امکن در اثبات آن معامله و مسئلهٔ مختصهٔ صوفیه بدلائل عقلیه و نقلیه و ذوقیه مے کوشیدند و در مدت علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلند و تقریرات ارجمند در میان مے آوردند مثل مسئلهٔ وحدت وجود که در دفاتر مکتوبات شریفه بچه تحقیقات والا و تدقیقات زیبا که بیان آن فرموده اند

Marfat.com
Marfat.com

وآن را بطبق شریعت غرّا اثبات نموده مانا که یکے از علماء ظاهر گفته باشد
که این مسئله باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند و نوشته
که در کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا بار دارد آن
موطن که ایشان ازین مسئلهٔ عالیشان دم زده اند استیلاے حق
ست و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل وعلا خود را
وغیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک ست
که باطل از سایهٔ ایشان بگریزد کجا بگردد دامن ایشان آویزد اینجا همه
حق ست و براے حق ست علماء ظاهر بین از حقیقت ایشان چه دریابند
و غیر از مخالفت صورے چه فهمند و از کمالات ایشان چه فراگیرند انتهے
و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشتهٔ محبت با آنجناب
قدس قوے دارند و محبت ماسوے را فداے مطلوب حقیقی ساخته اند
ناچار بحکم المرء مع من احب از راه این معیت حبّی مطلوب حقیقی میرسند
و از تنگناے تجلیات و ظهورات که منسوب بظلال ست وارسته باصل
الاصل سے پیوندند مقامے که آنجا علم علماے ظواهر میرسد این بزرگواران
بقلاب محبت منجذب گشته خود ها میرسند و اتصال بچونے پیدا می کنند
این فرق از راه محبت و عدم محبت آمد هر که محب است واز غیر محبوب
گسسته است بمحبوب مے پیوندد و هر که این محبت ندارد بعلم کفایت
میکند و آنرا مقتنم میداند بل جاے که آن بزرگان خود ها میرسند علم
ایشان هم آنجا نرسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا دهلیز مطلوب ست
و آنکه واصل بمطلوب ست با مطلوب ست معیت هیچ دقیقه نمگذارد
که نصیب واصل نشود انتهی و ایضاً بتقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

Marfat.com
Marfat.com

وفروع دین تابع مجتہدین اند نہ آنکہ درین امور برخلاف ایشان روند
لحاظ بعض اناقصین ونیز الہام این طائفہ علیہ مفید بسیار اسرار
خفیہ ماذونات ومرضیات علیہ است اما نہ مثبت حل وحرمت شرعیہ
لحاظ توہم بعض الجاہلین رقم فرمودہ اند کہ معتبر در اثبات احکام شرعیہ
کتاب سنت ست وقیاس مجتہدان واجماع امت نیز مثبت احکام
ست بعد این چہار ادلہ ہیچ دلیلے مثبت احکام شرعیہ نمیتواند شد الہام مثبت
حل وحرمت نبود وکشف ارباب باطن اثبات فرض وسنت نہ نماید و
ارباب ولایت خاصہ با عامۂ مومنان در تقلید مجتہدان برابر ند کشوف والہامات
ایشان را قربت نمی بخشد واز رقبۂ تقلید نمی برآرد ذوالنون وبسطامے
وجنید وشبلی رحمہم اللہ با زید وعمرو دیگر وخالد کہ از عوام مومنان اند در تقلید
مجتہدان در احکام اجتہادیہ متساوے اند آرے مزیت این بزرگواران
از راہ دیگر ست اصحاب کشوف ومشاہدات ایشانند وارباب تجلیات
وظہورات ہم ایشانند کہ بواسطۂ استیلاے محبت محبوب حقیقی جل
سلطانہ از ماسوے او تعالی گسستہ اند واز دید ودانش غیر وغیریت
آزاد گشتہ اند اگر حاصل دارند او را دارند واگر واصل اند او را واصل اند در
عالم بیعالم اند وباخود بیخود اند واگر میز نید برای او میز نید وبند بان ایشان
مطلوب را بواسطہ غلبۂ محبت در مرأت ہر ذرہ از ذرات عالم مشاہد مینمایند
وہر ذرہ را جامع جمیع کمالات اسمای وصفاتی او می یابند از منتہیان ایشان
چہ نشان دہد کہ نے نشان اند قدم اول شان نسیان ماسوے ست از قدم
ثانی ایشان چہ وانماید کہ برون آفاق وانفس ست الہام ایشان راست
وکلام با ایشان ست اکابر الاکابر ایشان علوم واسرار بی توسط از اصل احد

Marfat.com
Marfat.com

مے نمایند در رنگ مجتہد کہ تابع رائے واجتہاد خود ست ایشان نیز
در معارف وسوا جید تابع الہام فراست خود اند حضرت خواجہ محمد پارسا
قدس سرہ نوشتہ اند کہ در افاضۂ علوم لدنی روحانیت حضرت خضر
متوسط است علی نبینا وعلی جمیع الانبیاء الصلوات والسلام ظاہر این
سخن نسبت با بتدا و توسط خواہد بود معاملہ منتہی دیگر ست کما یشہد الکشف
الصریح ومؤید این تخصیص ست انچہ از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
قدس سرہ منقول ست کہ روزے بر سر منبر بیان علوم ومعارف نمودند
درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلی بیا
کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفہوم مے شود کہ حضرت خضر از
محمدیان نیست از علل سابقہ است چون چنین باشد محمدیان را
چگونہ واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم ومعارف دیگر اند ماوراء احکام
شرعیہ کہ اہل اقتدا بآن مخصوص اند چہ آن معارف ثمرات اوست
ونتائج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول ثمرات اوست
وتا زمانے کہ درخت برپاست ثمرات متوقع ست چون در اصل درخت
خلل رفت ثمرات معدوم گشت نے عقلے باشد کہ درخت ببرد وثمرات
را توقع دارد ہر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد
ثمرہ اگرچہ مقصود ست اما فرع شجرہ است ملتزم شریعت ومداہن شریعت
را برین معنی قیاس باید کرد وآنکہ التزام دارد صاحب معرفت ست
ہر چند التزام بیش معرفت بیش وآنکہ مداہن از معرفت نے نصیب ست
بالفرض انچہ بزعم فاسد خود دارد اگرچہ ہیچ ندارد از قبیل
استدراج ست کہ جوگیہ وبرا ہمہ راوران شرکت ست کل حقیقۃ

Marfat.com
Marfat.com

ردۃ الشریعۃ فہوزندقہ والحاد پس رواست کہ خواص اہل اللہ در معارف
ذات وصفات وافعال او تعالے بعضے از اسرار ودقائق فہم کنند
کہ ظاہر شریعت از ان ساکت ست ودر حرکات وسکنات اذن وعدم
اذن او تعالے دریابند ومرضے وغیر مرضے دانند لہذا ست کہ در بعضے
اوقات اداے بعضے از عبادات نافلہ را غیر مرضے یابند وبترک آن
ماذون گردند گاہے نوم را بہ از یقظہ فہمند احکام شرعیہ باوقات موقتہ
واحکام الہامیہ ہمہ وقت ثابت اند وچون حرکات وسکنات این
بزرگواران مربوط بہ اذن ست ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک تشخص بحکم شریعت نفل وہمان
فعل نسبت بتشخص دیگر بحکم الہام فرض پس دیگران گاہی ادائے نوافل
مینمایند وگاہے مرتکب امور مباحہ میگردند واین بزرگواران چون کار را
بامر واذن مولے جل سلطانہ مے کنند ہمہ از فرائض ادامی باید ستحب
ومباح دیگران فرض ایشان ست ازینجا علو شان این بزرگواران
باید دریافت علماے ظواہر در امور دین اخبار غیبیہ را مخصوص باخبار
پیغمبران مے دانند علیہم الصلوات والتسلیمات ودیگران را در ان
اخبار شرکت نمیدہند این معنے منافی وراثت ست ونفے ست
مر بسیارے از علوم ومعارف صحیحہ را کہ بدین متین تعلق دارند آرے
احکام شرعیہ مربوطہ بہ ادلہ اربعہ است کہ الہام را در ان گنجایش نیست
اما امور دینیہ ماورائے احکام شرعیہ بسیار ست کہ اصل خامس در انجا
الہام ست بلکہ توان گفت کہ اصل ثالث الہام ست بعد کتاب وسنت
این اصل تا انقراض عالم برپاست پس دیگران را باین بزرگواران

Marfat.com
Marfat.com

چه نسبت بود بسیار ست که دیگران در بعضے اوقات عبادت کنند و آن
عبادت غیر مرضے باشد و این بزرگواران در بعضے احوال ترک عبادت
کنند و آن ترک مرضے بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از
فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حالهم اند آن را عابد میدانند این را
بیکار می شمارند سوال چون دین به کتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال
بالهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب
الهام مظهر کمالات خفیهٔ دین ست نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه
اجتهاد مظهر احکام ست الهام مظهر دقائق و اسرار ست که فهم اکثر مردم
از ان کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح ست که آن
مستند برائے ست و این مستند بخالق رائے جل سلطانه پس در الهام
یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی ست
که مأخذ سنت ست چنانچه بالا گذشت اگرچه الهام ظنے است و آن اعلام
قطعے ربنا اتنا من لدنك رحمةً وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام
علے من اتبع الهدے انتهے کلامه فی حق اولیاء مطلوب از ایراد این
فقرات رائقه و این مقدمات سابقه و لاحقه آنست که حضرت ایشان سراپا
غرق محبت و مدحت اکابر اولیا الله بودند رحمهم الله سبحانه و اگر
بندرت در بعضے کلمات ایشان سخن کرده اند بنا بر نیتی و حکمتے و کشفے
و مشاهدتے بوده بالجمله اگر منصفے علو حال و کمال و کثرت معرفت
و علم و عمل و رعایت اتباع سنت آن حضرت را تأمل نماید دریابد
که حضرت ایشان را میرسد که از روے اجتهادات کشفیه و الهامات
لدنیه در بعضے کلمات مشائخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

Marfat.com
Marfat.com

نمایند وازان هیچ نفی قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این در میان
اهل مشائخ بظهور پیوسته وهیچ از روے انکار هم نبوده ازمشاجره که شیخ
ربانی علاؤالدولہ سمنانی ورسئله از مسائل بشیخ اکبر محی الدین العربی
رضی اللہ عنہما نموده انکار آن بزرگ لازم نیاید نه بینی که هم شیخ سمنانی
ویرا عارف سبحانی گفته ودر مصنفات خود بعلوّ مرتبه ستوده اینچنین ست
احوال مجتهدین میان همدیگر ونیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجهٔ اجتهاد او
متابعت رأے خود ست ومرضیٔ استادش نیز دران ست وتلامذه باوجود
کمال أدب درحقیقت مسئله باساتذه مباحثات ومناظرات نموده اند
وآن محمود بوده امام ابو یوسف دریک مسئله شش ماه با امام اعظم مناظره
نموده ودربسیار مسائل وے وامثال او برخلاف رأے استاد خود
فتوے داده اند کما لایخفی کذلک مرتبهٔ اکمال وارشاد وعرفان نیز
این صورت دارد واما هرناقص معرفت پست منزلت رااین مرتبه نباشد
وبعضے فضلاے وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شرحی چنانکه
باید نداردامروز در علم ظاهر وباطن یگانهٔ زمانه ایشانند چه بود که شرحے
برنگارند چون الحاح اعزّه از حد شد بنده را بقرأت عوارف أمر نمود
بدین تقریب شروع نمودند شرحے عربی درغایت بلاغت
معنے وفصاحت لفظ جزوے تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین معنی
گذرانیدیم که مبادا درمحلی ازمحال اذکار تقریب علو سخن وتدقیقات آن
ناگاه شیوهٔ ظهور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ ازدست رود
حال آنکه من کهترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره شیخ حسن برلاس
که مرد فاضل ست واز ارباب حال واز مخلصان اجازت یافته حضرت ایشان

Marfat.com
Marfat.com

برمسئلہ از مسائل صوفیۂ صافیہ رحمہم اللہ پیچیدہ بود حضرت ایشان
بجناب ورنجش تمام بوے نوشتند کہ این چیپدن تو غایت بیجا وناصواب
واقع شدہ چنانکہ در احوال مشار الیہ این قصہ بیاید انشاء اللہ سبحانہ واگر
بعضے تصوف خوانان مقید بہ بدعت وہوا یا بعضے از ارباب شوکت وغنا یا
بعضے علماے طالب الدنیا در مجالس از اسرار این طائفہ بسوالے لب
میکشودند حضرت ایشان راہ خموشے پیمودہ میفرمودند تحقیق این امور
در کتب قوم مسطور ست از انجا باید طلبید درگاہ بدو کلہ در غایت اجمال
از سر وا میکردند روزے یکے از محوا تین بزرگ در مجلسے از ایشان سوال
کرد اینکہ صوفیۂ موحّدہ عالم را نمودنے بود میگویند عجب سخنے ست کہ
باین مسئلہ دوزخ وعذاب وعقاب وجنت ولذات وثواب او ہمہ نمود
نے بود خواہند شد کہ آنہا نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
واہل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند وایضاً بسکوت
مطلق آن سائل از سر وائے شد ونیز از محواے سوال او رغبت او را
برفع قیود شرعیہ دریافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویہ کہ
فریفتۂ حظوظ آنایند وبشوق تمام آنرا جویان واز زوال آن سخت
ہراسان وہمچنین این عذابہاے دنیوے کہ می بینند واز ان خود را بصد حیلہ
بکنار میکشند وبکترین آلمے کہ خلیدن خارے باشد چہ مقدار آزار می یابند
ہمین لذات وحظوظ در بہشت وہمان رنج وآزار ے در دوزخ اشد وابقی
خواہد بود چنین لذتے را کہ آنجا تمام ترست وابدے طلب نمایند وہر چہ
موجب حصول آن گردد باتیان آن سعے فرمایند واز چنین عذابے و
آزارے کہ آنجا سخت ترست وسرمدے بپرہیزند واز ہر چہ باعث وصول و

Marfat.com
Marfat.com

بآن بود بگریزند خواه بحقیقت آن بود بود یا نمودنے بود و کند لک مردمان از
دور و نزدیک بزبان قلم سوالات درمیان آوردہ التماس جواب آن
مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
نمی پرداختند و گاہ بودے کہ مامور بجواب او نمی شدند و اگر لائق می یافتند
جواب آن می نگاشتند با اشارتے میرسید ناچار بتفصیل یا اجمال کلمہ چند
بخامہ مشکین شمامہ میدادند موجب ظہور این مکاتیب کثیرہ باوجود کثرت
خاموشی و استغراق آن حضرت این بودہ و ابتدائے توجہ شریف ایشان
بتحریر اسرار عالیشان امر و اشارۃ حضرت پیر بزرگوار ایشان بودہ و نیز
امر ارواح طیبہ عارفین بل در بعضے معارف تحسین از سید المرسلین
صلوات اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ و اجابہ اجمعین مشاہدہ فرمودند چنانکہ در
عریضہ کہ بحضرت پیر بزرگوار خود نوشتہ اند تصریح باین معنے نمودہ اند
آنجا کہ رقم فرمودہ اند ہمو در کشف ہر یک از مقدمۂ مذکورہ بمقتضائے
وقت مسودہ کردہ شد بعضے متممات و مکملات آن علوم مسطورہ نیز
مخطور شدہ بود فرصت تحریر آنہا نشد کہ حامل عریضہ راہی شد
انشاء اللہ تبارک و تعالے متعاقب بخدمت خواہد فرستاد الحال رسالۂ دیگر
بہ بیاض رسیدہ بود فرستادۂ آن رسالہ بالتماس بعضی یاران ملیسر شد
کہ التماس نمودند کہ نصائح بہ نویس کہ در طریق نافع بود و بمقتضای آن زندگانی
کردہ شود الحق رسالہ غیر مکرر کثیر البرکت ست بعد از تحریر آن چنان معلوم شد
کہ حضرت رسالت خاتمت علیہ السلام والصلوۃ والتحیۃ با جمع کثیر از مشائخ است
خود حاضر اند و ہمین رسالہ را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
آنرا بوسہ میکنند و بمشائخ مینمایند کہ این نوع معتقدات می باید حاصل کرد

Marfat.com
Marfat.com

وجماعہ کہ باین علوم مستعد گشتہ بودند نورانے وممتاز ند وعزیز الوجود روبروے
آن حضرت علیہ الصلوۃ والسلام ایستادہ اند والقصہ لطولہا ودرہمان مجلس
باشاعت این واقعہ را أمر فرمودند ع باکریمان کار با دشوار نیست انتہی
کلامہ العالی بمقتضائے آنکہ ایشان را بوراثت جد معظم خود فاروق
اعظم رضی اللہ عنہ از محدثیت بفتح دال نصیبۂ فراوان دادہ بودند چنانکہ
سابقًا اشارت بآن رفتہ لاجرم این ہمہ اسرار ومعارف از دست سبحانہ
کہ بزبان این بندہ برگزیدۂ خود اظہار نمودہ ع زبانے زما بود وگویندہ تو
شاہد این معنی ست قصہ کہ راقم این حروف آنرا در دیباچہ دفتر ثالث
مکتوبات آن حضرت بتفصیل نیز رقم نمودہ ومجملش انیست کہ بعد از اتمام
دفتر اول مکتوبات وپیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان را از غایت
انکسار دید قصور احوال واقوال کہ این دید لازم این طائفہ است بر خاطر
عاطر گذشتہ کہ آیا اینہمہ معارف کہ بہ تحریر آوردہ ایم مقبول ومرضے او
سبحانہ باشد یا نہ مقارن این اندیشہ ندا در رسیدہ کہ این علوم کہ در محرر
وتقریر تو آمدہ ہمہ مقبول ومرضے ماست باز درین اثنا ملہم گشتند کہ اینہمہ
کہ نوشتہ بلکہ ہر چہ در گفتگوے تو آمدہ است ہمہ مقبول ومرضے ماست
بل این ہمہ را ما گفتہ ایم وبیان ماست ودران وقت آن علوم ومعارف را
یکیک در نظر ایشان داشتہ اند وہمہ را دران حکم داخل یافتہ اند از نگاہ
بہ تحریر مکاتیب جلد دوم پرداختہ شتافتہ اند وایضًا حضرت در خاتمہ مکتوب
دوصد وسی وچہارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصۂ عالیہ رقم نمودہ اند
کہ این معارف کہ سودہ یافتہ است امید ست کہ از الہامات رحمانے
باشند کہ اصلا شائبۂ وساوس شیطانی را در انجا مجال نبود دلیل بر صحتی آنکہ

Marfat.com
Marfat.com

چون در صدد تحریر این علوم شد و ملتجی بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ
گشت دید کہ ملائکہ کرام علی نبینا و علیہم الصلوۃ والسلام از نواحی آن مقام
دفع شیطان میکردند و نمیگذاشتند کہ در حوالی آن مکان بگردد و چون
اظہار نعم جلیلہ از اعاظم محامد ست باظہار نعم عظمی جرأت نمودہ آمد رجا
کہ از مظنہ عجب مبرا باشد چگونہ عجب را گنجایش باشد کہ بعنایت اللہ سبحانہ
نقص و شرارت ذاتی خود ہمہ وقت نصب عین ست و کمالات منسوب باو
و ایضاً مؤید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصہ کہ ذکر یافتہ یکی فرمودن
سید الانام علیہ الصلوۃ والسلام ایشان را مجتہد علم کلام دوم فرمودن
مرتضی کرم اللہ وجہہ ایشان را کہ آمدہ ام کہ ترا علم سموات بیاموزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصہ ایست عجب کہ بندہ آنرا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنودہ کہ او از زبان
مبارک آنحضرت استماع نمودہ کہ روزے فرمودہ اند بر ما چنان ظاہر
گردانیدند کہ مرقومات ما بنظر اقدس انور حضرت مہدی آخر الزمان علیہ الرحمہ
والتحیۃ والرضوان خواہد در آمد مقبول حضرت او خواہد شد۔ این تکثیر تحریر
از انست ؎ بر نوحۂ شب و روز از ان مے پیچم ؛ تا بود کہ یکے نالہ بگوش
تو رسد ؛ و اگر آن قصہ را داخل آن خصایص حضرت ایشان کہ در فصل پنجم
ذکر یافت نیز مے نمودم گنجائے داشت و دیگر باعث برین تحریر تحدیث نعمت
و تشویق اہل طلب و ارادت و تخفیف بار غلبات حال و نسبت ست چنانکہ
در مکتوبات باین بواعث مذکورات تصریح نمودہ اند آنجا کہ فرمودہ اند مقصود
ازین گفتگو اظہار نعمت حق ست سبحانہ و ترغیب طالبان این طریقت
نہ تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عز و جل بر آنکس حرام ست کہ خود را

Marfat.com
Marfat.com

از کافر فرنگ بہتر داند فکیف از اکابر دین سہ و لے چون شہ مرا بر داشت
از خاک و سنہ و گر بگذرانم سر ز افلاک ؛ اگر بر روید از تن صد زبانم ؛ چو سوسن
شکر لطفش گے توانم ؛ و نیز رقم فرمودہ اند کہ طائفۂ از ارباب توحید آنانند
کہ استہلاک و اضمحلال در شہود خود بر وجہ اتم پیدا کردہ اند و بہت ایشان
آنست کہ در شہود خود مضمحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
ایشان ظاہر نشود رجوع انا را بر خود کفر میدانند بعضے از ایشان
میفرمایند کہ اشتہی عدما لا اعود ابدا عدمی میخواہم کہ ہرگز او را وجودی نبود
ایشان اند مقتول محبت و حدیث قدسی من قتلتہ فانا دیتہ در شان ایشان
متحقق ست ہمیشہ در زیر بار وجود اند و لمحہ آسایش ندارند چہ آسایش در
غفلت ست بر تقدیر دوام استہلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
ہروی میفرماید کسی را کہ مرا یک ساعت از حق سبحانہ غافل سازد امید ست
کہ گناہان او را بخشند و وجود بشریت را غفلت در کار ست حق سبحانہ از
کمال کرم خویش ہر یکے از ایشان را باندازۂ استعداد او بامورے
کہ مستلزم غفلت اند ظاہر ایشان را بآن امور مشغول ساختہ است
تا آن بار وجود نے الجملہ از ایشان تخفیف یابد جمعے را بسماع و رقص الفت
دادہ اند و طائفہ را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شعار ساختہ
و گروہے را بہ بعضے امور مباحہ مشغول داشتہ عبد الرحیم اصطخری
ہمراہ سگبانان بصحرا میرفت شخصے از عزیزے سر آن پرسید فرمود
تا نفسے از بار وجود خلاص شود انتہے کلامہ العزیز برخوانندگان معارف
حضرت ایشان مستور نیست کہ علوم ایشان را از علو فوت و غموض
و دقت پایہ دیگر ست و از ناز کے سرمایۂ دیگر روزے این حقیر از

Marfat.com
Marfat.com

از زبان شریف شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاهری از منقول
و معقول مهارت تمام نبود و از غوامض کلام این طائفهٔ علیه خصوصاً دقائق
حقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس سره اطلاع فراوان نباشد
قدر علو معارف ما و نازکیهای آنرا در نیابد ؎ در نیابد حال پخته
هیچ خام ؛ پس سخن کوتاه باید والسلام ؛ از مرقومات متبرکات حضرت
ایشان یکی فقرات عالیات مبدء و معاد است و فقرات شریفهٔ
معارف لدنیه و رسالهٔ جذب و سلوک و رسالهٔ مکاشفات غیبیه و رسالهٔ
شرح رباعیات حضرت خواجه باقی الله طاب ثراه و رسالهٔ تهلیلیه و رسالهٔ
ردشیعه و تعلیقات عوارف و غیر ازین رسائل دفاتر ثلثه مکتوبات
قدسی آیات ست اما دفتر اول متضمن بصد و بیست عریضه و دو صد و نود و سه
مکتوب ست که مجموع سے صد و سیزده گردد از خوارق حضرت ایشان
که فقیر مطالعه نموده یکی اینست که چون بنام هر یک از مخلصان
مکتوبی مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزوی این دولت بر دل گذشت
و نیز مخطور دل مکسور میشد که اگر بارگاه بعنایت الله رقیمهٔ شمیمه نامزد این احقر
گردد آن رقیمه خاتمهٔ مکتوبات آن دفتر باشد که من فرود همه مخلصان
این درگاهم چه دولتی باشد اتفاقاً چون بتقریبی خواستند که نوازش نامه
باین غلام مهجور مترددی برهان پور مرسل دارند چون برنگاشته اند
فرموده اند که باین مکتوب که بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را
که برطبق عدد رسل و اصحاب جیش بدر گشته ختم نمایند محصل مرادی
بکرامت چون بنده تاریخ اختتام این مجلد را در المعرفة یافته بود فرمودند
که نامش نیز همین باشد اما جلد ثانی مشتمل ست بر نود و نه مکتوب

Marfat.com
Marfat.com

موافق اسمای حسنی جلد سوم محتوی ست بر صد و چہاردہ مکتوب بر طبق سور
قرآنے بعد از تمامئ جلد ثالث و مہجورئ بندہ از آستان بعضے مکاتیب
دیگر کہ شروع دفتر چہارم بود بظہور آمدہ بود و ہنوز بچہاردہ مکتوب نرسیدہ
کہ آن ماہ چہاردہ آسمان قطبیت رو در نقاب مغرب تراب کشیدہ
قدس اللہ سرہ الانور و نور مضجعہ المعطر بحرمۃ سید البشر و الصلوۃ و السلام علیہ
و علی آلہ و اصحابہ و احبائہ الی یوم المحشر ناچار آن مکتوبات را داخل جلد ثالث
نمودہ شد اکنون وقت آن رسید کہ بیان این مطلب مزبور را بدین
فقرۂ متبرکہ از حضرت ایشان ست ختم نمائیم آنگاہ زبان خامہ را بہ بیان
چند معرفت مسموعہ کہ داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست و تازہ
وجدیدست بکشائیم بعنایت اللہ سبحانہ و کرمہ فقرۂ اولے در مکتوبی
بیکے از ہم پیرہاے متردد الاخلاص طالب خوارق نوشتہ اند علوم
و معارف الہامیہ از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لہذا معجزۂ قرآنے
از سائر معجزات اقوے و ابقے آمد چشم بکشائید کہ این ہمہ علوم و معارف
کہ در رنگ ابر نیسان مے ریزد از کجاست علومے با این ہمہ کثرت تمامہا
موافق علوم شرعیہ و سر مو سے مخالفت سنت را در ان گنجاے
نہ این خصوصیت علامۂ صحت علوم ست حضرت خواجۂ ما قدس اللہ سرہ
الاقدس نوشتہ بودند کہ علوم شما ہمہ صحیح ست الا چہ فائدہ کہ سخن حضرت
خواجہ بشما حجت نیست ہر چند خود را پیرپرست نامیدہ اید فقرۂ ثانیہ در آخر
معارف عالیۂ مکتوب بیان طریق برنگاشتہ اند کہ این ست بیان طریق
کہ حضرت حق سبحانہ و تعالے این حقیر را باین طریق ممتاز ساختہ است
از بدایت تا نہایت و بنیادش نسبت نقشبندیہ است کہ متضمن ادراج

Marfat.com
Marfat.com

نهایت در بدایت ست برین بنیاد عمارتها ساخته اند و کوشکها بنا فرموده
اگر این بنیاد نے بود معاملہ اینجا نے افزود تخم او از بخارا و سمرقند
آورده در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک پژب و لطجاست کشتند و با آب
فضل سالها آنرا سیراب داشتند و به تربیت احسان مربّے ساختند چون
آن کشت بکار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد لله الذی
هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
فقرهٔ ثالثه در علوم و معارف کہ ترجمان احوال و مواجید ند اگر تناقضے
و تدافعے مفهوم گردد حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
چه در هر وقتے احوال و مواجید علیحده است و در هر مقامے علوم و
معارفے جدا پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل
احکام شرعیه است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام متناقضه مے نمایند
و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظه نموده مے شود آن تناقض
و تدافع مرتفع میگردد و للّٰه سبحانه حکم و مصالح شتی فی ذلک فلا تکن من الممترین
انتهی کلامه العزیز اما معارفے کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع
نموده اگرچه برائے تحریر آن نیز مرا علیحده کتابے باید پرداخت لیکن عشر
را ازان اینجا در ضمن هفت برگ مے نگارم و انتظار فرصت
تحریر بقیهٔ آن در اوراق دیگرے برم تا کے میسر آید پس فرخنده بختی
مکرر این دو بیت مولوے معنوے را قدس الله سره کہ سه عشق معشوقان
نهان ست و ستیر عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر لیک عشق عاشقان
تن زده کند عشق معشوقان خوش و فربه کند بر زبان آورده اند فرمودند
عشق معشوقان را از علو مرتبه هیچ مناسبتے به عشق عاشقان نیست

Marfat.com
Marfat.com

زیرا کہ متعلق عشق معشوق ہمان ذات عاشق ست نے آنکہ صفتی از صفات
عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق ست مگر آنکہ عاشق را
بمرور تصرف استیلاے عشق از صفات معشوق بذات معشوق بردتا
محبتش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق بعاشقی نسبت پدید آرد
چنانکہ در اواخر از مجنون عامری نقل کنند و الا در ابتدا و توسط عشق
عاشق منظور صفات معشوق ست از صباحت خد و رشاقت قد و
ملاحت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشۂ چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو
و امثالہا اما در عشقے کہ معشوق را لعاشق ست ہیچ یک از ینہا ملحوظ نیست
آنگاہ فرمودند عشق صفات را نے آرامے و تلوین ناگزیر ست از انست
کہ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ست و عشق ذات موجب آرام و تمکین
است نزارے عاشق و فرہہے معشوق آثار آن و این ست و آنکہ عشق
معشوقان نہان و ستیر ست نیز بمحبت ذاتیہ شیر ست لان الذات
اخفی من الصفات و ادق منہا این حقیر بعرض رسانید کہ آیا در عشقے
کہ معشوق را لعاشق ست ملحوظ معشوق آن نخواہد بود کہ این عاشق
ازین محبوب من ست کہ گرفتار من ست فرمودند این ملاحظات نیز مفقود
مینماید و محبت معشوق نے کیف ظاہر میشود انتہی ما سمعت من لسانہ الشریف
و این تعبیرے بود از ان حضرت بر مزے کہ تعلق بکریمۂ یحبہم و یحبونہ
داشت فہم من فہم ب ۲ روزے یکے از درشان منظور حضرت
ایشان بعرض رسانید کہ در کتابے دیدہ ام کہ غوث ربانی شیخ ابو المحاسن
خرقانی فرمودہ قدس سرہ در ہر چیز رحمت ست الا در محبت کہ بکشند
واز کشتہ دیت خواہند معنے این کلام چہ باشد حضرت ایشان

Marfat.com
Marfat.com

برعرش خود تکیہ کردہ بودند چون آن کلام را شنودند باضطراب از عرش
فرود آمدہ و ساعتے مراقب بنشستند بعد ازاں روے بحاضران کردہ
ازیں میان این بیچارہ دل آوارہ را مخاطب ساختہ فرمودند این کلام
از زوال عین و اثر عارف نشان میدہد صاحب آن حال کہ لب
بدین مقال کشودہ با آنکہ در حق او ہمگے از معشوق رحمت اند رحمت ظہور
مینماید اما این بیچارہ عاشق از فرط تعطشے کہ بلقا و تحقق معشوق دارد
آنرا رحمت نمیداند زیرا کہ آندم کہ آن کشتۂ محبت از معشوق دور بود
شنیدن نام بل خبر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما وے
رحمت رویت معشوق را میدانست مجرد آن نوید پیش او عدم رحمت
بود رحمت قربت را میدانست چون بر رحمت محبوب از دورے
نزدیکے آمد آن قربت را عدم رحمت دانستہ رحمت مشاہدت معشوق
میدانست چون بر رحمت محبوب بمشاہدہ رسیدہ بعطش او آنرا نیز عدم
رحمت دانستہ رحمت ہم آغوشی محبوب را میدانست چون بر رحمت محبوب
ہم آغوش محبوب شد از بس استقرار آن تشنہ آنرا عدم رحمت دانستہ رحمت
عین معشوق شدن را میدانست چون بر رحمت معشوق آن نیز شود
چندان مرتبۂ دیگر درین تحقق و عینیت مندرج ست کہ تعطش او رحمت
افتاد و انچہ درست از غلبۂ شوق عدم رحمت شناسد آنکہ گفتہ از
کشتہ دیت خواہند او بدانستگی خود خود را کشتۂ محض یافتہ و مواخذہ
کہ بر واز فنا ے بقایاے آثار سیر و دیت فہمیدہ متحیرانہ می گوید انچہ
میگوید امّا نمیداند کہ در ہر مرتبہ قتل او با تمام نرسیدہ بود رمقے باقی بود
و بعد از قتل دوم کہ از الۂ آن رمق بود رمقی دقیق تر در نظر قاتل مینمود

Marfat.com
Marfat.com

که بدفع آن میکوشید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
مقتول خود را همگی باو سپارد تا سر موے ازو با دست قاتل مواخذه
دیت درمیان دارد و چه گویم که بر وچه مے رود و چه مے بیند و چه میدهد
ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ؛ و توجیه این کلام وجیه نیز برین وجه
فرمودند که بکشند و از کشته دیت خواهند یعنی بفناے که زوال عین
و اثر لازمهٔ آنست مقتول سازند و با آن ازو تکالیف عبودیت خواهند
و وظائف شرعیه طلب دارند ب روزے در سفرے که هوا در
غایت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نهایت نضارت و خضرت
و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت
بمخدوم زادهٔ عالے مشرب جامع الاسرار والعلوم شیخ محمد المعصوم سلمه الله
و باین مسکین مغموم توجه نموده فرمودند که عارف سبحانے شیخ ابوالمکارم
علاء الدوله سمنانے قدس سره میفرماید رباعیه این وهم بود که ز تو دوے
برخیزد ؛ امکان و حدث بره روی برخیزد ؛ گر لطف خدا در رسد از راه کرم
شاید که دمے از تو توئی برخیزد ؛ این رباعیهٔ شیخ اشاره بزوال عین مینماید
اگرچه قائل آن قدس سره آن زوال را جز لمحه نمی داند زیرا که ازالهٔ عین
جز به تجلے ذاتے میسر نمیگردد و چون تجلے ذاتے نزد قائل نیست مگر
برقے لاجرم اثر او که رفع توئے ست و آن ایماست بازالهٔ عین
دمے و لحظے باشد و آنکه گفتم زوال عین جز به تجلے ذاتے صورت
نمیگیرد اگرچه بیان آن تفصیلے دارد اما مجملش آنست که چون
اسمے و صفتے ملحوظ بود لاجرم عین ماهیت عارف درمیان
حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و آنگاه فرمودند صاحب فصوص

Marfat.com
Marfat.com

قدس سرہ زوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلی ذاتے را جز بصورت متجلی
له اثبات نمیفرماید آنجا که در فص شیثی میفرماید التجلی من الذات
لایکون الا بصورۃ المتجلی له فالمتجلی له لا یری الا صورته فی مرآۃ الحق
و نیز میفرماید عین که معلوم ست از معلومات الهی اگر زائل گردد انقلاب
علم او سبحانه بجهل لازم آید و ہذا محال و اعتقاده ضلال و بزوال اثر
نیز این بزرگوار قائل نیست میگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه رود
و در کلام بعض صوفیه چنان مفهوم می شود که عین زائل شود اما اثر
ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیرد چنانکه
کلام شیخ بلند سیر ابو سعید ابو الخیر قدس الله سره العزیز مصرح این
مطلب است اما آنکه بزوال عین رفته و زوال اثر را منع نموده
مشیر ست این مقوله از وے بر آنکه زوال عین از وے بکلیت متحقق
نشده که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود عرض
چگونه ثبات یابد چون سر رود درد سر چون ماند بعد ازان آن
رباعیه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از محو اثر
نوشته فرستاد خواندند و مصراع چهارم او را تکرار نموده فرمودند
ما بزوال عین و اثر شیخ مهنه موافقیم اما چون من همه معشوق شدم
عاشق کیست نگویم بل چون شیخ سمنانی گویم توئی برخیزد
اما دوئی برنخیزد ولیکن شیخ سمنانی آنرا دوئی گوید و ما مستمر
شناسیم که نزد ما تجلی ذاتے دائمی بود نه برقے و نیز فرمودند زوال
عین و اثر را لازم بود برخاستن دوئی بل نشاید زیرا که بستے
ظل را بود از اصل ودیعت بود که از خود می دید چون باصل دید نوئے

Marfat.com
Marfat.com

برخیزد چه توئی او همان ماهیت مودعه بود اما دوئے هرجا باشد که ظل
اصل نشود فهم من فهم و بسا تحقیق دقیق درمیان نهادند که حافظه بل
ادراک بنده بان کوتاهی نمود و بدین تقریبات فرمودند که شیخ
علاؤالدوله ازان قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گفته
آن همه غوغا ازان دارد که قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میداند
و غیر خاص و عام قسمے ثالثے نمیگوید والحق بحسب عرف و قانون منطقی
و کلامے این چنین ست اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلقی از قید
اطلاق نیز ورا گفته و این قسم ثالثے ست که مصطلح شیخ ست بدین تقریر
هیچ نزاعے نیست مگر لفظے ب۴ روزے بتقریب آن کلام صاحب فصوص
قدس سره که فرموده اِن شئتَ قلتَ انّه اے العالم حق و اِن شئتَ
قلتَ انّه خلق و اِنْ شئتَ قلتَ انّه حق مِن وجهٍ و خلق مِن وجهٍ و اِن
شئتَ قلتَ بالحیرة بعدم التمیز بینهما فرمودند تمیز نمودن میان موهوم و
موجود دیگرست و متمیز گشتن آن دیگر و نیز فرمودند که همچنین میان نفی
و انتفا فرقی ست بس شگرف که نفی در بدایت و توسط باشد و انتفا در
نهایت و هم بدین تقریب فرمودند در طریقهٔ حضرات خواجگان ما قدس الله
اسرارهم هم تعلیم و تعلم اسم ذات آمده و هم نفی و اثبات انچه مارا معلوم شده
آنست که اسم ذات را بجذبه مناسبت بیشترست و نفی و اثبات را بسلوک
و چون درین طریقه در بدایت تقدم جذبه مناسب حال مبتدی ست
مبتدی این طریقه را اولے تکرار اسم ذات ست و چون بسلوک قدم نهد
لائق حال او نفی و اثبات ست ب۵ روزے یکے از اصحاب صاحبدل
ایشان در خلوتی که بنده نیز حاضر بود معروض داشت که معامله خود را عجیب می یابم

Marfat.com
Marfat.com

در محفلها و هنگامها مظهر نسبت و حضور را بیشتر مے بینم و در خلوات و تنهائی
کمتر آیا سر این معنی چیست فرمودند کہ یکے از اصحاب حضرت خواجہ احرار
قدس سرہ از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان
با مجبوبست چون مجبوب را بخلوت خوانند در حیا رود و حضرت ایشان
بعد از ادائے کلام حضرت خواجہ رضی اللہ عنہما این حقیر را بخطاب سرفراز
کردہ فرمودند این جوانے ہست از حضرت خواجہ بحسن ادا و لطافت طینت
آسا اما حل این دقیقہ در میان نیامد بندہ معروض داشت کہ حل آن چیست
فرمودند ظاہر را با باطن الفت و نسبتی ست چون نسبت و الفت آشنایان
و ہمنشینان باہم و ہر یک از باطن و ظاہر سالک را بکارے کہ لائق اوست
داشتہ اند باطن سرگرم معاملات خود ست از توجہ و مراقبہ و حضور و ظاہر نیز
مشغول معاملات خود از امور حسیہ سالک را در محافل کثرت بنا بر اختلاط و الفت
این و آن ظاہر از غایت اشتغال بامور متوجہ الیہا از الفت و مصاحبت
این رفیق و آشنائی خود کہ باطن ست زائل گردد باطن او ناچار بی حرج
و مزاحمت اختلاط او سرگرم کار خود باشد و این غلبۂ حضور و حلاوت او از آن
ست و چون سالک بخلوت رود ظاہرش از شاغل پرداختہ متوجہ باطن
گردد و باطن بحکم الفت روی باختلاط مصاحب خویش آرد و در کلیۂ توجہ
آنسوی بی سوی او تخللی رود و ناچار حضور و آرامش تقلیل پذیرد بندہ بعرض
رسانید کہ بسا باشد کہ سالک این طریقہ را در خلوات قیاس با انجمن آرام و حضور
نیز روی نماید وجہ آن چہ بود فرمودند باطن این سالک را قوتی میسر گشتہ کہ بر ظاہر
او غالب آمدہ او را نیز بکار خود آوردہ بل برنگ خود برآوردہ و ازین اتفاق نسبت آرام
تزاید پذیرفتہ باب وقیت رخصت بندہ را در خلوتی طلبیدہ از انچہ دیدہ بود و دانستہ پرسیدند

Marfat.com
Marfat.com

معروض داشت بتقریبی که درمیان بود فرمودند بدانکه چنانکه ذات او سبحانه
در ادراک و مراقبات ما نیاید صفات او تعالی نیز چنین مینماید که هرچه از صفات
واجبی تعالی بدریافت سالک در آید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار ماست
آنست که بحکم اذکرونی اوقات خود را بیاد و ذکر او سبحانه مستغرق دارے
تا او سبحانه بحکم اذکرکم ترا بکرم چگونه یاد کند که وعده یاد فرموده و بے تخیل و
تکلف تو از و سبحانه بر تو چه ظاهر شود و ذکر بغرض حصول احوال و مکاشفات
نگوئی و مطلبے در متخیله جا ندهی و بے غرضانه بل بجان منت داشته بذکر
و عبودیت پردازی اگر قبول کند بهرچه او سبحانه بآن نوازد و آن بر طبق
معتقدات اهل حق رحمهم الله بود بران اعتمادے نمائی و شکر بجا آورده هل من
مزید گوئی و الا اعتباری ننهی بعد ازان فرمودند سبحان الله و بحمده ما را با وجود
حصول کمالات ذاتیه از بس مراعات نیز او سبحانه در مراقبات صفات و تصور
آنها خوف و حیرت می آید و بعضے مشائخ وقت را می شنویم که بمبتدیان مراقبت
ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بنور بے رنگ بے حیز که محیط همه عالم ست تعبیر
مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را منبسط
و عریض در تخیل مے آرند حق سبحانه ازین تخیل ایشان منزه است بسیطی
حقیقی که آنجا انبساط را و عرض و طول و مانند آن را و این تخیلات را راه نیست
ب روزے در محفل شریف سکریات و سطحیات بعضی عرفا رحمهم الله مذکور شد
که خامان و ناتمامان آنرا دست آویز ساخته اند و تساهلات در دین پیش گرفته اند
حضرت ایشان فرمودند اگرچه از صوفیه صافیه فوائد بسیار بدین محمدی و ملت
احمدی صلی الله علیه وسلم رسیده که بسیار فاجران این امت به یمن انظار این طائفه
و صحبت ایشان از صالحان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بسا ظلمات بدع مندفع شد و بسیار

Marfat.com
Marfat.com

اسرار خفیہ کتاب و سنت بکشف ایشان بعرصۂ بیان آمد لیکن بسیار ضرر ہا ہم از
دستان این طائفہ بدین سبب لاحق گشت و ناقصان بیباک را تکیہ گاہ آمد کہ گاہے
در سکر حال از ایشان سرزد کہ آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ماخوذی گشت
اگرچہ مقصد آنان از ان کلام معنی تمام بود اما چون دیدۂ ادراک این ناقصان را
نوری کہ بآن نور جمال معنی مستور را مشاہدہ نمایند و از کجی برایند نبود لاجرم ردی نمود
انچہ نمود و حق را سبحانہ در ظہور این کلمات از ایشان حال این طائفہ حکمتہا خواہد بود
بلکہ این طائفہ در تکلم باین نوع کلمات متشابہ سمات بر سنت الہی رفتہ اند و انبیا را
رحمہم اللہ از تخاطب با خلاق الہی آن نوع سخنان متشابہ روی دادہ زیرا کہ در کلام
او سبحانہ متشابہات آمدہ چون ید و استوی و جنب کہ محسبۂ باطلہ از انجا بہ تجسیم رفتہ گمراہ
شدہ با آنکہ او تعالی عالم بود بہ لغزش اقدام افہام آنہا از ان عبارات مع ذلک
بنا بر حکمتی فرستاد و ہمچنین در کلام نبوی چون ضحک اللہ و ان اللہ خلق آدم علی صورتہ
و امثالہا آمدہ با آنکہ انبیا ستیما سرور ایشان علیہ و علیہم الصلوۃ و السلام در غایۃ صحو
و نہایۃ رعایت کلام حقیقت و عدالت با نتظام اند پس از طائفہ اولیا اگر مثل این
یا زیادہ ازین سرزند عجب نباشد ارباب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بر دل
فائض شود اصحاب بطلان را معنی دیگر کہ نیل مصر مار للمحبوبین و مار للمحجوبین این قسم
کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفہ باشد بعد ازان فرمودند
کہ ما کہ ہمگی خود را البشر بعیت دادہ ایم و بخدمت سنت سنیۂ مصطفویہ علی صاحبہا
الصلوۃ و التحیہ ہمیشہ بر پا ایستادہ از زبان قلم ما نیز بعضے کلمات سکر آمیز بر آمدہ
کہ تا دوران چہ در یابند انتہی کلامہ الشریف اللطیف فی حق کلامہ و کلامہم رائم این
حروف عفی اللہ عنہ میگوید کہ این فرمودۂ حضرت ایشان کہ در ین صحیفہ بسمت
گذارش یافت رافع ست تشکیکاتی را کہ بعضے متشککان در کلام حضرت ایشان

Marfat.com
Marfat.com

نیز مینماید از جملہ آن تشکیکات یازدہ معترضات کہ شہرت تمام یافتہ اعتراض بمقامات عربعینہ یازدہم ست از عرایضے کہ آن حضرت بہ پیر بزرگوار خود باسم آن بزرگ مرسل داشتہ اند و حاصل اینست کہ رقم نمودہ اند کہ بعد از سیر مقامات مشائخ عبور و مرور بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی اللہ عنہم اجمعین دست دادہ است تا آنکہ سیر و عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی دادہ است و مردم ازین کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فہم نمودہ اند بصاحب آن مقام الا این دریافت آنان را از قلت تدبر کلمات این طائفہ علیہ بظہور رسیدہ زیرا کہ ہر کہ آشنای اصطلاح و کلمات مورث الفلاح این طائفہ باشد میداند کہ مراد ایشان قدس اللہ سرہ خود نیز در دفاتر مکتوبات قدسی آیات بصریح و کنایات رفع این شبہات نمودہ اند کہ برخواستگان منصف بصفت عرفا متصف مخفی نخواہد بود از انجملہ مکتوبی ست کہ بشیخ حمید بنگالی نوشتہ اند و آن مکتوب درین کتاب در احوال مشار الیہ خواہد آمد ان شاء اللہ یا فقرہ دیگر کہ بندہ از مکتوب آخر آنجا نقل کردہ و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم کہ آن مکتوبیست بنام سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمہ اللہ رفع این شبہہ بطریق احسن نمودہ اند من اراد الاطلاع فلیرجع الیہ آیا معترضان ندانستہ اند کہ عجب تر ازین سخنان از بزرگان کمل سر برزدہ باید کہ سلطان العارفین ست فرمودہ لوائے ارفع من لوا محمد آنرا چہ تاویل دارند و شیخ اکبر محی الدین العربی کہ خاتم النبوۃ را صلی اللہ علیہ وسلم خشت فضہ گفتہ و خاتم الولایت را کہ خود باشد خشت ذہب خواندہ و نیز نوشتہ کہ خاتم النبوۃ اخذ معارف و علوم از خاتم الولایت مینماید و حل آن چہ میفرمایند و آنکہ در مقامات قدوۃ المتاخرین خواجہ بہاء الحق والدین قدس سرہ مرقوم است کہ حضرت خواجہ بتقریب بدایت و توسط سلوک خود

Marfat.com
Marfat.com

فرموده اند که در مقام منصور و ابو یزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند
رسیدم تا بجائیکه بیارگاهی رسیدم که از ان معظم تر بارگاهی نبود دانستم که بارگاه
محمدی ست علی ساکنها الصلوٰۃ والسلام گستاخی نکردم و انچه ابو یزید کرده بود
من نکردم و همدران مقامات ست که حضرت خواجه فرمودند سلطان العارفین
ابو یزید بسطامی قدس سره فرموده در ینمقام سیر در صفات انبیا علیهم السلام
سیر میکردم بیارگاه محمدی صلی الله علیه وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر
کنم ردست بر پیشانی من نهادند حضرت خواجه بزرگ فرمودند که چون من بنهایت
الهی در سیر مقامات باینمقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانهٔ احترام
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خانواده
مرقوم ست که حضرت خواجه فرموده اند چون من تواضع را سر نیاز بران آستانه
نهادم بر من کرم فرمودند و مرا داخل آن مقام گردانیدند انتهی در کلام این
دو بزرگ دین چه میگویند هر تاویلی که آنجا میکنند اینجا همان کنند آنکه بمقام محمدی
رسیدنا چار از مقامات سائر انبیا بالا رفته باشد پس اگر ازین کلام این طائفه
مساوات و تفوق آنها بر انبیا مراد میدارند عیاذا بالله سنه بکجا سنجر خواهد شد
پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی الله عنهم اجمعین را در امثال این
بیان مراد یست که ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان دران مکاتیب
که تعیین نمودیم بوجه احسن بیان فرموده اند بآنها رجوع باید نمود امید هست
که هیچ شبهه نماند و حضرت خواجه منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر الله تربته
در یکی از مصنفات شریفهٔ خود می آرد همچنانکه در عالم شهادت انبیا و خلفای
انبیا را علیهم السلام والصلوٰۃ اماکن خاصه هست که مسافران و سایر زایران
بزیارت آن میروند و استفاضها میکنند و گدائی و مسئله مینمایند کذلک

Marfat.com
Marfat.com

در عالم غیب نیز ایشان را مقامات ست که سالک طریقت جهت دریوزهٔ
فتح کار و برای یوزه نعمت احوال باین مقامات انبیاء عظام و اولیای علام
نیز میرسد و بر آستانهٔ ایشان روی نیاز نهاده سالست کشایش مینماید بلکه
لبساست که کشایش در کار نه بیند تا بعتبهٔ علیهٔ مقام محمدی علی صاحبه السلام
الابدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه الله باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام
شیخ تو این قضیهٔ مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
گفتم صاحب این سخن را فقیر میداند که از کمل علمای عاملین ست صاحب
احوال بلند و معرفت ارجمند و از پیر دستگیر بکرات اینمعنی را شنوده پس این قسم
کلام از ایشان متضمن معنی صادق و سزا لائق ست گو مرا و ترا معلوم و مکشوف
نباشد و حال آنکه از سلف مشکل تر ازین کلمات نشنوده ایم و هر یک را از روی
عقیده تاویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن مشتاق خاموش نگشت
لذا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه میان مردم
مشهور تر بود و از اذهان ناتمامان دور تر شبهات دیگر را بران قیاس کنند
و خود را از سور ظن باکابرین و وارثان سید المرسلین علیه و علی اتباعه افضل
الصلوات و التسلیمات خلاص کنند فصل هشتم در بیان بعض خوارق
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس هر چند بحکم کلام ذوالاحترام
قطب وقته ابوالحسن نوری نور الله مرقده که فرموده اعز العلامات فی زماننا شبانا
عالم یعمل بعلمه و عارف ینطق عن حقیقته همان کثرت علم و عمل و معرفت اکمل
حضرت ایشان کرامت شمرد آنحضرت بود نیز بحکم آنکه گفته اند ع اشرف معجزات
قرآنست و دقائق حقائق آن غوث الخلائق عظیم ترین خوارق ست و هیهنا
آن خصایص علیا که در فصل پنجم بزبان قلم رفت هر یک آیت اسنی بود

Marfat.com
Marfat.com

بر علو کرامت آن قطب الطرایق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
اولیا چنان جاری ست کہ از خارقی کہ بعالم کون متعلق ست نیز می نگارند ما نیز از
جملہ خوارق کثیرۂ حضرت ایشان کہ در السنۂ محبان مذکور ست کرامتی چند کہ از
خلص اصحاب ایشان شنودہ ایم درین کتاب بیاریم اگر مصداق این مقام
الکلام حضرت شیخ الاسلام ست یعنی خواجہ عبد اللہ انصاری قدس سرہ کہ در حق
ذوالنون قدس سرہ فرمودہ نہ ذوالنون از انست کہ دیرا بیارایند بکرامات و بستایند
بمقامات کہ مقال و حال در دست او سخرہ بود انتہی یکی از خاصان حضرت
ایشان باین تراب اقدام درویشان عفی عنہ حکایت کرد کہ روزی بتقریبی وقت
حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند کہ حضرت حق سبحانہ
از کمال کرم این کمترین را آنقدرت و قوت عطا فرمودہ کہ اگر باین چوب خشک
توجہ و ہمت گمارم عالمی از و منور شود امادرین جزو آخر زمان نہ مرضی او سبحانہ در ظہور
این امور ست و نہ مراد دل برین ظہور ست خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد کہ برادر
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چند روز در خانقاہ اقطاب پناہ حضرت ایشان بودم بمن
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبہ روی میداد چنانکہ بسیار بودی کہ در
وقت بود احوال طبقات ارضی و ما فیہا در نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاہ
از ہم صحبتی یکی از آشنایان کثیر الخدشہ در خاطر افتاد کہ عجب با وجود آنہمہ بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان خارقی کہ بعالم کون متعلق باشد
کمتر دیدہ میشود این خطرہ چون غلبہ نمود در ان احوالات کہ مشاہدہ میشد بستگی و قبض
تمام رو نمود چون از غلبۂ قبض عاجز شدم دانستم کہ از شامت حدوث این خطرہ
است بنیت عذر تقصیر بخدمت حضرت ایشان آمدم و دستار خود در گردن افگندہ

Marfat.com
Marfat.com

خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از لحظہ سر مرا برداشتہ فرمودند آرے
میر کرامات طلب شدہ اند و این از اثر صحبت فلان خواہد بود معلوم یاران
باشد ہر کہ چشم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و ہر کہ متابعت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم و اقتباس نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت ذات
و صفات میخواستہ باشد باین فقرا چند روز بگذراند راوے گفت درین
عتاب ہم کرامت نمودند و ہم مرا از ان ذلت بکلی خلاصے بخشیدند پیش
از تحریر آن خوارق معارفی چند درین معنی کہ از زبان حضرت ایشان
شنیدہ ایم و بعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیدہ و آن متضمن بست فوائد
جلیلہ را در ضمن برکات خمس بیاریم و نیز یک مکتوبی را بتمام کہ درین باب رقم نمودہ اند
بر نگاریم پس میفرمودند کرامات ہمہ معجزات پیغمبرست و چنانکہ معجزات پیغمبر برای ترویج
و تقویۃ دین بودہ کذلک خوارق اولیا نیز برای ہمین مقصدست مطلب دیگر
ایشان را در اظہار خوارق از حصول جاہ و ہنر نمای و اشتہار خود و امثالہا نیست
باوجود این نیز اکثر ایشان آخر عمر از ظہور خوارق نادم بودہ اند بعضی از ایشان فرمودند
عقوبۃ الأنبیاء حبس الوحی و عقوبۃ الأولیاء اظہار الکرامات و عقوبۃ المؤمنین التقصیر
فی الطاعات و ہر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون دین ضعف پیدا میکند و رواج
آن فرو می نشیند چنانکہ احادیث کثیرہ مخبر این معنی ست لاجرم ظہور خوارق کہ برائے تقویت
و ترویج دین بود نیز تقلیل پذیرد یعنی اولیاء مامور باظہار آن نگردند لاسیما چون ہزار
سال از انتقال حضرت سید الابرار صلی اللہ علیہ وسلم بگذرد کہ مضی آن مدت را در تغییر امور دین و
ملت مدخلیتی تمام ست اولیاء عشرت نیز چون اولیاء عزلت از اظہار خوارق غالبا ممنوع
گردند کہ ظہور خوارق از مقتضیات اسم الہادی ست کہ بارشاد و ہدایت متعلق ست و آخر
زمان مقتضی ظہور اسم المضل ست کہ بہ بدعت و ضلالت وابستہ ست کما جاز فی الحدیث

Marfat.com
Marfat.com

ان بین یدی الساعة فیها کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیها مومنا ویمسی کافرا ویمسی مومنا ویصبح کافرا
ب ۲ ونیز فرمودند کرامتی که ارباب ارشاد را ضروری ست آنست که مریدان رشید را
از خلقی بخلقی برند و از حالی بحالی گذرانند و مرید سعادتمند هر روز از مرشد خود کرامات
مطالعه مینماید و در خود آثار تصرفات پیر می بیند و اولیاء الله را هیچ لازم نیست برای
نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معامله ولایت باستتار الیق ست اولیای
تحت قبابی لا یعرفهم غیری برین مدعا گواه صادق ست و تحریر نموده اند که خوارق نه از
ارکان ولایت ست و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوتست لیکن
ظهور خوارق از اولیاء الله شایع است تخلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز دلالت ندارد
افضلیت و تفاضل انجا باعتبار درجات قرب الهی ست جل شانه تواند بود که از ولی اقرب
ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق که از بعض اولیای این امت بظهور آمده
از اصحاب کرام رضی الله عنه عشر عشیر آن نیامده با آنکه افضل اولیاء بمرتبه ادنای صحابی
نرسد نظر بر ظهور خوارق از کوته نظری ست و دلیل ست بر قصور استعداد تقلیدی شایان
قبول فیض نبوت و ولایة جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر
ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن قوت اصلا محتاج بلم نگشت
ولهذا سبق سابقان این امت آمد و ابوجهل لعین بواسطه قصور همین استعداد با وجود
ظهور چندین آیات باهره و معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد ب ۳
و نیز میفرمودند و هم بر نگاشته اند که شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف بعد ذکر کرامات
و خوارق مشائخ فرموده کل هذه مواهب الله سبحانه وقد یکاشف بها قوم ویعطی وقد
یکون فوق هؤلاء من لا یکون له شیء من هذا لان هذه کلها تقویة للیقین ومن منح صرف
الیقین لا حاجة له الی شیء من هذا وکل هذه الکرامات دون ما ذکرناه من تجوهر الذکر
فی القلب و وجود ذکر الذات خوارق عادات بر دو نوعست اول علوم و معارف

Marfat.com
Marfat.com

الهی ست جل سلطانه که بذات وصفات وافعال واجبی جل وعلا تعلق دارد ورای نظر
عقل ست وخلاف متعارف ومعتاد ست که بنده های خاص خود را بآن ممتاز ساخته
است ونوع ثانی کشف صور مخلوقاتست واخبار از مغیبات که بعالم تعلق دارد نوع اول
مخصوص باهل حق وارباب معرفت ست ونوع ثانی شامل محق ومبطل ست زیرا که اهل
استدراج را نیز نوع ثانی حاصل ست نوع اول نزد خدای عزوجل شرافت واعتبار دارد
که باولیاء خود مخصوص ساخته است واعدا را دران شرکت نداده ونوع ثانی نزد عوام
خلائق معتبر ست ودر انظار ایشان معزز ومحترم اینمعنی اگرچه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک ست
که از نادانی او را پرستش نمایند وبهر رطب ویابس که او ایشان را تکلیف نماید مطیع ومنقاد
او گردند بلکه این محجوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند واز کرامات نمی شمرند خوارق نزد
ایشان منحصر در نوع ثانی ست وکرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات
واخبار از مغیبات ایشان زهی بیخبران علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
کدام شرافت وکرامت در وی حاصل ست بلکه این علم شایان آنست که به جهل مبدل
گردد تا نسیان از مخلوقات واحوال ایشان حاصل آید معرفت واجبی ست تعالی وتقدس
که بشرافت وکرامت سزاوار ست وباعزاز واحترام شایان ؎ پری نهفته رخ دیو در کرشمه
وناز ؎ بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی ست ؎ وقریب مما ذکرنا ما قال شیخ الاسلام
الهروی والامام الا نصاری فی کتابه منازل السائرین وشارحه رحمة الله علیهم اجمعین
ب وایضاً میفرمودند که از اکثر متقدمین اولیا رحمهم الله در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق
نقل نکرده اند جنید قدس سره که سید این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق
نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه وتعالی از حال کلیم خود علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
چنین خبر داده است حیث قال عزوجل ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات واز مشائخ اینوقت
از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیای الله را چه متقدم وچه متاخر

Marfat.com
Marfat.com

در ہر ساعت ظہور خوارق ست دعی آزاد اند یا نداند مصرع خورشید نہ مجرم ار کسی بینا نیست
اکثر خوارق مشائخ را مریدان خاص و جلیسان مجلس اختصاص می بینند و بمرور ایام بہ تقریر السنہ
و تحریر اقلام بین الانام شہرت میگیرد ب ایضاً تحریر نمودہ اند کہ معنی تخلقوا باخلاق اللہ
کہ در ولایت ماخوذ ست آنست کہ حاصل شود اولیا را للہ را صفاتی کہ مناسب
باشند صفات واجبی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت در عموم
صفات نہ در خواص معانی کہ آن محال ست و مستلزم قلب حقائق در تحقیقات خواجہ مجدد ما
قدس سرہ میفرمایند در بیان معنی تخلقوا باخلاق اللہ صفت دیگر ملک ست و معنی تملک
متصرف بودن بہمہ چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود او را مقهور تواند داشت و تصرف
او در دلہا نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمع ست و معنی سمع
شنواست چون رونده این حق را از ہر کس باشد بی گرانی قبول کند و اسرار غیبی و حقائق را
بگوش جان فہم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر ست و معنی بصیر بینا ست
چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست ہمہ عیوب خود بیند و
بحال حال دیگران یعنی ہمہ کس را بہ از خود بیند و نیز بصیرے (دقیق) نظر او شده باشد تا ہر چہ کند مرضی
پسندیدۂ حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی ست و معنی محی زنده
کننده بود چون رونده راه باحیائے سنت متروکہ قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر ممیت ست و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتہای کہ بجای سنت گرفته اند
دی منع آن بدعتہا نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی ہذا القیاس و عوام معنی بجای را
رنگ دیگر فہمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند کہ ولی را احیائے
جسدی در کار ست و اشیای غیبی می باید کہ اکثر بر و منکشف شود و مثال اینہا کما تقدم من الظنون
الفاسدة ان بعض الظن اثم آن مکتوب اینست کہ بخواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ نوشتہ
اند الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین وآلہ الطاہرین اجمعین بخاطر فاتر

Marfat.com
Marfat.com

میرسد کہ چون درمیان احبا بعد صوری حائل گشتہ است وملاقات ظاہری منقطع
مغرب شدہ اگر احیانًا بعضے از علوم ومعارف بایشان نوشتہ شود مناسب مینماید
بنا بر محلی ذلک گاہ گاہ ازین قسم چیزہا مینویسد امیدست کہ ملال نکشند وما چون
مبحث ولایت درمیان ست ونظر عوام بر ظہور خوارق ازین مقولہ سخنی چند مذکور
میسازد واستماع خواہند فرمود ولایت عبارۃ از فنا وبقاست کہ خوارق وکشوف
از لوازم آنست قلت آو کثرت لیکن نہ ہر کہ خوارق بیشتر دارد ولایت او تمام واکمل
باشد بلکہ بسا ست کہ خوارق کمتر ظاہر شود وولایت اکمل بود مدار کثرت ظہور خوارق
بر دو چیز ست در وقت عروج بلند تر رفتن ودر وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکہ
اصل عظیم در ظہور کثرت خوارق قلت نزول ست جانب عروج بہر کیف کہ باشد
زیرا کہ صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید وجود اشیا را مربوط باسباب
می یابد وفعل مسبب الاسباب را در پس پردۂ اسباب می بیند وآنکہ نزول نکردہ
یا نزول کردہ وباسباب نرسیدہ ونظرش بر فعل مسبب الاسباب ست وبس زیرا کہ
اسباب بتمام از نظر او مرتفع گشتہ است لاجرم حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ بمقتضائے
ظن ہر کدام با ہر کدام علیحدہ معاملہ میفرماید وکار اسباب بین را باسباب مبنی انداز
وآنکہ اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب مہیا می سازد وحدیث قدسی
انا عند ظن عبدی بی شاہد این معنی ست تا مدتہا بخاطر می خلید کہ وجہیست کہ اولیای
اکمل این امت بسیار گذشتہ اند اما آنقدر کہ خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانی
قدس سرہ ظاہر گشتہ است از ہیچکدام آنہا ظہور نیافتہ آخر الامر حضرت حق سبحانہ
مستر این معمار اظہر ساخت ومعلوم فرمود کہ عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع
شدہ است ودر جانب نزول در مقام روح فرود آمدہ اند کہ از عالم اسباب بلند ترست
مناسب این مقام حکایۃ خواجہ حسن بصری وحبیب عجمی ست قدس سرہما منقول

Marfat.com
Marfat.com

که روزی خواجہ حسن بصری رضی اللہ عنہ بر لب دریا ایستادہ بوجوہ انتظار کشتی می بود
که از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستادہ اید گفت انتظار کشتی
میبرم حبیب گفت چہ احتیاج کشتی ست شما یقین ندارید خواجہ حسن گفت تو علم
نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجہ در انتظار کشتی ایستادہ ماند
وحسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمدہ بود با او توسط اسباب معاملہ میسر بود
وحبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداختہ بود بی توسط اسباب با او
زندگانی میکردند اما فضل حسن راست رضی اللہ عنہ که صاحب علم ست وعلی الیقین را
بعلم الیقین جمع ساختہ واشیا را چنانکہ ہست دانستہ چہ نفس الامر قدرت را در پس
پردہ حکمت مستور ساختہ اند وحبیب عجمی قدس سرہ صاحب سکر ست الیقینی لفاعل
حقیقی دادی آنکہ اسباب را مدخلی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که او
اسباب بحسب واقع کاین ست اما معاملہ بحصیل وارشاد بر عکس معاملہ ظہور خوارق
زیرا که در مقام ارشاد ہر چند نار لتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
ومسترشد در کار ست که منوط بہ نزول ست وبدانید که اغلب آنست که ہر که از ہمہ
بالاتر رفت از ہمہ بپایان تر فرود آمد لہذا حضرت رسالت خاتمیت علیہ وعلی آلہ
الصلوۃ والسلام والتحیۃ از ہمہ بالاتر رفت ودر وقت نزول از ہمہ پایان تر
فرود آمد از ینجاست دعوۃ او اتم گشت وبکافہ انام مرسل شد چہ بواسطہ نہایت
نزول مناسبت بہمہ پیدا کردہ وراہ افادہ تمام تر گشتہ ولہذاست که از متوسطان
این راہ آنقدر افادۂ طالبان بوقوع آید که از منتہیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمبتدیان از منتہیان غیر مرجوع از ینجاست که
شیخ الاسلام ہروی قدس سرہ گفتہ که اگر خرقانی ومحمد قصاب بجای بودندی من
بسوی قصاب فرستادمی نہ بخرقانی که ہروی شما سودمندتر بود از خرقا یعنی خرقانی منتہی بود

Marfat.com
Marfat.com

مرید ازوی بہرۂ کمتر یافتی یعنی غیر مرجوع نہ منتہی مطلقا کہ عدم افادۂ تام در حق او
غیر واقع ست زیرا کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منتہی تربود از ہمہ عالم و حال
آنکہ افادۂ او از ہمہ زیادہ تربود پس مدار زیادتی افادہ کمتر آن بر رجوع و ہبوط آمد
نہ بر انتہا و عدم انتہا اینجا دقیقہ ایست باید دانست ہمچنانکہ در حصول نفس ولایت
مرولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکہ بسا ست کہ مردم ازوی خوارق نقل کنند
و او را ازان خوارق اصلا اطلاع نہ از اولیای کہ صاحب علم و کشف اند جائز ست
کہ بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکہ صور مشار الیہ ایشان را در ایکنہ
متعددہ ظاہر سازند و در مسافات بعیدہ کارہای عجیبہ و غریبہ ازان صور بظہور
آرند کہ صاحب آن صور را از آنہا اصلا اطلاع نیست ع از ما و شما بہانہ بر ساختہ
اند حضرت مخدومی قبلہ گاہی قدس سرہ میفرمودند کہ عزیزی میگفت عجائب روزگار ما
ست مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند کہ ترا در مکہ معظمہ دیدہ ایم در
موسم حج حاضر بودہ اید باتفاق حج کردہ ایم و بعضی دیگر میگویند کہ در بغداد دیدہ
بودیم و اظہار آشنائی مینمایند من ہرگز از خانہ خود نہ برآمدہ ام و ہرگز این قسم مردم
را ندیدہ ام چہ تہمتی ست کہ بر من میکنند واللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا
زیادہ برین اطناب ست اگر تعطش ایشان را معلوم خواہد ساخت زودتر
بیشتر خواہد نوشت انشاء اللہ تعالی انتہی مکتوبہ العالی چون این فوائد معلوم
شد اکنون انجاز وعدہ نمودہ درین فصل سی و یک خارق از خوارق
از حضرت ایشان کہ این عدد اشارت بنصف عمر مینمایند مذکور میگردد و بعضی
خوارق عظیمۂ ایشان در فصل آیندہ کہ متضمن احوال وفات ست نیز خواہد
و برخی دیگر در احوال یاران ایشان بتقریبات مذکور خواہد شد انشاء اللہ
سبحانہ منہا از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم

Marfat.com
Marfat.com

آن حضرت را ضعفی روے نمود دران ضعف دہ یازدہ دانہ مویز طلبیدند
تا تناول نمایند چون خادم این مویزہا پیش ایشان نہاد در مراقبہ رفتند
بعد از ساعتی سر برآوردہ فرمودند امر عجیب بظہور رسید چون این مویزہا
پیش من نہادند مرئی و محسوس گشت کہ ہمہ مناجات درآمدند و از حضرت
حق سبحانہ صحت و شفاے اکل خود داشتند و معلوم گردید کہ حق سبحانہ مویز
ایشان را اجابت فرمود و صحت اکل آنہا را در اکل آنہا ودیعت نہاد خود چند
مویز ازان تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زادۂ خرد ایشان کہ او
نیز مریض بود و معاملہ بیاس رسیدہ از تناول آن بشفا رسید و کذلک دو سہ
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیماران را
موجب صحت شدی منہا سیدی صاحبدلی رحمۃ اللہ نام کہ از مریدان حضرت ۲ ب
ایشان ہست اما آن سال کہ در ایام حیات خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ حضرت
ایشان بلاہور تشریف برده بودند گاہ گاہ بملازمت ایشان میرسیدہ و حسن
عقیدہ بخادمان آن درگاہ داشتہ باین حقیر حکایت کرد کہ در اقصاے
ملک دکن بن بادوسہ در دیہے دیگر بصحراے میر فلتیم بتخانہ دیدیم چون روزی
از حضرت شیخ تو شنودہ بودم ہر مقدار کہ از توہین اصنام و عبدۂ آن از دست
مسلمانی آید خود را معاف ندارد کہ ثواب غازیان سبیل اللہ می یابد تکیہ برین
نصیحت ایشان کردہ بیاران گفتم کہ درین صحرا کسی حامی این بتخانہ نمی نماید
بباید ہر مقدار کہ توانیم ازین بتخانہ ویران کنیم بتی شکستیم و کمر در ہدم بعضی دیوارہا
بستیم درین میان یکی از مزارعان ہنود از دور دران صحرا این تخریب ما را دیدہ
دویدہ با اہل قریہ کہ عابدان بتخانہ بودہ اند خبر کردہ ناگاہ چہ بینم کہ قریب بہزار کس بعضی
سنگ و بعضی چوب و بعضی حربہ بدست بخشم تمام متوجہ ما شدند ما و یاران را حیرت و دہشت

Marfat.com
Marfat.com

فرو گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شہادت نہادیم درین حال من
متوجہ باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیہ بر نصیحت شما کردہ
این کار را پیش گرفتہ بودیم ما را از دست کفرہ مخبر رہائی دہ درین تضرع و نیاز
آوازے بگوشم رسید کہ مخصوصہ آواز ایشان بودہ ع تو بودی من اورا
رامی شناسم کہ سیگفت خاطر جمع دار کہ اینک برائے حمایت تو لشکری
از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم کہ عجب معاملہ ایست کہ در گوش
از حضرت شیخ این آواز رسید لشکرے کے خواہد آمد اینان خود رسیدند قریب
یک تیر پرتاب کفرہ مرتاب بما نزدیک شدہ بودند کہ ناگاہ از فراز بلندی
سوارے چند کہ قریب بسی و چہل تن باشند نمایان شدند کہ بسرعت تمام
اسپان را بدین جانب میراندند چون کفرہ آن سواران را دیدند قدم واپس
کشیدند بدانجماعہ رسیدہ بعضے را ازین کفرہ تازیانہ زدہ و برخے را شتم نمودہ
ما را حمایت کردہ ہمراہ بردند معلوم شد کہ اینہا سپاہیان مسلمانان بودہ اند
کہ بتقریب بیکے از قرای آن نواحی آمدہ بودہ اند چون آن کفرہ بقصد قتل
کاروان شدہ اند مسلمانی از قریہ این کفار بسرعت رفتہ بآن دیہ کہ این
سپاہیان بودہ اند خبر کردہ آنہا بالفور خود را رسانیدند و ما را رہا نیدند
واین نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سرہ اللہ سرہ العزیز منہا ۳ ب
سید جمال کہ از ارباب ذوق و حال ست و خداوند صدق مقال و از مقبولان
حضرت ایشان باین حقیر گفت و یکی از بوادی ناگاہ شیری مرا پیش آمد
از دہشت تنہائی و ہیبت آن درندہ سخت ہراسان و لرزان شدم
و ازان بیشہ فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بحمایت حضرت ایشان بردم بخبر
تضرع و توجہ بجانب آنحضرت در نظر آمد کہ حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

Marfat.com
Marfat.com

رسیدند و به نیروی هر چه تمامتر عصای مبارک بر دهان آن شیر دلیر فرو کوفتند
چون ازین معامله چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه از آن شیر درآن بیشه
نشان یافتم منها مذمت شیخ بدیع الدین سلمه الله از خلفای بزرگ حضرت ب ٤
ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با لحاج مکی از
دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صدور بعضی سخنان مخالف
شرع ازان شیخ ناخوش بودند رفتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتم
لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم با
در نظرم آمد که شیر غرانی خشم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر
بدهشت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روی انسان از روی آن شیر پدید
گشت در کمال غضب چنانکه از هیبت آن سر از مراقبه کشیدم و زود بر خاستم و استغفار
نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
کابلی که از اجلهٔ مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعاذنا الله منه بر ب ٥
غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
تا روزی در مجلسی یکی از یاران مخصوص او صریحًا از هم کاسگی او تنزه نمود خواجه
از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و البته بسده سیئه آورد در یوزهٔ
توجه و عنایت نمود حضرت ایشان از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او به
مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که ازان بیاض
نمانده بود و امثال هذه آن اگرچه مخلصان را خلاص و عقیدت درجهٔ دیگر گرفت اما ازانکه آن مرض
بحضرت ایشان منتقل گشت همه بی آرام و غمگین شدند چون جزع و فزع فرزندان و یاران

Marfat.com
Marfat.com

حضرت ایشان دران باب مشاهده کردند باز ملتجی و متضرع شدند که از ایشان نیز
مرتفع گردد بعنایت الله سبحانه مرتفع گشت مژدهٔ آن بفرزندان و یاران رسانیدند
و آن اعضا را نمودند که اثری ازان مرض در آنها نمانده همه شکر آنرا بجا آوردند و این
خارقی بود ازان حضرت ایشان بس شگرف ع قدس الله سر مظهره ؛ منها هم
از عدول اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و دشت
آنحدود متوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و گرد
و غبار و تشنگی و ماندگی بر مخدوم زادهٔ بزرگ رحمه الله و دیگران که پیاده در عنان
میرفتند غلبه نمود اما از غایت ادب جرأت عرض نداشتند درین میان حضرت
ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدماء اصحاب آن حضرت بل از هم
پیرهای ایشان بود خطاب نموده فرمودند همانا حرارت آفتاب و تراکم غبار یاران را
آزار میدهد مولانا معروض داشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان ست چه حاجت
بعرض مخلصان ست حضرت ایشان تبسم نموده گوشهٔ چشم حق بین جانب آسمان
کرده چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند که قطعهٔ ابر ظاهر گردید و محاذی ایشان
و اصحاب ایشان آمده سایه افگند و بهمان مقدار که غباری فرو نشیند و بوحل نانجامد
متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران
نبود یاران را بمشاهدهٔ این سایه و باران موجب مزید عقیدت گشت منها برنائی
از سادات که از طلبهٔ علم بود و آشنائی راقم روزی بدیدهٔ گریان آمده باین حقیر واقعهٔ
عجیب در میان نهاد که خارقی بود عظیم از حضرت ایشان و آن این بود که گفت مرا بمحاربان
حضرت امیر کرم الله وجهه خصوصاً بمعاویه نقاری بود و بسوء عقیدت شبی مطالعهٔ مکتوبات
حضرت شیخ بزرگوار تو می نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که امام مالک شتم ابوبکر و عمر رضی الله عنهم
میدانست و همان حد که برشاتم آنها میفرمودند برشاتم معاویه میفرمود من ازین نقل برآشفتم و گفتم

Marfat.com
Marfat.com

این چه نقل بے مزه است که این مرد اینجا ایراد نموده است این گفتم و مکتوبات را بر زمین انداخته
ببالین سر بخواب نهادم در خواب دیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو بغضب تمام در رسیدند و هر دو گوش
مرا بدو دست مبارک گرفته فرمودند که ای طفل نادان تو هم بنوشته ما اعتراض میکنی و رقیمه ما را بر زمین
افگنی اگر از من آن سخن را که از و آشفته گشته باور نمیکنی بیا تا ترا پیش کسی برم که خوش آمد حضرت
او دانسته برادران او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم دشمن داشته اما
غلط پنداشته و همچنان مرا کشان کشان بباغی بردند در کنار آن باغ مرا باز داشته خود
تنها روان شده بجانب ایوانی که دران باغ مینمود رفتند آنجا دیدم که عزیزی بس عظیم نورانی
نشسته بود بتواضع تمام بآن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن نیز به بشاشت و تبسم
تمام بایشان ملاقی شدند بعد از ان حضرت شیخ بزرگوار تو بدو زانوی ادب پیش آن
بزرگ نشسته حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
و اشارتها میکردند یقین داشتم که جانب من حرفی میگذرد بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار تو
برخاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند که ایشان که نشسته اند حضرت امیر اند کرم الله وجهه
المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهر فشان فرمودند که زنهار با صحاب
پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقاری در دل نداری و ملامت این بزرگواران بر زبان نیاری
که ما دانیم و برادران ما که بچه نیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بود و نام شریف
پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنهار سر نپیچی راوی گوید با وجود این نصیحت
ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را همچنان بر نقار و دشمنی آنجماعه یافتم ایشان
را آن معلوم شده در غضب رفتند بحضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش هنوز صاف نشده است
و اشارت کردند بضرب سیلی حضرت شیخ بقوت تمام سیلی بر قفای من زدند بعد از خوردن سیلی با خود گفتم
عداوت آنها را برای محبت و رضای ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان ازین نقار
و عداوت از تو ناخوشنود می شده اند و برفع آن راضی اینچنین باش چون نظر کردم این دم دل خود

Marfat.com
Marfat.com

صاف دیدم و درین میان از خواب برآمدم و همچنان سینه اکنون ازان کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب و خطاب همگی حضور گشته ام و بشیخ بزرگوار تو و معارف
و گفتار این بزرگ اعتقادم یکی صد شده است منها یکی از ارباب سپاه و اصحاب جاه
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
دلتنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل دنیاداران روند درویشی از
مخلصان حضرت ایشان آندم حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمانی
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دولتمند همان شب بخواب دید که جمعی از غیبیان بغضب تمام رسیدند
بوی درآویختند چنانکه بر گنهگاری درآویزند و جریمهٔ اعتراض دوشینه را مذکور ساخته
کارد برکشیدند که زبان او را قطع نمایند وی بتضرع بسیار راه معذرت و توبه و استغفار
بیشمار درمیان آورد تا دست ازو باز داشتند ازان پس هرگز بر هیچ کار ایشان اگرچه
بظاهر خاطرنشین او نگردد اعتراض ننمود منها جناب حاجی عبدالحق که متورع و فاضل
ست و از ارباب دل باین حقیر گفت بمجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی را مذکور شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان درآمد من بآن
عالم گفتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و سیر بسیار عرفا و اولیا را دیده ام میدانم
که این عزیز از رجال الله است آن عالم مقدمات طویله درمیان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کنیم و دوگانه ادا نموده بتوجه و نیاز تمام مصحف را برکشائیم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید آنرا نشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بهمان ختم نمائیم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کرد و من نیز و هر دو دوگانه ادا کردیم و مصحف را
همچنان عالم بردست گرفته بتوجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت و از گفتهٔ خود نادم شد و من

Marfat.com
Marfat.com

شکر کنتم ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زادہای عالیشان نیز حکایت کردند کہ قطار نیل تاجری در ہمسایگی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسر قہ رفت صاحب مال برنایی را از اقربای آنحضرت
بدزدی متہم گردانید آن جوان از بیم اہانت و آزار فرار نمود عسس سر ہند چون آنرا شنود
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان یارانی را کہ میدانستند کہ تحمل دیدن آن رفتن
ایشان ندارند بکارہا ہر سو گسیل کردہ خود با خادمی ہمچنان پیادہ نزد او رفتند آن بی ادب
سخنان درشت بزبان میراند و ایشان بہ لینت تمام جواب میدادند درین اثنا
مولانا طاہر بدخشی رسید و بآن عسس بشوریدو گفت ای چنین و چنان میدانی
کہ چہ کس طلبیدۂ حضرت ایشان مولانا را ازان گفتگو باز داشتند آن عسس را وداع
نمود روزی چند برین بی ادبی او نرفتہ بود کہ میان آن عسس و گروہی آن
دیار منازعت عظیم برپا شد و بجار بہ انجامید آن عسس با قریب بست تن
از فرزندان و خویشان بالاخانہ برآمدۂ آن بالاخانہ بود پر از نفط کہ نفط اندازان
برای مصالح حرب آمادہ کردہ بودند ناگاہ دران نفط از جای آتش افتاد آن
عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بعدم فرستاد کہ از میت آنہا ہم
اثری ندیدند ۔ بے ادب تنہا نہ خود را داشت بد بلکہ آتش در ہمہ آفاق
زد ۔ پنہا یکے از امیرزادہا را سلطان وقت بغضب تمام از لاہور طلبید
کہ از و تقصیرات بوقوع آمدہ بود از مشاہدۂ کثرت غضب سلطان حاضران
را عقیدہ آن بود کہ بمجرد رسیدن او را زیر پای فیل افگند وی نیز
این معنی را دریافتہ سخت ہراسان گردیدہ بود چون بسر ہند رسید بخدمت ایشان
کہ غائبانہ اخلاصی داشت آمدہ بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
کہ انشاء اللہ سبحانہ خاطر جمع باشد کہ ہیچ مکروہی نمیرسد بل سلطان التفات و مہربانہا خواہد

Marfat.com
Marfat.com

وی از غایت اضطراب معروض داشت که در آنچه در حق این کمترین مخلصان بزبان
مبارک رفت آنرا بزبان قلم نیز بیارند و آن رقیمه را بمن بسپارند که مرا اطمینان تمام
حاصل گردد چون مبالغه نمود حضرت ایشان تبسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
خوف غضب سلطان که نمونهٔ غضب الهی ست بفقرا رجوع نمود فقرا او را در ضمن خود گرفته
ازین مهلکه رهانیدند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
شخص را سلطان آزارها داده بزندان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید
تبسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقرا چون فلق صبح در آمده که وی همگی از سلطان شفقت
وعنایت بیند این خبر که میگویند صدقی ندارد تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد
همین که نظر سلطان در آمد سلطان بخندید و از روی نصیحت کلمهٔ چند با و در میان
آورد آنگاه بالتفات تمام خلعتش داد رخصت فرمود منهیان یکی از سلاطین زادها ب ۱۲
را بادشاه وقت در زندان کرد و رای ملک بقتل آن مقرر شد آن بیچاره هر سوی
دست و پای میزد و نفقرا رجوعی مینمود در آن اثنا حضرت ایشان بطالع او باگره تشریف
آوردند آن محبوس مأیوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که آشنای قدیم
او بود طلب نمود و زبان او از حضرت ایشان در یوزهٔ توجه خاص الخاص برای رهائی
و خلاص خود نمود آن عزیز آمده تنها به تضرع و الحاح التماس او را بعرض رسانید
ایشان آنشب متوجه شده فرداش فرمودند که باو مژده رسان که از قتل خلاص شدی
واز حبس نیز عنقریب رهائی خواهی یافت این مژده را باو رسانید اما وی را از غایت اضطراب
که داشت اطمینان تمام روی نداد یکی از مجاذیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از حضرت
او نیز نمود آن مجذوب را بزبان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از اکابر بقشبند آمده
ماهی او را از گرداب هلاکت کشید مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده بمنصب رسید
این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان زاده مشنود و و یرا ممنون احسان ایشان دید

Marfat.com
Marfat.com

واز مخلصان ایشان یافت عزیزی که درمیان این معامله بود حکایت کند که وقتی
حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعرض رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی
نفرمایند خاطرها جمع نمیشود و درین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موافق
فرموده فردای آن روز خلاص یافت منها دولتمندی را از پیرزادهای این سلسلهٔ
شریفه که از سوی ماوراء از اخفا و ملوک نیز بود مرض قولنج عارض شد و بروزها کشید و بسا
اطبا تداوی نمودند اما فائده بظهور نرسید آن عزیز ازین سخت متأذی و متألم و حیران
بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر راقم بود
نزد فقیر فرستاد که ما از تو بس ممنون میشویم و ارواح پدران خشنود میشوند که نوعی بعرض پیر
دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسلهٔ ما اند رسانی که در وقت خوش متوجه رفع این بلیه گردند
بنده آن التماس را از فرستادهٔ او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عشای همان شب
خلوتی یافته حقیقت را بروجهی که مهربان شوند معروض داشت فرمودند که انشاالله تقصیر
نخواهم کرد چون حضرت ایشان فرض بامداد را ادا کردند بی واسطه بنده را طلبیده سر
گوشی نموده فرمودند که بعد از تهجد متوجه رفع بلیهٔ آن عزیز که شب التماس مینمودی شدیم
بعنایت الله سبحانه آن بلیه مرتفع گشت زود رفته دعای ما را باین نوید برسان بنده
حسب الامر بمنزل او رفت بمجردی که مرا دید از جای جسته در آغوش کشید و آب در چشم آورد پیش
از آنکه بنده لب کشاید گفت دانستم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بلحظه من بحاضران
میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن درد عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم
که فلان که تو باشی التماس مرا بعرض ایشان رسانیده و ایشان این دم بتهجد برخاسته اند
دعا و توجهی در دفع آن نموده اند و باجابت رسیده عنقریب ست که این مژدهٔ ایشان خواهد
رسید فقیر گفتم که حقیقت بتمامها همین ست که دریافته اید مرا حضرت ایشان برای رسانیدن
مژدهٔ این قضیهٔ مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علو فطرت و خلوص عقیدت

Marfat.com
Marfat.com

محتاج بنامہ و پیام نبودہ آید بعد از مشاہدۂ این خارق نقد این عزیز با وجود علو جاہ
و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیدہ از جملہ مخلصان و نیازمندان
گردید چنانچہ بتواضع تمام پیادہ بخدمت ایشان میرسید و شکر انۂ وجود شریف درین دیار
روزگار می نمود منہا درویشی کہ وی و اہلیۂ وی از مخلصان این آستانہ بودند و ان ۱۷ ب
درویش بتقریبی ساکن ملتان شدہ بود و در آن ایام کہ حضرت ایشان بلاہور تشریف
داشتند آن درویش آمدہ بقدمبوسی مشرف شد روز دیگر بتوسط این حقیر بعرض رسانید
کہ اہلیۂ من کہ از مخلصان حضرت ست چندین سال ست کہ بانواع امراض مختلفہ
گرفتار شدہ کہ طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از ادویہ و ادعیہ انچہ
مردمان در میان آوردند سود مند نیامد اکنون از ہمہ امید بگسستہ و بتوجہ خاص حضرت
ایشان سررشتۂ رجا بستہ امید کہ توجہی خاص فرمایند چون بندہ معروضداشت
فرمودند کہ فاتحہ شفا بخوانم و خواندند آن درویش بفقیر گفت کہ اہلیۂ من مرا تاکید تمام نمودہ
کہ آنقدر بخدمت ایشان متضرع نمائی کہ ایشان بگویند کہ او را در ضمن خود گرفتم و امراض
او را برداشتم خاطر جمع دار آنگاہ دست از دامان خادمان درگاہ خواہی کشید این فقیر
مسألت او را بعرض اشرف رسانید فرمودند کہ این چہ تکلیف مالایطاق ست از ما
فقیران ہمین دعا و فاتحہ است دیگر ہر چہ او کند سبحانہ فقیر گستاخی نمودہ معروضداشت
کہ او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبۂ حضرت ایشان مالایطاق نمیداند بلکہ بسیار
بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بندہ جرأت نمودہ بعرض رسانید کہ
آن بیچارہ بس امیدوار ست رجا کہ محروم نماند ساعتی خاموش گشتہ تبسم نمودہ فرمودند
خوش آنچنان باش کہ او میخواہد چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن درویش روی
نیاز بر اقدام ایشان نہادہ مرخص شد و بندہ منتظر رسیدن خبر شفای اہلیۂ او می بود
تا آنکہ بعد از چند روز نوشتۂ او رسید کہ چون ایخبار رسیدم اہلیۂ خود را صحیح و تندرست یافتم

Marfat.com
Marfat.com

حساب کردم از ہمان روز کہ حضرت ایشان فرمودہ بودند یکیک امراض او رخت بستہ
بودہ اند بندہ بعرض ایشان رسانید تبسم نمودہ کلمۂ تحمید بر زبان آوردند منہا در بیاض ۱۵ ب
حضرت مخدوم زادہا خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ بخط آن نوبادۂ بوستان ارشاد دیدم کہ در قوم
بود در ایام غلبۂ طاعون دربارۂ عزیزی مردم خوابہای ناخوش دیدہ بعرض حضرت
ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیدہ بختم حصن حصین امر فرمودند وی
ختم نمودہ آمد معروض داشت حضرت ایشان فاتحہ خواندند بعد از ادای فاتحہ فرمودند کہ در
اثنای قرأت فاتحہ گرد اگرد تو قلعہ دیدم برپا شدہ اما بعضی اطراف آن قلعہ نادرست ظاہر
میشود غالبًا در قرأت آن نسخہ تقصیرے رفتہ باشد آن شخص رفتہ باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند
این حصن دیگر مرتب می در آید بعد ازان فرمودند عجب معاملہ ایست آن حصن اول را می بینم
کہ از تو منتقل شد پنداشتم کہ گرد من آمد دیدم کہ متوجہ برادر زادۂ تو شد و او را احاطۂ درست نمود
او در مرض صعب گرفتار بود کہ اطبا عاجز بودند دران ایام آن برادر زادہ صحت
یافت و عم او نیز بعافیت ماند منہا مولانا محمد امین نام عزیزے کہ از مریدان ۱۶ ب
خواجہ دیوانہ سورتے رحمہ اللہ بود بیمارئے صعب و یرا پیش آمدہ بود و مدتہا
ماندہ نہ از دعای فقرا و نہ از تداوی اطبا تخفیفے یافتہ چون آوازۂ بزرگے
حضرت ایشان بگوش طالعش رسید بہ نیازمندی تمام عریضہ مرسل داشت ۱۷ ب
والتماس توجہی کہ شفا بخش باشد باعنایت تبرکے نمود حضرت ایشان بر وے رحم ۱۸ ب
فرمودہ این عنایت نامہ را با پیراہن متبرک فرستادہ ہو محمد و ما تا چند بر خود
چون مادر مہربان باید لرزید و تا کی سر خود از غصہ و غم باید پیچید خود را و ہمہ را
مردہ باید انگاشت و جمادے چند بے حس و حرکت باید پنداشت اِنَّکَ مَیِّتٌ
وَاِنَّھُمْ مَیِّتُوْنَ نص قاطع ست فکر ازالۂ مرض قلبی درین فرصت یسیر بذکر شیر از اہم
مہام ست و علاج علت معنوی درین مہلت قلیل بیاد رب جلیل از اعظم

Marfat.com
Marfat.com

مقاصد دلی که گرفتار غیر ست از وے چه توقع خیر ست روی که مائل بکثرت
نفس امّاره از و بهتر ست آنجا همه سلامتی قلب مطلبند و خلاصی روح بجویند و ما
کوته اندیشان در همه فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و تکثیر سیئات چه توان
کرد و ما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون دیگر از مرض ضعف ظاهر اندیشه نکند انشاالله
تعالے بالصحت و عافیت تبدّل خواهد یافت خاطر اینجانب ازین رنجند رجمع ست جامهٔ
فقرا که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شد بپوشند و مترصد نتایج و ثمرات آن باشند
که کثیر البرکت ست ؎ هر کس افسانه بخواند افسانه ست ؎ دانکه دیدش نقد خود مردانه ست

است ؎ والسلام علے من اتبع الهدے والتزم متابعة المصطفے علیه وعلے آله
من الصلوات اکملها وی آن پیراهن را در پوشید و ازان مرض چندین ساله
۱۷ رهید و آمده از مریدان گشت منهاً فاضلے از مخلصان مقبول ایشان که ساکن
آن حدود ست باین فقیر گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن شد که مرا خویشی
بود که محبت با و تمام داشتم او را بیماری صعب روی داد جهت اُدویه و اَدعیه باطبا و فقرا
تردد بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد بخدمت رسیدم و التماس توجه
نمودم فاتحه خواندند و متوجه حجرهٔ خاص شدند بعد از لمحه برآمده مرا یاد کردند که فلان
طالب العلم که برائے مریض خود فاتحهٔ شفا طلبیده بود کجاست حاضر شدم فرمودند فاتحهٔ
مغفرت بخوانیم من در حیرت واندوه رفته بمسکن خود که از سرهند چند فرسخ بود باز گشتم
و در راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان بآن عبارت صریح ست بفوت و اگر اینچنین
خواهد بود پس خارقی عظیم ست من آمده مرید خواهم شد چون بخانه رسیدم از دفن
او فارغ شده بودند با خود حساب کردم که همان وقت که وے فوت کرده بود حضرت
۱۸ ایشان را معلوم شده مرا طلبیده فاتحهٔ مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدم منهاً
از عزیزی صاحب فطرتی ذی شوکتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بود شنودم

Marfat.com
Marfat.com

کہ گفت جہت امر ضرور از لاہور متوجہ برہان پور بودم چون بقدمبوس حضرت
ایشان در سرہند رسیدم مرا ضعفے روی داد کہ در رفتن و بودن متردد شدم حضرت ایشان
فرمودند کہ کار ضرور در پیش داری بہر حال متوجہ شو انشاء اللہ خیریست سبب الامر در راہ
در آمدم دو سہ منزل رفتہ بودم کہ آن ضعف بر من غلبہ کرد شبے بغایت استیلا
نمود در غلبات آن ضعف باخود گفتم ایشان فرمودہ بودند کہ برو بخیریست و عجب کہ
بصورت گرفت بعد ازین خطرہ در عین اضطراب و تپ و تاب حضرت ایشان در نظرم
آمدہ فرمودند کہ خاطر جمع دار کہ ضعف ترا برداشتم و در راہ در آری چون صبح شد ہیچ
اثرے از ضعف در خود ندیدم چون بدہلی رسیدم آنجا وقتے تناول بمجونی از معجونہا
عارہ مرا دلالت نمود بمجرد خوردن باز آن ضعف بیش از پیش عود نمود و بر بالین
افتادہ بودم و زبان التماس کرم بدرگاہ حضرت ایشان کشادہ و در رویے بریں
گذشتہ بود کہ یکے از دوستان قدیمی صمیمی من کہ در خدمت حضرت ایشان می بود
بنا گاہ از در در آمد گفتم خیریست گفت حضرت ایشان مرا فرستادند کہ خود را بفلان
یار خود برسان کہ ضعفہا او را روی میدہد باید کہ مثل تو مہربانی کاردانی با او بہمراہ
باشد و وقت رخصت خریطہ از نباتات طابیدہ بمن سپردند کہ بفلان برسان اینک
حاضرست من گفتم این نبات داروی ہست کہ حضرت ایشان برائے رفع این
مرض من فرستادہ اند من آنرا شربت ساختہ می نوشم اطبا مانع آمدند کہ وغلبات
تپ شیرینی و سردے خوردن مضرست من گفتم نامعقول مگویید آن طبیب
الٰہی برائے من فرستادہ و ناچار شربت ساختند بمجرد نوشیدن نصف ضعف
را از خود کم یافتم روز دیگر بقیہ نبات را بازشربت کردہ نوشیدم بکلی آن ضعف
و تپ مرتفع شد حاضران ازین قضیہ وفارق در حیرت رفتند و از معتقدان
شدند منہا این حقیر راقم عفی اللہ عنہ روزے در اثنائے تلاوۃ سورۂ

Marfat.com
Marfat.com

بنی اسرائیل چون بر کریمهٔ وتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا
رسید بخاطرش خطور کرد که مگر اداے نماز تهجد را در نصیب از برکات مقام محمود
که مقام شفاعت ست دخلی هست از حضرت ایشان باید پرسید باین نیت بملازمت
آمدم که ایشان در کار وضو بودند چون مرا دیدند بالفور فرمودند که تهجد را لازم داری
معروض داشتم که اکثر اداے یابد فرمودند هر که میخواهد که از مقام محمود که مقام شفاعت
است بهرهٔ تمام گیرد گو نماز تهجد را ملتزم باشد و آن آیت مذکوره را تلاوة نمودند
بنده سر در قدم همایون نهاده معروض داشت که به نیت استفسار همین
سر بملازمت رسیده بودم الحمد لله که بکرامت ایشان بے آنکه عرض نمایم
بظهور آمد منها هم این حقیر غفر الله ذنوبه میگوید که دران ایام که حضرت ایشان
این کمترین را بطریق رابطه مشغول ساخته بودند و بنده را راه عشقبازیها
بحضرت ایشان کشوده بود روزے رباعی بنظم آورده بسمع شریف رسانیدم
و آن رباعی این بود ؎ ای آنکه ملائک مگس قند تواند ٭ دل سوختگان
عشق اسپند تواند ٭ کان نمک از لعل تو آواره بکوه ٭ عالم همه در شور شکرخند
تواند ٭ ایشان بمجرد استماع مصراع اول فرمودند که مدح کسے چنان نباید
کرد که قدح بزرگ دیگرے لازم آید ملائکه بس بزرگ اند و جمهور اهل سنت
برانند که عوام ایشان از عوام بشر که اولیاء و من دونهم باشند افضل اند مگس
قند گفتن ناملایم است بنده را براے استشهاد آن این بیت مولوی که از زبان
شریف ایشان مذکور خواهد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتن آنرا نحوے
معارضه دانسته خموش بودم درین اثنا فرمودند که مبادا بآن بیت مولوی رومی
قدس سره که ؎ بی عنایات حق و خاصان حق ٭ گر ملک باشد سیاهش شد
ورق ٭ تکیه کرده باشی که مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات الله علیهم خواهند بود

Marfat.com
Marfat.com

یا از بس مبالغہ بغرض محال فرمودہ باشد یا در سکر حال از مولانا سرزدہ بود
منہا ثقات اصحاب ایشان نقل کردند کہ در سفرے حضرت ایشان بر باطے ۲۱ ب
فرود آمدہ بودند بناگاہ بیاران فرمودند کہ مرئی کردید کہ درین سرا امروز بلیہ روے
خواہد داد و در عامۂ اہل سرا سرایت خواہد نمود یاران مایکدیگر را خبر کنند کہ ہر
یک دعاے ماثورہ بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شیئ فی الارض ولا فی السماء
گویند اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق را تکرار نمایند کہ ہر کہ این دعا را
بخواند بعنایت اللہ سبحانہ وے و اسبابش محفوظ ماند ازین فرمودۂ ایشان دو
ساعت نرفتہ بود کہ در بعضے خانہا ے آن رباط آتش در افتاد و بشدتی ہر چہ
تمامتر مشتعل شد چنانکہ مردم از اطفای آن عاجز گشتند و بسا خانہا سوخت
و بسا امتعہ چہ بجرقت و چہ بسرقہ رفت مولانا عبد المومن لاہوری کہ فاضلے
بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصد محنت
بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند کہ مکرر شما را بخواندن ۸-
دعاے ماثورۂ مذکورہ خبر نکرد و گفت نہ حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
مولانا عتاب نمودند و ہر یارے کہ آن دعا خواندہ بود وے و اشیاء وے بسلامت
رہائی یافت منہا فقیرے کہ در حدود دکن سکونت داشت و بشرف قدمبوس ۲۲ ب
حضرت ایشان نرسیدہ بود اما غائبانہ از آرزومندان و مشتاقان آن
درگاہ بود از غایت اشتیاق عریضہ مشتمل امتداد ایام محرومی و فراق بجاودان
آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضۂ او باو نوشتند کہ
در وقت مطالعۂ کتابت شما انبساط نورانیت شما در ان نواحے بسیار بنظر در آمد و امیدوار
ساخت للہ سبحانہ الحمد و المنۃ علے ذلک انتہے آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاہ در آستان

Marfat.com
Marfat.com

گذرانده نوازشها دید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن باندک روز
ماصدق فرموده و بشارت حضرت ایشان بظهور پیوست جمع کثیر که زیاده
از هزار باشد بتوسط او داخل طریق نقشبندیه شدند و جم غفیر صاحب ذوق
و حالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و اینمعنی را حضرت ایشان در
حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیده فرمودند ع دلها اسیر آن نظر
دوربین او ۞ منها هم در صوب دکن خانی عظیم الشانی که قدوة خوانین بود و از ب ۲۱۳
محبان صلحا و علما و عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادے تمام داشت بناگاه از
ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت
بدگمان شد تا بیم آن بود که بقتلش رساند حضرت سیدی مرشدی میر محمد
نعمان سلمه الله که آشنائے آن خان محب الفقرا بودند قضیهٔ او را بحضرت ایشان
عرضداشت نموده التماس کردند که بتوجه خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعهٔ عریضهٔ سیدی بسیدی
نوشتند که در وقت مطالعهٔ کتابت شما آن خان در نظر بس عالیشان نمود خاطر
شریف از معاملهٔ او جمع دارند چون این رقیمه شمیمه بحضرت سیدی رسید همان
را بخصوصها بان خان فرستادند وے شکر آنها بجا آورد و گفت که بسیار بسیار
صعب مینماید کشایش معاملهٔ من که سلطان در حق من بغایت بدگمان شده
و حاسدان از در و دیوار فتویهاء جریمهٔ من نوشته اند آرے بتوجه بزرگان
علوشان من عجب نباشد ازین نوشتهٔ شریفه ده دوازده روز نرفته بود که
خاطر سلطان بحال وے بشفقت تمام منصرف شد و باز آن ایالت و صوبه داری
را باو مسلم داشت و بیش از پیش بوے الطاف و اعطاف بظهور آورد منها شیخے ب ۲۴
سجاده نشین از روے طلب و نیاز از راه دور بمحبت تمام بآستان آن قدوهٔ

Marfat.com
Marfat.com

انام رسید چون ملازمت نمود با آنکه شیوهٔ ازین ایشان آیندگان خصوصًا
بمشائخ وصلحا کمال بشاشت وتواضع ومهربانی بود در حق آن عزیز آثار عنایت
ونزهت چندانی بظهور نیامد بعضی مخلصان بعرض رسانیدند که این مرد از
مشاهیر مشائخ نست وباخلاص تمام از راه دور باین عتبهٔ علیه رسیده حضرت
ایشان در حق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند که آری چنین گمان می بردیم اما در
پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشته می بینم چه باید کرد یاران در تعجب رفتند مدتی
بسر برد تا آنکه بعد از چندگاه آثار فراست ایشان بظهور پیوست اتقوا فراسة
المؤمن فانه ینظر بنور الله منها فقیر سے گفت که هنوز بخدمت حضرت ایشان
نرسیده بودم عرضه داشت با آنحضرت فرستادم که صحابهٔ پیغمبر صلے الله علیه
وسلم که بیک صحبت از کمل اولیا که غیر اصحاب باشند افضل شدند سرّش
چه باشد مگر در همان صحبت ایشان را حالتے روے مے داد که بر جمیع احوال اولیا
شرف وفضیلت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند که حل این
سوال منوط بصحبت ست وموقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد ازان بخدمت
وصحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اول حالتے بر من روے داد که به بیان
او شرح نگنجد آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیده فرمودند که امروز
ورق ترا گردانیدم واحوال تو صورت دیگر گرفته فهمیده باشی یا نه سر در قدم
ایشان نهادم بر خاک پاے آن سرو بوستان اقتباس انوار وراثت از جویبار
دیدهٔ دل وروان برگشادم منها عدول اصحاب ایشان حکایت کردند که سیدے
صاحبدلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس رسید که
آن سید را ذکر دل بر تجلی غلبه کرده بود که هر که در پهلوی او نشستی آواز ذکر دل
از و استماع نمودی لاسیما چون آن سید بخواب رفتی دو چندان آواز آن ذکر رفعت

Marfat.com
Marfat.com

گرفتی از بعضے مشایخ وقت رخصت واجازۃ وکلاہ وخرقہ یافتہ بود از حضرت نیز
مترقب ایں معنی ں بود چون قضیۂ ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
شد فرمودند مستعد ظاہر میشود اما ازین استیلای ذکر دل کہ بجہر کشیدہ
واز ان اجازتہای بیحاصل کہ دیدہ وی را پنداری بر سر دویدہ وسد راہ ترقی او
گردیدہ معالجۂ او سلب این حالت ست از دل او دور نیز نرفتہ بود کہ آن ذکر جہان
چنان از و مسلوب گردید کہ ہر چند بہ تکلف خود را بان میداشت فائدہ نمیدید
حیران شدہ می نالید واشک حسرت می بارید وضمون این مصرع بزبان حال
میسرا ید ع ہر چہ اندر خانہ بود آن طرفہ طرار برد چون روزے چند حضرت ایشان
در تاب انتظارش گداختند وبنای پندارش را از بیخ برانداختند بتفقد تمام او را
طلبیدند باحوالات مخفیہ نوافتند وفرمودند کہ معاملۂ باطن مبطن باید داشت نقشبندیہ
عجب قافلہ سالارانند چہ کہ بر ندارہ پنہان بحرم قافلہ را چہ منہا شیخ محمد مسعود ۲۷ ب
کہ برادر خرد حضرت ایشان بود واز مریدان مقبول صاحب کشوف حضرت
خواجۂ عالیشان قدس اللہ سرہما جہتہ کفاف معیشت بر سبیل تجارت بقندہار
رفتہ بود در ان ایام سحری حضرت ایشان بخادمی کہ حاضر وقت بود فرمودند
کہ عجب معاملہ ایست خواستم متوجہ احوال محمد مسعود شدم ہر چند بدیدۂ مکاشفہ
جستجو نمودم ویرا ہیچ جا در روی زمین نیافتم بعد ازان چون نیک متوجہ شدم
صورت قبر او کہ بتازگی فوت شدہ در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین
فرمودۂ ایشان بچند روز رفیقانش رسیدند خبر وفات او رسانیدند منہا دریافتیکہ حضرت ۲۸ ب
ایشان در اجمیر تشریف داشتند شہر مبارک رمضان در میان برفشکال رسید حضرت ایشان
بعادت شریفہ متوجہ ختمات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بست یاران در مسجد کہ بغایت
تنگ بود نماز را ادا نمودند از تعفن بایشان در ویشان آزار رسید بعد از ادائے نماز حضرت ایشان

Marfat.com
Marfat.com

برزبان مبارک راندند تاتمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الٰہی باران شبها فرصتی میدہد
که برون مسجد تراویح گذارده میشد چه نعمتے بود این حقیر بیلی از یاران گفت شنیدی
که چه فرمودند دیگر تا آخر رمضان در شب باران نخواہیم دید انشاء اللہ سبحانہ همچنان
شد که تا شب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران اصلا در شب نشد
بعد از ادائے این ختمات از شب بست و هشتم باران سختین گرفت گان هذا من کرامۃ الشریفہ
منها همان مسجدی که ذکر یافت یک دیوارش سمت بنیاد شده بود و بیک جانب ۲۹ ب
میل تمام نموده بنوعی که اکثر آیندگان مسجد و جمعی که در حواشیٔ او می بودند یا از آنجا
عبور می نمودند متعجب آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بر سبیل
طیبت روزی فرمودند که ما تا زمانی که این فقرا اینجا هستند رعایت کرده نخواهد
افتاد بقول اکابر که فرموده اند هزل لنا جدع هزل من هزل نیست تعظیم ست
همچنان شد که فرموده بودند روزے که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
فقیر بتقریب ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قریب میلی نرفته بودند بل همین
که از محاذات آن مسجد مختفی شدند آن دیوار بیکبار بیفتاد منها در ایامیکه بلاهور ۳۰ ب
تشریف داشتند نماز خفتن را ادا نموده بنزدیک یکی از دیوارهای آن منزل
ایستاده فرمودند که امشب زنهار کسی نزد این والان نباشد و نخسپد و حال آنکه
باعث از باران و امثال آن در میان نبود شخصی طبیب وار بفقیر گفت که
خانهای دیگر ازین فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را با فتادن امشب
نسبت میدهند و حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد یک کنیزی در آن
والان خوابیده بود در تہ آن خانه آمد و دیگری که نزدیک بآن بود بپای او کلوخی رسید
حضرت ایشان بعتاب فرمودند که ما شب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند ۳۱ ب
چون آن کنیزک را از آنجا برآوردند اصلا آسیبے باو نرسیده بود منهائیے از حکام

Marfat.com
Marfat.com

آن حدود خواستہ کہ بر سر کشان رود و استیصال آنہا نماید بہ یکے از مشائخ
آن نواحی استخارۃً مذکور ساختہ آن عزیز وے را بشارت بفتح دادہ ترغیب
بر قتل نمودہ آن امیر بحسب اشارۂ آن فقیر متوجہ آن کارزار شدہ پیش
از آنکہ وے باعدا ملحق شود این عزیز عریضہ بخدمت حضرت ایشان از روی
احتیاط نوشت و عرضہ نمود کہ من درین باب بشارت فتح دادہ ام حضرت
ایشان چہ میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند کہ از شما خطا در کشف رفتہ
معاملہ نزد ما برعکس ست لیکن چون آن امیر دور رفتہ بود کسے این فرمودۂ
حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرمودہ سہ چہار روز نگذشتہ بود
کہ خبر رسید کہ آن امیر از ان سرکشان ہزیمت یافت و بہ پریشانی تمام مراجعت
نمود و نشان و نقارہ را بغارت دادہ آمد منہا فرزند ثالث سلطان وقت را کہ
از سائر اخوانش در رشد امتیاز تمام داشت ناگاہ با پدر نزاعے در میان آمد از یکسو
پدر با لشکر عظیم و از یکسو پسر با سپاہ شگرف باہم مقابل شدند و کار بمقاتلہ کشید
و یکی از خوانین عمدہ کہ طلیعہ لشکر پدر بود در عین کارزار بلشکر پسر ملحق گشت
و دیگران نیز درین اندیشہ بودند از آنجا کہ شاہزادہ محب و مشفق فقرا و علما
بود و حامی ملت بیضا بعضے از اعاظم مشائخ وقت نامہ با نحضرت نوشتند کہ
درویشان و بزرگان دیار دہلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاہزادہ معلوم
نمودہ اند حضرت ایشان درین باب چہ میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند کہ درین
معرکہ معاملہ برخلاف آن مکشوف میگردد اما آخر کار معاملۂ شاہزادۂ عالیمقدار بسیار خوب
در نظر می در آید ہمچنان روے داد کہ فرمودہ بودند قریب چہار پنج سال سرگردانیہا
کشید ناگاہ حق سبحانہ از سائر اخوان ایشان را برگزید و نائب مناب پدر گردانید و چہ نائب بہ
از منوب و چہ خلف بہ از سلف و بادشاہی جمیع مملکت ہندوستان را بآن قدوۂ

Marfat.com
Marfat.com

سلاطین زمان سلمہ اللہ بالعدل والاحسان عطا فرمود و مملکت ازین بادشاہ انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت دیگر دیدند و شریعت زینت دیگر پذیرفت ازین راہ این حقیر را تاریخ سال جلوس این بادشاہ بر اورنگ شوکت و جاہ بدیہہ زینت شرع از دل بزبان آمد حضرت پروردگارا سالہای بسیار با علو منزلت و رفعت مرتبت و فتح و نصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام کردا و سبق اہل ارشاد

فصل نہم در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جہان بفراديس الجنان در

سال ہزار و بیست و چہار از ہجرت سید الابرار صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ آفتاب عمر گرامی ایشان در برج پنجاہ و سہ سالگی بود بر طبق شمار احمد روزی بمخلص اصحاب خود فرمودند کہ چنان دانمودند و ملہم گردانیدند کہ قضاے مبرم در عمر زندگانی ما بشصت و سہ سالگی ست و ازین معنی شادی بودند کہ از غایۃ اتباع سید المرسلین صلے اللہ علیہ و آلہ اجمعین در سن عمر مطابقتے نیز بظہور میرسد بذلک موافقتی با عمار صدیق و فاروق و مرتضے رضی اللہ تعالے عنہم میسر میگردد و در سال ہزار و سی و دوم در بلدۂ اجمیر فرمودند کہ آثار قرب انتقال ظاہر میشود و بحضرت مخدوم زادہاے گرامی سلمہم اللہ کہ آنوقت در سرہند بودند نوشتہ فرستادند کہ ایام انقراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن این رقیمۂ عظیمہ آن نور دیدہاے ولایت متوجہ ملازمت شدند بعد از شرف تقبیل عتبۂ علیہ بروزے چند در خلوتی آن دو فرزند ارجمند را طلب داشتہ فرمودند کہ مرا اکنون بہیچ گونہ نظرے و بہیچ وجہ بستگی باین جہان نماندہ می باید بآن جہان شد و آثار رفتن ہا نیز مشہود میگردد و چون مخدوم زادہا سلمہم اللہ از آن خلوت بیرون آمدند آثار دلتنگی و حزن تمام از ایشان در نظر این احقر رویشان آمد و ہر یک را گریہ در گلو دریافت ناچار

Marfat.com
Marfat.com

بندہ گستاخی نمودہ استفسار سرّ کار نمود چون بے آرامی و ناشکیبائی
این عاشق شیدائی را از استماع این خبر دید انستند و ہمین وجہ حضرت
ایشان نیز در آن خلوت کہ از ین قضیہ اظہاری رفتہ بود بندہ را طلب
نمودہ اند فلا جرم از اظہار آن خود را برکنار داشتند اما چون حضرت ایشان
کثرت اندوہ و ضیق صدر فرزندان عالی قدر را ازان واقعہ دیدہ اند و ایضاً
معلوم شدہ کہ ایام وصال بسالی خواہد کشید باز فرزندان را طلب نمودہ فرمودہ
اند کہ چند گاہ دیگر برای تمامئ کاری دیگری ما را نگاہ داشتند ازین نوید آن دو
سعادتمند ہا دید مسرور و متہج گردیدہ این زمان قضیۂ مذکورہ را باین خادم در میان
نہادند مع ذلک رخنہ جو بار دیدہ بندہ را کشادند اما ازین مژدہ چند گاہ کہ بر
زبان مبارک رفتہ بود حضرات مخدومزادہ ہای کبار و ہم این عاشق دلفگار
امیدوار سالہای بسیار گردید و از اتفاقات غیبیہ آنکہ دران ایام بزیارت
روضۂ شریفۂ خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ رفتہ بودند مدتے محاذی صدر
آن صدر الاولیا مراقب نشستند چون بر آمدند فرمودند کہ حضرت خواجہ اعطاف
و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصۂ خود ضیافات بظہور رسانیدند و سخنان و
اسرار در میان آمد یکی از ان مذکورات این بود کہ ما را فرمودند در خلاصئ خود ازین
عسکر سعی نکنید و بر رضای او تعالے واگذارید درین میان خادمان آن مزار فایض الانوار
آمدہ بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبر پوش متبرکہ حضرت خواجہ را
قدس سرہ کہ در ہر سال یکبار تازہ میگردانند و آن قدیمہ را یکی از کبار مشائخ
میفرستادہ اند یا بادشاہ وقت میدادہ یا تبرکاً چون لآلی و جواہر در صندوق
می نہادہ آن روز آن قبر پوش فیروزہ را بر آوردہ نزد ایشان آوردہ معروض داشتند
کہ بہ از شما سزاوار این کہ باشد حضرت ایشان ہا دب تمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپردند

Marfat.com
Marfat.com

آه سرد از دل کشیده بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکتر بحضرت
خواجه نبود لاجرم آنرا بما لطف نمودند برای تکفین ما نگاه میداشته باش و هم دران
ایام شبی وقت تهجد این بنده نزدیک بحجرهٔ خاص آمده قریب بآستان سر
بزانوی فکرت کشیده بود ناگاه ازان حجره آواز حزین گریه آلود بگوش هوشم رسید
گوش بر سوراخ دروازه شریفه نهادم شنیدم که آن قطب الانام با رقت تمام بیتی
را میخواند و اشک نیاز از دیدهٔ حق بین میراند و آن بیت اینست ؎ با دو روز
زندگی جامی نشد سیر از غمت ؛ وه چه خوش بودی که عمر جاودانی داشتی ؛ چون
ازین سفر سعادت اثر بسرهند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بمقوله
العود احمد کشودند نزدیک بمنازل شریفهٔ خویش دورتر از فرزندان زاویه اختیار
اختیار نموده انزوا گزیدند چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه بمسجد برون نمی آمدند و در آن
خلوت ینابیع الانوار والاسرار غیر از مخدوم زادهای کبار و این بیمقدار و دو سه
تن از درویشان خدمتگار دیگری را رسیدن کمتر میسر میشد روزی در بدایت
اختیار آن خلوت نفسی سرد از دل حقیقت برور برآورده این کلام شیخ الاسلام
را که چون بوعلی دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان راندند
الحق در اواخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالیشان شده بود که کاملان اصحاب
ایشان بطفلان نو در آمد این دبیرستان ملحق شده بودند دران ایام به بعضی
دوستان که کتابتی می نوشتند اکثر از استغفار چند کلمه درج می نمودند و در بعضی
کتابت تصریح میکردند که اواخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این بیچاره
را بسبب هرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بظهور پیوسته بود خاطر بران آمد
که اطفال را گرفته بتحت اقدام همایون برسد ناچار رخصت فرمودند بصد اندوه
و حسرت در وقت رخصت معروض داشتم که دعا فرمایند که بزودی باین آستان

Marfat.com
Marfat.com

ملجا حق پرستان مشرف گردم آنحضرت آهی کشیده فرمودند دعا کنم که در آخرت
باهم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز هوش از سر در ربود مع ذلک چون نصیب
این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود ناچار با دیدهٔ اشک
فشان و انشاد اشعار حسرت نشان که ازان اشعارست این دو رباعیه که از اشعار
باین مدعا مینماید ؎ مسکین مگسی حلقهٔ هر در میزد ۔ هر سو طبل سراغ شکر میزد ۔ چون
یافت دکان قند بادش بربود ۔ میرفت و زیاس دست بر سر میزد ۔ ؎ حرفی
نشنفته از دلبستان رفتیم ۔ صبحی نشگفته از گلستان رفتیم ۔ آدم که چو آه سرد از اصحاب
خمار ۔ ناخورده شراب از دل مستان رفتیم ۔ و اواخر ماه رجب سنه هزار و سی و سه بود
که بنده مرخص گشت ازان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان که مدت هفت
ماه باشد شیخ بدر الدین سرهندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقریر حضرات
مخدوم زاده های عالی شان سلمهم الله سوانح این شهور سبعه را رقم نموده از انجا
قضیه ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
بعضی فوائد دیگر که زبان آن قیمه ازان ساکت ست منتصف شعبان سنه مذکوره
که کریمه انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین صفت آن شب متبرک است
حضرت ایشان در خلوت خانه احیاء لیل می نموده اند ناگاه دران نصف شب
بآن خانه که اطفال و والده ماجده آنها آنجا بودند تشریف قدوم ارزانی فرمودند
آنشب بناگاه بر زبان شریف عصمت پناه یعنی والده مخدوم زاده ها سلمهم الله گذشته که
امشب که شب تقدیر آجال و آمال ست خداوند که نام کرا از ورق هستی محو کرده
باشند و نام کرا ثابت داشته چون حضرت ایشان رضی الله عنه این سخن
شنوده اند فرموده اند که شما بشک و تردد مگوئید چه باشد حال آنکس
که معاینه می بیند که نام او را از صحیفه زندگانی این جهانی محو ساخته اند این را

Marfat.com
Marfat.com

زیبوش بر اندازد فرمودہ آہی از دل اسرار منزل شنیدہ اند ایضا بعضی محرمان
خاص و متعلقان ذی اختصاص درین ایام اختیار انزوا و انقطاع جرات نمودہ
پرسیدند کہ وجہ این تبتل و عزلت و انقطاع از عیال و خلق اللہ درین روزہا
چیست فرمودند سر غیب آنست کہ ایام ارتحال خود را ازین جہان قریب می بینم
چون اینچنین باشد بگلگی خود بہ تنہائی و انزوا و بہمگی اکنون باستغفار و استغفار ضروری
است و تمامی اوقات و انفاس درینوقت مستغرق عبادات ظاہرہ و باطنیہ
داشتن لازم و اینمعنی بی انقطاع تبتل تام صورت پذیر نہ پس شمایان ازمن دست
بدارید و مرا باو سبحانہ واگذارید و ایضا درین ایام روزی کہ در دہلیز حرم سرا اضطجاع
نمودہ بودند بناگاہ فرمودند درین سرما کہ بعد از دو ماہ می آید ما درین خانہ نخواہیم غنود
حاضران معروض داشتند کہ مگر در خلوت خانہ خاص خواہند گذراند فرمودند
آنجا ہم نہ و ازین خانہا جای دیگر نیز عرض کردند پس کجا فرمودند ببینیم کہ چہ خواہد
شد در اواسط ذی حجہ کہ اوائل میزان بود عارضہ ضیق النفس بر ایشان مستولی
تمود درین ایام روزے فرمودند کہ حضرت شیخ الانس والجن سید عبد القادر جیلانی
رضی اللہ عنہ در معاملہ دیدم کہ در حق من عنایات بلا نہایات نمودند زبان مبارک
خود در دہان من کردہ فرمودند کہ مردم در معنی این بیت ماکہ سہ آفتاب شموس
الاولین و شمسنا بدا علی افق العلی لا تغرب ہ و آن قول ماکہ قدمی ہذہ علی رقبۃ
کل ولی اللہ حیرانند شما حل آن مجویید کہ ازین ضعف صحت ست ولیکن
حضرت ایشان را از انجا کہ درین بیماری شوق لقای او سبحانہ مستولی نمودہ بود و از
کمال آن شوق گریہ بر ایشان غالب میشد و ہمیشہ در آن ضعف بدعای ماثورہ
اللہم الرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید کہ مرض
تو علاج پذیر نیست و بر اشکر اللہ بقدر ما بلغنا بدہیم لاجرم از و فور این شوق و اشتیاق

Marfat.com
Marfat.com

شرح این بیت و آن کلام قطب الآفاق نیامد اما چون لفظ صحت در حق آنحضرت
از زبان شریف آن بزرگ رضی الله عنهما رفته بود درین میان چند روزے
صحت گونه روی نموده و ریش دل خستگان رایحهٔ مرهمی شنود درین چند روزهٔ
صحت شداید ایام آلام ضعف و سقام را بشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در هجوم
مرارت ضعف حلاوتی و نعمتی می یافتم که درین چند روزهٔ صحت معلوم نمیگردد
درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بظهور میرسید یکی از ارباب اخلاص
آن وفور شوق ایشان را بوصال رفیق اعلے مشاهده کرده بود و یاس ایشانرا
از زندگانی این جهانی دیده و این تصدقات و خیرات را دفع بلیات گمان برده
در حیرت بود تا روزی بعرض رسانید که آن چیست و این چه مصراع را از اشعار
هندی بر زبان شریف راندند و سرشک مسرت از دیده برافشاندند ع هندی
آج ملاوا کنت سون سکهی سبهه جگ دینون وار یعنی امروز روز وصال دوست است
ای محرم همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نثار میکنم تا آنکه در دوازدهم
شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که درمیان چهل و پنجاه روز ترا ازین جهان
بآن جهان باید شد و قبر مرا بمن نشان دادند مستمعان در اندوه و حسرت رفتند و ریش
جگر تازگی دیگر یافت حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله و حضرت مخدوم
زاده خواجه محمد سعید سلمه الله در همان ایام روزے آنحضرت را در گریه دیده سبب آنرا
پرسیدند فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروض داشتند که حضرت حق
سبحانه و تعالے خواص بندگان خود را درین دار به اختیار اینها میگذارد و چون
آرزوی خود ایشان باین مثابه است البته ایشانرا می برد چون ازین حروف در مخدوم
زادها تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند
که حسرت بر احوال خود میکنم از صمیم دل پُر درد و کانون جان اندوه پُر درد بعرض رسانیدند

Marfat.com
Marfat.com

که قبله گاها اینهمه بی شفقتی و کم رأفتی در حق مایان چیست فرمودند که حضرت حق عز
وجل از شما احب است و نیز شفقت و اعانت ما بشما بعد از ارتحال ما زیاده زیاده از ایام
حیات اینجهانی خواهد شد که اینجا علایق بشری در بعضی اوقات ناچار مانع اعانت و توجه
است و بعد الموت فراغ و تجرد است و از آن روز که حضرت ایشان آن معاینهٔ مذکوره در
ایام مذبوره نموده بودند شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بست و دوم صفر در جمع
اصحاب خسته جگر فرمودند امروز از آن میعاد چهل روز میشود تا درین هفت هشت روز
دیگر چه پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زادها فرمودند که درین چند روزهٔ صحت که
درمیان آمد هر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن و متصور بود حضرت حق سبحانه
بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات اکملها و من التسلیمات
افضلها مرا عطا فرمود مخدوم زادهاء عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
شدند که درین کلام رمزی مضمر بود که حضرت صدیق اکبر را رضی الله تعالی عنه بعد
از نزول کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بر دل
الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی الله علیه وسلم ع ز مشک زلف
تو بوی شب فراق آمد ٭ روز پنجشنبه بست و سوم صفر بدرویشان بدست مبارک
جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه پنبه دار نبود سردی هوا اثر کرد و تپ رجعت
نمود باز صاحب فراش شدند و چون حضرت رسالت علیه الصلواة والتحیة از
بیماری صحت یافته بفاصلهٔ قلیله مریض گشته انتقال فرموده اند کما یستفاد
من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
ندادند و پیش ازین ضعف بخادم فرموده بودند که مبلغ کذا را انگشت جهت منقل
بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بنصف آنچه فرموده بودند دلالت
نمودند بر زبان مبارک راندند که واعظی در دل من گفت که فرصت آنقدر انگشت

Marfat.com
Marfat.com

سوختن نیست باز فرمودند که همان مقدار بیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاورد ایشان
ازان انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را باطفال فرستادند
وآنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بکلی تمام شده بود درین ضعف
افاضهٔ علوم عالیه بیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند روزے ازانجا
که گرم بیان دقایق حقائق بودند تکلم فراوان بظهور رسید حضرت مخدوم زاده
خواجه محمد سعید سلمه الله وابقاه معروض داشتند که ضعف حضرت ایشان اینهمه
تکلم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
فرمودند که اے فرزند وقت کجاست و فرصت کرا بوقت دیگر زبان را دانم که یارای
اینقدر بیان هم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعة ادا نفرمودند
مگر چهار پنج روز اخیر که تنها گذاردند برای رعایت قوم و ادعیه و اوراد ماثورهٔ لازمه
و ذکر و مراقبهٔ دائمی را بی هیچ فتوری بجا آوردند و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و طریقت
را فرو نگذاشتند شبے که ثلث آخر شب برخاسته وضو کردند و تهجد را ایستاده
گذاردند و فرمودند که این آخرین تهجد ماست و آنچنان شد که بعد ازان تهجد میسر نشد
که معامله بآخر رسید تهجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فرو رفتگی روی
میداد مخدوم زادهٔ بزرگترین حین افاقت بعرض رسانیدند که این کثرت فرو رفتگی لوازم
ضعف ست یا از استغراق ست که بعضے معاملات عظیمه درمیان ست توجه دارم
تا کما هو مکشوف و مشهود گردند و باتمام و اکمال رسند و مجملی ازان غوامض اسرار
بگوش فرزندان کبار رسانیده اند و چون ازین فرو رفتگیها بافاقت می آمده اند و فضاهای
درد انگیز و داغ اثر بدرویشان خسته جگر درمیان می نهاده اند بیشتر آن وصایا تحریص
بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبه بود و میفرمودند
که سنت را بدندان خواهند گرفت گویا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

Marfat.com
Marfat.com

خاتمت داشتہ اند زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز بوقت انتقال چنین
نصایح بطور می آوردہ اند منہا ما رواہ الترمذی وابو داؤد عن عرباض بن ساریہ
رضی اللہ عنہ انہ قال وعظنا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم موعظۃ وجلت
منہا القلوب وارقت منہا العیون فقلنا یا رسول اللہ کانہا موعظۃ موع
فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی اللہ والسمع والطاعۃ وان یأمر علیکم عبد وانہ
من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنۃ خلفائی الراشدین المہدیین
عضوا علیہا بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعۃ ضلالۃ و درین وصایا
فرمودند صاحب شریعت علیہ الصلوۃ والتحیۃ دقیقہ از دقائق نصح بکم الدین
ہی النصیحۃ فروگذاشتہ از کتب معتبرۂ دینی طریق متابعت کاملہ بکپریہ
وبران کار کنید ونیز فرمودند در تجہیز وتکفین من مراعات اتباع سنت بوے
علی مصدرہا الصلوۃ والسلام نمائید وقبل ازین بوالدۂ ماجدۂ اطفال فرمودہ
بودند کہ چون ارتحال من ازین دار ملال پیش از تو معلوم میشود باید کہ از مبلغ
مہر خود کفن من سازی ونیز یکی از وصایا این بودہ کہ فرمودہ اند قبر مرا در جائے
کہ نام خواہند مقرر داشت مخدوم زادہا معروض داشتہ اند کہ پیش ازین
شرافت وبرکت موضع راکہ برادر بزرگ ما علیہ الرحمۃ باشارۂ حضرت آنجا
مدفون شدہ اند بیان فرمودند کہ مرقد من دران زمین خواہد شد وتعین موضع
دفن نیز در آنجا کردہ اید واکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما
الحال شوق من چنین ست چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند
اگر چنین نکنید بیرون شہر نزدیک والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شہر در باغ
تربت من مقرر دارید وقبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی ازان نشانی نماند
راقم حروف گوید این فرمودۂ حضرت ایشان قدس سرہ اشارہ مینماید ہم

Marfat.com
Marfat.com

بفنای اُتم وہم بر آنکہ آنحضرت متخلق باخلاق حضرت بی نشان گردیدہ بودند موید
اینمعنی ست آنکہ این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعہ دیدہ بود
کہ آنحضرت قدس سرہ ازینجہان انتقال نمودہ اند و من نالان و گریان ہر سوی
می پویم و گاہ اَینَ احمد و گاہ اَینَ اللہ میگویم درین میان یکے مرا گفت اینک
مسجدے ست بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد ست چون بآن مسجد در آمدم
بجز خطے کہ از وصورت قبری طولاً و عرضاً ظاہر شود نبود و میگفتند قبر ایشان
اینست کہ جز اینقدر نشانی ندارد و مرا آنوقت تعبیر نسبت محو کہ آخرین نسبتی
است از نسبتہای فنائیہ و بقائیہ این طایفہ علیہ بر دل آمدہ بود چنانکہ حضرت
ایشان نیز در مکتوبی کہ کریمہ بل تأثرون علی الانسان حین من الدہر لم یکن شیئاً
مذکوراً عنوان آن مکتوب ست از تحقق باین حال تصریح نمودہ اند و آن خطرا
ہمان شیخ عارف فرمودہ بعد از اندک ایام از دیدن آن مقام انتقال آن غوث الانام
بظہور رسید تواند بود کہ تعبیرش ہم آن وہم این بود چون فقیر بہ برہان پور رفت
در اواسط ماہ صفر کہ دران ایام انتقال حضرت ایشان خواہد بود در ویشے از
مخلصان آنحضرت آمدہ بفقیر گفت کہ در واقعہ می بینم کہ شجرۂ عظیمہ در کمال
سبزی و ثمر و رفعت چنانکہ گویا نزدیک بآسمان رسیدہ و از کثرت اغصان
چنانکہ ہزار کس در سایۂ او آرمیدہ یکبار از تند بادے بر زمین آمد غریو و
افسوس و گریہ از مردم برخاست ؎ شور برخاست گرد امن مخفل شکست
بہ گریہ زد جوش مگر آبلۂ دل شکست ۔ این فقیر دلریش از واقعۂ آن درویش
ہراسان بود تا بعد از سے و اندروز ازین واقعہ خبر وفات حضرت ایشان
بہ بندہ رسید چون حساب کردم آن واقعہ باین صورت بحکم کریمہ کشجرۃ
طیبۃ اصلہا ثابت و فرعہا فی السماء الآیہ اشارہ می نماید بانکہ آنحضرت نمامی شریعت

Marfat.com
Marfat.com

غرا بودند باز گردیم بحرف وصایاے آن غوث البرایا قدس الله سره الاقدس
چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی در اختیار آن دو سه جا که برای
قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگرانی بل حیرانی دیدند به تبسم آمده فرمودند
شما مختارید هر جا صلاح دانید آنجا گذارید شب سه شنبه بست و نهم
صفر که روزش روز وصال خواهد بود بخادمانے که شبها بیمار داری میکردند
فرمودند بسیار محنت کشیدید همین محنت امشبه است و بس و در آخر شب
فرمودند اصبح لیل بوقت چاشت آن روز فرمودند که بجهت بول طشت ریک
ندارد احتمال جستن قطرات است و رعایت دقیقه در آن وقت نازک نموده ترک
بول نمودند و فرمودند که این ظرف را بردارید یکے گفت قاروره را بحکیم باید
نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقض وضو نمی نمایم و استنجا نمی کنم
مرا بر فراش من بخوابانید چنان کردند آرے چون معلوم ایشان گردید که بعد از
ساعتے انتقال خواهم فرمود و فرصت وضو نخواهد شد نقض وضو نفرمودند
و بطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیه دادند ایشان
بر طریقه مسنونه دست راست زیر خد راست نهاده بذکر پرداختند مخدوم
زاده بزرگ سرعت نفس در ایشان دیده معروض داشت که حال شریف
چون ست فرمودند خوبیم و نیز فرمودند آن دو رکعت نماز که کرده ایم کافیست
و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لمحه جان بجانان تسلیم نمودند
رحمه الله سبحانه رحمة واسعة ابدیة بثبوت پیوسته که آخرین کلام اکثر
انبیای عظام حرف از نماز بوده درین باب نیز بتبعیت انبیا و سرور ایشان
علیهم الصلوات والتسلیمات نمودند و این واقعه عظمے در چاشت روز سه شنبه
قریب بیکپاس روز بست و هشتم شهر صفر و بحساب شمسی نصف جدی گویند

Marfat.com
Marfat.com

بست ونهم صفر سنه هزار وسی وچهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه وآله وسلم
بوقوع پیوسته وآن ماه بست ونه روز آمده بود شب اول شهر ربیع الاول که
ماه نبوی ست بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شتافتند ایام ضعف وتپ
ایشان موافق سال عمر ایشان بوده وشصت وسه روز یعنی موافق مضمون
حدیث صحیح حمی یوم کفارة سنة بظهور آمده چون غسال آن بدن انور را بتخته
غسل آورد وجامهارا از تن مبارک برکشید همه حاضران معاینه دیدند که آنحضرت
برشیوهٔ نماز دست بسته بودند وامام وخضر راست برگرد سمع دست چپ حلقه
داده وحال آنکه حضرات مخدوم زادها بعد ارتحال دستهای ایشان را دراز کرده بودند
در زمان خوابانیدن بر تخته تبسم نمودند ومدتی همچنان متبسم بودند چنانکه فریاد از حاضران
برآمد واین قصه مصداق این قطعه گردید سه یادداری که وقت آمدنت پ همه
خندان بودند وتو گریان پ همچنان زی که وقت رفتن تو پ همه گریان شوند وتو
خندان پ دستهای شریف را غسال کشاده راست کرده بر بسار مضطجع
گردانیده غسل به جانب یمین داد چون بر جانب یمین خوابانید تا یسار را نیز
غسل دهد باز مرئی حاضران گردید که دستهای شریف بحرکت ضعیف که آن
از قوت ولایهٔ کاملهٔ نشان قوی بود متحرک شد تا بهم آمد وبطریق سابق ابهام وخضر
یمین بر سمع ایسار حلقه گشت وحال آنکه چون اضطجاع بریمین بود بایستی که دست
راست بر چپ نمی ایستاد باوجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و
برگ گل ملائم تر بود لیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادن وجدا شدن امکان
نداشته وقتیکه کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض بظهور رسیده بود وهمچنین
پیش از آنکه آنحضرت را بر تخته غسل فرود آورند قبض بدین نهج مسطور واقع
گردید وچون حاضران کشادند مشاهده میکردند که دستهای مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور

Marfat.com
Marfat.com

باہم جمع شدند و ہمبرین منوال دو سہ کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید کہ اینجا
سرّی ست مبطن و رازی ست مخفی باز بکشادن آن متعرض نشدند و گفتند کہ
حضرت خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ فرمودہ اند کہ چون مرضی حضرت ایشان اسکنہ اللہ
بحبوحۃ الجنان چنین ست چنین گذارید صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کما
تعیشون تموتون ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم مشاہدۂ این
خوارق عظیم مخلصان را موجب مزید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و
حصول اعتقاد و ارادت گشتہ و آنحضرت را بموجب وصیت آنحضرت و بصواب
دید حضرت خواجہ محمد سعید کہ افقہ فقہای وقت اند و دیگر فضلای حاضر سہ جامہ سفید
کفن کردند لفافہ و قمیص و ازار و چاک قمیص را بروایۃ مفتی بہ از دو جانب منکبین نمودند
و عمامہ ندادند کہ اتفاق فقہا و محدثین ست کہ آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر صدیق
را رضی اللہ تعالے عنہ عمامہ ندادہ بودند در قہستانی مرقوم ست کہ اصح آنست کہ عمامہ
در کفن مکروہ است و علامہ ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز در منع عمامہ
در تکفین تاکید فرمودہ و حدیث ان اللہ وتر یحب الوتر نیز مقتضی اینست و حضرت مخدوم زادۂ
بزرگ خواجہ محمد سعید دامت برکاتہ امامت نماز جنازہ پیر و پدر بزرگوار خود رضی اللہ عنہ
نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند کہ مقتضی سنت چنین نیست و در کتب
فقہیۂ معتبرہ مرقوم ست کہ بعد از نماز جنازہ ایستادہ دعا کردن مکروہ است ہر چند کہ عمل
بعضے امام درین ایام چنین ست و روضۂ منورۂ ایشان پہلوی مسجد متبرک آنحضرت
جانب شمال در جوار مساکن شرف مواطن ایشان واقع ست و در ہمان قبۂ علیہ قبل
ازین حضرت مخدوم زادگی خواجہ محمد صادق را قدس سرہ نگاہداشتہ بودند نورانیت
و شرافت آن موضع را بارہا حضرت ایشان میفرمودہ اند و نیز در یکی از مکاتیب حال آن موضع
را چنین تحریر نمودہ اند بعنایت اللہ سبحانہ و بصدقۂ حبیبہ علیہ و علی آلہ الصلوات والسلام

Marfat.com
Marfat.com

والتحیۃ والبرکۃ بلدۂ سرہند گویا زمین احیای منست کہ برائے من چاہ عمیق تاریک را پر کردہ صفہ بلند ساختہ اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع دادہ و نوری دران زمین ودیعت گشتہ است کہ مقتبس از نور ولی صفتے و بی کیفے ست در رنگ نوری کہ از زمین مقدسۂ بیت اللہ ساطع و لامع ست پیش از ارتحال فرزندی اعظمے مرحومی بچند ماہ این نور را براین درویش ظاہر ساختہ بودند و در زاویۂ زمین سکنای فقیران را نشان دادہ نوری نمودند ساطع کہ گردی از صفت و شان بوی راہ نیافتہ بود و از کیفیات منزہ و مبرا بود آرزوی آن شد کہ آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود اتفاقاً فرزندی اعظمی کہ صاحب سر بود ظاہر ساختم و ازان نور و ازان آرزو مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پردۂ خاک در دریای آن نور مستغرق گشت ع ہنیئاً لارباب النعیم نعیمہا و ازشرافت این بلدۂ معظمہ ست کہ مثل فرزندی اعظمی کہ از اکابر اولیای اللہ ست در آنجا آسودہ ست و بعد از مدتی ظاہر گشت کہ آن نور موضع لمعہ ایست از انوار قلبیۂ این فقیر کہ از ینجا اقتباس نمودہ دران زمین افروختہ اند در رنگ آنکہ چراغی از مشعل افروزند قل کل من عند اللہ نور السموات والارض انتہی مرقومہ الشریف و راقم این حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زادۂ جامع الاسرار والعلوم خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ شنود کہ ایشان از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس نقل کردند کہ فرمودند ارادۂ عزلت و انزوا نمودم کہ بگوشۂ از گوشہا رفتہ بمنزوی شوم درین میان الہام نمودند و معلوم فرمودند کہ طریق محبوب و مرضی ما ہمین ست کہ الحال بر آن ہستی نہ آن طریق کہ خواہش کردۂ در آن وقت در نظرم بلدۂ سرہند چاہ تاریک نمود کہ ہیچ از غایت عمق راہ برآمد ندارد و نیز پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آوردہ

Marfat.com
Marfat.com

بودند که مرا محاذی قبر فرزندی اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را باحوالی آن که در آن وقت داخل محوطه بودند روضه از ریاض جنت دیدم لیکن آنکه مخدوم زادها را آخر در مدفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان همان نوشته و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بدروی دو جای دیگر را که فرمودند از غلبه دید فنا و خمول و بی نشانیها سرزده بود کما لا یخفی مخفی نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضے در ویشان و اخلاص کیشان دیده اند برخے ازان مرقوم میگردد یکی ازان خوارق که بسیار مریدان آنحضرت و غیر مریدان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زاده بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیر و همه مخلصان ایشان دیده اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و آنچه وجود حضرت ایشان را پیش روی آن مخدوم زاده مغفرت نشان که سمت قبله باشد بخاک سپرده بودند الحال ز ایران متفق اللفظ و المعنی میگویند حضرت ایشان که قبر مخدوم زاده تخمیناً یک زراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر ازان خوارق آنست که جامع رساله احوال و وفات ایشان مولانا بدر الدین سرهندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایته الغایه سرخ شده بود و آن سرخی آسمان را اکابر کریه بموت کمل دوستان او سبحانه گفته اند کما فی

شرح الصدور یعنی ان السموات والارض یبکیان علی المؤمن و بکاء السماء حمرة اطرافها و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زاده های عالیشان و بعضے در ویشان در واقعات و مکشوفات دیده اند بیش از انست که به تحریر در آید از انجمله است آنکه حضرت مخدوم زاده کلان شیخ محمد سعید سلمه الله فرمودند که ایشان را بعد از دفن بخواب دیدم که از انعامات عظیمه او تعالے که بعد از ارتحال در باب ایشان بظهور

Marfat.com
Marfat.com

آمدہ بہ بشاشت و فرحت تمام بیان میفرمایند و مباہات میکنند عرض کردم کہ قبلہ
گاہا از مقام شکر ہیچ کس را نصیبے عطا کردہ اند فرمودند بلے مرا نیز از جملہ شاکران
گردانیدند معروض داشتم کہ در قرآن مجید و قلیل من عبادی الشکور آمدہ و ازین
کریمہ چنان مستفاد میگردد کہ آن جماعۂ پیغمبران باشند یا کل صحابہ
پیغمبران چون ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ فرمودند آرے چنین ست امامرا
بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
مخدوم زادہ خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ تعالے فرمودند کہ ایشان را در واقعہ دیدہ
پرسیدم کہ سوال منکر و نکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانہ بکمال رحمت بخشت
بمن الہام فرمود کہ اگر تو اذن دہی این دو فرشتہ در قبر تو بیایند عرض کردم
کہ الٰہی و مولائی این دو فرشتہ ہم در حضرت تو باشند و پیش این بندہ مسکین
نیایند ایزد متعال نہایت رحمت و رأفت خود را شامل من داشتہ ایشان را
پیش من نفرستاد پرسیدم کہ ضغطۂ قبر چون گذشت فرمودند کہ شد اما اقل
قلیل و گویا مولانا محمد ہاشم خادم کہ از مخلصان قدیم ست حاضر ست و بخدمت
بر پا ایستادہ میگوید ایشان اقل قلیل را ہم بر سبیل تواضع میگویند والا انہم نشدہ
مخدوم زادۂ کلان فرمودند کہ در حجرۂ جماعت خانہ بودم و آن وقت سحر بود و معا
دیدم کہ حضرت ایشان از در در آمدند و بر سر عریش من نشستند و مرا در برگرفتند
ہیبتی بر من مستولی شد و لرزہ در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غایب
شدند و فاضلے دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام گفت در نماز فرض
ظہر کہ مخدوم زادۂ کلان امام بودند بچشم سر بفتح سین دیدم کہ حضرت ایشان برابر من
ایستادہ اند و چون میان من و ایشان در صف جماعۃ فرجہ بود دست مرا گرفتہ
بخود متصل ساختند کہ فاصلہ نماند تا آخر نماز ایشان را سیدہ بدم و فرجی شال

Marfat.com
Marfat.com

فستقی پوشیدہ بودند و گوش پیچ بر سر دستار پیچیدہ و مسحی در پای ایشان
بود و من زمان زمان متحیر میشدم و تعمق میکردم کہ مبادا از وہم باشد اما بی ریب
و شک چنانکہ در ایام حیات میدیدم مشہود می شدند چون نماز را سلام دادند ایشان را
ندیدم مضمون سہ آمدی و آتشم بر جان زدی ۞ رفتی و بر آتشم دامان زدی ۞
با خود میخواندم و اشک اندوہ ہجرت می راندم یکے از مخلصان ایشان کہ در
قریہ برک بودہ و ہنوز خبر وفات ایشان را نشنودہ بود و فرزندان آن ولیش
مخلص بیماری داشتہ بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکردہ باش
دران احضار آن طفل بیمار دیدہ است کہ حضرت ایشان آمدہ فرمودہ اند کہ
بابا ما بخدا رسیدیم و بہشت اعلے در آمدیم اول پاے راست در بہشت نہادیم
بعد ازان سر در آوردیم بعد ازان پاے چپ را و بلقای او تعالی مشرف گشتیم
ازیں معروض داشتہ کہ مرا نیز بہ بہشت و بلقای حق تعالے برسانید فرمودند
کہ ہنوز وقت تو و فرزندان من نرسیدہ چون آن مریض ازان واقعہ برآمدہ
صحتش روے دادہ و بعد ازدہ دوازدہ روز خبر انتقال ایشان بدیار او رسیدہ مولانا
بدر الدین مذکور در آن رسالۂ مذبورہ نوشتہ کہ بعد از انتقال آنحضرت من ہم در واقعہ
ایشان را دیدم کہ بخواجہ حسام الدین احمد کتابتی نوشتہ اند و عنوان آن مکتوب این
عبارتست کہ ما خود بخود و نگاہبان این جہانیم ما را ازیں جہان گذشتیم و در آنجہان نشستیم
انا للہ و انا الیہ راجعون این حقیر جامع این کتاب عفی اللہ عنہ گوید چون خبر انتقال آنحضرت
باین ہنروی زاویۂ غربت و سکنت رسید از غایت دلتنگی و اضطراب با جگر کباب و چشم پر آب
و دل آوارہ و گریبان پارہ از شہر روے بیابان نہاد و زبان حال را بانشاد این ابیات
خود بخشود ۞ بی روے تو روی دل بصحرا کنمی ۞ چون کوہ زبار غم رہ وجا کنمی ۞ از ہر
خاری نشان آن گل پرسم ۞ وز ہر مرغے سراغ عنقا کنمی ۞ اتفاقاً چون شب رسید در کنار

Marfat.com
Marfat.com

شهر در ویرانهٔ مسجدی بیاد آن گنج سر بجیب اندوه برده بودم و با سوز و حرقت تمام
آه سرد از دل و اشک گرم از دیده بیرون می آوردم لمؤلفه ز آتش غم آه سرد و
چشم تر داریم ما ٭ از رسول عشق اعجاز دگر داریم ما ٭ هر رگی شد رشته هر مو سوزن
اصلاحی نیافت ٭ چاکهای کز تو بر جیب جگر داریم ما ٭ بیخ هر مو بر تن هاشم ز ماتم
حلقه ایست ٭ در دل هر حلقه چندین نوحه گر داریم ما ٭ در میان این گریه و سوز
حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد با هزار پریشانی و حیرانی گفتم ای
قبلهٔ دو جهانی در آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتباع خلیل علیه السلام بجا باید آورد
در آتش راه شکیبائی گرفت با وجود این گرامی بندهٔ دیوانگی این عاشق مستمند
افزود و ورد زبانم این رباعی خود بود ؎ دیوانه دلم ز پند مجنون تر شد ٭ وز زخم کسان
ناله ام افزون تر شد ٭ هر شیشه که بشکست ز می گشت تهی ٭ هر چند دلم شکست
پر خون تر شد ٭ باز خواستم که سر بصحرا نهم چون پای بزینهٔ آن ویرانه مسجد نهادم بزیر
در افتادم چنانکه از هوش رفتم یکی از آشنایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناخته
بزاویهٔ خود برد و متعلقان مرا خبر کرد تا مرا بکنج احزان من بردند دانستم که آن انداختن
عدم رضای ایشان بود بآن آوارگی لاجرم در ویرانهٔ خود این مفلس بی نوا تا روز
جزا بهوای آن گنج بصد رنج ورد زبان خود این ابیات حسرت نشان خود
دارد لمؤلفه ؎ شکر یزان بنشستم سر هر رهگذری ٭ هر که از هر طرف آید ز تو
پرسم خبرے ٭ گاه برخیزم و گاهے بنشینم چو غبار ٭ تا توانان ترا نیست ازین
به سفرے ٭ بکف آرم طلبم بوے کبابی جگرے ٭ کاسهٔ دیده نهم بر کف و دریوزه
کنم ٭ ز اشک رخسار گدایان درت سیم و زرے ٭ خانه از نے کنم و نغمه نے
گیرم پیش ٭ تا مگر یابم ازین راه ز یوسف اثرے ٭ همچو آن تشنه که از دشت
بدریا آمد ٭ سر نهم در ره آن کش نگرم چشم ترے ٭ اهل این قافله سرگشته بیع

۱ بر دوش دلق سیه پوشم و صد گونه مشام ٭

Marfat.com
Marfat.com

اندوہ شرابۂ دل گروساختہ ہاشم بخیال نظرے بہ ناچار خود را بفکر نظم و نثر مرثیہا
و تواریخ انتقال مشغول گردانیدم شصت و سہ فقرہ بر طبق عمر گرامی ایشان
در غایت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی داد کہ ہر فقرہ تاریخ انتقال آنحضرت
بود کذلک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تعمیہ و امثالہما در ان باب از
دل کباب سرزدہ کہ مخلصان آنحضرت و فقیر زادہ و دیگر
ہمنشینان ہر یک را جمع نمودہ اند بیک تاریخ مشہور کہ آن کریمہ
الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم است بالکتفا میرود باین منظومۂ غریبہ نہ نہ
لمؤلفہ یا ایہا الانام لقد سافر الامام ۞ من کان ذیل رافتہ عروۃ
القبول ۞ قطب الذی تقوض رب السماء لہ ۞ حال التی تحیر فی شانہا
العقول ۞ ما الموت کان بدر کمال قد انطلق ۞ من شرق الظہور
الی مغرب الافول ۞ لما اصاب ارشاد رسول بحقہ ۞ اکتب لعام رحلۃ
وارث الرسول ۞ دیگر مخلصان آنحضرت نیز مرثیہا و تاریخہا نثراً و نظماً
در بیان آوردہ اند غرض ازہم پیرہاے ایشان مولانا محمد صادق نام
حدیث الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب را بزیادتی ہوسیان سوت
و جستہ تاریخ یافتہ یعنے الموت ہو جسر یوصل الحبیب الی الحبیب قضیہ
انتقال را بہمین حدیث مشعر الوصال ختم نمایم و دیدۂ دل را براہ انتظار فیوضات
و برکات حضرت و زبان قلم را بذکر احوال فرزندان عالیمقدار و خلفای
کبار آنحضرت بگشائیم بتوفیق اللہ سبحانہ و کرمہ

فصل دہم در ذکر احوال حضرات مخدوم زادہاے کبار خواجہ محمد صادق رحمہ اللہ تحسین

فرزند بہرہ مند حضرت ایشان بودند ولادت لازم السعادت آن نخل بوستان
بوستان ولایت در سال ہزار و دی نمودہ از بدایت صبی و آغاز نشو

Marfat.com
Marfat.com

ونما سیمای صفا و آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جد امجد ایشان
علیه الرحمة آنجناب را در کنف تعلیم و تربیت میداشته حضرت ایشان
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل شما عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت
اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
در حدود سنه هزار و هشت بصحبت گرامی حضرت سه خواجه فانی زخود
باقی بحق قدس الله تعالی سره رسیدند مخدوم زاده نیز بنظر قبول حضرت
خواجه و اخذ ذکر و مراقبه و جذبه و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علو استعداد
و فطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
معاملات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و هم از حفظ تصرفات و برکات پیر
عالیمقدار و پدر بزرگوار قدس سرهما دران ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
دینی فارغ نبودند تا آنرا نیز بنهایت رسانیدند شنوده ام که بسا بودی که دران
ایام از وفور مستی و استیلای جذبات سر و پای برهنه هر سو سر نهادندی و اوراق
سبق را بباد دادندی روزے در اثناے باران با جمعے از طفلان و یاران
برهنه سر و آشفته حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از انجا عبور نمودند چون
آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب ما را بنگرید که چه میکند وقتے
یکے از درویشان نواحی که در خدمت عزیزی سلوک تمام کرده و خلافت یافته
متوجه دیار خود بود بخدمت حضرت خواجه قدس سره آمده احوالات بلند خود را
بعرض رسانید و مرادش آن بود که ما را باینچنین احوالات نواخته اند اگر اینجا
همینهاست مصدع نباشم و اگر فوق آن بود استفاضه نمایم حضرت خواجه
مخدوم زاده مرا طلب نموده فرمودند بابا احوال خود را بگوی که درویشان مهمان
بشنوند مخدوم زاده احوال بعرض رسانده اند که بخصوصه احوالات آن درویش

Marfat.com
Marfat.com

بودہ بامزید آن چون آن شیخ دیدہ کہ طفل ہفت ہشت سالۂ این آستان
کہ دو سہ ماہ ہست قدم درین راہ نہادہ از حال پنجاہ سالۂ او دم نیز ند پندارد دید
آن احوال از سر نہادہ غیبت و استہلاک مخدوم زادہ قدس سرہ بانجای رسیدہ
کہ در غلبات و استیلای آن حضرت خواجہ جہتہ تخفیف مغلوبے ویرا طعام بازار
می دادہ اند چنانکہ حضرت ایشان قدس سرہ در مکتوبے تصریح باینمعنی نمودہ
اند و نیز از مکتوبے کہ حضرت خواجہ روح اللہ روحہ بجناب مخدوم زادہ نگارش
فرمودہ اند این مضمون ہویدا ست ازان مکتوبست این چند فقرہ قرۃ العین
محمد صادق برخوردار ظاہر و باطن گرد و احوال او چنانچہ ظاہر است مستوجب
حمد ست بہمان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشہ نیست انشاء اللہ
العزیز از سکر بصحو آید و فنا در شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب و از زمان
صغرسن در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
چنانکہ حضرت خواجہ قدس اللہ سرہ بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نمودہ ہموارہ
آن مخدوم زادہ را طلبیدہ اشتہ از امر کونیہ غیبیہ می پرسیدند و ایشان علی الفور از
ہر کدام بمقتضاے کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر بودہ از احوال
ہر کدام از اموات ہر مقبرہ استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال ہر کدام
چنانچہ مشاہدہ میکردند بیان می نمودند کہ تفصیل آن تعسر دارد چون حضرت خواجہ
ہم دران زمان حیات خویش بعضے طالبان را حوالہ بحضرت ایشان میکردند مخدوم
زادہ نیز ازان جماعہ بودہ بل بہترین آنہا لاجرم دست اقتباس بدامان انوار ایشان
والد بزرگوار خود زد تا بنہایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکہ ہمہ گفتندی کہ
این مہ پدر را چنین پسر باید حضرت ایشان در عریضہ کہ بحضرت خواجہ خود مرسل داشتہ
انجام قوم است محمد صادق از خردی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفری ہمراہ

Marfat.com
Marfat.com

می باشد ترقیات بسیار میکند در سیر دامن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود در
مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بفقیر مناسبت تمام دارد انتهی و آثار
فنا و تبرید دل از ماسوا چنان از جمال و خصال آنجناب هویدا بوده که بعضے از
ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که همینکه
این جوان را می بینم دنیا بر دل ما سرد میگردد و دیگری از درویشان بقوت تسلیم
و نیستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جفا و ملامت بعضے همسایها بخدمت
مخدوم زاده اظهار تنگدلی نمودم و گفتم چه باشد که بعضے اینان را تهدید و تنبیه
نمایند مخدوم زاده آه سرد از دل پُر درد بر کشید و گفت ای فلان اگر درخصومت
رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرق آن درویش گفت بنوعی این سخن از زبان
مبارکش رفت که من ازان عرض خجل شدم و کینهٔ ملامت گران از دلم بکلی رخت
بست و قوهٔ مدرکهٔ ایشان در مسائل علمی از عقلی و نقلی بغایتی بود که روزی بصحبت یکی از
فحول علما شیراز که بهند آمده بود و در معقولات بینظیر بود رسیده حرفی چند با او از دقایق
علوم هیئت و حکمت که زادهٔ طبعش بود در میان نهاد بعد از اتمام سخن آن فاضل شیراز
گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبهٔ هندوستان کسی قوهٔ ادراک
مسائل دقیقهٔ علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و
غلبهٔ انکسار و وفور تفرید و بهت و انس بمناجات و خلوات از فقرات متبرکهٔ والد
بزرگوار ایشان قدس الله سرهما که در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند نگارش
نموده اند برخوانندگان هویداست ما بفقرهٔ چند ازان کلمات ارجمند اکتفا نمایم
در مکتوب دوصد و هفتاد و هفتم از دفتر اول است که فرزندی اعزی مجموعهٔ مقامات
فقیر است و نسخهٔ مقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزندی
که از محرمان اسرار است از خطا و غلط مصون و در مکتوب دوصد و چهل و چهارم

Marfat.com
Marfat.com

بیان میفرمودند و همواره خاضع و خاشع و منکسر و متضرع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که هر یکے از اولیا را از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزے خواسته است و من التجا و تضرع خواسته ام از محمد فرح چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود کافیه خوان و بشعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و دعا میکرد که در سن طفولیت دنیای دنیه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در مرض موت یارانی که بیمارداری او میکردند عجائب و غرائب از وی مشاهده نمودند اند کرامات و خوارق که از محمد عیسے تا بشت سالگی مردم معائنه کرده اند چه نویسد بالجمله جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد و المنه که امانات را باهل آن بی کره و بی اکراه حواله نمودم اللهم لا تحرمنا اجرهم و لا تفتنا بعدهم بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قندهار مخدوم زاده بشاه بیگ ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبد الاحد قدس سره که در سواد قصبه سرهند واقع است برفتند و لمحه بر مزار منور مراقب نشستند بعد ازان سر برداشته گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده دران ایام در صغر سن بودند فسخ عزیمت سفر ننمودند عاقبت آن شد که مشار الیه با بضاعت تجارت دران سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انتهی انتقال حضرت مخدوم زادهٔ بزرگ روز دوشنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته بود و از لفظ روز دوشنبه نهم ربیع الاول هشتاد تاریخ سال وصال ایشان نیز برمی آید گویند چون وبا در آن بلده طغیان گرفت مخدوم زادهٔ بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون لقمهٔ چرب میخواهد تا ما نرویم تسکین نیابد ایشان راتب گرفت و برفتند بعد ازان وبا در قبیلهٔ ایشان تخفیفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضے را کے آثار

Marfat.com
Marfat.com

ازین دفترست که این مقام را بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و داخل ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم ست که استفاده که این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت ست و استفادهٔ فرزندی اعظمی علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر که از ولایت موسوی مستفاد ست شبیه ولایت رجل مؤمن ست که از آل فرعون بوده و ولایت فرزندی علیه الرحمة شبیه بولایت سحرهٔ فرعون که ایمان آوردند و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر ارجمند او یکی از دوستان نیز نگاشته اند که فرزند اعظمی رضی الله تعالی عنه با دو برادر خود محمد فرح و محمد عیسی سفر آخرت اختیار نمودند انا لله و انا الیه راجعون حمد الله سبحانه که اولا باقی ماندگان را قوت صبر عطا فرمودند ثانیا بلیه را سر دادند خوش گفت ؎ من از تو روی نپیچم گرم بیازاری ؎ که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری ؎ فرزند مرحومی آیتی بود از آیات حق جل و علا و رحمتی بود از رحمتهای رب العالمین و رسن بست و چهار سالگی آن یافت که کم کسی یافت پایهٔ مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال رسانیده بود حتی که تلامیذ ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت تمام درس داوند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی است از آنکه در بیان آرد معلوم شماست که در سن هشت سالگی برنهجی مغلوب حال شده بودند که حضرت خواجهٔ ما قدس سره معالجه بسکین حال ایشان را بطعامهای بازار که مشکوک و مشتبه است می نمودند و می فرمودند که مجتبی که مرا بمحمد صادق ست بهیچ کس نیست و همچنین مجتبی که او را باست بهیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را باید دریافت ولایت موسوی را بنقطهٔ آخر رسانیده بود عجائب و غرائب آن ولایت را

Marfat.com
Marfat.com

تپ طاعون پدیدار گشتہ بود صحت یافتہ و در غلبات آن تپ دیدہ بودند کہ مخدوم زادہ آمدہ آنہا را از دست جماعہ کہ بر آن بلیہ موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون کہ ما این بلا را برداشتیم شمار ابر مردمان بچپیدن روا نباشد و یکی در خواب دید کہ ہر کہ نام مخدوم زادہ نوشتہ باخود دارد از آن بلیہ بر ہد چند روز مردمان نام مبارک ایشان نوشتہ می بردند و اثرہای می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بر آن بودند کہ در مقبرۂ جد خود قدس سرہ مدفون گردند حضرت ایشان رضی اللہ عنہ در این باب متوجہ شدند باین مکان شریف کہ الحال مدفن ایشان ست مامور شدند چنانکہ قصۂ آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از ہر نماز جمعہ بزیارت روضۂ آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز ہر صباح شنبہ مع اصحاب حلقۂ ذکر را بر سر آن مزار پر از انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات عجیبہ از احوال اخرویۂ آن فرزند بیان میکردند و ترقیات بی اندازہ کہ بتوجہ و دعائے آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواہب الٰہیہ جل شانہ و عنایات کہ بظہور می آمد مکشوف می ساختند و روزے بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امروز متوجہ او بودم دیدم ہر لحظہ بانوار و آثار عجیبہ ظاہر شد و ساعت بساعت می بالید و اسرار غریبہ کہ برحمت الٰہی متعلق بود دلبستگی بیان میکرد و حضرت مخدوم زادہ قدس سرہ بعض عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان بآنحضرت مرسل داشتہ اند کہ از انجا پی باحوال گرامی ایشان توان برد ب منہا قبلہ گاہا ازے جز آن نیست کہ ہیچ لحظہ و ساعت بخلاف رضائے او تعالیٰ نگذرد و آن میسر نہ مگر توجہ خادمان آن درگاہ مدد سے فرماید و دستگیری نماید مصرع باکریمان کارہا دشوار نیست ؛

الحمد للہ والمنہ کہ بیمن توجہ شریف بطریقے کہ امر فرمودہ اند استقامت دارد و دران کم فتور راہ می یابد بل روز بروز امید وار ترقی و تزائد است

Marfat.com
Marfat.com

بعد از فجر و ظہر و عصر حلقہ می نشیند و از حافظ قرآن می شنود و بعض اوقات مقبوض است و بعض دیگر مبسوط قبض و بسط و ذوق و آرام و جز آن ہمہ تعلق ببدن دارد و ازان تجاوز نمی نماید لطایف ستہ نہ متوجہ اند و نہ غافل اگر متوجہ اند توجہ آنہا مثل علم حضوری ست بلکہ عین آن و توجہ و ذوق و مثل آن را ہمہ داخل ظلال میدانند و از ظل متجاوز نمی یابد لطائف او ببدن محتاط بودند و در نظر بصیرت غیر از بدن امر دیگر مفہوم نمیشد چنانکہ بحضور مسفور السرور عرض کردہ بود الحال از بدن در نظر ممتاز می در آیند و این مقام را مقام بقا میدانند و بعد ازین بقا باز یک نوعی از فنا بہ لطایف رو نمود چنان معلوم شد کہ بی این فنا کہ بعد از فنا روے دہد تمامی کار میسر نمیست الحال مقبوض ظاہر میشود فاما تا حال توجہ بعالم نیافتہ است چون غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمہ جرأت نمود و بہ منہا عرضہ داشت کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند کہ این حقیر مدتی مقبوض و مغموم می بود آخر الامر بمحض توجہ اقدس عنایت خداوندی دررسید و بسطے عظیم روے نمود و ران بسط چنان معلوم گشت کہ چنانچہ سابقًا یاد و توجہ مثلاً از جانب این کس می بود الحال ہر چہ ہست از جانب اوست تعالی و تقدس و در خود بیش از قابلیت قبول نمی یافت کالمرآۃ التی تطلع علیہ الشمس فاحترق بذلک الطلوع کل ظلمۃ وکدورۃ من البدن و اللطائف وحصل فیہا کل نور و برکۃ ینبغی فانشرح الصدر واتسع القلب وصار البدن کلہ نورا مضیا اللطف من السر والروح الذین کانا قبل ذلک وجدت التجلی الاکمل من بین اللطائف علی القلب فلما نظرت الی القلب ظہران فی القلب قلبًا آخر وانما التجلی علیہ لما نظرت الی القلب ظہران فی ذلک قلبًا آخر وانما التجلی علیہ لما نظرت الی قلب القلب ظہران فی ذلک قلب آخر والتجلی علیہ ہکذا الی غیر النہایۃ فلم ینظہر قلب بسیط الا وقلب آخر فیہ ولکن یتوہم الان انہ ینتہی الی القلب البسیط ولیس متیقن وعلم ان الحالات السابقہ من ہذہ الحالۃ بالنسبۃ الیہا

Marfat.com
Marfat.com

کانت کلها تکلفات صرفة وکان یخطر اسم هذا المقام فما کتبها بسوء الأدب قبله گاها این همه
کمترین اثریست از آثار توجه اظهر ؎ گر بر تن من زبان شود هر موی ٭ یک شکر تو از
هزار نتوانم کرد ٭ و آرزومندی دریافت ملازمت خادمان درگاه را چه شرح دهد حق
سبحانه باحسن وجوه این دولت عظمی میسر گرداناد بحرمة النبی الامی و آله علیه و علیهم من الصلوات
اتمها و افضلها حضرت سلامة و جماعة اعدا هر چند خباثتها میکنند و منصوبها می انگیزند
آخر الأمر بتوجه عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاورده اند بندهاے اینجای
همه عرض بندگی مینمایند و بجد و ذوق حاضر میشوند ب منها حضرت سلامت
شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد گوئیا
مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقة
محمدی علی صاحبها الصلواة والسلام مرکز و اجمال این مقام ست گوئیا دریای
عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی ست
انبیا علیهم السلام و اکثر اولیای کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بهره دارند
و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم نصیبی مفهوم نشد و این حقیر
نیز بهره یافت حق سبحانه بتوجه علیه نصیب کامل روزی گرداناد و هنوز این مقام
خوب واضح نشده است باقی احوال بجمعیت گذران ست درین ماه معظم خیلی برکات
مفهوم میشود اخوی محمد سعید اوضاع هموار دارد و اوقات بجمعیت و ذکر میگذراند
یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر می شوند والعبودیة انتهی حضرت ایشان را قدس الله
سره العزیز نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالیه است که اعظم آنها مکتوبی ست
در بیان طریق و آن مکتوب دو صد و شصتم ست از دفتر اول مکتوبات چون در غایة
تطویل و تفصیل بود و معارف دران باهم دریافته نقل آن یا فقرهٔ ازان دشوار
نمود خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اند بحسن مکارم

Marfat.com
Marfat.com

اخلاق بل وفور احوال وکثرت فضائل وبشاشت وجه ونرمی گفتار وصفائے
کردار آراستہ اند ولادت شریف ایشان در حدود سال ہزار و پنج ہجری شہر شعبان
بودہ وحضرت ایشان قدس سرہ میفرمودند کہ محمد سعید چہار و پنج سالہ بود کہ ویرا
رنجوری پیش آمد در غلبات آن ضعف ازوی پرسیدہ شد کہ چہ میخواہی بی اختیار
گفت حضرت خواجہ را میخواہم من این حرف او را بحضرت خواجۂ خود قدس سرہ
عرض کردم فرمودند محمد سعید شمار ہندی وحریفے نمود و غائبانہ ازمانسبت در ربود نیز
حضرت خواجہ قدس سرہ در بعضے مکاتیب کہ بحضرت ایشان رقم فرمودہ اند این
مخدوم زادہ را نیز بشفقت ورحمت تمام یاد فرمودہ دعا کردہ اند در مکتوبے کہ بیکی
از مخلصان در مدحت حضرت ایشان ماقدس سرہ برنگاشتہ اند آنجا نوشتہ اند
فرزندان ایشان کہ اطفال اند اسرار الٰہی اند استعدادہای عجب دارند باجملہ شجرۂ
طیبہ اند انبتہ اللہ نباتا حسنا واین کلام عزیز حضرت خواجہ قدس سرہ اشارت
است عظیم بعلو استعداد وفطرت ہمہ مخدوم زادہا و وصول ایشان بدرجات
علیا این مخدوم زادہ بعد از رسیدن بسن تمیز بتحصیل علوم صوری پرداختہ قسمے
از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی اللہ عنہ وبرخے را در ملازمت برادر بزرگ
خود قدس سرہ وبعضے را در صحبت شیخ طاہر لاہوری سلمہ اللہ بآخر رسانیدند تا در
انواع علوم عقلی ونقلی مہارت تمام حاصل کردند واز حفظ تصرف ویمن توجہ والد بزرگوار
در عین این تحصیل از نسبت این طایفہ بزرگ احوالات بلند بدست آوردند و
این مجموع کمالات صوری وترقیات معنوی باتمام وانجام رسانیدند در سن ہفدہ
وہیزدہ سالگی بار دیدہ شد گویا در ایشان بلوغ طبعے بلاغت معنوی توام گردید
ازان وقت تاحال کتب علوم دقیقہ را از معقول ومنقول بمہارت تمام درس میفرمایند
وبر بعض کتب معتبرہ تعلیقات وحواشی ریبا رقم فرمودہ اند از انجملہ است تعلیقات

Marfat.com
Marfat.com

مشکوٰة المصابیح که دران بتحقیق صحت و قوت آن احادیث که ماخذ ائمه حنفیه است
غایة سعی مبذول داشته اند بعضے علما که مطالعه نمودند بغایة پسندیده زبان بثنا
و دعاے ایشان کشودند و روزی که راقم نیز حاضر بود یکی از علما از ایشان مسئلهٔ مشکله که
بر اصول فقه تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایة تنقیح بیان فرمودند
و آن عالم سر بگوش راقم آورده گفت هیچ دانسته که مخدوم زادهٔ تو در مهارت علمی
امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلدهٔ لاهور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم برپا کرده بود
و علما و مشائخ آن بلده را و نیز اکابر نزیل آنرا دعوت نموده بود دران محفل بتقریب
سجدهٔ تحیت و سجدهٔ عبادت دقایق علوم درمیان افتاد حضرت مخدوم زاده با برادر عزیز
خود یکجانب بودند و جماعت کثیر از فحول علما یکجانب سخن را از هر علم تقریباً بدرجات
عالیه رسانیدند طلبهٔ علم از قوت علمیهٔ این دو برادر در تحیر رفتند و اهل مجلس بنظاره
درآمدند و برخے که بخصوص مشار الیهما را نمی شناختند می پرسیدند که این دو عزیز
کیانند چون می شنودند که فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آرے
ازان صدف ولایت این قسم درّ هدایت چرا بظهور نیاید و نیز این مخدوم زاده سلمه الله
بتقریب عدم رفع سبابه در تشهد بمذهب مختار حنفیه رساله بنگاشته بودند و فرمودند
مقصد آنست که اولویت عدم رفع بثبوت رسد علمای که مثبت رفع سبابه بودند
در اقامت جواب متحیر ماندند روزے حضرت ایشان قدس الله تعالے سره بتقریب
جامعیت این دو برادر به این حقیر فرمودند که چون محمد صادق علیه الرحمة فوت
شد گفتم دیگر چنین فرزندی که در فضیلت ظاهری و احوال باطنی صاحب کمال
باشد از کجا خواهم یافت حق تعالے بمحض کرم این دو برادر برخوردار را نائب
مناب آن برادر بزرگوار ساخت الحمد لله علے الاحسان این مخدوم زاده سلمه الله
اخذ طریقت و مراقبه از حضرت والد ماجد قدس الله سره نموده به نسبتهاے اصیل

Marfat.com
Marfat.com

رسیدند چنانکه ابتدا سلوک و ظهور جوش و خروش و ایام عرضه داشتی که از سرهند بدهلی
بحضرت ایشان نوشته بودند آنجا مرقوم بوده که حضرت سلامت دل را هیچ متوجه
بجای نمی یابد بلکه دل را نمی یابد اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون سایر
مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذکر رفتگیها در دل مفهوم میشود و در قصبه شاه آباد
مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است
پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بود و دیدم که شیخ را ظهور شد و آن
نسبت غلبه کرد چندانکه غلبه میکرد بدن متالم می شد درین میان ظهور حضرت خواجه
بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
و بیشتر تسکین شد انتهی حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عریضه
مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
اصیل است هیچ یکی از یاران را باین خصوصیت روی نداد انشاء الله که او نیز بولایت
خاصه مشرف گردد بعد از آن چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت ایشان رضی الله
عنه نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه و خواجه
محمد معصوم مدظلهما می بود و به نسبتهای بلند و احوال ارجمند می نواختند و محرم اسرار
غریبه و معارف عجیبه حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و
دیگران بوساطت ایشان مستفید می گشتند و در یکی از اسفار که این دو
مخدوم زادهٔ عالیمقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند و بضرورت در سرهند
مانده بنده که در خدمت حضور بود مشاهده مینمود که چون وارد عظیم و معرفت
شگرف بحضرت ایشان روی میداد این دو نور دیده را بشوق تمام یاد
میکردند در همان ایام این چند کلمه را که شاهد عدل است برین مدعا
بمشار الیهما رقم فرمودند الحمد لله والصلوٰة والسلام علی رسول الله فرزندان

Marfat.com
Marfat.com

گرامی هرچند مشتاق و خواهان صحبت ما اند و ما هم آرزومند حضور و ملاقات
ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوها میسر نیست مصرع تجری الریاح بما لا تشتهی
السفن ٭ درین عسکر بے اختیار رغبت ماندن را بسیار مغتنم میداند و یکساعت
این عرصه را به از ساعات کثیره و امکنهٔ دیگر تصور می نماید اینجا آن میسر است که در جاهای
دیگر معلوم نیست که تمثال آن میسر شود علوم و معارف آن موطن جداست و احوال
و مقامات این مجموعهٔ علیحده منعی که از جانب سلطان ست آنرا دریچهٔ کمال رأفت
و رضامندی مولای خود میداند جل شانه و سعادت خود را درین حبس می انگارد
علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کاروبارست و درین اوقات پر تفرقه
غرائب غنج و دلال لیکن هر دولت و نعمت تازه و بوالعجب که روز بروز میرسد
فرزندان در دل می خلند و از دوری و نایافت ایشان جگر در اضطراب می باشد
انگارم که شوق من بر شوق شما چرب و غالب ست و مقررست که آنقدر که پدر
خواهان پسرست پسر خواهان پدر نیست هرچند قضیهٔ اصالة و فرعیه مقتضی عکس
اینمعنی ست چه اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه
چنین آمده و اشد شوق اصل را ثابت گشته آری مصرع در خانه بکدخدای ماند
همه چیز ٭ والسلام و در دفاتر مکتوبات قدسی آیات معارف خاصه بیشتر نامزد
این دو نخل برومند بوستان ولایت میکردند کما لا یخفی علی ناظریها در سفر اجمیر
که این بنده در خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود که در هرچند روز ایشان
این مخدوم زاده را بفیض خاص و نسبت مخصوص سرافراز میساختند روزی فرمودند
گویا این سفر اجمیر برای محمد سعید بود ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در خلوتی
باین فقیر فرمودند بر عمر اعتمادی نمی بینم رفتن قریب مینماید میخواهم محمد سعید چنان
شود که تواند برین مسند نشست فقیر فحوای آنرا بسمع این مخدوم زاده رسانید

Marfat.com
Marfat.com

به لینت و رقت و انکسار و افتقار تمام فرمودند من ناقابل چنین و چنان خود را
بهیچ وجه شایان این امور نمی بینم حضرت ایشان هر جا تشریف برند برادرم محمد معصوم
را بجای خود بنشانند مرا بخدمت و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
اقدس ایشان نیاید نفرمایند من بر مزار جد بزرگوار قدس سره که برون شهر
واقع است زاویه اختیار کنم و مسند داری حواله قرة العین محمد معصوم باشد
فقیر این ماجرا را بخدمت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله معروض داشتم ایشان
نیز بگریستند و فرمودند همانا اعزی مخدومی خواجه محمد سعید سلمه الله مرا لائق خدمت
خود نمیداند من که نظر میکنم در استقامت احوال و اطوار و احتیاط های شرعیه و اخلاق
ملکیه و قوت علمیه و غیرها خود را کمترین مستفیض و تلمیذ ایشان می یابم و سعادت
خود را در خدمت ایشان می بینم فقیر این ماجرا را در خلوتی بعرض حضرت ایشان
رسانیدم ایشان بغایت خوشنود شدند و آب در چشم مبارک آورده باین فقیر
فرمودند می بینی انکسار و ایثار و وداد و وداد این دو برادر خجسته سیر را و دعا
در حق ایشان کردند باجابت قرین باد عریضه از بعضی عرائض این مخدوم زاده
که پیش از سفر اجمیر و قبل از ترقیات بلند بحضرت ایشان نوشته بودند ایراد نموده
می آید بعد از آن [باقی در صفحه ۴۰۴ است] ب هو عرضداشت
احقر العبید محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از اندوه مفارقت صوری
چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر مستولی میشود که مترصد هلاکت و مرض شدید
میگردد از خرابی احوال چه معروض دارد باوجود تعلقات شتی که دامنگیر شده تمنای
آن دارد که دیوانه وار از جمیع علائق گسسته و همه را سوخته عزلتی اختیار نماید
که جز لب گور این کس را نه بینند در حلقه پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواند
ظاهر شد که چنانچه ظرفی را خالی سازند باز پر سازند بنده را پر ساختن گرفتند بنوعی

Marfat.com
Marfat.com

که کیفیت آنرا نمیداند که چگونه بعرض رساند دریافت که تخلیه اول تخلیه از توهم
وجود ست که خود را که عدم مطلق و شر محض بود وجود و خیر محض می انگاشتم آن توهم
زائل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پرساختن آن اینست که بجای عدم که حقیقت
این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت خود در نظر ست ثبوت
مجدد هم منظور گویا شیئ خالی را پر کرده اند و گران باری آن واضح ست فردای آن روز
دیدم که آئینه گوران مینماید که روی من داغهای مختفی دارد که در نظر مردم نمی در آید دیدم
که آئینه در کمال صفا نیست دانستم که زنگ گرفته صورت داغدار ظاهر شد از آن
دلتنگ شدم آئینه دیگر گرفتم دیدم که داغهای زشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
آئینه دیگر گرفتم در کمال راستی و صفا اول پاره از رو در آن مصفا ظاهر شد ثانی الحال
تمام داغدار دیدم در آن وقت تعبیر نمودند که مرآت شیئ مغائر شیئ ست پس اول
چون معامله در میان عدم و وجود مختلط بود آئینه بر مثابه آن بود وقتیکه معامله بعدم
صرف کشید آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عقده حل شد
که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی ایستد
ظاهر شد که نهایت اطلاق انا تا بقایای عدم ست که ملتبس با باطل است چون
عدم باصل خود پیوندد انا منقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق انا به ثبوت مبدل
میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود چه وجود همیشه خود حاضر ست بصدقه
آنحضرت امیدوار ست که بتفصیل این حقائق بهره ور گردد انتهی حضرت مخدوم
زاده باین فقیر حکایت کردند شبی در صحن خانه خود دروازه را از درون بسته
خفته بودم و نصفی و زیاده از شب رفته بود یکی بشدت تمام وحدت در زد حیران
شدم که که باشد هر چند فریاد کردم جواب نداد بدروازه خانه آمدم که بگشایم او
در را بجانب خود می کشید و من جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان

Marfat.com
Marfat.com

رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بمجرد رسیدن آواز ایشان آینده
ناپدید شد صباح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش از انکه من قصه
شب را معروض دارم فرمودند امشب جن بخانهٔ تو میخواست در آید مزاحم شود
من مطلع شدم و بانگ بروی زدم و براندم بدین تقریب بعضی ثقات اصحاب حضرت
ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شبی بخانهٔ
خواب خود را زکشیده بودم و القایی آمده بود که ناگاه جنی خواست بر من تصرف
کند من کلمه لاحول ولاقوة الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من
برآمد دیدم که ملائکه با دو دور باشها نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند و متعلقان او
را از نواحی اجلا وطن نمودند بفلان منزل کشیدند ناقل گفت همان روز یکی را
ازان منزل آوردند که امشب جن باین آسیب رسانیده اینمعنی نیز مصدق
فرمودهٔ ایشان گشت ب وایضاً حضرت ایشان خود در رساله مبدء و معاد نوشته
اند که روزی احوال جنان را برین درویش منکشف ساختند دیدم که جنیان در
کوچها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن
از ترس موکل خود سر نمیتواند برداشت و به یمین و یسار خود نظر نمیتواند انداخت
در رنگ مقیدان و محبوسان می کشند و اصلا مجال مخالفت نداشتند الا
ان یشاء ربی شیئا و دران وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
موکلی گرزی ست آهنی که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضربه
کار او کفایت کند خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث حضرت
ایشان اند ولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هفت و یازدهم
شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الله سره العزیز میفرمودند قدوم
میمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او مارا بس مبارک و همایون آمد که بعد از

Marfat.com
Marfat.com

تولد او بچند ماه بملازمت حضرت خواجه خود مشرف شدیم و دیدیم آنچه دیدیم وقت
دیگر تعریف علو استعداد این فرزند ارجمند نموده فرمودند که از محمدی المشربان ست
و نیز آنحضرت در مکتوبی برنگاشته اند که از فرزندی محمد معصوم چه نویسد که وی بالذات
قابل این دولت ست یعنی ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلواة والتحیة و نیز
بر زبان شریف راندند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه سالگی
بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب کشود و میگفت من
آسمانم و من زمینم و من فلانم و من فلانم دیوار حق ست ؎ چون زلیخا کز سپند آن
تا بعود ؛ نام جمله چیز یوسف کرده بود ؛ آنگاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر
اند و نساء و صبیان در وصول انوار فیوض متساوی ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم حضرت ایشان همیشه بنابر مشاهده بلندی
استعداد و آثار رشد و رشاد که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاهده
مینمودند نظر عنایات شامل حال او میداشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در همگی
استعداد مودع می بوده می بودند و میفرمودند که چون علم مبدء حال ست از
تحصیل آن چاره نبود ازینجهت بتحصیل علوم از معقول و منقول نیز دلالت
می نمودند و از کتب دقیقه علمیه بقراة صفحه صفحه و ورق ورق امر کرده میفرمودند
بابا زود از تحصیل علوم فارغ شوید که ما را با شما کارهای عظیم است تا بتوجه شریف
آنحضرت این نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده
سالگی از تحصیل علوم فراغ یافت و اگرچه در ضمن تحصیل قال در تحصیل حال
و تنویر بال سرگرم می بود اما بعد از فراغ از آن بهمگی خود متوجه این گردید تا بعنایت
الله سبحانه از احوال و اسرار خاصه والد بزرگوار خود رضی الله عنه بهره فراوان گرفت بل
مخلصان امید دارند که بحکم واقعه که این مخدوم زاده دیده اند و از والد بزرگوار در تعبیر آن

Marfat.com
Marfat.com

اشارتی بمرتبه قطبیت یافته باین مرتبه والا برسند وآن واقعه اینست که بعرض
اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود نوری یافتم که تمام عالم ازان نور
منور است وآن نور در هر ذره از ذرات ساری ست چون آفتاب اگر آن فرو رود
عالم ظلمانیست حضرت ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش
میشوی واین سخن را از من یاد دار الحمد لله حمداً کثیراً این فقیر راقم گوید روزی از
زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سرّه العزیز شنودم که فرمودند اقتباس
محمد معصوم سبحانی مارا یوماً فیوماً بصاحب شرح وقایه می ماند در حفظ وتعلیم وقایه از جد
بزرگوارش چنانکه خود در عنوان آن کتاب آورده الفضائل جدی الوقایه سبقاً سبقا
وکنت اجری فی میدان حفظها طلقاً طلقاً حتی الفق اتمام تالیفه مع تمام حفظی راقم گوید
در مدحت علو حال ومرتبه این نونهاد وه بوستان کمال همین سخن بسنده است
ونیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمه چند در حق این فرزند رشید وبرادر بزرگ
ایشان خواجه محمد سعید سلمهما الله سبحانه رقم فرموده اند که از انجا آشنایان ذوالاخلاص
بحصول علو حال وکمال واکمال ایشانیان پی برند وآن اینست خاطر همیشه متوجه
احوال شماست وخواهان کمال شما دیروز بعد از نماز بامداد مجلس سکوت داشتم ظاهر
شد خلعتی که داشتم از من جدا شد وخلعت دیگر بمن متوجه شد که بجای
آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسی خواهند داد یا نه و
آرزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدهند بعد از لحظه دید که بفرزند
مرحمت فرمودند وآن خلعت او را تمام پوشانیدند وآن خلعت زائله کنایه از
معامله قیومیت بوده است که بتربیت وتکمیل تعلق داشته وباعث ارتباط باین
عرصه مجتمعه او بوده واین خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسد ومستحق خلع
گردد امید واریست که از کمال کرم آنرا بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این

Marfat.com
Marfat.com

فقیر بفرع مسالت این معنی مینماید واثر اجابتہ می فہد و فرزندے را مستحق
این دولت می یابد ؎ باکریماں کار ہا دشوار نیست ۔ اگر استعداد ست
ہم دادا دست تعالے ؎ نیاوردم از خانہ چیزے بخویش ۔ تو دادی ہمہ
چیز من چیز تست ۔ وبدین تقریب ہر دو مخدوم زادہ را بشکر ولالت نمودہ
نوشتہ اند قال اللہ تبارک وتعالے اعملوآل داؤد شکرا وقلیل من عبادی الشکور
میدانند کہ شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم اللہ علیہ من الجوارح والقوی
الظاہر والباطن الے ما خلق اللہ واعطاہ لاجلہ لولاہ لما حصل الشکر واللہ سبحانہ
الموفق انتہے بعد ازین بمدت قلیل چون حضرت مخدوم زادہا بشرف ملازمت
رسیدند خلعت ثانیہ موعودہ مذکورہ را فرمودند کہ بفرزندی محمد سعید عطا
کردند حمد اللہ سبحانہ علی ذلک چہ آن خلعت ثانیہ کنایت از خلعت ست
وغیر ازین نیز چہ در مکتوبات وچہ در مکالمات اشارات بکمالات فرزندان
فرو البرکات بسیار نمودہ اند حق سبحانہ برکات این را ہموارہ جاری دارد
وازان دو سرچشمہ زلال کمال بکام متعطشان این راہ رشحہ برساناد وہم از
عنایات الٰہی در حق این مخدوم زادہ ثالث آنکہ درین ایام باوجود مشاغل از
افادۂ طلبہ علم وافاضۂ طالبان حق والتزام اوراد وافیات در اندک روز حفظ قرآن
مجید نمود وما شاء اللہ من اعطاف اللہ سبحانہ والطافہ مخفی نماند کہ این
مخدوم زادہ را غایتہ اطلاع است بر اسرار ومعارف پدر بزرگوار خود چہ آن
معارف کہ داخل مکتوبات گردیدہ وچہ غیر آن از اسرار خاصہ کہ در خلوات
از زبان مبارک آنحضرت شنودہ اند وبعضے را از انہا در بیاضہ خاصہ
خود تسوید فرمودہ چون باین بندہ نظر عنایتے داشتند ومحرم میدانستند
باکثر آنہا اطلاع بخشیدہ بودند وبہ نقل بعضے اجازۃ فرمودہ وبعض ازان در

Marfat.com
Marfat.com

احوال حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی از انہا چنان ست کہ افشار ابر
نمی تابد از بعض آخر کہ توان اظہار نمود این برکات پنجگانہ تبرکاً بمنصہ تحریر می آید
ب۱ مراد از روضہ بودن قبر کہ در حدیث آمدہ القبر روضۃ من ریاض الجنۃ
آنست کہ حجبے و مسافتے کہ میان آن بقعۂ قبر و جنت بودہ مرتفع میگردد و ہیچ
حجابے و مانع میان آن ہر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعہ فنا و بقای بجنت پیدا میکند
فافہم و ہذا معنے قولہ صلے اللہ علیہ وسلم مابین قبری و منبری روضۃ من ریاض الجنۃ
این قسم روضہ خص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پرتوی از
جنت در آن بقعہ تابد می شاید ب۲ حیاتی کہ بنشاء دنیوی تعلق دارد دو چیز
می طلبد حس و حرکت و حیاتی کہ بہ برزخ متعلق است محض حس ست بی آنکہ
بادی حرکتے بود حق سبحانہ حکیم مطلق ست و موافق ہر محل حیاتی دادہ است
و در برزخ از حس چارہ نیست تا تالم و تلذذ صورت بندد و حرکت ہیچ در کار نیست
ب۳ علم کہ عبارت از انکشاف ست دو قسم ست کہ یا انکشاف احاطہ بود و قسم
دیگر آنکہ محض انکشاف باشد علمی کہ ممکن تعلق گیرد داخل قسم اول است و علمی کہ بوجب
متعلق شود از قسم ثانی ست و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطہ
آنست کہ کیفیت در درک نہ در آید و رویۃ اخروی مماثل قسم ثانی ست کہ آنجا محض
انکشاف ست بی آنکہ کیفیتے معلوم شود و چگونہ معلوم شود کہ در ان حضرت کیفیتے
نیست تعالے شانہ ب۴ در مقام رضا کہ فوق مقام حب ست دو اعتبار ست
اعتبار اول رضای حق ست از عبد و اعتبار دوم رضای عبد ست از حق عز شانہ
اعتبار ثانی فوق اعتبار اول ست چہ اول رضای حق ست بعد ازان رضای
عبد کما قال سبحانہ رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ ب۵ روزی حضرت ایشان کریمہ
انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون را خواندہ فرمودند علمای کرام ازین استنساخ استنساخ

Marfat.com
Marfat.com

ملک مراد میدارند و اسناد را مجازی میگویند اما مرا روزی در حین تکرار این آیه بر
دل گذشت که آیا در آنکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقی خواهد بود
متوجه شد مشهود گشت که دران مرتبه استنساخی ورای استنساخ ملک ثابت هست
مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص ست
یا عام ست فرمودند مخصوص بمخصوصان ست که میان او تعالی و ایشانان اموری میگذرد
که نمیخواهد که ملک را بران اطلاع دهد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم سر
آنکه او تعالی از بعض خاصان خویش کرام الکاتبین را دور میدارد مینماید که همین باشد
کذا نسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه الله یتوفی الانفس حین موتها
مع ان المتوفی ملک الموت کما تدل علیه الایة الاخری قل یتوفیکم ملک الموت الذی
وکل بکم الایة او یحتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملک وما جاء فی بعض الاخبار
من توسط الملک لبعض الخواص فیمکن حملها علی هذا المعنی باوفی تاویل و توجیه حضرت
مخدوم زاده سلمه الله در بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان نبوده اند احوال علیه
خود را بزبان قلم عرضه داشت نموده اند ما بنقل دو عریضه که دو شاهد عدل علو
احوال و اسرار ایشان ست اکتفا نمایم ب عریضهٔ اولی عرضه داشت
بندهٔ کمترین محمد معصوم ذره وار بموقف عرض باریافتگان عتبهٔ علیه میرساند
سرفراز نامهای گرامی پی در پی رسیده معامله را از حضیض باوج بردند
بعد از وصول مکتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بعنایت الله سبحانه فنا و
بقای بآن نور میسر گردید و تا مدتی دران استغراق داشت اگرچه در وقت تحریر
عریضه مستور مینماید تا وجهش چه باشد قبله گاها از عنایات او تعالی بوسیلهٔ توجهات
حضرت ایشان چه نویسد و از احسانهای او سبحانه چه بیان نماید کشان کشان می برند
هرچند نداند که از کجا می برند و به کجا رسانند اما کیفیات و حالات درین میان میدهند که ذوقی

Marfat.com
Marfat.com

است نہ بیانی ؎ من نہ باختیار خود میروم از فضای او و آن دولمند عنبرین
میکشدم کشان کشان ۔ حق سبحانہ بتوجہ عالی آنحضرت تمیز کامل عطا فرماید رب
زوفی علما عجب معاملہ ایست کہ باوجود ورود این احوالات بعضے از اوقات زوفور
قبض آنقدر منجمد میشود کہ گویا ہیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز باز از سر نو معاملات خاصہ تازہ
میگردد و کیفیات مخصوصہ جلوہ گر میشود وجہ آن چہ خواہد بود اینقدر میدانند کہ ما
اصابک من حسنۃ فمن اللہ وما اصابک من سیئۃ فمن نفسک واین معاملہ
بمناسبت خود را براہ انابت پیش از راہ اجتماعی بینند و اجتبار اطفلے میدانند دل حسرت
می آید و خود را بآن تسلی می دہد کہ بندہ را بخواست چہ کار ہر چہ عنایت فرمایند آن
راضی باید بود حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ شمہ از محبوبیت ذاتی بتوجہات علیہ آنحضرت عنایت
فرماید العبودیۃ عریضۂ ثانیہ عرضہ داشت کمترین بندہا محمد معصوم بندروہ عرض
خاک نشینان آستانہ علیا میرساند سرفراز نامہ عالی کہ دران این عاصی مہجور
ناقابل دور از کار را بانواع عنایات سربلند ساختہ بودند شرف از ورود آن یافت
؎ من کہ باشم کہ بران خاطر عاطر گذرم ۔ لطفہا میکنی ای خاک درت تاج سرم
قبلہ گاہا از احسانہای او تعالیٰ چہ توان نوشت و بکدام جوارح مکافات و شکر او سبحانہ
توان بجا آورد مگر آنکہ خود را خاک سازد بلکہ از خود نامی و نشانی نگذارد و ہنوز حق
آنرا بجا نہ آورده باشد چہ ہر عبادتے کہ باین طرف منسوب بودہ باشد
البتہ قاصر است و بعیب و نقصان متصف اللہم لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک مکتوبات معارف شریفۂ جدیدہ را اخوی خواجہ محمد
ہاشم از آگرہ فرستادند علو درجۂ آن نہ بآن مثابہ است کہ فراخور فہم ہزلی سرانجام
باشد و آنچہ اندراج یافتہ کہ افراد عالم ہمگی ظلال اسماء و صفات واجبی است
عز شانہ پس ہمہ اعراض بودند کہ جوہرے درمیان اینہا کائن نباشد

Marfat.com
Marfat.com

تا قیام اینہا بآن جوہر بود پس از ذات ایشان را جز حرمان نصیب نبود
و نصیب شان غیر از صفات نباشد بلکہ یک ذات عارف الخ شبے در نماز
تراویح در مراقبہ و مطالعہ این معنے افتاد دید کہ اعراضی کہ ذات اینکس بودند
باصل خود عود کردند و ہیچ نامی و نشانی ازان نماند و بتمام مضمحل و محو و متلاشی در
اصل خود گشت ہر چند عروج مینماید دولہ آنست کہ از ذات مجرد بہرہ یابد میسر نمیشود
و ہر چند سیر و ہمہ در اصول خود میرود و در اصول اصول الی ما شاء اللہ تعالی و مشہود
گشت کہ تا ہر جا سیر و ہمہ در وجوہ و اعتبارات میروی اصل اصول اند و ازین اصول
و اصول اصول بذات مجرد رسیدن محال است اصول ہمہ انقطاع می پذیرند و
ذات غرشانہ ما وراء و راست چہ اطلاق اصل در ان حضرت جل سلطانہ ساقط است
آخر الامر معاملہ بیأس رسید و بقین یقین معلوم گشت کہ ہر گاہ اصل تو صفات و
اعتبارات باشد نہایت سعی آن خواہد بود کہ تو در اصول خود مضمحل و متلاشی سازی و بعد
از اضمحلال در اصل از اصل گذشتن معنی ندارد امر دیگر باید کہ نصیبے از حضرت
ذات فراگیرد جل سلطانہ در ان وقت بخاطر رسید کہ حضرت شیخ محی الدین
بن العربی قدس سرہ خوش میفرماید کہ وما بعد ہذا الا العدم المحض یعنے نیست
کہ بعد از فنا و اضمحلال در اصول مگر عدم محض چہ اصول را در ان حضرت راہی نیست
غیر از انقطاع و ذات مجرد وراء الوراست تا این را ذات عطا نفرمایند بذات تعالی
رسیدن محال ست و انچہ حضرت ایشان نوشتہ اند کہ این قسم بزرگ در یک عصر
متعدد نمیشود و علاوہ یأس کہ مذکور شد آنقدر غم و غصہ روی داد کہ چہ نویسد و ایام
یأس گاہے بخاطر رسید کہ تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب ست پس
عدم تعدد بکدام اعتبار خواہد بود یا فرق اصالۃ و تبعیۃ باشد اما این قسم خواطر
مسکن آن اضطراب نمیشد محرمے نبود کہ با وی در دل توان در میان آورد

Marfat.com
Marfat.com

بحکم حتے اذا استیاس الرسل وظنوا انہم قد کذبوا جاءہم نصرنا فنجی من نشاء بر آخر
مکتوبے کہ نامزد این فقیر گردیدہ اطلاع دادند ہر چند مکرر بران مکتوب
گذشتہ بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود کہ چشم پوشیدہ ازین
حرف میگذشتم الحال بتوجہ شریف امیدوار ست کہ ازین معمّا وے بکشاید
چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت بتفصیل در خود مطالعہ نتوانست
نمود انشاء اللہ تعالے کہ بتوجہ آنحضرت بہرہ ور گردد والعبودیۃ الی منتہے
مکتوبہ الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زادہ والامقام التفات نامہ
نامزد این مخلص خویش فرمودہ اند و اشارہ ببعضے امور کہ فقیر را بصدق
حضرت ایشان محرم آن میدانستند نمودہ تبرکاً آن را نیز می آرد کہ از انجا
بعلو حال و انکسار ایشان پے توان برد ہذا ہو الجواب ہو الحمد للہ رب العالمین
والصلوٰۃ والسلام علے سید المرسلین محمد و آلہ اجمعین امید واریم کہ آن برادر
گرامی از صنوف دوال وارستہ بدلول حقیقے پیوستہ باشند و
از جزئے بکلے واز آنجا بما فوق ملحق گشتہ واز قوسین باو ادنے رسیدہ و
خالص را از مخلوط جدا ساختہ واز دائرۂ صباحت گذشتہ چنگے بدامان نقطۂ
ملاحت زدہ بل بمقتضای المرء مع من احب در بطون مرکز نقطۂ مذکور نفوذ
کردہ باشند واز علم بنادانی واز گفت بخموشے آمدہ و معاملہ نفی را پس
پشت دادہ بکلیت نگران اثبات گشتہ بل ازانجا نصیب مجہول الکیفیۃ
ولو فی الجملہ فراگرفتہ باشند واز خلیل بہ جیب رو آوردہ بودند علیہما الصلوٰت
والتسلیمات و علے محبیہما مصرعہ باکریبان کارہا دشوار نیست ہنوز علو فطرت
و محبتہا و دیوانگیہاے شما این امور قریب ست بلکہ توان گفت ثابت اما
مثل من ناقابلے پست استعدادے را کہ تمام قابلیت خود را بر زلات

Marfat.com
Marfat.com

ومعاصی صرف نموده چه یارا که این مطالب ارجمند را توان حظور نمود این
سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل ننمایند که بیان واقع ست آرے اینقدر
مے یابد که باوجود این همه ناقابلے وعصیان سرّے ونشاء در نهاد او ودیعت
نهاده اند که مستودع را از حقیقت آن کماهی اطلاع نه داده اند همواره
واله نشاء خود است وهمه وقت عاشقیها باوے درمیان دارد بلکه آن سرّ
نزد مودع آن انکارم نیز محبوب ست امید از الطاف بے غایات واهب
العطیات آنکه آنمعنی کماهو در ظهور آید واز سرّ بعلانیه کشد واز قوة بفعل آید
وما ذلک علی الله بعزیز پروردگارا این محبوس زندان دنیا را از حبس خلاصے
بخش واین مرغ شکسته بال را از قفص وارهان تا بے مزاحمت اغیار
مستهلک آن نشاء بل نشاء آن باشد انه قریب مجیب انتهی
مکتوبة اللطیف مخفی نماند که حضرت ایشان را رضی الله عنه غیر ازین سه
فرزند که ذکر شریف شان سبق یافت فرزندان دیگر بودند وهستند
یکی شیخ محمد فرخ بود ودوم شیخ محمد عیسے رحمهما الله که در زمان حضرت ایشان
بارفاقت برادر اعظم قدس سره سفر آخرت اختیار نمودند احوال ارجمند
واستعداد بلند این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی الله
عنه در ضمن احوال مخدوم زادهٔ بزرگ مذکور ست وباعث تسمیهٔ آن
مخدوم زاده بمحمد عیسے آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بوده حضرت
عیسے علیه السلام بحضرت ایشان ظاهر شده فرموده اند که در خانهٔ شما
پسرے متولد خواهد شد مسمّے بنام ما گردانید دیگر محمد اشرف که در حین
شیرخوارگی که نیز در ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود دیگر شاه محمد یحیے
است طوّل الله عمره اصغر اولاد حضرت ایشان ست این مخدوم زاده

Marfat.com
Marfat.com

راشاه ازان لقب ست که خدمت شاه سکندر قادری رحمه الله
که سابقاً ذکر حال او محرر گشته نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
صاحبزاده برخوردار داشت ولشیوهٔ القاب اجداد امجاد خود این قرة العین
راشاه خواندند بود وجه تسمیهٔ ایشان به یحییٰ آن بود که پیش از ولادت آن
مخدوم زاده حضرت ایشان رضی الله عنه ملهم شدند که در خانهٔ تو پسرے
آید یحییٰ اسمک یعنے نام ترا زنده دارد وچون متولد شد بآن مناسب بشارت
بآن نام مسمے گردید وهموارهٔ از سمو فطرت وعلو استعداد آن قرهٔ باصرهٔ
ولایت خبر میدادند تا آنکه این نور دیده به یمن تربیت حضرت ایشان در سن
هشت ونه سالگی حفظ قرآن مجید نمود ودر ان سن گودکی از و تحصیل علم
رغبتے ومحبتے دیده می شد وباوستادش رابطهٔ مشاهده می گشت که از هیچ
طفل کس ندیده ونشنیده وقتے که حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
نمودند بعض خادمان این مخدوم زادهٔ دوسه منزل باستقبال آوردند چون
ایشان را ملازمت نمود ومعلوم کردکه بنابر سببے آنحضرت بعد از سه چهار
روز بسر هند خواهند رسید التماس رخصت سرهند نمود حضرت ایشان
فرمودند باین همه تعجیل برفتن چیست مگر مارا یاد نکرده بعرض رسانید که در
چند روز درسبق من تعطیل میرود وفلان شریک من ازمن میگذرد ونیز
اوستاد خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند وگفتند
آرے چرا همچنین نبودکه از طبقهٔ علماست واز خاندان حفاظ وصلحا رخصتش
فرمودند در بلدهٔ اجمیر که حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیده
بود روزے فرمودند بخاطر آمد که محمد یحییٰ نیز چون برادران خود از ین نسبت
بهره ور گردد اما چه باید کردکه او طفل ومعامله اجل ما بس نزدیک این بگفتند

Marfat.com
Marfat.com

وازبس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پس
از تمامی حفظ قرآن به یمن تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چه معقول و
چه منقول بآخر رسانیدند و باستحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متداوله
و نشر علوم بر منصهٔ افاده و افاضه اقامت دارند و بر طریقه انقطاع و تبتل و
آزادی و بے تعینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنته سنیه
و رعایت این طریقه علیه بوجه اوفر مستقیم و مستدیم اند چنانکه آثار نجابت و
وراثت نسبت معنویه بر جبین مبین شان شاهد عدل است و حلیهٔ ایشان
از قامت و رفتار و چشم و ابرو بوالد بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از دلائل
قبول آن مخدوم زاده آنست که نبیرهٔ حضرت خواجه باقی بالله دختر خواجه کلان
خواجه عبید الله سلمه الله و ابقاه در حبالهٔ نکاح آن گوهر صدف ولایت منسلک
گردیده است و با وجود نسبت معنوی به نسبت صوری نیز شرف امتیاز
یافتند امروز که سال عمر آن برخوردار به پانزده رسیده مطول میخواند امید
که در عالم ظاهر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
سه صبیه بود یکے در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع درگذشته دوم که
به سن پانزده رسیده بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و
صاحب احوال و کشوف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیه
سوم در حیات و از صالحات والسلام والاکرام **فصل یازدهم** در بیان احوال
خلفاے حضرت ایشان و دیگر یاران صاحبدل آن قدوهٔ صفا کیشان میر
محمد نعمان سلمه الله تعالی والد آنجناب خدمت شمس الدین یحیے معروف
بمیر بزرگ اند که در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاهیر
بدخشان ماوراء النهر بودند و در بعض علوم نادره چون جفر و تکسیر و امثالهما وحید الدهر

Marfat.com
Marfat.com

ومولد ومسکن ومدفن ایشان بلدهٔ کشم ست از بلاد بدخشان ووالد ماجد میر
بزرگ امیر جلال الدین وجد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما پرهیزگار
بوده اند واز مشاهیر آن روزگار ودیاریکی از قدمای آبای ایشان غزنی است
که ایشان را میر بلبل میگفته اند از انکه چون تلاوة قرآن مجید میکرده اند از اثر حلاوت
آن تلاوة عندلیبان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر
بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش موزه دوز بوده که آنجناب در سلسلهٔ
عشقیه صاحب حالات وکرامات بلند بوده اند واز درویشان مختفی روایاے
سمرقند جهت کفاف خود موزه میدوخته اند وخود ببازار برده آنرا میفروخته اند
خدمت میر از ان پیر روشن ضمیر حکایت میکرده اند که روزی در جامع
سمرقند ایشان را وجدے در رسید که دران وجد باوجود کبر سن ازین
سوی منبر بدان سوی برجستند وبیت الحی بکسم شریف آنجناب نرسیده
وحال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود وعرضش نصف آن
ونیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کرخی قدس سرّهٔ رسیده اند
ورساله بنام نامی آن عزیز تالیف نموده غالبًا نام حضرت شیخ را دران رساله
به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما
نام فقرا را عزیز ومحترم داشتید حق سبحانه وتعالے شمارا عزیز ومعظم گرداند
خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمرقند رفته بودند بعد از رفع آن
عارض بوطن باز رجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شاهزاده مشفق لعلا
والفقرا محمد حکیم میرزا کتابتے در غایة نیازمندی بمیر نوشته آنجناب بکابل
طلب فرموده بعد از رسیدن باحترام تمام تلقے نمود وبعد از انتقال سلطان
مذکور چون حاکم آن دیار بیکے از هنود مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود ازین دار

Marfat.com
Marfat.com

ملال طلبیدند و باجابت رسید فی سنه اربع و تسعین تسع مائة خدمت
مرشدی میفرمودند که مرا بوالد خود همین اعتقاد علم و عمل بود که ایشان را از عرفا و اولیا
نمیدانستم روزے یکی از درویشان صاحبدل بمن گفت والد شما را در واقعه دیدم فرمودند
که بمحمد نعمان گو که چرا بما این همه سست اعتقادی ولادت مرشدی میر محمد نعمان
سلمه المنان در سمرقند بوده در حدود سنه سبع و سبعین و تسع مائة پیش از ولادت
ایشان والد ایشان حضرت امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت را رضی الله عنه بخواب
دیده اند که فرموده اند که از تو فرزندی سعادتمندی متولد میگردد او را مسمے باسم ما
گردان مرشدی میفرمودند هم در ایام صبے بعضی فکرتها و حیرتها مرا فرو میگرفت بعد
از آنکه در خدمت فقرا در آمدم و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
که فکرتها و حیرتها نیز شعبها بوده اند ازین راه در بدایت ایام شباب در بلخ بخدمت
عارف آگاه امیر عبید الله بلخے عشقی رحمة الله علیه رسیده باشارهٔ آن بزرگ
انابت نموده اند چون بهندوستان آمده اند نیز از وفور شوقی که باین معنی داشته اند
از بعضے درویشان تعلیم اذکار گرفته بوده اند تا آنکه قائد توفیق زمام طالع ایشان را
بآستان حضرت ع خواجه فانی ز خود باقی بحق ؛ قدس الله تعالے سره
رسانید از ایشان الطاف بسیار دیده بذکر و مراقبهٔ طریقهٔ شریفهٔ نقشبندیه
مشرف گردیدند در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقر و
فاقهٔ تمام بسر می بردند و از ان خوشدل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرای
مخلص حضرت خواجه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرای
خانقاه شدتهای فقر میگذرانند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف هر روزه
هر یک مستسعد گردم حضرت خواجه چند تن از فرود اصحاب خود را تجویز نموده اند
درین اثنا یکی معروض داشته که میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال است

Marfat.com
Marfat.com

حضرت خواجہ رضا نداده اند و فرموده اند اینها جز ربدن ما اند یعنے ما جز ربدن
خود را باین امور قرین نگردانیم مرشدے فرمودند که باوجود که دران ایام چه
نوع فاقها بر ما میگذشت از استماع این عنایت بر قتها رفتیم و امیدها بستیم در زیر
مسجد فیروزی خانها بوده که در قرنها آدمی آنجا سکونت ننموده بوده اند و از
سر اقدین ابابیل وغیره تنگی نفس لازم آن بوده بامر حضرت خواجه قدس سره
سیدی با متعلقان آنجا می بوده اند و از اثر سکونت آنجا همشیره ایشان که از
صالحات خداوند حالات و جذبات بوده رنجور شده والده ماجده حضرت خواجه
بعیادت او آمده اند از ایچه کریه آن خانه ساعتے نشستن نتوانسته اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجه وانموده گفته اند اے خواجه من و نور دیده من این جماعته
که مریدشده اند گشتے نشده اند آنحضرت فرموده اند اے والده اینها
بدعوی نیامده اند که ازین امور گران خاطر و ملول دل گردند و هم سیدی فرمودند
که روزے چند بعضی احوالات سکریه که نه بر وفق شرع اند بر من مستولی شد چندانکه
کوشش نمودم مرفوع نگشت ناچار قصد آن کردم که بحضرت خواجه خود
قدس سره معروض دارم چون بمسجد رسیدم نماز جماعت برپا شده بود من
این کرانه صف بودم و آنحضرت آن کرانه صف خواستم نظرے بآن قبله حقیقے
کرده احرام بندم بجردے که نظر من برایشان افتاد نظر ایشان نیز بمن افتاد
واز همین این نظر آن حال که رفع آن میخواستم از من مسلوب شد و هم سیدی
فرمودند که در مرض ارتحال خواجه بزرگوار خدمتگارے وبیدارے بکشب
بمن رسید آن شب نظرے بر من انداختند که از اثر آن نظر مرا فروگرفت
که هر کارے که از من وقوع می یافت درین اندیشه میرفتم که آیا رضاے او تعالے
دران باشد یا نه چنان که اگر قدمی بجایے می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضے

Marfat.com
Marfat.com

چون بازمی گشتم سر درین اندیشه گم میشدم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و رضای ایشان بوده ورشحه ازان دریای بیکران به این تشنه جان رسیده ازز بان سیدی شنیدم که حضرت خواجه قدس سرّہٗ در حال حیات چون حضرت ایشان را رخصت ارشاد فرمودند وجمهور اصحاب را بایشان سپردند وهر کدام جدا جدا طلب داشته وداع فرموده بخدمت ایشان فرستادند وایشان را متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته اصحاب خود را میفرمودند که در خدمت ایشان تعظیم ما نکنید بلکه توجه خود را بجانب ما نمائید دران اثنا باین فقیر محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن باش بمقتضای هم پیرگی در نفوس چون رعونتها متمکن بود معروض داشتم که قبلهٔ توجه من درگاه شماست هر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه ازروی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران تابرگان در ضمن ایشان کم ست واز کمل اولیاء متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشته باشند بعده باعتقاد درست ونیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم واظهار عجز ونیاز انکسار نموده دریوزهٔ عنایت کردم فرمودند که تو آخر ازان ما فی الحال چند گاه درخدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت ایشان ماقدس سرّہٗ به دہلی آمدند خدمت سیدی عریضه مشتمل برشکسته ولیها وغریبیها وبی نصیبیها وبی استعدادیهای خود بحضرت ایشان نوشته اند ومعروض داشته که مراد وسیله بر حمت ایشان جز آن نیست که نسبتے باولاد سید المرسلین صلے اللہ علیہ وسلم دارم بصدقهٔ آنحضرت برمن ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعهٔ این عریضه رقت رے داده فرموده اند میر بیدلی مکنید که حضرت خواجهٔ ما رضی اللہ عنہ حاضر اند انشاء اللہ خوبتر خواهد شد وفیز فرموده اند در میان اصحاب حضرت خواجهٔ ما قدس سرّہٗ میرزا

Marfat.com
Marfat.com

با مناسبت دیگر ست با جملہ سیدی را در سلک اہل ارادت داخل ساختہ در کنف
تربیت گرفتہ بسر ہند بردہ اند و مرشدے سالہا در آستان آن قدوۂ حق پرستان
گذراندہ دیدہ اند انچہ دیدہ اند تا آنکہ وقتی حضرت ایشان را قدس اللہ تعالیٰ سرہٗ
ضعفے روی دادہ بتصور آنکہ آن مرض مرض آخرش باشد و از مغلبات ضعف شاید
فرصت سپردن امانت خواجگان رضی اللہ عنہم باہل آن میسر نشود بران آمدہ اند کہ بہ
بعضے خلص اصحاب این نسبت شریفہ را القا فرمایند شایان تحمل آن بار جز مخدوم زادۂ
بزرگ خود شیخ محمد صادق علیہ الرحمۃ و مرشدی میر محمد نعمان را سلمہ اللہ ندیدہ اند و بعضے
احوالات کہ مناسب استعداد این دو عزیز بودہ بر ہر یک افاضہ فرمودہ اند بعد ازان
حضرت ایشان را صحت کامل روے دادہ فرمودہ اند سر آنکہ این نسبت بہادرین ضعف بشمایان
متلقی گشت آن بودہ کہ بعضے احوالات عظیمۂ دیگر بہا موضوع بودہ کہ ورود آن موقوف
باعطاے اینہا می بودہ بعد از چند گاہ مرشدی را ہدایت طلبۂ برہانپور مرخص گردانیدہ اند
و این اجازت نامہ رقم زدہ ہو اللہ لا الہ الا ہو نحمدہ و نصلی علی نبیہ و نسلم علیہ و علی آلہ الکرام و بعد
فان الاخ الصالح السالک طریقۃ اہل اللہ العارف باللہ السید الکامل محمد نعمان وفقہ اللہ
سبحانہ و ایانا لمرضاتہ لما دخل بتوسط ہذا الفقیر فی سلک ارادۃ المشایخ النقشبندیۃ و سلک طریقتہم
العالیۃ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم و ظہر منہ الانتفاع للطلبۃ اجزتہ بتعلیم طریقۃ ہولاء الاکابر للطلاب
و شرط الاجازۃ الاستقامۃ علی الشریعۃ و الثبات علی الطریقۃ و الحقیقۃ و السلام علی من اتبع
الہدی و التزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات دو بار سید مرشدی بآن
بلدۂ معظمہ رفتہ اند چون دران شہر مذکور مشایخ معظمہ از طرق دیگر صاحب علوم قال حال
خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل اللہ و شیخ عیسے روح اللہ روحہما این طریقہ
از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نمودہ حقیقت را معروض
داشتند حضرت ایشان مرتبۂ ثالثہ بشیخت آن شہر امر کردہ فرمودند این مرتبہ بمرتبہ ہا

Marfat.com
Marfat.com

سابق نماند انشاء اللہ تعالے سبحانہ چون سیدے درین مرتبہ بشہر برہانپور رصانا اللہ وجمیع المسلمین عن البلیات والشرور درآمدند بحسب اشارات عنایات بنوعی مجلس ایشان آنجا درگرفت کہ بتحریر نگنجد دیدہ میشد کہ جماعہ کہ از دور نظارہ آن مجالس میکردند ناگاہ جذب وحالتی ایشان را روے میداد کہ از غایت سکر وبی آرامی جاہا پارہ میکردند وچون مرغ بسمل بر خاک می طپیدند گاہ مشاہدہ میشد کہ سی چہل تن بہم افتادہ بودند ومصدوقہ این مصراع سید قاسم تبریزی رحمۃ اللہ کہ ع درمیان شہر ودر ہر گوشہ غوغای اوست بظہور پیوستہ بود تا بجائے کہ بعضے مریدان مشایخ عظام آن شہر نیز ناچار آمدہ داخل مستفیضان شدند وبسا مفسدان بصلاح رسیدند وبسیار ہشیاران بادۂ بیخودی وجذبہ چشیدند ودرین اثنا عنایت نامہ از حضرت ایشان قدس سرہٗ بسیدی رسید کہ ایں فقرہ از انست روزی بعد از نماز بامداد در حلقۂ یاران نشستہ بود بخواست یابی خواست توجہی بجانب شما پیدا شد ودر رفع بقایاے آثار کہ بنظر می آمد گشت واہتمام در رفع ظلمات وکدورات کہ محسوس میگشت نمود تا آنکہ ہلال کمال شما بدر کامل گشت وآنچہ در آفتاب ہدایت ودیعت نہادہ بودند ہمہ در آن بدر منعکس شد حتے کہ در جانب کمال ہیچ متوقعی ومنتظرے نماند الا ان یتسع الظرف بعد ذلک ویأخذ بقدر وسعہ شیئاً فشیئاً وتا زمان طویل صورت مثالیۂ این معنی را در نظر داشت تا یقینے کہ مصداقش حاصل آمد الحمد للہ سبحانہ والمنہ علے ذلک حصول این دولت تأویل آن واقعہ ست کہ شما دیدہ بودید وحصول آنرا بمبالغہ وتاکید مسالت مینمودید للہ سبحانہ الحمد والمنہ وام شما بتمام أدا یافت وموعود منجر شد ومعہود موفی گشت امید وارست کہ تمکین باندازۂ این کمال حاصل آید ودشت وصحرائے آن حدود بوجود شریف شما منور گردد ونہتی از سرایت حضور صحبت شریف بر ہر قوی وضعیف چہ گوید واز راستیہا وبے

Marfat.com
Marfat.com

تکلفہا آن عنصر لطیف چہ در بیان آورد واز الطاف واعطاف ایشان کہ شامل این بیچارہ دل آوارہ گشتہ چہ بنگارد واین ذرۂ ناچیز تجدید توبہ وانابت بخدمت این عزیز نموده ودر بدایت تعلیم ذکر این طریقۂ علیہ از ایشان أخذ کرده بمین صحبت ایشان از وضع سیاہ بشیوۂ أہل خانقاہ درآمده وبدلالت وسفارت ایشان بآستان بوسی حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس مشرف گردیده ونظرات وعنایات آنحضرت بقدر قابلیت خویش رسیده جزاہ اللہ عنا خیر الجزاء وسلمہ اللہ علی رؤس الأحرار و امید وارست کہ بحکم واقعۂ صادقہ کہ ہم ایشان دیده اند قبول این بزرگان وجب قبول او سبحانہ وتعالے وحبیبہ صلے اللہ علیہ وسلم گردد وآن واقعہ اینست کہ سیدے فرمودند آن سرور را علیہ الصلوٰۃ والسلام در مسجد جامع برہانپور با خلفاء کبار رضی اللہ تعالی عنہم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد بحضرت صدیق اکبر خطاب نموده فرمودند ہر کہ مقبول شیخ احمد ست مقبول ماست ومقبول او تعالی وآنکہ مردود شیخ احمد است نیز مردود ماست ومردود حق جل وعلا مرشدی گفتند چون این کلام از ان حضرت شنودم شکرہا در دلم آمد کہ از مقبولان حضرت ایشانم پس مقبول حضرت حق سبحانہ وحبیبہ المطلق باشم آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ بر ما فی الضمیر من مشرف شده فرمودند رد وقبول تو نیز اینچنین ست روزی باین حقیر متقرب آنکہ آزار وآلام سالکان را موجب کشایش کار ست فرمودند شبے از صفحہ مسجد جامع برہانپور کہ مقدار قامت آدمی ارتفاع داشت افتادم چنانکہ یکدست من خستہ وشکستہ شد اما افتادن ہمان بود وظہور معاملہ ومقامی کہ آرزو میکردم ہمان وچنان ازان افتادن مسرور شدم کہ شکرانۂ آنرا حلوا پختم واعتقادم چنان بود کہ ہر کہ ازان حلوا تناول نماید بہشت رود ونیز روزے باین حقیر بتقریب بزرگیہای حضرت ایشان قدس اللہ سرہ فرمودند دران ایام کہ در خدمت ایشان بودم روزے

Marfat.com
Marfat.com

در حلقهٔ مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه ایست افراشته و همه خلائق زیر آن بارگاه و متصدیان مهمات کارخانهٔ ظهور همه در تحت آن و در مرکز آن بارگاه رونقی ست و آنحضرت از راه آن نگاهی دارند و هر که در زیر آن خیمه است توجه و نظر بران روزن وارد ایشان باین خلائق اشاره میفرمایند و بآن یک اشاره هر که متصدی کاریست معاملهٔ خود را ازان یک اشاره فهم میکند و بدان عمل مینماید و همچنین هر که در زیر آن بارگاه ست بهمان یک اشاره معاملات مختلفه و کارهای متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد حضرت ایشان نشسته اند و بجز نبات و کلیات کار و معامله که درین خانه است بدین تقریب حضرت سیدی افاده نمودند که چندین راقیر میدانند که از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند راقم این حروف گوید شبی با جمعی از مخلصان سیدی در خدمت آن مرشدی بمنزل یکی از مریدان ایشان میهمان شدیم جناب سیدی میزبان را تاکید فرمودند که در طعام کمال احتیاط حلته بجا آورد چنان کرد و بعد از ساعتی شوربرفاست که بزی را درین میان بجرمی که ذبح کردند کرم بسیار در وی افتاد بنوعی که در ساعتی از گوشت پر استخوان رسید و عجب تر آنکه هیچ کرمی به گوشتهای دیگر ذبائح با آنکه نزدیک بود رغبت ننمود سیدی فرمودند که این ذبیحه از وجه حلال نبوده تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی از آشنایان آن بلاد که از عالمان قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود و بخانهٔ این یار خود فرستاده و وی از ضرورت کثرت مهمانان ویرا ذبح نموده اگرچه تحصیل علوم ظاهر سیدی را کمتر ست اما آنجناب را در ادراک حقایق این طائفه خصوصاً علوم حضرت ایشان قدس سرہ حدت بصر ست و حضرت ایشان نیز اگر رسیدی را بحدت بصر ستوده اند و در مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب

Marfat.com
Marfat.com

کثیرہ در جواب اسولہ ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرمودہ اند کمالا
یخفی ازان مکاتیب بعض مراتب ضروریۂ راہ را در ضمن دوازدہ برکتہ
نقل مینماید خوانندگان را مفید آید ب ا از تکثر طلاب و ترقیات آنہا
نوشتہ بودند در تکثر اخوان بموجب اکثروا اخوانکم فی الدین امیدواریہاست
و کریمہ سنشد عضدک باخیک نیز مؤید این معنی ست لیکن باید کہ منظور
نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکتہ خود بود مبادا کہ ترقیات
مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانۂ مرشدان
برودت اندازد ازین معنے ترسان و لرزان باید بود احوال و مقامات مریدان
را در رنگ شیر دیبر باید دانست چہ جای آنکہ با آنہا مفاخرت و مباہات باید
کرد کہ مبادا ازین راہ دروازۂ عجب کشادہ گردد بلکہ باید کہ بحکم الحیاء شعبتہ من
الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
طالبان موجب غیرت و عبرت بود باید کہ قصور اعمال و متہم داشتن نیات
ملازم وقت بود لسان حال و قال بکلمۂ ہل من مزید مرطوب باشد ب ۲
اے برادر مکرر بشما گفتہ کہ مدار این طریق بر دو اصل ست استقامت بر
شریعت بحدی کہ بر ترک ادنے ادبے از آداب راضی نباید شد و رسوخ
و ثبات ست بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر نہجی کہ بر وے مجال اعتراض
نماند بلکہ جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید در آید اگر بعنایت
اللہ سبحانہ این دو اصل مستقیم ست سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
ست ب ۳ پرسیدہ بودند کہ اسمائی کہ مبادیٔ تعینات انبیا
علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات اند ہمان اسمائے مبادیٔ تعینات اولیاست
یا نہ و اگر ہست فرق چیست اے عزیز مبادیٔ تعینات انبیا علیہم الصلوٰۃ

Marfat.com
Marfat.com

کلیات اسماست ومبادئ تعینات اولیا جزئیات آن اسماست کہ در تحت آن کلیات مندرج ست ومراد از جزئیات آن اسما ہمان اسما است کہ بقیدے از قیود ماخوذ گشتہ است کالارادۃ المطلقۃ والارادۃ المقیدۃ بشئ وچون اولیارا بواسطہ متابعت انبیا علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات ترقی واقع میشود رفع آن قید نمودہ ملحق خواہد بود واین فرق را در بعضی مکاتیب بتفصیل مذکور ساختہ است ملاحظہ خواہند نمود ۴ عمل آن سرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام بر دو نوع ست برسبیل عبادت است یا برطریق عرف وعادت عملے کہ برسبیل عبادت بود خلاف آنرا از بدعتہا منکر میدانیم و در منع آن مبالغہ مینمائیم کہ احداث در دین ست وآن مردود است وعملے کہ بنا بر عرف وعادت است خلاف آن را بدعت منکر نمیدانیم و در منع آن مبالغہ نمی نمائیم کہ در دین تعلق ندارد وجود وعدم آن مبنی بر عرف وعادت است نہ بر دین وملت چہ عرف بعضے بلاد خلاف عرف بعضے از بلاد دیگر ست وہمچنین در یک بلدہ باعتبار تفاوت ازمنہ تفاوت عرف واقع ست مع ذلک رعایت سنت عادی نیز منجر نتائج ست ومنتج سعادات ۵ ب از فرق میان حصول ووصول سوال کردہ بودند اے برادر حصول باوجود بعد متصور است ووصول متعذر عنقارا کہ بصورت مخصوصہ تصور میکنم میتوان گفت کہ عنقا در مدرکہ ما حاصل ست اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا کہ ظلیت کہ عبارت از ظہور شی ست در مرتبہ ثانیہ منافی حصول آن شی نیست اما وصول شی ظلیت را برنتابد فافہم ۶ ب شکر این نعمت عظمے بکدام زبان بجا آورد کہ حضرت حق سبحانہ وتعالے مارا بعد از تصحیح عقائد بموجب آرائے اہل سنت وجماعت شکر اللہ تعالے سعیہم بسلوک طریقہ علیہ نقشبندیہ

Marfat.com
Marfat.com

مشرف ساخت واز مریدان و منتسبان این خاندان بزرگ گرداند
نزد فقیر یک گام در طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر ست راهی که بکمالات
نبوة بطریق تبعیة و وراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیشان منتهیان
این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز
امید وار از للزوم من احب بشارتیست دور افتادگان را خائب و خاسر درین
طریق کسی ست که داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکند و امور محدثه
درین طریق اختراع نماید و به اعتماد منامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام
کند درینصورت گناه طریق چیست ب پرسیده بودند که ذکر نفی و
اثبات بهتر ست یا تلاوة یا نماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات با
رنگ وضو ست که شرط نماز ست تا طهارت درست نشود شروع در نماز
ممنوع ست همچنین تا معاملهٔ نفی با نجام نرسد غیر از فرائض و واجبات و سنن
هر چه کند از عبادات نافله داخل وبال ست اول ازالهٔ مرض خود باید کرد که مربوط
بذکر نفی و اثبات است بعد ازان بعبادات و حسنات دیگر که در رنگ غذاے
صالح اند مریدان را باید پرداخت پیش از زوال مرض مرغذا که تناول نمایند
فاسد و مفسد است ع هر چه گیرد علتے علت شود ب حقائق ممکنات بعلم
این فقیر عبارت از عدمات ست که منشاء هر شر و نقص ست باعکوس صور
علمیهٔ اسما و صفات الهی جل شانه که دران عدمات ظهور یافته اند غایة ما فی الباب
آن عدمات در رنگ هیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در هیولی حال
گشته است تشخیص و تمیز عدمات بآن عکوس ظاهر ست و قیام آن عکوس
بآن عدمات متمیزه و این چون قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

Marfat.com
Marfat.com

کہ بہیولی گفتہ اند و تشخص ہیولی را بصورت داشتہ اند و چون بتوفیق اللہ
سبحانہ سالک متوجہ جناب قدس خداوندی جل شانہ بذکر و مراقبہ میگردد و ساعتہ
فساعتہ از ماسوی اعراض مینماید آن عکوس صور علمیہ اسما و صفات وجہی جل سلطانہ
در ہر آن قوت و غلبہ پیدا میکند و بر قہرن خود کہ عدمات ست استیلا و تسلطی یابد لا
ما ان خرب اللہ ہم الغالبون معاملہ تا بجائے میرسد کہ عدمات کہ ہمچون اصل وہیولی بودہ است
ہر عکوس را روبا ستتاری آرند بلکہ تمام از نظر سالک مختفی گردند و غیر از عکوس اصول و
اصول اصول خود در راہ نمی ماند بلکہ عکوس کہ مرایای اصول خود ند نیز از نظر مختفی میگردد
چہ مرایا را از اختفا چارہ نبود این مقام مقام فنای بلند است ب چون انسان
کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و دائرۂ ظہور عکوس اسما و صفات را کہ مربوط بسیر
فی اللہ بودہ بانجام رساند شایان آن میگردد کہ معشوق باصالتہ بی شائبۂ ظلیت
و بی توہم حالیتہ و محلیت در وی ظہور فرماید و چون صفات ذاتیہ معشوق از ذات او
تعالے انفکاک نیست ناچار ظہور ذات مع الصفات در عین عاشق خواہد بود و
قوسین بحصول خواہد پیوستہ کہ قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلے مقامات
قاب قوسین ست کہ متعلق بظہور اصلی ست بی شائبۂ ظلی و اگر بعنایت اللہ سبحانہ
عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود سجدے کہ از اسم و صفت
ہیچ نخواہد و در ہیچ وقت بفضل خداوندی جل سلطانہ اسم و صفت بتمام از نظر او نمیخیزد و
جز ذات ہیچ چیز ملحوظ و مشہود او نمی ماند ہر چند صفات موجود باشند اما مشہود او نمی
ماند ہر چند صفات نبودند در خیال سر او آنے بظہور می آید و از قوسین اثر نمی ماند
ب بدانند کہ ہر شئی بماہیت خود آن شئی ست و از برای ثبوت ماہیت مر آن شئی
را ہیچ جعل جاعل درکار نیست کہ ثبوت شئی مر نفس خود را ضروریست از اینجا گفتہ اند کہ جعل
بر نفس ماہیات ثابت نیست و ماہیات مجعول نیستند جعل جاعل از برای اتصاف ماہیات بوجود

Marfat.com
Marfat.com

درکار ست فعل صباغ در اتصاف ثوب ست بلون نہ آنکہ ثوب را ثوب سازد و
لون را گر داند کہ آن محال ست کہ تحصیل حاصل ست پس جعل در نفس شی نشد
بلکہ در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد کہ شی بماہیت خود شی ست و معنی
در نظر کشفے در ظل شئے و عکس مفقود ست کہ عکس و ظل شئ بماہیۃ ظلی و عکسے خود
ظل و عکسی نیست بلکہ بماہیت اصل خود ظل و عکس گشتہ است چہ ظل ماہیت ندارد
بماہیت اصلست کہ بظل خود را ظہور نمودہ است پس اصل اقرب باشد ظل را از
نفس خود و چہ ظل بہ اصل ظل ست نہ بہ نفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجبی
جل سلطانہ ست ناچار افعال کہ اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و ہمچنین
چون افعال ظلال صفات واجبی اند جل شانہ ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول
عالم کہ افعال باشند اقرب باشند کہ اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
اند تعالے و حضرت ذات جل شانہ اصل جمیع اصول ست لاجرم حضرت ذات
تعالے بعالم از عالم و از افعال و صفات واجبی اقرب باشد اینست بیان اقربیت او تعالے
کہ در چیز تحریر و بیان آمد ب ۱۱ پرسیدہ بودند کہ چون اشیا ظلی بماہیت خود
اشیا نباشند بلکہ ماہیت اصل خود را بودند باید کہ مشار الیہ اشیا بلفظ ہو و انت و انا ہمان
اصل باشد این زمان حمل بعض صفات کہ بآن اصل ناملائم اند بر ضمائر چون صادق آید در
انا اکل و انا نائم بدانند کہ ظل فی الحقیقۃ ہر چند باصل خود برپاست اما ثبوت ظلیت
خود اگر چہ در مرتبۂ حس و خیال بود ہمیشہ برجاست و احکام ظلیت او را دوام و بقاست
و خلقہم اللہ بدانکہ او ست و حمل آن صفات بر آن ضمائر بملاحظۂ اعتبار ظلیت روا ست
و ہر مرتبہ از وجود را حکم جداست و ہر چہ در خدا کم ست نہ خدا ست جل و علا ب ۱۲
بدانند کہ در مراتب عروج تا زمانے کہ از یکدیگر متمیز اند و از اصلے باصلے دیگر رفتہ
میشود آن کمالات داخل دائرۂ ولایات ست و چون این تمیز برطرف شود و

Marfat.com
Marfat.com

واین تفصیل کم کردو معاملہ بہ اجمال وبساطت صرف افتد شروع در کمالات تبتل
نبوت بود دران مرتبہ نیز ہر چند وسعت ست ان اللہ واسع علیم اما آن وسعت
وسعت دیگرست واگر تمیز است ہم تمیز دیگر زیادہ ازین چہ نویسد وکہ دریابد ربنا
اتنا من لدنک رحمۃ وہیئ لنا من امرنا رشدا شیخ طاہر لاہوری سلمہ اللہ
تعالے از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاقہ ومجاہدات
شدیدہ وخداوند کرامات ظاہرہ وخوارق باہرہ واحوال عالیہ ومناقب فاخرہ
وحاوی علوم وحافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول ومنقول فروع
واصول چون شوق سلوک این راہ گریبان ہمت آنجناب بگرفت خود را بآستان
حضرت ایشان رسانید زیرا کہ وے از غایۃ تشرع جویاے مرشدی بود کہ در علم
وعمل وکمال متابعت آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم یگانۂ زمان خود باشد وبرہمہ
ہویدا بود بل اشہر من الابیض کہ درین امور سرآمد اولیاے وقت خود حضرت ایشان
بودند قدس اللہ سرہ الاقدس پس خدمت شیخ سالہا بانکسار وذلت وافتقار تمام
در عتبۂ علیہ گذرانید چنانکہ دران خانقاہ از سالکان این راہ در ظاہر بجا کسی نہ
بیقراری شیخ طاہر دیگری نمی نمود وبسیار بودی کہ از درویشان التماس آن مینمود
کہ کناس را منع کنند وتطہیر خلا ہا را باد وآلذارند وایضا خدمتش در تعلیم وتفہیم صاحبزادہاے
کبار سلمہم اللہ سبحانہ جہد بلیغ وسعی تمام مبذول داشت چنانکہ از زبان مبارک مخدوم
زادہا مکرر شنودم کہ فرمودند حقوق حضرت شیخ طاہر بر ما بان نہ آنقدر ست
کہ از عہدۂ شکر آن توانیم برون آمد جزاہ اللہ عنا خیر الجزاء روزے حضرت ایشان
قدس سرہ نیز فرمودند کہ محمد یحیے را ہم میخواہم بشیخ طاہر بسپاریم کہ چون در آتش
ذہنیت انفاس شیخ عالم عامل شود اما الحال شیخ طاہر را آن دماغ کے ماندہ
باین مولویت رعایت آداب حضرت ایشان وہیبت آنحضرت آنقدر

Marfat.com
Marfat.com

بر شیخ مستولے بود که بتحریر نگنجد چنانکه روزے حضرت ایشان آنجناب را امر
بامامت کردند رنگش بگشت و لرزه بر اعضاے او افتاد از غایت خشیت
باوجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان زمان قراة در گلویش گره می شد
لاجرم از برکت این دولت انکسار و ادب و خدمت بل بیمن نظر اکسیر خاصیت
آنحضرت قدس سره رسید بجائی که رسید اما در اثنای راه سلوک و گرمی
کار بتقدیر و حکمت ملک الجبار او را بلیهٔ عظمے روے داده بود مجمل آن قضیه آنکه
روزے حضرت ایشان قدس سره از حلقهٔ ذکر برخاستند و فرمودند که درین
حلقه دیدم که بر جبین یاران لفظ شقے مرقوم ست ازین سخن بر همه یاران هیبت عظیم
مستولی شد و از خوف و خشیت هر کدام بر خود لرزیدند و آن شخص شیخ طاهر
بود و مقارن آن مکشوف لغزشهای عجیب از شیخ بظهور آمد پس حضرت ایشان
که گنجور گنجینهٔ رحمت رحمن بودند دعا و توجه علیه بر رفع آن بلیه گماشتند تا
آنکه حضرت حق سبحانه بمحض کرم خود مسألت ایشان را باجابت رسانید گویا
حضرت ایشان خود نیز در نامهٔ اجازهٔ او باین قضیه ایما نموده اند و ایضاً در
مکتوبے بتقریب بیان قضاے معلق و مبرم اشعار باین امر فرموده برنگاشته
اند ب که چون متوجه رفع این بلیه شدم در لوح محفوظ دفع آن را معلق بامرے
ندیدم مبرم دانستم حیرت روے داد چه باثار و اخبار و اجماع امت معلوم
داشتم که بر قضای مبرم تغیر روا نبود درین اثنا آن کلام بلند غوث الانام
سید عبد القادر جیلانی قدس الله سره العالی بیادم آمد که فرموده هیچکس
را در قضاے مبرم تصرفے نیست مگر مرا گفتم الهی چون یکے از اولیاے ترا
این دولت میسر بود من نیز امیدوارم و الحاح نمودم باجابت رسید و
معرفت این سر نیز عطا فرموده دانانید که قضاے معلق دو قسم ست معلقے

Marfat.com
Marfat.com

است کہ تعلیقش در لوح محفوظ مسطور است و معلقے ست کہ تعلیقش در علم
ماست این قضیہ و آنکہ شیخ عبدالقادر را دران تصرف عطا کردہ ایم داخل
قسم ثانی ست لیکن چون بصورت مبرم نماست او مبرم انتہے ماحصل من
کلامہ الشریف و نیز بعوزے شیخ طاہر را در ایام گرمی کارا واز غلبۂ حال بر زبان رفت
کہ اگر حضرت ایشان خواہند سلب احوال من نمایند میسر نشود کہ من فانی
شدہ ام و اتفاق این طایفہ است کہ الفانی لایرد این شطح او را یکی بسمع
حضرت ایشان قدس سرہٗ رسانید در جلالیت رفتہ سلب احوال او نمودند
شیخ بیچارہ بصد اضطراب چون ماہیٔ بے آب بر خود می جنبید و جمعے از بزرگان را
وسیلہ شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عفو بر جریمۂ او کشیدند
و باز بہ نسبتش رسانیدند بالجملہ بعد التیا والتی شیخ مشار الیہ را حضرت ایشان
قدس اللہ سرہٗ باحوالات علیہ نواختہ بخلافت تعلیم طریقت و رسلسلۂ شریفۂ
نقشبندیہ سرافراز ساختہ بارشاد طلبۂ بلدۂ لاہور رخصت فرمودند آنگاہ از
طریقۂ قادریہ نیز مجازش گردانیدند شیخ بہ بلدۂ مذکور رفتہ بارشاد و تربیت طالبان
پرداخت و جمعے را از برکات و افاضات خود بہرہ ور ساخت این فقرات کہ
از عرائض او منقول میگردد مبین علو حالات و فور برکات اوست ب منہا
بعرض اقدس میرساند چون از ان آستانۂ علیا متوجہ اینجانب شدم در ہر قدمے
با خود میگفتم اے نادان مقصد خود را پس گذاشتہ کجا میروی اما از غیب
کسے میگفت راہی شو بالجملہ کشان کشان باین شہر آوردند در گوشۂ مسجدے
حیران نشستم ناگاہ روحانیت حضرت خواجۂ بزرگ رضی اللہ عنہ ظاہر شد با
گشت کہ در پے کارے کہ فرمودہ اند باید شد امتثالا لامرہ وامر کم چندی را مشغول
ساختم درین میان جوانے بلند استعدادے رسیدہ بجبر و شغل دادن

Marfat.com
Marfat.com

در تمام بدش دفعۃً نسبت سرایت کرد و سر تا قدم آگاہ شد دیگر طالبان
نیز جمعیت و حضور را بدست آوردند بعضے حاسدان سخنے را کہ پیر دستگیر در بیان
مقامات خصوصًا مقام حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ رقم نمودہ اند درمیان
آوردہ بعضے چیز ہاے دیگر بآن از خود الحاق کردہ راہ طعن کشودند مولانا حامد
آن مکتوب را پیش علامۃ الانام مولانا عبد السلام بردند مولانا بعد از مطالعہ گفتند
ہیچ شبہ وارد نمیشود و خیلے حسن ظن پیدا کردند زبان حاسدان بستہ شد
ب سمنا حضرت سلامت سگان آن درگاہ را از نسبت مریدی ما نا
قابلان ہزار عمارت تکلیف کہ خود را در زمرۂ بندگان آن آستان شماریم
کہ ہر چہ از انجاست ہمہ خیر محض ست و ہر چہ از ینجاست شر محض پس
ایشان را بان عتبۂ علیہ چہ نسبت لیکن چون از خاک مذلت برداشتہ اند
و بعرض حال امر فرمودہ گستاخی میرود قبلہ گاہا نسبتہای طرق ثلاثہ جلوہ
گرند و مشائخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیرہ می نمایند خصوصًا
حضرت خواجۂ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس اللہ
تعالے اسرارہم و نیز در حلقۂ ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت پچندین ہزار صحابہ
و مشائخ علیہ و علیہم السلام و التحیۃ آمدہ مدتے می نشستند و نوازشہا می نمودند
در عشرۂ اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمہ زہرا
علے ابیہا و علیہا الصلوٰۃ و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و بہ تشریفات نوازشتند
و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طے مقامات
کثیرہ خود را در خدمت روضۂ منورۂ حضرت رسالت صلے اللہ علیہ
وسلم یافتم بعد ازان روضۂ مبارک را در منزل خود دیدم بعد ازان
بنورے کہ از ان روضۂ مقدسہ ساطع شد محقق گشت و بحقیقۃ آن

Marfat.com
Marfat.com

تیز مشرف ساختند و بتکرار انجامید بعد ازان ظاہر شد کہ حجب بتمامہ از رو
کار زائل شد و حقیقت وصل عریانی آشکارا گشت مکالمہ و محادثہ نیز
وقوع یافت بعد ازان جہل و نکرت صرف روے نمود و حالانہ وصل ست
و نہ فقد و نہ طلب و نہ غیر طلب ہیچ حکم محکوم علیہ نیست نہ اثباتاً و نہ نفیاً
سبب منہا از کثرت تقصیرات خود چہ عرض نماید کہ پایان ندارد و باین ہمہ
از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاعد ست قبل ازین ہم
یک از نسبت ثلاثہ یعنے نقشبندیہ و قادریہ و چشتیہ نوبت بنوبت
روے میداوند احیاناً بہم خلط می شدند گاہ غالب و مغلوب نیز می بودند الحال
ہر سہ نسبت یکی شدہ اند مگر گاہی کہ یکے بر دیگرے غلبہ میکند و سیر در نسبت
نسبت مشائخ کم شدہ است مگر احیاناً چون تربیت حضرت پیر دستگیر
بطریق عنف و لطف بودہ آثار نیز ہمچنین مترتب میشود و انتہی در اثنای این
گرمی ارشاد و ہدایت خدمت شیخ از و فور بے تعینے و تفرید دل شیوہ پیش
گرفت کہ آیندگان کمتر سنجد متش بار یابند بعد از استماع انعینی و وصول عریضہ او

حضرت ایشان رضی اللہ عنہ این مکتوب بوے مرسل داشتند الحمد للہ و
سلام علے عبادہ الذین اصطفے مکتوب شریف وصول یافت موجب فرحت
گشت از حلاوۃ والتذاذ یاران نوشتہ بودند فرحت بر فرحت افزود و
اے برادر حق سبحانہ و تعالے شما را این منصب کرامت فرمودہ است
شکر این نعمت را بروجہ تمام ادا نمایند و محافظت کنید کہ امرے صادر نشود
کہ باعث نفرۃ خلق گردد کہ آن مناسب حال ملامیہ ست کہ بشیخی و دعوۃ
کار ندارد بلکہ مقام ملامت نقیض مقام شیخی ست مبادا این دو مقام را
خلط نمایند و در عین شیخی از روی ملامت کنند کہ ظلم ست و در نظر مریدان

Marfat.com
Marfat.com

خود را متحمل دارید و در اختلاط و مؤانست با مسترشدان افراط نه نمائید که باعث استخفاف ست که منافی افادہ و استفادہ ست و در محافظت حدود شرعیہ نیک رعایت نمائید مہما امکن عمل بر خصت تجویز نکنید که ہم منافی این طریقۂ علیہ است و ہم مناقض دعوائے متابعت سنت سنیہ عزیزی فرمودہ ست که ریاء العارفین خیر من اخلاص المریدین چہ ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب ست بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ پس ناچار از اخلاص مریدان بہتر باشد و ایضًا اعمال عارفان اسباب تقلید ست مر طالبان را در ایتان اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص ست بلکہ بہتر از اخلاص کہ برائے نفع خود باشد از ینجا کسی گمان نکند کہ عمل عارفان محض از برائے تقلید طالبان ست و عارفان را بعمل احتیاج نیست عیاذا باللہ سبحانہ این خود عین الحاد و زندقہ است بلکہ عارفان در ایتان اعمال بسائر طالبان برابر ند و از ایتان اعمال ہیچکس را استغنا نیست غایتہ ما فی الباب در اعمال عارفان گاہ ہست کہ نفع طالبان کہ مربوط بتقلید است نیز ملحوظ ست و بآن اعتبار آنرا دایمی نامند بالجملہ در قول و فعل نیک محافظت نمایند کہ اکثر خلائق درین آوان ہنگامۂ طلب اند کارے بوقوع نیاید کہ منافی آن مقام باشد و جہال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانہ و تعالے استقامت طلبند دیگر از حصول نسبتہای مشائخ نوشتہ بودند وجہ آنرا کہ ربشما بالشافہ گفتہ شدہ است ما ورای آن چیزی نفہمند کہ دران خیریت نیست زیادہ چہ نویسد والسلام چون این تربیت نامۂ رحمت شمامہ بآنجناب رسید عریضہ بآن حضرت نوشت کہ این فقرات از انجاست قبلۂ ہر دو جہانے سلامت چنانچہ بچۂ عصفور دہان وا کردہ بفریاد و فغان منتظر دانہ میباشد

Marfat.com
Marfat.com

حال این حقیر نسبت بآن درگاه همین ست بی امداد آنحضرت جای فقیر جز هاویه
خسارت وضلالت نیست هر حالے که در معرض عرض می آرد شمه ایست از آثار
قبولیت آن درگاه وگرنه امثال این کمینه را باین دولت عظمے چه مناسبت
اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلے الله علیه وسلم هیچ نیست مع
قطع النظر عن المشیخة والملامة همه را امر زاید بر اتباع میدادند و در خود سرانجام
این کار یعنے مشیخت نمی بیند غریب و مسکین افتاده یعذبنی هذا و یعیشنی آخر
حقیقت حال فقر ست انتهی بالجمله شیخ در بلدهٔ لاهور تا امروز بافادهٔ طلبه علوم
دینی و افاضهٔ سالکان براه یقین مشتغل ست و در تشرع و اتباع و تبتل و انقطاع
و فقر و قناعت و انکسار و مسکنت وحید زمان هیچ یکے از اهل دنیا آشنائی نمی
نماید فتوح اهل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب حلال خود کفاف میسازد مگر از
اهل توفیق و صلاح اگر جزوے چیزی می آورد میگرفت از همه رمیده است و پای
همت در دامن عزلت کشیده در هر سال چندین بار پیاده با جمعے از درویشان
خرقه پوش رکوه و عصا بر کف و ردا بر دوش از لاهور بقصد زیارت حضرت
ایشان آمده چند روز در خدمت شریف گذرانیده مرخص میشد در ایامی که حضرت
ایشان قدس سره در لاهور تشریف داشتند روزے سواره از پیش زاویهٔ شیخ مرور
نمودند و راقم نیز در عنان بود شیخ مشار الیه خبر یافت همچنان با طاقیه و ازار در عنان
آن شاهسوار شتافت حضرت ایشان متبسم گشته شیخ را بزاویهٔ شیخ اشاره نموده
این مصرع خواندند ع آنجا مگر نسیم رسد یا صبا وزد ٭ و شیخ را رخصت فرموده در
غیبت او مدح آنجناب بسیار بر زبان راندند سایهٔ افادت و افاضت او بر مفارق
تلامیذ و مریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمه الله تعالی از بزرگ زادهای
هندوستانست در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس الله سره العزیز

Marfat.com
Marfat.com

توضیح و تلویح میخواند اما بدرویشان اعتقادے نداشت بل باقامتہ صلوٰۃ مفروضہ نیز کمتر
پرداخت از زبان شیخ مشائرالیہ شنودم کہ گفت ہمدران سال کہ در خدمت حضرت
ایشان بتحصیل علوم مشتغل بودم مرا بیکے از جوانان صاحب جمال تعلقے بود و میان
درس و سبق دلم می طپید کہ کی ازین فارغ شوم تا بکوی او و نظارہ و مطالعہ روئے
او رسم درین اثنا روزے حضرت ایشان فرمودند اے فلان نماز باید گذارد و از جنابات
شرعیہ احتراز باید نمود کہ ارتکاب اعمال سیئہ در حصول علم ظاہر نیز شمر بے
برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کرامتے
نمایند کہ بوسیلۂ آن در زمرۂ صلحا در آیم شاید والا نہ از نصیحت کارے نکشاید ایشان
لحظۂ خاموش گشتہ فرمودند فردا باین نیت پیش ما بیا تا چہ رود بہ اتفاقاً فردائے
موعود آن برنا کہ مرا نوے دلبستگے بود بسخانۂ من آمد مرا دل نداد کہ از صحبت او
بخدمت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بملازمت رسیدم فرمودند خوب نکردے
کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدۂ ہم مبارک ست برو وضو کردہ دوگانہ
ادا نمودہ بیا چنان کردم مرا بخلوتے بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند
چنانکہ از دستے و بیخودی بر خاک افتادم و ہمچنان مرا بر داشتہ بسخانۂ من بردند
بعد از یک روز بافاقت آمدم پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقہا
سرد شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعادۃ شدم و بمین نظر کیمیا اثر ہر روز
خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی با جملہ مشائرالیہ سالہا
دران آستان گذراند دید انچہ دید تا آنکہ حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم
طریقت دادہ او در بلدہ سہارنپور کہ وطن مألوف او بود رفتہ بارشاد و
ہدایت طلاب مشغول گشت بعد از چند گاہ بہ بلدۂ آگرہ کہ آن بلدہ از خلفائے
این سلسلۂ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ دران مقام استقامت بلیغ

Marfat.com
Marfat.com

نمائی وبی آمرما از انجا نہ برائے شیخ آنجا رسید وقبول عظیم یافت وفیوض وبرکات کثیرہ
بسکان آن دیار از اغنیا و فقرا رسید ومجلسہا گرم شد ودرینولا البیس پر تلبیس بعضے
عوارض مخطور خاطر شیخ کرد کہ مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شدہ وبواسطہ
اصلاح بعضے امور مخطورہ بوطن مراجعت نمود واین خلاف امر بر مزاج مبارک
حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد ازان بخدمت عالی مستعد گشت ودریافت
کہ خاطر عاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت امر کرانست بعرض رسانید کہ بازمتوجہ
دارالخلافت گشتہ بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف نگشت فرمودند
کہ وقت ہمان بود حالا اگر بروے تو دانی وباختیار تست شیخ باضطراب متوجہ
دارالخلافت شد بامید آنکہ خاطر مبارک کہ غبار یافتہ است مصفا شود چون
رسید در اول آن مقام گرمیہا وفیضہا بخلائق رسید لیکن چون آن شہر
دارالامارۃ بود ومجمع عسکریان ہنگام طلب دور از اخلاص وادب ازان گروہ
جمعے کہ بخدمتش رسیدند آنہا نصائح خشونت آمیز درمیان نہاد واز احوالات
بلند خویش بر زبان آورد بلکہ بعضے وقائع وکشوف کہ اظہار آنہا ایقاظ فتنہ میفرمود
بگوش منکران رسانید تا بجایے رسید کہ دران شہر بودن نتوانست بلکہ آن
شور وشر بہ پیر بزرگوار او قدس اللہ سرہ العزیز سریان نمود وسلطان آنوقت
کہ باین طایفہ بی مناسبتے تمام داشت حضرت ایشان را طلب نمودہ ایذا
نمود وحبس فرمود اگرچہ بعد ازان سلطان ازین امر نادم وپشیمان شد وعذرہا
خواست اما ویرا این سوء ادب نامبارک آمد شورہا وفتورہا در مملکتش پیدا
شد وبر بعضے دیار معتبرۂ او ایرانیان غلبہ نمودہ در تصرف خود آوردند و
جوشش بضعفہا رہملک مبتلا گشت تا بہمان رفت بعد ازین قضیۂ مذکورہ
شیخ بدیع الدین بوطن خود سہارن پور رجعت نمود تا امروز آنجاست گوشہ

Marfat.com
Marfat.com

گزیدہ و بذکر و مراقبت و انس و الفت آرمیدہ باوجودکہ سال عمرش بہ پنجاہ رسیدہ بود حفظ قرآن مجید نمود و بافادۃ و افاضۂ طالبان علوم دینی و یقینی مشتغل است دران ایام کہ راقم در آستان حضرت ایشان بود عرضہ داشت او رسید و دران مسطور بود کہ از حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم بشارتہای خاص می یابد و عنایتہا مینمایند و نصائح میفرمایند روزے فرمودند انت سراج الہند و باز دیاد طاعت امر نمودند انتہی حضرت ایشان در جواب این چند کلمہ نگارش فرمودند بالحمد للہ والسلام علے عبادہ الذین اصطفے رقیمۂ شریفہ خوش وقت ساخت واقعات مبشرات

وقابل تاویل اما ہر چند ماول اند منور اند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علے کل شئی قدیر و چون باز دیاد عمل مامور شدہ اند ہر قدر عمل کہ از دست آید مغتنم دانند کہ این دار دار عمل ست واللہ الموفق این چند فقرہ کہ از عرائض شیخ بدیع الدین منقول میگردد دلیل ست بعلو حال او و ارشاد و اکمال او باستقامت و شکیبائے او برآزار اہل ملامت ب منہا عرضہ داشت کمترین خدمۂ آستانہ سعلے بدیع بعرض اقدس میرساند کہ احوال این شکستہ بال ہمین توجہ آن کعبۂ امانی و آمال بروجہ استقامت ست و ہیچ گونہ در غریبت امور فتور راہ نیافتہ امید میدارد کہ بطفیل نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی کہ باقی ماندہ نیز فتور راہ نیابد ہر چند جواد گوناگون بیش از پیش می آیند مطلبے کہ گرفتار اوست خلل دران ندارد و اکثر اوقات حاد کہ حکم آلہی جل شانہ بوقوع آن تعلق گرفتہ است پیش از وقوع آن با آن اعلام مے بخشند بی آنکہ قصد باو تعلق باشد و از غیب بشارتہای عجیب می یابد کہ عرض کردن بحضور گرامی تعلق دارد چند طالب صادق جمع شدہ اند سرگرم کارند و احوالہای بلند می گذرانند و حضور نقشبندیہ را در اندک مدت بلکہ ساختہ اند و بعضے بفنائے جسدی مشرف گشتہ و احوال اخروی و برزخ را بدیہی اولے

Marfat.com
Marfat.com

میدانند این ہمہ از صدقۂ آن درگاہ است وگرنہ این ناقابل سیاہ بخت را باین
مقدمات چہ نسبت وباین نعمت عظمیٰ چہ مناسبت بعضے از طلبہ از کثرت انتداف
ترک خان و مان میکنند اقربای آنہا این فقیر را بسیار آزار میدہند و آنہا را تکلیف
بوضع سابق مینمایند بعضے مردم اینجا کہ در سلاسل دیگر شغل کردہ اند احوال کہ درین
طریقۂ علیہ داخل شدہ اند خیلے متلذذ اند و بر عمر گذشتہ متأسف از بیخبرت یکی از
مشائخ اینجا غایتہ عداوت گرفتہ تا بجائے کہ باین طریقہ و اعزۂ آن بہتان بیہودہ
میگوید روزی جمعے از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجۂ بزرگ و حضرت
مخدومی خواجہ باقی قدس سرہما و سائر اعزہ دشنامہا دادند چون از نالایقے
قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبلہ گاہا بتوجہ
آنحضرت بدولت مشاہدہ سرافراز ساختند و نیز آرزوئی کہ داشت کہ یکبار
نظارۂ بارگاہ محمدی علی صاحبہا من الصلوات اکملہا و من التحیات افضلہا نماید ہم سر
آستان نہد و از انوار و کمالات آن پرتوے یابد حق سبحانہ بمحض فضل و کرم شبے
بعد از نماز تہجد بآن دولت رسانید چنان معلوم گشت کہ باہتمام خدمت این مقام بحضرت
غوث الثقلین قدس اللہ سرہٗ تعلق وارد و بوسیلۂ ایشان بآن درگاہ رسیدند
دشوار است واز انوار این مقام اقتباس نمیاید مگر اولیا کہ بکمال متابعت سرور
انبیا علیہ و علیہم الصلوات والسلام مشرف شدہ اند کعبۂ مقاصد سلامت
اینہمہ را بوسیلہ و صدقۂ خادمان این درگاہ میداند در کونین غیر از توجہ حضرت
ایشان مربی ندارد و ہمیشہ از حضرت حق سبحانہ مسألت مینماید کہ این ناقابل بی استعداد
ازلی و ابدی در محبت و خدمت خاکروبان آن درگاہ بزید و در ہمین بسیرد و
بہمین محشور گردد بحرمۃ النبی الامی العربی علیہ الصلوۃ والسلام انتہی از زبان مبارک
مخدوم زادہا سلمہم اللہ سبحانہ می شنودم کہ فرمودند از مردم صالح صادق القول

Marfat.com
Marfat.com

چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیدہ ایم مانا کہ ظہور خوارق از آنجناب ازاتر
آن کلمۂ حضرت ایشان قدس سرہٗ باشد کہ در مکتوبے بآنجناب برگاشتہ اند کہ طلب
کرامات نمودہ آید اسید وار باشند فان مع العسر یسرا انہی از انجملہ است
آنکہ در ایامی کہ حضرت ایشان را قدس اللہ سرہٗ سلطان وقت بعتاب تمام آگرہ
طلبیدہ بود یکے از زمینداران سلطان کہ بشیخ بدیع الدین نسبت ہم شہری بل
خویشے داشت لیکن باین دو عزیز در غایۃ عداوت بود شیخ مذکور را بصور آنکہ مبادا
آن مفسد از دشمنی امور نالائق بسمع سلطان میرساند بخانۂ او رفت و بانکسار و
افتقار التماس آن نمود کہ در انکار و اضرار نکوشد کہ اقربا ہر چند دشمن و دل آزار اند
اما در وقت ضطرار خویشان را مددگار اند آن بے سعادت بیش از پیش در نخوت
و عداوت خویش برفت و گفت مراد چندین سالۂ من برآمدہ ہان بنگر کہ چہ میکنم
مولانا نیز در جذبہ رفت و در شورید و گفت بنگریم کہ گدام پیشتر کار ہمدیگر می کنیم
و بخاطر خستہ بزاویۂ خود رفت و متوجہ گشت آن مفسد پیش از آنکہ
فرصت بدگوئی یابد در ہمان ایام بمرد شیخ نور محمد تپنی سلمہ اللہ تعالی
آنجناب چون از علوم رسمی بہرۂ تمام برداشتہ ہمت بسلوک این راہ گماشت
بخدمت بسیار خداوستان کشور ہندوستان رسید اما از ہیچ
یک مطلب بحصول نہ پیوست تا آنکہ قائد توفیق زمام بختی بخت او را بہ
آستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت بہ تعلیم ذکر طریقۂ علیہ نقشبندیہ
مشرف شد باندک فرصت از برکات صحبت ایشان بآن نسبت رسید
کہ حضرت ایشان حقیقت آن را در یکے از عرائض بحضرت خواجہ قدس
سرہ ہمچنان نوشتہ اند شیخ نور بہ نقطۂ پایان فرو رفتہ است و کار
جذبہ را باتمام رسانیدہ و بہ برزخیت آن مقام رسیدہ و فرق راہن

Marfat.com
Marfat.com

توجه بنهایت برده اول صفات بلکه نوری که صفات بآن قائم اند از خود جدا دیده و
خود را شیخ خالی یافته بعد ازان صفات را از ذات جدا مشاهده نموده باین دید تا حد
مقام جذبه رسیده حالا عالم و خود را چنان کم ساخته که نه باحاطه قائل ست و نه بمعیت
و چنان با بطن بطون متوجه است که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد انتهی کلامه
الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشار الیه سالهاے بسیار در آستان حضرت
ایشان بتجرید و خدمات شایسته گذرانید تا بمزید آنچه ذکر یافت رسید پس
حضرت ایشان او را اجازة تعلیم طریقت داده بشهر پٹنه که از بلاد مشهورهٔ معمورهٔ
هندوستان ست مرخص فرمودند حسب الأمر بآنجا رفت لیکن از وفور
تفرید اکثر در مفاوز و زوایا میگذرانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود چون این معنی
بحضرت ایشان رسید این مکتوب بوے مرسل داشتند ب الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را همچنانکه از امتثال اوامر حق جل
وعلا و اجتناب از نواهی چاره نیست در مراعات حقوق خلق و مواسات بایشان
نیز چاره نه التعظیم لأمر الله والشفقة علی خلق الله بیان اداے این دو حقوق میفرماید و
بمراعات شطران دلالت می نماید پس اقتصار بر یکے ازان دو امر از قصور
است و اکتفا بجزو از کل از کمالیة دور پس تحمل اذای خلق ضروری آمد
و حسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زیبد و ناپروائے
نمی شاید ؎ هر که عاشق شد اگرچه نازنین عالم ست ٭ نازکی کے راست
آید بار می باید کشید ٭ چون در صحبت بوده اند و مواعظ شنوده از اطالهٔ
سخن اعتراض نموده بر فقرهٔ چند اقتصار افتاد ثبتنا الله سبحانه وایاکم
علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها السلام والصلوة والتحیة انتهی شیخ
حسب الأمر در کنار شهر مذکور بر ساحل دریاے گنگ آمده چون بلبل شوریده

Marfat.com
Marfat.com

از کاہ و گیاہ کلبہ پرداختہ و نیز مثل آن مسجدے ساختہ با عیال و اطفال دران
کلبہ میگذراند و دران مسجد باو اے صلوات و طاعات و افادات علوم
دینی و یقینی و ارشاد و ہدایت اشتغال مینماید از مخلص اصحاب حضرت
ایشان شنودم کہ گفت ازان حضرت قدس سرہ استماع دارم کہ فرمودند شیخ نور محمد
از رجال الغیب است ندانم از نقبا رفرمودند یا نجبا و ہم از بعض مخلصان حضرت
ایشان مسموع گردید کہ بتقریب تربیت شیخ طاہر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان
حکایت کرد کہ یکبار حضرت ایشان بدہلی تشریف آوردہ بودند و خواجہ حسام الدین
احمد سلمہ اللہ و بعض اعزۂ دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باجابت
رسید مولانا طاہر لاہوری و شیخ نور محمد را کہ از سامعان بودند درین درس
بخاطر خطور کردہ باشد کہ حضرت ایشان موافق بعضے مستمعان بدقت نمی پردازند
و جز معنئ عبارت مذکور نمی سازند و معنئ ظاہر عبارت خود مایان را نیز میسر
است پس مارا ازین استماع چہ فائدہ بود آنحضرت برین خطرہ مشرف
گشتہ بعتاب تمام مشار الیہما را از فیروز آباد بیرون کردند نا چار روزہا بہ
ویرانہاے گشتند و شبہا آمدہ بیرون دروازۂ قلعۂ فیروزی میگذرانیدند
تا آنکہ جناب خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ تعالی بشفاعت درآمدند حضرت
ایشان فرمودند بگذرانید کہ ایشان نفسہاے فربہ دارند خواجۂ مذکور معروض
داشتند کہ بعض حجرہا ے زیر مسجد فیروزی مدتہاست کہ از سر اقمین و غیرہا
ملوث ماندہ اگر حکم شود مشار الیہما آمدہ بتطہیر آنجا مشغول شوند کہ ہم کسر نفس
و ہم خدمت است حضرت ایشان پذیرفتہ چنان فرمودند و آن دو خردمند
جوانمرد چنان کردند بعد ازان حضرت ایشان آنہارا طلبداشتہ باشفاق
نواختند لمؤلفہ راہ رو رنجور دل رہبر خردمند طبیب جان بر و بیمار

Marfat.com
Marfat.com

از کاہ و گیاہ کلبہ پرداختہ و نیز مثل آن مسجدے ساختہ با عیال و اطفال دران کلبہ میگذراند و دران مسجد باُداے صلوات و طاعات و افادات علوم دینی و یقینی و ارشاد و ہدایت اشتغال مینماید از مخلص اصحاب حضرت ایشان شنودم کہ گفت ازان حضرت قدس سرہٗ استماع دارم کہ فرمودند شیخ نور محمد از رجال الغیب است ندانم از تقبار فرمودند یا نجبار و ہم از بعض مخلصان حضرت ایشان مسموع گردید کہ بتقریب تربیت شیخ طاہر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان حکایت کردکہ یکبار حضرت ایشان بدہلی تشریف آوردہ بودند و خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ و بعض اعزۂ دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باجابت رسید مولانا طاہر لاہوری و شیخ نور محمد را کہ از سامعان بودند درین درس بخاطر خطور کردہ باشد کہ حضرت ایشان موافق بعضے مستمعان بدقت نمی پردازند و جز معنے عبارت مذکور نمی سازند و معنے ظاہر عبارت خود مایان را نیز میسر است پس مارا ازین استماع چہ فائدہ بود آنحضرت برین خطرہ مشرف گشتہ بعتاب تمام مشار الیہما را از فیروز آباد بیرون کردند ناچار روزہا بہ ویرانہاے گشتند و شبہا آمدہ بیرون دروازۂ قلعۂ فیروزی میگذرانیدند تا آنکہ جناب خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ تعالی بشفاعت درآمدند حضرت ایشان فرمودند بگذرانید کہ ایشان نفسہاے فربہ دارند خواجۂ مذکور معروض داشتند کہ بعض حجرہا سے زیر مسجد فیروزی مدتہاست کہ از سراقین و غیرہا ملوث ماندہ اگر حکم شود مشار الیہما آمدہ بتطہیر آنجا مشغول شوند کہ ہم کسر نفس و ہم خدمت است حضرت ایشان پذیرفتہ چنان فرمودند و آن دو خردمند جوانمرد چنان کردند بعد ازان حضرت ایشان آنہارا طلبداشتہ باشفاق نواختند لمؤلفہ راہ رو رنجور دل رہبر خردمند طبیب جان بر و بیمار

Marfat.com
Marfat.com

کز جان بشنود پند طبیب ؛ شیخ حمید بنگالی سلمه الله تعالی
آنجناب از اقصاے ولایت بنگاله است تحصیل علوم دینی را بشهر معظم
لاهور آمده بود بعد از فراغ تحصیل متوجه وطن مألوف شد چون بدار السلطنة
آگره رسید در جوار خواجه عبد الرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجهٔ مذکور شنودم
که گفت چون شیخ حمید را در علوم ماهر و متین دیدیم بشیخ قرار داده شد که
تا در آگره باشند باهم همسایه و همنشین باشیم و صحبت کتاب درمیان آریم
روزے تقریب مشائخ و علم تصوف شد شیخ را برین طایفه منکر و معترض یافتم بیشتر
انکارش بسبب اعتقاد این طایفه بود بر مسئلهٔ توحید وجود و بحضرت
ایشان مومی الیه را منکر تر از همه دیدیم ازین مقوله دو سه روزے گذشته بود که
حضرت ایشان از سرهند بآگره تشریف آوردند و در همسایگی ما منزل گزیدند
چون شیخ حمید این خبر شنود باضطراب تمام بخانهٔ ما آمده گفت الحال من
ازین محله بجاے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزا و رسائل من که نزد شماست
بمن بسپارید گفتم چه باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان
برد که فلان اینجا آمده گفتم فلان مرد صالح و عالم ست اینهمه ناخوشی نازیباست
گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی روے خواهد
نمود اگر جمع نشویم مشکل و اگر شویم ازان مشکل تر که تاب پیش آمدن این قسم شیخان
ندارم این گفت مرخص شده بمحلهٔ دیگر رخت کشید بعد از دو سه روز براے
جزوے که مانده بود بخانهٔ ما آمد باهم نشسته بودیم و سخن علمی میرفت که ناگاه یکے
آمد که حضرت ایشان اینک بدروازه ایستاده اند مرا حیرت آمد که چه باشد و شیخ
حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیره ایشان شدم چون در
آمدند بنشستند فرمودند باستفتا آمده ایم عرض کردم که کدام مسئله باشد که از

ایشان

Marfat.com
Marfat.com

گزہ جان بشنو دپند طبیب ؛ شیخ حمید بنگالی سلمہ اللہ تعالیٰ

آنجناب از اقصاے ولایت بنگالہ است تحصیل علوم دینی را بشہر عظم
لاہور آمدہ بود و بعد از فراغ تحصیل متوجہ وطن مألوف شد چون بدار السلطنت
آگرہ رسید در جوار خواجہ عبد الرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجۂ مذکور شنودم
کہ گفت چون شیخ حمید را در علوم ماہر و متین دیدیم بشیخ قرار دادہ شد کہ
تا در آگرہ باشند با ہم ہمسایہ و ہمنشین باشیم و صحبت کتاب در میان آریم
روزے تقریب مشائخ و علم تصوف شد شیخ را بریں طایفہ منکر و معترض یافتم بیشتر
انکارش بسبب اعتقاد این طایفہ بود بر مسئلۂ توحید وجود و بحضرت
ایشان موصی الیہ را منکر تر از ہمہ دیدیم ازین مقولہ دو سہ روزے گذشتہ بود کہ
حضرت ایشان از سرہند بآگرہ تشریف آوردند و در ہمسایگی ما منزل گزیدند
چون شیخ حمید این خبر شنود با اضطراب تمام بخانۂ ما آمدہ گفت الحال من
ازین محلہ بجاے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزاء و رسائل من کہ نزد شماست
بمن بسپارید گفتم چہ باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان
بر دو کہ فلان اینجا آمدہ گفتم فلان مرد صالح و عالم ست اینہمہ ناخوشی ما زیاست
گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی روے خواہد
نمود اگر جمع نشویم مشکل و اگر شویم ازان مشکل تر کہ تاب پیش آمدن این قسم شیخان
ندارم این گفت مرخص شدہ بمحلۂ دیگر رخت کشید بعد از دو سہ روز برائے
جزوے کہ ماندہ بود بخانۂ ما آمد باہم نشستہ بودیم و سخن علمی میرفت کہ ناگاہ یکے
آمد کہ حضرت ایشان اینک بدروازہ ایستادہ اند مرا حیرت آمد کہ چہ باشد و شیخ
حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیرہ ایشان شدم چون در
آمدند بنشستند فرمودند باستفتا آمدہ ایم عرض کردم کہ کدام مسئلہ باشد کہ از

ایشان

Marfat.com
Marfat.com

ایشان پوشیدہ بود فرمودند چون شما مفتی اید احتیاط آنست کہ از شما پرسیدہ شود بعد از ادائے مسئلہ کہ آن در غایۃ ظہور و اشتہار بود در و بجانب شیخ حمید کردہ فرمودند کہ ہائے شیخ حمید اینجا بودہ اند و یک دو نظر بکیفیت تمام بجانب او دیدہ ساعتے مراقب شدند آنگاہ برخاستند ہر چند التماس نمودند کہ لحظہ توقف نمایند کہ جہت خادمان سفرہ میان آید نپذیرفتند و برخاستند بہدایت تا برون دروازہ شدم گمان من آنکہ شیخ حمید از جائے خود ہم نہ برخاستہ باشد دیدم کہ مشار الیہ در قفای من مے آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم شیخ حمید را برابر خود ندیدم و دانستم کہ بخانۂ خود رفت یکی را فرستادم آنگہ خبر آورد کہ شیخ حمید از قفائے حضرت ایشان میرود و آن حضرت با وغیر التفات تا بمچنان بمنزل در آمدند و شیخ حمید بر دروازہ گریان و حیران و ذو الیاس و ناکس الروس ایستادہ بماند بعد از مدتی او را طلبیدہ بانابت و تعلیم طریقت و اعطائے جذبہ نسبت بنواختند تا بحدے مغلوب شد و بخدمت و صحبت ایشان مشغول کہ آشنائی ما و یاد کتب خویش کہ با آنہا تعلق تمام داشت از خاطرش بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سرہند شدند ہمچنان پیادہ در خدمت ایشان میرفت خواجہ عبد الرحمن کہ ناقل این مقولہ است گفت مرا مشاہدۂ این امر مخلص ایشان ساخت آمدہ مرید شدم بعد از شرف ارادت روزے یکی از اعظم امرا کہ در حق حضرت ایشان اعتقادی درست نداشت از من پرسید کہ شما از علماء و عقلائے روزگارید از شیخ چہ کرامت دیدید کہ مرید شدید گفتم ما جماعتیم از اہل علم ہیچ کرامت در کسی بہ ازین ندانیم کہ عالم عامل باشد و در متابعت آنسرور صلے اللہ علیہ وسلم اعتقاداً و علماً و عملاً کامل از اکابرین روزگار درین امر چون ایشان ندیدہ ایم و نہ شنیدہ گفت این اعتقاد

Marfat.com
Marfat.com

ملائم حال اہل علم ست کرامتی بگوئید کہ مناسب حال ہمہ باشد من قضیہ شیخ
حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود و گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و درایت
شما اعتقاد تمام ست قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم و چون
شیخ مشار الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او منجر بقدح
بعضے اولیا کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت
توحید وجود بنحے بروے مستولی شد کہ بہر شے از اشیا عشقبازی خاص داشت
واز حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گداختہ میرفت خدمتے مرشدی میر
محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند دران ایام روزے باتفاق شیخ حمید بجاے
میرفتم در راہ حیوانی افتادہ بود مردہ و دندانہا ے وے وا ماندہ شیخ را از دیدن
او حالی عجب دگرگفت و گفت یارب این چہ اُواست باین کسوت در
آمدن و خود را چنین وانمودن بالجملہ قریب دو سال در عتبۂ حضرت ایشان
بخدمتگاری و آداب سلوک بسر بردو احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ بہم
رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت دادہ بوطنش فرستادند واین
اجازت نامہ نگاشتند ہو ا ما بعد الحمد و الصلوۃ فیقول العبد المفتقر الی
رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبد الاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
الشریعۃ والطریقۃ والحقیقۃ الشیخ حمید البنگالی وفقہ اللہ سبحانہ لما یحب
ویرضاہ لما قطع منازل السلوک وعرج معارج الجذبہ و وصل الی درجۃ الوالہ
بعد ان حصل لہ اندراج النہایۃ فی البدایۃ اجزت لہ بتعلیم الطریقۃ علی
طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم الطالبین المسترشدین
والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ وحصول الاذن من اللہ سبحانہ والمسئول

Marfat.com
Marfat.com

من اللہ سبحانہ ان یعصمہ عما لا یلیق و یحفظہ عما لا ینبغی وان ثبت علی متابعۃ
سید المرسلین علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والتسلیمات چون سنت مشایخ نست
قدس اللہ اسرارہم کہ در وقت خلافت خرقہ عنایت میکند شیخ عرض نمود
کہ کفش پاے مبارک مرا کافی ست حسب الالتماس کفش یک پاے عنایت
فرمودند شیخ آنرا در دہان گرفتہ رجع القہقری کردہ مرخص شدہ تا حال کہ زیادہ
از بست سال گذشتہ آن کفش دران دیار متبرک و مزارست و اہل حاجات
ارباب امراض در انجاح مشکلات و شفای علل التجا می آرند و بمرادات میرسند
تا بحدی کہ احتیاج اطبا در انصوب کمترست باجملہ شیخ از دولت آن کفش یافت
انچہ یافت ؎ اگر خاکی ازین کوہر سر آید ۔ مرا بہتر ز چندین افسر آید ۔ چون وطن او در
اقصای بنگالہ بود و ذوالعیال والاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن نتوانست
تا امروز دران حدود برسند افاضہ وافادہ است جمعے از طلبہ علوم دینی و طایفہ
از سالکان طریق یقینی از برکاتش بہرہ ور اند اللہم کثر اخواننا فی الدین وسلم ایمانا
بحق سید المرسلین وآلہ الطیبین واصحابہ الکاملین واتباع العاملین این مکتوب
شریف کہ مشتمل ضروریات راہ است حضرت ایشان قدس سرہ بشیخ نوشتہ اند
ب الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین وعلی آلہ و
اصحابہ اجمعین احوال واوضاع فقرا ایخالی روز بروز موجب از دیاد شکرست
وہمین توقع را در مادۂ دوستان دور افتادہ دارد اے عزیز درین راہ غیب الغیب
مزلۃ اقدام سالکان بسیارست شریعت را در اعتقادیات وعملیات
نیک نگاشتہ زندگانی فرمایند در حضور و غیبت ہمین نصیحت ست مبادا غفلت
واقع شود از اغلاط این راہ می نویسد و منشا ر غلط را تعین مینماید بنظر اعتبار خواہند
ملاحظہ نمود و در ماورا د جزئیات مذکورہ باندازۂ آن کار خواہند فرمود بدانند کہ بعضے

Marfat.com
Marfat.com

از اغلاط صوفیہ آنست کہ ہر گاہ سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران کہ فی الحقیقت افضلیۃ آنہا باجماع علما ثابت شدہ است و بیقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگوار است می یابد بلکہ این اشتباہ گاہ ہست کہ نسبت بانبیا کہ بہترین خلائق اند قطعا علیہم الصلوات والتسلیمات واقع شود عیاذا باللہ سبحانہ من ذلک منشا غلط جمیع را آنست کہ ہر یکے از انبیا و اولیا را اولا عروج تا باسما است کہ سبادے تعینات وجودیشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود و ثانیا عروج در ان اسماست و ازان اسما الی ماشاء اللہ تعالے اما باوجود این عروج مادون و منزل ہر کدام ایشان ہمان اسم ست کہ مبدا تعین وجودی اوست لہذا در مقامات عروج ہر کہ ایشان را جوید اکثر در ہمان اسما یابد چہ مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج ہمان اسماست و عروج و ہبوط ازان اسما بواسطہ عروض عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلندتر واقع شود لاجرم ازان اسما نیز بالاتر خواہد رفت و آن توہم پیدا خواہد کرد عیاذا باللہ سبحانہ ازان کہ آن توہم یقین سابق را زائل گرداند در افضلیت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات و اولویت اولیاے کہ باجماع افضل اند اشتباہ پیدا آرد این مقام از مزال اقدام سالکان است در آن وقت سالک نمیداند کہ آن اکابر ازان اسما عروجات بی نہایت فرمودہ اند و بفوق فوق رسیدہ و نیز نمیداند کہ آن اسما امکنہ طبعیہ عروجی ایشان است و او را نیز در اسنجا مکانے طبعی ہست کہ ادون آن اسماست و ازان آنہا چہ افضلیہ ہر شخصے باعتبار اقدمیۃ اسم اوست کہ مبدا تعین او گشتہ است ازین قبیل است آنچہ بعضے از مشایخ گفتہ اند کہ گاہ ہست کہ عارف در مقامات عروج بزرخیۃ کبرے را حائل نیابد و بی واسطہ او ترقی فرماید حضرت خواجہ ما میفرمودند کہ رابعہ نیز ازین جماعہ ہست این جماعہ در وقت عروج چونکہ از اسمی کہ مبدا

Marfat.com
Marfat.com

تعین برزخیۃ کبرے ست بفوق گذشتہ اند توہم کردہ کہ برزخیۃ کبرے درمیان
حائل نماندہ است وازبرزخیۃ کبرے حضرت رسالت خاتمیۃ علیہ وعلے آلہ
الصلوٰۃ والسلام مراد داشتہ اند وحقیقت معاملہ آنست کہ بالاگذشت ومنشا
آن غلط جمعی دیگر راآنکہ چون سیر سالک در اسمے واقع شود کہ مبدا تعین اوست و
آن اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال چہ جامعیت ایشان بواسطۂ جامعیت
ہمان اسم ست پس ناچار درین ضمن اسمائیکہ مبادی تعینات مشائخ دیگرست بطریق
اجمال نیز آن سیر قطع خواہد کرد واز ہریکے گذشتہ بمنتہای آن اسم خواہد رسید و
توہم فوقیۃ خود پیدا خواہد کرد ونمیداند کہ آنچہ او دیدہ است از مقامات مشائخ واز انہا
گذشتہ انموذجی ست از مقامات ایشان نہ حقیقت آن مقامات وچون این
مقام خود را جامع می یابد ودیگران را اجزاء خود می انگارد لاجرم توہم اولویۃ خود پیدا
می آرد ودرین مقام شیخ بسطام میگوید لواہی ارفع من لوا محمد از غلبۂ سکر نمیداند
کہ ارفعیۃ لوائے او از لوائے محمدیست علیہ وعلے آلہ الصلوٰۃ والسلام بلکہ از انموذج
لوائے اوست علیہ السلام کہ درضمن حقیقت اسم او شہود گشتہ است ازین
قبیل ست آنچہ او گفتہ از وسعت قلب خود کہ اگر عرش ومافیہ در زاویۂ قلب
عارف بنہند ہیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباہ انموذج بحقیقت ست والا
عرش کہ حضرت حق سبحانہ اورا عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چہ اعتبار
وچہ مقدار ظہوری کہ در عرش ست عشر عشیر ازان در قلب نیست اگرچہ قلب
عارف باشد روئیۃ اخروی بظہور عرشی متحقق خواہد شد این سخن را بمثالے واضح
گردانیم انسان را کہ جامع عناصر وافلاک ست ہرگاہ نظر بر جامعیت خود افتد
وعناصر وافلاک را اجزاء خود بیند وچون این دید غالب آید دور نباشد کہ بگوید
کہ من از کرۂ زمین کلان ترم واز سموات عظیم تر ودرینوقت عاقلان می فہمند کہ

Marfat.com
Marfat.com

عظمت وکلانی اوازاجزاء خود ست وکرۂ زمین وسموات فی الحقیقت اجزاء
او نیستند انموذجات اینہارا اجزاے آن ساختہ اند وکلانی اوازان انموذجات است
کہ اجزاے اواند نہ از حقیقت کرۂ ارضی وسماوی وہمین شتباہ انموذج شے بحقیقت
شئ صاحب فتوحات مکیہ گفتہ است کہ جمع محمدی اجمع ست از جمع الٰہی چہ جمع محمدی
مشتمل ست برحقائق کونی والٰہی پس اجمع باشد نمیدانند کہ آن اشتمال برظلی از ظلال مرتبۂ
الوہیت ست وانموذجی ست از انموذجات آن نہ برحقیقت آن مرتبۂ مقدسہ
بلکہ نسبت بآن مرتبۂ مقدسہ کہ عظمت وکبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را ہیچ
مقداری نیست ماللتراب ورب الارباب وہم درینمقام کہ سیر سالک در اسمی کہ رب او ست
واقع شود گاہ ہست کہ پندارد کہ بعضے از اکابر کہ بیقین ازوے افضل اند بتوسط او
بعضے از درجات فوق رسیدہ اند وبتوسل او ترقی فرمودہ اینجا نیز مزال اقدام
سالکانست عیاذاً باللہ سبحانہ کہ باین گمان خود را افضل داند وبخسارت ابدی
پیوندد چہ عجب وکدام افضلیت اگر بادشاہ عظیم الشان وتمام السلطان در تصرف
زمیندارے کہ داخل مملکت اوست برود وبتوسط آن زمین دار بعضے از مقامات
برسد وبتوسل آن فتح بعضے مواضع نماید نہایۃ ما فی الباب اینجا احتمال فضلیت ہست
کہ خارج مبحث ست چہ ہر حجام وحائک بعضے از وجوہ مخصوصۂ خود بر عالم وفقیہ
وحکیم بوقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچہ معتبر ست فضل کلی
است کہ عالم وحکیم را ثابت ست این درویش را نیز ازین اشتباہات بسیار واقع
شدہ بود وازین تخیلات بسیار نامے گشتہ وتا مدتہا این حالت داشت مع
ذلک حفظ خداوندی جلشانہ شامل حال او بودہ کہ در یقین سابق سر نمیکند بذب
نرفت ودر اعتقاد مجمع علیہ فتوے راہ نیافت للہ سبحانہ الحمد والمنۃ علے ذلک
وعلے جمیع انعامہ وآنچہ خلاف مجمع علیہ ظاہر میشد در حیز اعتبار نمی آورد بر محامل نیک

Marfat.com
Marfat.com

صرف میکرد و مجملاً اینقدر رسیدہ است کہ بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی راجع بہ فضل جزئی خواہد بود ہر چند این وسوسہ معارض میشد کہ معارف فضل بر قرب الٰہی ست جل سلطانہ و این زیادتی دران قرب ست پس جزئی چون شد اما در جنب یقین سابق این وسوسہ ہباءً منثورا میگشت و ہیچ اعتبار نداشت بلکہ بتوبہ و استغفار و انابۃ التجا مے آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد کہ ازین قسم کشوف ظاہر نشود و خلاف معتقدات اہل سنت و جماعۃ سر موئی منکشف نگردد روزے این خوف غلبہ کرد کہ مبادا برین کشوف مواخذہ نمایند و ازین توہمات سیاست فرمایند و غلبۂ این خوف بیقرار و بی آرام ساخت و التجا و تضرع را بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی کشید اتفاقاً درینوقت گذر بر مزار عزیزی افتاد و درین معاملہ آن عزیز را ممد و معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانہ در رسید و حقیقت معاملہ را کما ینبغی وا نمود و در وحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیہ و علی آلہ الصلوات والسلام کہ رحمت عالمیان ست درینوقت ارزانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود و معلوم گشت کہ آنچہ قرب الٰہی موجب فضل کلی ست اما این قرب کہ ترا حاصل شدہ است قرب ظلی ست از ظلال مرتبہ اولوہیت کہ مخصوص باہمی ست کہ رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی اینمقام را برہنہ منکشف گردانیدند کہ جائے ریب نماند و محل این بالکلیہ زائل گشت و این درویش بعضے از علوم کہ محل اشتباہ دارند و گنجایش تاویل و توجیہ در کتب و در رسائل خود نوشتہ بود منتشر گشتہ خواست کہ منشاء اختلاط آن علوم را کہ بمحض فضل خداوندی جل شانہ لائح گشتہ است بنویسد و انتشار دہد کہ گناہ مشتہر را اشتہار توبہ درکار ست تا مردم ازان علوم خلاف شریعت فہم نکنند و بتقلید نیفتند یا بتعصب و تکلف تضلیل نکنند

Marfat.com
Marfat.com

که درین راه عیب الغیب این گلها بسیاری شگفد جمع را بهدایت می برد و
جمعے رہنمونی سیفرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سرہٗ که میفرمودند
که اکثر از گروهای هفتاد و دو که بضلالت رفته اند در راه راست را گم کرده منشا
آن دخول در طریق صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت
رفته والسلام انتهی مکتوبة الشریف راقم اینحروف گوید که حضرت ایشان در رقیمے
که بحضرت مخدوم زادهٔ کلان قدس سرہ هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت
آنجا معاملهٔ عروج سالک را از همه مبادئ تعینات بزرگان بشالے واضح گردانیده
اند و آن اینست که رقم نموده اند ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از
اجزاے ارضی و اجزاے ناری ست وقتیکه دخان صعود نماید اجزاے ارضی بمصاحبت
اجزاے ناری بالا خواهند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود گفته اند اگر دخان
قوی باشد عروج او تا کرهٔ نار متحقق میشود درین صعود اجزاے ارضی بمقامات اجزاے
آبی و اجزاے هوائی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و ازانجا عروج نموده بالا
خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبهٔ اجزاے ارضی بلند تر ست از
مرتبهٔ اجزاے آبی و اجزاے هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات
و بعد از وصول بکرهٔ نار چون آن اجزاے ارضی هبوط نمایند و بمرکز طبیعی
خود برسند هر آئینه مقام اینها فرو تر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در
تمکن فیه عروج آن سالک از مقامات باعتبار قسر ست که آن قاسر افراط حرارت
محبت ست و قوهٔ جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی ست اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود
و خود را در مقامات اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و
مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسند خیال میکنند که سیر

Marfat.com
Marfat.com

باکابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین ست بلکه اینجا اشتباه ظل شئے ست بنفس شئے اللهم ارنا حقائق الاشیا کما هی وجنبنا عن الاشتغال بالملاهی بحرمة سید الاولین والاخرین علیه وعلیٰ آله وصحبته الصلوٰة والتسلیمات اتمها واکملها

شیخ مزمل رحمه الله تعالیٰ وی نیز از قدمای اصحاب حضرت ایشان ست قدس سره واز مقبولان آنحضرت در سفر وحضر اکثر بخدمات حضور عالی اقدام می نمود وبانواع الطاف وعنایات ممتاز میگردید ودر حسن اخلاق ومکارم اوصاف بے نظیر روزگار ودر انکسار وایثار منفرد وحال شیخ مشارالیه از یمن تربیت آنحضرت اینست که حضرت ایشان در عرضه داشتے بخدمت خواجه بزرگوار رقم نموده اند شیخ مزمل خود را کم می یابد وصفات را از اصل می بیند ومطلق را در همه جا می یابد واشیا را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه هیچ نمے یابد انتهی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالها سے فراوان شیخ در خدمت آستان حضرت ایشان قدس سره الاقدس گذراند وبزواید وفوائد رسید بتعلیم طریقت مجاز گشت ودر یکی از مکاتیب که حضرت ایشان بمخلص نوشته اند مسطور است که صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرد وخود را بایشان باید سپرد وصحبت میان شیخ مزمل شما را مغتنم است وامثال این عزیز الوجود اعز من کبریت الاحمر انتهی از مخلص اصحاب ایشان شنودم که وقتے شیخ مذکور بقصد از جبال ومفاوز آنحدود بسیر رفته بود ناگاه جهت گرفتن جانورے بلب غاری شد پایش بلغزید ودران غار افتاد چنانکه بیرون آمدن متعذر شد واز ین قضیه هیچ کس را اطلاعے نبود حضرت ایشان را که آن دم در سرهند تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر انور آمد بیاران فرمودند دیده میشود که شیخ مزمل در جاے هولناک افتاده ودست وپای میزند که ازان

Marfat.com
Marfat.com

برآید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیہ بسمع حضرت ایشان
و در ویشان گرویدہ و موجب مزید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند کہ یکی از صحرائیان
کہ آنرا دیدہ بود و بمردم آن نواحی خبر کردہ آنجماعہ آمدہ و شیخ را بر سنہا ازان
مغاک برآوردند شیخ مذکور در حدود دہزار و بست و شش باخرۂ شتافت حضرت
ایشان از فوت او اظہار تألم نمودند و ویرا بفاتحہ و دعایاد و شاد فرمودند رحمہ اللہ
تعالے شیخ طاہر بدخشی سلمہ اللہ تعالیٰ وے در اوائل از عسکریان
بود در وقتیکہ سپاہ متوجہ فتح یکے از قلاع بود و در راہ آن سفر شبے پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم را بخواب دید کہ حضرت صدیق اکبر و خلفاے و اصحاب دیگر رضی اللہ
عنہم در خدمت آنحضرت بودہ اند آنسرور ویرا فرمودہ اند کہ بعد از انقضاے
این سفر تو از میان ایشان بیرون شود و فقر و تجرید اختیار کن و حضرت صدیق اکبر
بامر آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم ویرا خرقہ پوشانیدہ اند چون از خواب
برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت ازان سفر چون عسکر بجزیرہ از
خارستان و اشجارستان رسید وے از مرکب پیادہ شدہ در آن درآمد
خادمش دانست کہ بحاجت انسانی رفتہ مدتے انتظار کشید چون اثرے
ندید بمنزل رفت و چندانکہ آشنایانش تجسس نمودند چیزے نیافتند وے
دران جزائر بدہقانے ملاقی شد لباسہاے خود بوی داد و پلاسے از وی بستد
و در پوشید و بصحبت در ولبشان آن حدود رسید چون نزد متعلقان او حیات
و ممات او مجہول بود بہ نیت آنکہ الہیۂ خود را مطلق العنان گرداند بخانہ شد و بزنش
خود گفت کہ من این شیوہ اختیار کردہ ام تا رائے تو بر چیست آن شیرہ زن گفت
من نیز موافقت کردم و زندہ در پوشید و عصا بگرفت و کمر در بست و با شوہر
رفیق الطریق شد و بخدمت یکے از مشائخ آن حدود کہ از صاحبدلان بود

Marfat.com
Marfat.com

رسید وے گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد بحدود دہلی و
لاہورش اشارت کرد چون ازین طریقۂ علیہ دران ایام صیت حضرت ما
مصرعہ خواجہ فانی زخود باقی بحق ؛ قدس اللہ تعالے سرہٗ آفتاب جہانتاب
بود و سامعہ افروز طلاب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
او بچند روز آنحضرت بسرائے باقی رحلت فرمودہ بودند حیران میماند بزبان
محرمے ہائے توفیق ویرا بحضرت ایشان ما رضی اللہ عنہ کہ جانشین بزرگ
حضرت خواجہ بودند دلالت نمود در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر
مشرف شد و آن آستانۂ علیا را لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدم کہ
مدتہا در خلوات و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلے اللہ
علیہ وسلم مشاہد می بود گویند از انجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح ست بعضے احوالات
و مکاشفات خود را بآن شیوہ بعرض میرساند کہ ناچار حضرت ایشان متبسم میگشتند
و گاہ در استماع معارف بلند نوعے آرے و بلے بر زبان میراند و سر می جنباند کہ
حضرت ایشان بطیب میفرمودند بدان ماند کہ این اسرار بر مولانا طاہر وارد شدہ
و ما مترجم آنیم بالجملہ بعد از تجلے بزیور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را
اجازت تعلیم طریقت دادہ بجونپور فرستادند لیکن وے بہ نیتی کہ او داند در
گفتگو و نشست و برخاست شیوۂ گرفتہ کہ جمعے او را از ملامتیہ میدانند و طلاب
را بوے ازین راہ رجوع کمتر است در ایامی کہ حضرت ایشان در اجمیر تشریف
داشتند و راقم در خدمت بود عریضۂ مولانا رسید کہ دران مرقوم بود طلابان
را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مردے سادہ دل است
ملاک امر محافظۂ احوال و فکر کار و غم ایمان و مآل خود ست درین ضمن ہر کرا حق
سبحانہ برساند و بتعلیم و تربیت او مأمور گرداند حسب الأمر خالصاً لوجہ اللہ

Marfat.com
Marfat.com

بدان باید پرداخت و نیز برائے انجذاب دلہائے طلاب وضعے کہ ملامت را آنجا
راہ نبود اختیار باید نمود و ایضاً حضرت ایشان در یکے از مکاتیب بوے
نیز نگاشتہ اند ب مقصود از اجازت بعض مخلصان آن بود کہ درین طور گرداب
ضلالت جمعے را براہ حق جل و علا رہنمونی نمایند و خود ہم باتفاق طالبان
مشغولے کنند و ترقیات نمایند این سررشتہ را نیک نگاہداشتہ سعے
کنند کہ بقایائے ہستئ خود را بر دہند و کوشش نمایند کہ مسترشدان
نیز باین دولت مشرف شوند نہ آنکہ این اجازت در توہم کمال و تکمیل اندازد و
از مقصود باز دارد و ما علے الرسول الا البلاغ انتہی و این مکتوب عزیز والا کہ بطریق
اجمال آئینۂ جمال احوال حضرت ایشان است قدس اللہ سرہٗ نیز از ان حضرت
بمولانا صدور یافتہ الحمد للہ رب العالمین والصلواۃ والسلام علے سید المرسلین
وآلہ الطاہرین آنچہ بر ما فقیران لازم ست دوام ذل ست و افتقار و انکسار
و تضرع و التجا و ادائے وظائف عبودیہ و محافظت حدود شرعیہ و متابعت
سنت سنیہ علے صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ و تصحیح نیات در تحصیل خیرات
و تخلیص بواطن و تسلیم ظواہر و رویۃ عیوب و مشاہدۂ استیلای ذنوب و خوف
انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگرچہ بسیار باشد و کثیر
انگاشتن سیئات خود را اگرچہ اندک بود ترسان و لرزان بودن از شہرت و
قبول خلق قال علیہ الصلوۃ والسلام بحسب امر من الشر ان یشار الیہ بالاصابع
فی دین او دنیا الا من عصمہ اللہ و متہم داشتن افعال و نیات اگرچہ مثل فلق
صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچہ صحیح و مطابق باشد اعتماد
نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مجرد تائید دین و تقویت ملت را و ترویج
شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چہ این قسم تائید گاہ است کہ از کافر و

Marfat.com
Marfat.com

فاجر ہم آید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اللہ لیؤید ہذا الدین بالرجل الفاجر
مریدے کہ بطلب آید وارادۂ مشغولی نماید آنرا در رنگ ببر و شیر باید دانست
و باید رسید کہ مبادا ازین راہ خرابی و استدراج او نمایند و اگر فرضا در قدم
مرید در خود فرحے دید یابند آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن ندامت
و استغفار چندان نمائید کہ اثرے ازان سرور نماند بلکہ بجاے آن فرح
حزن و خوف نشیند و نیک تاکید نمایند کہ طمعے در مال مرید و توقعے در منافع
دنیوی او پیدا نشود کہ مانع رشد مرید ست و باعث خرابی پیر چہ آنجا ہمہ دین
خالص میطلبند الا للہ الدین الخالص شرک را دران حضرت ہیچ وجہ گنجایش نیست
و بدانید کہ ہر ظلمتے و کدورتے کہ بر دل طاری گردد ازالۂ آن بتوبہ و استغفار
و ندامت و التجا باہل وجوہ میسر ست مگر ظلمت و کدورتے کہ از راہ محبت
دنیاے دنی بر دل طاری شود کہ منغص بیگر داند و متنجس میسازد و دور ازالۂ
آن تعسر تمام ست و عذر بر کمال صدق رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم
حب الدنیا رأس کل خطیئۃ نجانا اللہ سبحانہ وایاکم عن محبۃ الدنیا وارباہا
والاختلاط بہم والاصاحبۃ معہم فانہا سم قاتل و مرض ہالک و بلاء عظیم و وداء
عمیم اخوے ارشد شیخ حمید باحسن وجوہ متردد آن حدود و انداستماع
سخنان نو و تازہ را ازایشان غنیمت دانند الباقی عند التلاقی مولانا
یوسف سمرقندی سلمہ اللہ تعالی وے نیز از اصحاب صاحب
نسبت حضرت خواجہ باقی باللہ بود واز فضائل بہرۂ تمام داشت و کان
حسن الاخلاق و طارح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجہ ملتزم آستان حضرت
ایشان شد و در خدمت ایشان بسرہند رفت و چند گاہ آنجا گذرانید
واز برکات انظار میمنت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود و در میان سلوک

Marfat.com
Marfat.com

اجلش در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان ببالینش قدم رنجه نمودند
بتضرع وحسرت تمام بعرض رسانید که نفس آخرین رسیده نظرے و
وتوجهی فرمایند که از مقصد اقصے چیزے یابد حضرت ایشان را بر نیازمندی
او دل بکشاد متوجه شدند بعد از مدتے سر برداشتند و فرمودند هان
مولانا یوسف بگوئید که چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت الحمد لله آنچه دل
طالب او بوده جلوه گر شد این بگفت و بعد از ان جان بجانان سپرد رحمه الله
سبحانه مولانا احمد برکے رحمه الله تعالی برک بلده ایست میان
کابل و قندهار آنجناب از علماء آن بلده بود تاجرے از دوستان و
هم شهریان او که بهندوستان آمده بود و بشرف آستان بوسی حضرت
ایشان رضی الله عنه رسیده بوطن بازگشته بود و جزوے از مکاتیب
بلند آنحضرت باخود برده مولانا از وے احوال اکابر هند پرسید وے
ثناے حضرت ایشان بر زبان آورد و گفت اوراقے چند نیز از مقولات
ایشان آورده ام مولانا بشوق تمام مطالعه آن نموده از حسن درایت و آثار
سعادت بعلو حال قائل آن اقوال پے برده بی هیچ اهمال متوجه بلده شریفه
سرهند شد چون رسید بنظرات عنایات رسید و در خدمت علیه باخلاص
و آداب و خدمات تمام بسر برده از یمن و برکت صدق ارادت و قبول
خدمت بلکه بمحض عنایت بدرجه کمال و اکمال در مدت یک هفته که در حضرت
علیه بسر برده سرافراز گشت و بتعلیم طریقت مجاز شد و بوطنش رخصت
دادند رجعت نموده حسب الأمر باین کار شگرف پرداخت و در هر چندگاه
بزبان قلم احوال خود و مسترشدان خود را بعرض میرساند و بجواب و خطاب
مستسعد میگشت چنانکه از مکاتیبے که نام زد او گردیده معلوم گردد در یکی

Marfat.com
Marfat.com

از مکاتیب کہ حضرت ایشان بوے مرسل داشتہ اند چنین برنگاشتہ اند مرقوم
توجہی بحال شما نمودہ آمد دید کہ مردم آن نواحے بجانب شما می دوند و التجا بشما
می آرند معلوم شد کہ شما را مدار آن زمین ساختہ اند و مردم آن حدود را بشما ربط
داشتہ للہ الحمد و المنۃ علے ذلک ظہور این معاملہ را از جملۂ واقعات نہ انگارند
کہ از سلطان ریب و اشتباہ باشد بلکہ از محسوسات و مشاہدات شمرند و
ایضاً در مکتوب دیگر چنین بوے رقم فرمودہ اند از عدم اطلاع کما ینبغے باحوال
خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و آنرا دلیل اصلے خود ندانند
احوال یاران در آئینہ داری کمالات شما کافی ست احوال شما ست کہ بطریق
انعکاس در یاران ظاہر گشتہ اما آنکہ از حال آن یار خود نوشتہ اند کہ شوق او
است او را ترقی واقع شدہ آنچہ در غیبت و بے شعورے مے بیند از ارواح
طیبات حالا در افاقت می بیند مخدوما این دید را ہیچ دلالت بر ترقی نیست در
شعور مے بیند یا در بے شعورے قدم اول درین راہ آنست کہ غیر حق را سبحانہ
ہیچ نہ بیند و از ماسوائے او سبحانہ در سمد ارادہ او ہیچ نماند نہ آنکہ اشیاء را
غیر او تعالے نہ بیند و بعنوان ماسوائے ندانند این خود کثرت بینے ست بلکہ
غیر او را سبحانہ نہ بیند و نہ داند این حالت معتبر بفناست و منزل اول است
از منازل این راہ و بدون خرط القتاد ہیچ کس را آنجا گذر و این فنا
نیست رہ در بارگاہ کبریا یابد و نیز حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس
در مکتوبے کہ بہ شیخ یوسف برکے نگاشتہ اند بتقریب آن معرفت شہودے
کہ بمراتبے کثرت تعلق دارد لذت بخش و شہود تنزیہی کہ رو بجہل و نکرت
دارد از التذاذ بعید است و بی مدد شیخ متقدا باین راہ رفتن متعذر نوشتہ
اند کہ مولانا احمد برکی کہ عوام او را از علماء ظاہر مے دانند و او نیز علم باحوال خود

Marfat.com
Marfat.com

ویاران خود ندارد و سرش آنست که باطن او متوجه شهود تنزیهی است
که موطن جهل ست و ایمان او در رنگ علما بغیب ست باطن او از بلند
فطرتے التفات بشهود کثرت آمیز نکرده است و ظاهر او بمنزهات صوفیه
مفتون و مغرور نگشته وجود شریف او دران نواحے مغتنم ست اینحالت را که
شما از حصول آن خبر داده اید مولانا دیری ست که بآن حال متحقق ست علم او لم
یعلم نزد فقیر مدار آن بقعه بر وجود مولانا ست عجب ست که بر اهل کشف
آن نواحے چگونه مخفے مانده است در علم فقیر بزرگے مولانا در رنگ وجود
آفتاب ظاهر و باهر ست انتهی کلامه الشریف خدمت مولانا در حدود هزار
و بست و شش سفر آخرت گزید حضرت ایشان بفاتحه و ادعیه کثیره روح
او را شاد کردند و دیده شد که هرگاه مذکور مولانا شد مدحت او نموده بالطاف
تمام او را یاد کردند و بیاران مولانا نوشتند عزاے مغفرت مولانا احمد علیه
الرحمه مینماید وجود شریف مولانا درینوقت مر مسلمانان را آیتے بود از آیات حق
جل و علا و رحمتے بود از رحمتهاے او تعالے اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده
مولانا محمد صالح کولابی رحمه الله تعالے وے از قدماے اصحاب
حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی از وے
شنودم که گفت چون طلب اینمعنے در من پیدا شد اکثر مشائخ وقت را که قریب
بودند ملازمت کردم اما از هیچ یک کششے دست نداد تا در یکے از جمعات در
آگره در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سره دیدم بمجرد دیدن دلم را بآنحضرت
انجذابی پدیدار گشت قدمبوس نموده بمنزل شریف رفته التماس تعلیم ذکر نمودم
باجابت رسید مدتها دران آستان بسر بردم اما از پستے استعداد مرا
فتحے نشد چنانکه دیگر خادمان ایشان را می شد ازینمعنے حیران و گریان می بودم

Marfat.com
Marfat.com

تا ماه مبارک رمضان آمد حضرت ایشان معتکف شدند دران اعتکاف خدمت
طشت و آفتابه بمن بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند
من غساله را گوشه برده بتمام درکشیدم آن آب شراب مستی افزای من شد که
نوشیدن همان بود و کشایشی در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا ازین
توجه و عنایت آنحضرت بدرجهٔ کمال رسید باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید
و جمعی از طلاب را بفیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک
حضرت ایشان شنوده روزی فرمودند که مولانا صالح از سیر صفات و تجلیات
صفاتیه بهرهٔ تمام گرفته و نیز ازین عریضهٔ مولانا که بآن حضرت نوشته هویدا میگردد
ب هو عرضه داشت کمترین خاکروبان آن مقدس درگاه محمد صالح بعرض
خادمان آن آستان میرساند غریب نواز اذره پرور را از صدقهٔ بندگان آن درگاه
احوال و اوضاع حسب المدعای مخلصان ست همیشه بتجلیات مشرف میگردد
و در هر تجلی فنای خاص حاصل میشود میداند که ورای این تجلی تجلی نخواهد بود و ازین
تجلیات بی نهایت مفهوم میشود که سیر در تفصیل اسما و صفات افتاده است
از راه تفصیل بمطلوب رسیدن بسی دشوار ست رجا از درگاه آن قبلهٔ
حقیقی آنست که چون ناقابل را از خاک مذلت برداشته اند و باحوالاتی
مشرف ساخته اند که در فهم و وهم این کمینه خطور نمیکرد الحال نیز بتوجه خاص الخاص
چنان سرافراز گردانند که بغایة الغایت برسد و از منقصت وارهد و از مراد
خود نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناظراً هیچ چیز بوقوع
نیاید و این بیتوجه و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امید که ازین
دریای رحمت بیکران سیراب گردانند اینهمه فضولیت این غریب را باخلاص
و محبت خود راسخ دارند که متضمن جمیع سعادات ست سایهٔ تربیت ایشان بر مفارق

Marfat.com
Marfat.com

جمیع انام الی یوم القیام ممدود باد بالنبی وآله الامجاد انتهی مولانا وظایف یومی
ولیلی حضرت ایشان قدس الله سره باشارة وتائید حضرات مخدوم زادهای
کبار سلمهم الله تعالی جمع کرد وآنجا می نویسد که چون از حضرت ایشان بجمع وظائف
اجازة خواستم فرمودند که عملی که شایان اقتداست عمل آنسرورست صلی الله علیه
وسلم به کتب احادیث رجوع باید کرد واز آنجا اخذ نمود معروض داشته شد
که عمل حضرت ایشان نیز همان عمل سید انس وجان ست علیه الصلواة
والسلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظه نمایند که هرچه موافق نسبت
باشد قولی وفعلی آنرا در عمل آرید وهرچه نه چنانست موقوف دارید مولانا
در سال هزار وسی وهشت ۱۰۳۸ قبیل این تحریر بآخرت شتافت رحمه الله مولانا
محمد صدیق کشمی سلمه الله تعالی وی از کشم بدخشان ست در عنفوان
جوانی بهندوستان آمده از انجا که بشعر آشنائی تمام داشت صحبت محب الفقرا
عبد الرحیم مشتهر بخانخانان اختیار نمود که خان مذکور مغفور را باین طایفه سری بود
کذلک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت ع خواجه خالی زخود باقی بحق
قدس الله سره الاقدس مشرف شد ودر خدمت آنحضرت انابت نمود وذکر
این سلسله برداشت گویند حضرت خواجه قدس سره را مکرر تعریف استعداد
وقابلیت مولانا بر زبان مبارک گذشته بود از وی شنودم که گفت صباح عیدی
باچند تن از درویشان بآستان حضرت رضی الله عنهم رفتیم ایشان از منزل
شریف شیشهٔ گلاب برکف رسیدند درمیان حاضران مرا بالباس جدید
وجامهٔ مناسب روز عید دیدند بر من گلاب افشان شدند دران افشاندن
جمعیت بخش خاطر پریشان شدند ؎ زدامان تو هر راشح گلابی ٭ زند بر روی
بخت خفته آبی ٭ اما مولانای مذکور در زمان حضرت خواجه بنابر اقتضای جوانی و

Marfat.com
Marfat.com

شغف شعر خوانی و کامرانی همگی خود نیاز است خود را بآنحضرت سپرد و راهی به
نسبت خاصهٔ آن بزرگواران برد ملتزم مشرف صحبت و خدمت ایشان شد تا
رسید بجائی که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صباح کولابی از حال ایشان
خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
گشته اند و از هم جزئی باهم کلی ملحق شدند مع ذلک نظر بفوق دارند از انجا نیز نصیب
حاصل کرده شاید میل برجوع نمایند والله یختص برحمته من یشاء انتهی کلامه الشریف
مولانا در سال هزار و سی و دو با جمعی از متعلقان برخصت و همت حضرت ایشان
بزیارت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا مشرف شده سابقا بهلی مراجعت
نمود چون وابستگان وی درین کشیر بود و زاد راه قلیل منتهای فقر و فاقه بسیار دید
و بدولت الاجر علی قدر النصیب مشرف گردید مشار الیه است که فتوحات شریفه مبدأ
معاد را که حضرت ایشان در ریاضه خاصه برگاشته بودند از انجا برون آورده جمع کرد و
نیز در دفاتر مکتوبات بنام وی مکاتیب کثیر است ویرا بحضرت ایشان اخلاص
و عشق فراوان در ایامی که آنجناب بولایت حجاز بود روزی در خلوتی این فقیر از حضرت
ایشان شنید که فرمودند این بخطه متوجه احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا
محمد صدیق در نظر آمد که بمحبت و اخلاص تمام متوجه ماست در آوان این تحریر
در سیر بدخشان و ماوراء النهر است همه جا وقتش خوش باد وی بعلوم و معارف
حضرت ایشان رضی الله عنه آشنائی تمام دارد شعر نیکو میگوید حکایت غریبه شیشه
کرما چین را که تعبیر تمام ست از حق الیقین این طائفه بوزن مثنوی معنوی عارف
روم قدس سره در غایت متانت بنظم کشیده و مثنوی دیگر نیز دارد بوزن نظم
خسرو شیرین از انجاست این چند بیت که مناسب حال راقم حروف ست

ب بتنهائی چنین میل دلم چیست ؛ وزین تنها نشستن حاصلم چیست ؛ وگم

Marfat.com
Marfat.com

من در سگے معذور باشم ٭ بدین عذر از خلائق دور باشم ٭ غلط گفتم اگر سگ داند این راز
که خود را کرده ام نسبت باو باز ٭ ز ننگ این سخن افغان بر آرد ٭ که بد عهدی ز ما خود را شمارد ٭
سگان خود صاحب خود را شناسند ٭ بسے از ناشناسائے هراسند ٭ نه خود را می شناسد نی خدا را ٭ چرا
بدنام سازد مثل ما را ٭ درین مدت که عمر من بسر شد ٭ نه از کفرم نه از دینم خبر شد ٭ ندانم بر چه ملت زیستم من ٭
نه سگ نا آدمی پس کیستم من ٭ و کلام حقائق آمیز که دلیل صحت حال و درجات
کمال آنجناب ست بسیار بظهور آمده است از انجمله این عریضه که بخدمت حضرت
مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله و ابقاه نوشته اللهم صل و سلم علی سیدنا و
مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلوة ادخلتنا بها فی حفظ عنایتک عرضداشت
کمترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که همه تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس
خادمان درگاه مراد بخش ست عرضه میدارد که اگر چند دیریست که از دست
رفته و از پا افتاده ولیکن بامداد شوق گاه گاه حرکة المذبوح نموده خود را فریاد
صاحبان دین و دنیا میدهد آرے از عنایت بے غایت آن قبله آگاه دلان همیشه
به نعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فراخور استعداد از ریزه آن خوان
عظیم ایشان مرزوق ست هر چند از کار رفته است ولیکن بیخود بخود زمزمه دارد
چنانچه از انجا به تحریر میرسد ٭ خوشوقت آن دلے که بکارے رسیده است ٭
خوشروز شب روے که بیارے رسیده است ٭ از فرق تا قدم همه عطرم عجب
مدار ٭ دستم بچین زلف نگارے رسیده است ٭ خوش روزگار عیش هدایت که در
خزان ٭ رختش بتازه رنگ بهارے رسیده است ٭ و چند بیت در ایام ضعف
صعب که روے داده بود گفته شد آنرا نیز بخدمت عالی معروض میدارد ٭
طلوع شمس من از وجهه جهت عالیست ٭ توجه دلم از رتبه صفت عالیست ٭
مرا نظر بجمالی ست بے حجاب نقاب ٭ فضای آن نظر از دید منقصت عالیست ٭

Marfat.com
Marfat.com

چه دست رد بگناهم زنی که نشناسی ؛ حقیقت کنه من ز مغفرت عالیست ؛
بعلم خویش چه نازے بسوے من می ناز ؛ که شان جهل من از طور معرفت عالیست ؛
قبله ام سلامت از انچه مقصد ست چون نیک در می نگرد دست الفاظ را
بدامان معانی رسائے نمی بیند دریغا آن سخنهای که داند گفت نتواند مولانا ے
مذکور باین حقیر حکایت کرد که درویشے زنده پوشی که آثار ذوق و وجدان و آزادگی و
تفرید از وے هویدا بود بمن ملاقی شد و پرسید که ارادت تو بکیست نام نامی
حضرت ایشان بردم گفت از ایشان هیچ خارقی عظیمے دیده بگو من آنچه دیده بودم
بیان کردم گفت من از شیخ تو خارقی بس شگرف دیده ام بتو میگویم بشنو
چون اوصاف ایشان شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسرهند آمدم
از شب پاسی گذشته بود که بشهر در آمدم و گفتم درین وقت چه مصدع خادمان
ایشان گردم بیکے از مساجد در آمدم همسایهٔ مسجد از من اطلاع یافت و مرا
بخانهٔ خود برد و مهربانی نمود و در اثناے پرس وجوها من از و احوال حضرت
شیخ تو پرسیدم معلوم شد که از منکران بوده در طعن ایشان شروع کرد مرا
حیرت فرو گرفت مکدر گشتم بباطن شیخ تو متوجه شدم ناگاه دیدم که شیخ از در
در آمدند شمشیر برهنه بر کف آن منکر طاعن را بآن شمشیر پاره پاره کردند و بیرون
رفتند من از مشاهده این معامله دهشتے که یافته بودم باضطراب بر قفاے
ایشان بیرون بر آمدم و ایشان را ندیدم باز بآن خانه نتوانستم رفت و
ندانستم که آن چه بود علے السحر که بملازمت ایشان مشرف شدم و همچنان
در رعشه و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و تبسم نمودند و فرمودند
ما مضے باللیل لم یذکر فے النهار این قصه را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفته ام
شیخ عبد الحی سلمه الله تعالے وی از حصار شادمان ست که از

Marfat.com
Marfat.com

بلاد اصفانیان ست و خداوند مسکنت و خموشی و از فضیلت بهره ور سالها
ملتزم آستانهٔ علیاے حضرت ایشان نور الله مضجعه بود و نظرات عنایات آنحضرت
شامل حال او تا دید آنچه دید و بسا اسرار خاصه از زبان مبارک شنید بل از انوار
احوال که آن معارف ترجمان آن بوده او را بهرها رسید و دفتر ثانی مکتوبات
عالیات را باشارت و تائید حضرت مخدوم زادهٔ معصوم نام معصوم کردار سلمه الله
تعالے فراهم آورد و در دفاتر مکتوبات مکاتیب متعدده بنام
اوست حضرت ایشان او را اجازت تعلیم طریقت داده به شهر پٹنه فرستادند
در کنار آن شهر خدمت شیخ نور مذکور بغربت و مسکنت و بافاده و افاضه
طالبان میگذراند و در میان شهر شیخ عبد الحی بشیوهٔ پسندیده در تمکین و
صفا بسر مے برد حضرت ایشان در مکتوبے بیکے از مخلصان نوشته اند که وجود
این دو عزیز یعنے مولانا ے مذکور و شیخ نور محمد دران یک شهر چون قران السعدین
است در مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبد الحی چنین خبر داده اند که شیخ
عبد الحی هم شهرے شماست و بجوار شما آمده است نسخه علوم و معارف غریبه
است و چیزهاے ضروریه این راه نزد او مودع است ملاقات او یاران دور افتاده
را مغتنم ست که نو آمده است و چیزهاے نو آورده است از فنا و بقا نزد او نشانست
و از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از ماورای فنا و بقای متعارف و از گذشت
جذبه و سلوک مقرر نیز آگاه است بلکه توان گفت که او را در آنجا گذرگاه است
بیشترے از معارف غریبهٔ مکتوبات گوش زد او شده است و مهما امکن استفسار
نموده دریافته است والله سبحانه الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی
رحمه الله تعالے وی را قدیم ازان خوانند که بعد از وے یار محمد دیگر
که جامع مکاتیب دفتر اول ست بآستان حضرت ایشان رسید

Marfat.com
Marfat.com

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمہ را قدیم آنجناب برطبق لقب از قدمائے
اصحاب ایشان ست قائم اللیل صائم النہار ست نسبت وحضور این زمان
از جہت او پدیدار و کثیر السکوت والمراقبہ وحسن الوجہ ست روزے باین فقیر
گفت کہ من از حسن جبہہ و بزرگی لحیہ خود بسیار شاکرم کہ چون ببازار ہا میگذرم
ہر کسیکہ از عوام مرا می بیند ناچار در رود میفرستد آنجناب بفقر و غربت تمام
متوجہ طواف بیت الحرام و روضہ نبی علیہ السلام شد بعد از مراجعت ازان
سفر کثیر البرکت در خلوتے برا قم گفت در محل بیانی در ہودجی کہ بر آن سرور
صلے اللہ علیہ وسلم آراستہ بودند آنحضرت را صلے اللہ علیہ و علے آلہ الصلوٰۃ
والسلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیہ الصلوٰۃ والسلام با نور و زیبائی
ہر چہ تمام تر دیدم و از لذت و حلاوت آن از خود برفتم چون بخود آمدم رقصان و
پای کوبان شدم حاجیان در تعجب رفتند و بعضے عربان میگفتند ہذا العجم مجنون
و زبان حال من بمضمون این بیت تو ناطق بود ؎ گر این لیلے از خیمہ بیرون شود فاش
بسا کوہ و صحرا کہ مجنون شود ؎ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ این مکتوب را بعد انا
اجازت تعلیم طریقت بوی نوشتہ اند ہو مکتوب مرغوب اخوے اعزے مولانا
یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ

بذروۂ کمال وتکمیل رسانا د بحرمۃ النبی المختار وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم الصلوات
والتسلیمات از مقولہ مولوی علیہ الرحمۃ پرسیدہ بودند کہ گفتہ آن نازنینے کہ
در کنار من بودہ حق بودہ ست آیا این گفتن جائز ہست یا نہ بدانید کہ این قسم امر
درین راہ بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معدن تجلی صوریست کہ
صاحب معاملہ آن صورت متجلے را حق می انگارد تعالے شانہ سبحانہ ہمانست
کہ شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرمودہ اند تلک خیالات

Marfat.com
Marfat.com

تربیت بہ اطفال الطریقہ دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کردہ شدہ
است درین باب بعضے فوائد نوشتہ میشود بگوش ہوش استماع نمودہ بعمل خواہند
در آوردہ بدانند کہ چون طالبے بارادۃ پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار
باید کرد و مبادا درین امر استدراج شما خواستہ باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص
کہ در آمدن مرید فرحے و سرورے پیدا شود باید کہ درین باب راہ التجا و تضرع
اختیار نمودہ استخارہا متعدد نمایند تا آنکہ یقین پیوندد کہ طریقہ را باید گفت
و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا کہ در بندہای حق سبحانہ تصرف کردن و
وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانہ مجوز نیست
کریمہ لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربہم دلالت بدیں معنی دارد عزیزے
فوت کرد خطاب آمد کہ تولی کہ زندہ پوشیدہ بودے در دین من بر بندہاے
من گفت بلے فرمود ہلا و تکلمت حلقی الی و اقبلت بقلبک علی و اجازتی
کہ بشما و دیگران را کردہ شدہ است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول
علم بمرضی او تعالے ہنوز آن وقت نیامدہ است کہ اجازۃ مطلق کردہ شود
تا ورود آنوقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرط است و بمیرہم این معنی را
نوشتہ است از انجا نیز معلوم خواہند نمود باجملہ سعی نمایند کہ آن وقت برسد
و از تنگی شرائط وارہند والسلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالیٰ او نیز
ازان اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہٗ است کہ تربیت او حوالہ بحضرت ایشان
شدہ بود و یکی از عرایض حضرت ایشان بآن خواجہ عالیشان از احوال او چنین
رقم فرمودہ اند حال مولانا قاسم علی بہتر است در غلبۂ استغراق و استہلاک
است و از جمیع مقامات جذبہ بفوق قدم نہادہ و صفات را کہ اول از اصل میدہد
حالا با وجود آن صفات را از خود جدا مے بیند و خود را ازان نور در طرف

Marfat.com
Marfat.com

دیگر مے یابد و نیز درین عریضہ نوشتہ اند کہ چنان مے نماید کہ مولانا قاسم علیؒ
از مقام تحصیل نصیبے ہست و ہمچنین بعض یاران اینجائی را نیز ازان مقام نصیبے
معلوم میشود واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال شیخ حسن برکی وی
از تلامذۂ مولانا احمد برکی بود و بآستان حضرت ایشان رسیدہ بہ انابت
و ذکر و مراقبت مشرف شدہ از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بہرہا
یافت و بوطن مألوف شتافت و صحبت مولانا سے مذکور میگذراند
حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند کہ شیخ حسن از ارکان دولت
شماست و ممد و معاون معاملہ شما اگر فرضاً شما را میل سفرے شود نائب مناب
شما دست التفات و توجہ در حق او مرعے دارند و کوشش بلیغ فرمایند کہ از
تحصیل علوم دینیہ ضروریہ زود تر فارغ شود این سیر ہندوستان ہم در حق او مغتنم
بود و ہم در حق شما زقنا اللہ و زرقکم الاستقامہ انتہی بعد ازین مقولہ بدتے
قلیلہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان
رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و اوضاع مرحومی را مرعے دارند و در
طریقۂ ذکر و حلقہ مشغولے باید کہ فتور نزود و یاران جمع شدہ بنشینند و یکدیگر فانی
باشند تا اثر صحبت ظاہر شود این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشتہ بود کہ
اگر مولانا سفرے اختیار کند باید کہ شیخ حسن را بجاے خود نصب کند قضارا
این سفر مراد بود و ہست الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را متعین این
امر یابم این معنے بر بعضے یاران گران نیاید کہ باختیار ما و ایشان نیست انقیاد
لازم ست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا
نسبتے کہ ازین جانب گرفتہ بودند شیخ حسن را دران نسبت شرکت است
و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند ہر چند کشف و شہود پیدا کنند انتہی

Marfat.com
Marfat.com

باجملہ حسب الامر سر حلقۂ یاران مولانا احمد بشیخ محسن قرار گرفت و بافادہ و
افاضہ پرداخت و شیوۂ حضرت ایشان و استاد خود را لازم گرفت
و بمراقبت و مجاہدت و رفع بدعت ہمت گماشت تا ترقیات نمود و بمقامات
رفیعہ رسید چنانکہ از عرایض او کہ بآستان حضرت ایشان مے آمد علو حال او
معلوم میگردید در یکے از عرائض بعضے اصطلاحات صوفیہ را ایراد نمودہ ہر آنہا
پیچیدہ بود و در آخر آن نوشتہ کہ معارفے کہ این بے بضاعت را تسلی میدہد
معارف شرعیہ است گویا ہر حکمے از احکام شرعیہ دریچہ ایست کہ بوصول
بشہر مقصود و نشانہ است ازان شاہ بی نشان و ہمین بیت نصب العین ست
کہ ما بشہر میرویم عزم تماشا گر است ۔ ما برادمیرویم کز ہمہ عالم ورست
حضرت ایشان را آن اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند کہ اعتراض شما از نافہمیدگی
است زنہار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانہ نترسید مدعیان این وقت
ظاہر اشما را در شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محدثات و مخترعات
مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما انچہ مقرر قوم ست ولا بد راہ آنجا سخن گفتن
نامناسب ست و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ
این معرفت شما بسیار اصل ست و بس عالی و امیدواری بخشش مطالعۂ این معرفت مخطوط
ساخت و ناملایمت اول مکتوب را زائل گردانید حق سبحانہ از ہمین راہ بمقصود
رساند انتہی و سفر اجمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بود ذیل عریضۂ شیخ محسن
رسید کہ مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نمودہ بود و از شوق و ہمت خود
در رفع بدع سخن رانده حضرت ایشان عریضۂ او را بفقیر سپردند تا وقتیکہ فرصتے
بیند حاضر سازد و ہر یک را جوابی برنگارند اتفاقا از تردد و شوریدہ حالیہا
آن عریضہ را گم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطرے بوے نوشتند

Marfat.com
Marfat.com

کہ آن مکتوب صد و پنجم ست از جلد ثالث مولانا شیخ عبد الہادی بداوانی
وے نیز از اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہٗ بودہ کہ حوالہ تربیت آنہا بحضرت ایشان
نمودہ بودند تا از برکات خدمت ایشان و در نظرات عنایت ایشان بہرہا یافتہ واز
فضل بہرورست و از انکسار و افتقار نصیب دو عرایضے کہ حضرت ایشان بجناب
پیر بزرگوار خود نوشتہ اند و از ترقیات مستر شدان مذکور ساختہ آنجا مذکورست کہ مولانا
عبد الہادی حضور باستغراق در نقطۂ فوق پیدا کردہ است و نیز میگوید کہ مطلق منزہ
جل شانہ را از اشیا بصفت تنزیہ می بینم و افعال را ہم از و تعالے میدانم انتہی بعد
ازان کہ مدتہا در خدمت حضرت ایشان گذراند بترقیات و حصول کمالات رسید
و باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف برکی سابقاً ویرا بیکی از مشائخ
اتفاق صحبت افتادہ بود و مشرب توحید خیالی وے دادہ تا در وقائع ویرا
باین آستان دلالت فرمودند نخست بمصحوب یکی احوال خود را بعرض رسانید
حضرت ایشان بوے نوشتند کہ این قسم احوال در اوائل اقدام مبتدیان این راہ
را بسیار دست میدہد ہیچ در اعتبار نمی آرند بلکہ نفی آن مینمایند وصول کو و نہایت
کدام و امثال آن بسیار بر نگاشتہ اند و ہمت بلند و احوال ارجمند ترغیب نمودہ
وی بہ نیاز تمام و بعطش شوق و ولہ محبت ہر چہ حاصل کردہ بود ازان تہی شدہ
بخدمت عالیہ شتافت و چند گاہ گذراند و نسبتہای جلیل عالی وید اجازت
یافت و بجلندر کہ از قرائے آن حدود ست اقامت نمود بعد از چند گاہ بآستان
میرسید و در ایام مہاجرت بزبان قلم عرض احوال مینمود و جوابہا می یافت کما یفہم
من المکتوبات الشریفہ یکبار بخدمت شریف رسیدہ بود دیدہ شد کہ ہنگام
وداع فریاد و گریہ ہای بے طاقتانہ کرد حضرت ایشان در مکتوبی بر نگاشتہ اند کہ
شیخ یوسف بمائز دیک اند و تا مدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و بحقیقت

Marfat.com
Marfat.com

آن اطلاع یافتند و بمیعاد باز آمدن بخانه رفتند مرد مستعد و صادق الاخلاص ست
سید محب الله مانکپوری از علوم دینی بهره ورست نخست بخدمت
قدوة المشائخ شیخ محمد بن فضل الله برهانپوری قدس سره رسیده بود و
خدمتها بجا آورده و مدتے آنجا بسر برده تا آنکه اجازة و خلافت ارشاد رسیده
بود بعد ازان در برهان پور بخدمت مرشدی میر محمد نعمان رسیده بود از
ایشان ذکر این طریقه علیه گرفته بود چون دران مجلس همیشه ثنای حضرت ایشان
قدس سره مذکور میشده و مکتوبات شریفه آنحضرت درمیان بود وی را شوق
خدمت و رؤیت آنحضرت قدس سره العزیز بآن عتبه علیه برد و مدتها آنجا گذرانید
و بهرها یافت تا در مکتوبے که حضرت ایشان رضی الله عنه بجناب سیدی سلمه الله
نوشته بودند مرقوم بود که سید محب الله بنسیان ماسوی و بعض درجات
فنا رسید او را اجازت گونه داده به مانکپور فرستادیم بعد از چندگاه وے از اذیة
اهل وطن بحضرت ایشان شکایت نمود یکبار حضرت ایشان بوے نوشتند
ب هو از تحمل ایذاے خلق چاره نبود از صبر بر جفاے اقارب گذر نه
قال الله تعالے آمرا لحبیبه علیه و علے آله الصلوة والسلام فاصبر کما صبر اولوا العزم
من الرسل ولا تستعجل بهم نمکے که در سکونت آنمقام ست همین ایذا و جفاست و شما در
مقام فرارید ازان نمک آرے شکر پرورده تاب نمک ندارد چه توان کرد
هر که عاشق گشت اگرچه نازنین عالم ست ٭ نازکی کے راست آید بار می باید
کشید ٭ انتهی چون وے درباره اجازة انتقال الحاح بسیار نمود حضرت
ایشان بوے نوشتند که امشب بنظر در آمد گوئیا رخت شما را از مانکپور
کشیده باله آباد برده اند هم آنجا ویرانه اختیار کنید و اوقات را بذکر الهی جل
سلطانه معمور دارید و بهیچ کس کار نداشته باشید و جمیع مرادات را بتکرار این

Marfat.com
Marfat.com

کلمهٔ طیبه از ساحت سینه برآرید تا مقصود و مطلوب جز یکے نباشد اگر دل از ذکر گفتن مانده شود بزبان بگویند بشرط اخفا که جهر درین طریق ممنوع ست باقی روش و اوضاع طریق را معلوم کرده آمد تا توانید راه تقلید را از دست ندهید که تقلید شیخ طریقت ثمرات دارد و در خلاف طریق او خطرهاست زیاده چه نویسد والسلام

علے من اتبع الهدے والتزم متابعته المصطفے علیه وعلے آله الصلوات والتسلیمات

انهی سید مشار الیه وقتیکه در آستان حضرت ایشان بود روزے از حجرهٔ خاص کاغذے یافت که در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود که گویند بران معرفت جز حضرت مخدوم زادهٔ بزرگ قدس سرّهٗ کسے مطلع نبود سید التماس نمود که این معرفت بنام وے باشد بعز اجابت رسید آن اینست

بدان ارشدک الله تعالے مدتها که سیر در ظلال داشت وصول بظل عین حصول می یافت حالا که وصول اصل میسر شده است حصول جز ظل ندارد کالمراة الکائنة فی ید الشخص الواصلة الیه لا نصیب لها من الشخص الا الظله فافهم فان کلامنا اشارة بدانید عبارت مناسب بیان طریق که بطریق رمز و اشاره تحریر یافته بود و مناسب اینمقام دانسته درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند ذکر جنان ماخوذ از پیر راه و آن مداومت بران بازگشت بفضل رحمن وصول عریان حاصل همه حسبان والسلام علے

من اتبع الهدی حاجی خضر افغان از منظوران حضرت ایشان بود و او را آن حضرت قدس سرّهٗ بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیده و خلق بسیار از وے بفیض رسیده و صاحب اذواق و مواجید و ولوله و سرور صعقه و نعره بسیار داشت و اکثر شب بگریه و زاری بسر بردے خداوند سکنت و انکسار و صفا حضور داد و قاشر بتلاوت و اذکار و نوافل و اشغال معموره یکی از قریهای تابعهٔ قریه بسر بردے سکونت داشت و بعد از هر چند روز بتقبیل عتبهٔ علیه رسیده باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

Marfat.com
Marfat.com

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کردکه فرمودند رونے ابلیس را
دیدم وخبرہا از و پرسیدم ناچار بحکم الٰہی راستی را وانمود درمیان پرسیدم
که در یاران ما کیست که در و تر اتصرف کمتر ست گفت حاجی خضر آنجناب
بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود رحمۃ اللہ شیخ احمد ویبنی دین
موضعی ست از مضافات سہارنپور میان دو آب پیش از توجہ حضرت ایشان
قدس سرہٗ بسلوک این راہ مدتی در خدمت آنحضرت بسر برده تلمذ گذرانده بود
وخدمتہای بجا آورده بعد ازان بتقریبے به برہانپور افتاده آنجا در خدمت شیخ معظم
محمد بن فضل اللہ قدس سرہٗ العزیز بتعلیم ذکر گرفته بود و مدت مدید در خدمت
آن عزیز بسر برده وخلافت ارشاد یافته بعد ازان که باگره رسید حضرت
ایشان در آنجا تشریف داشتند بملازمت آنحضرت مستعد گشت وذکر این
طریقه علیه از آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکه حضرت سیدی
سندی را بخلافت داده به برہانپور رخصت نموده تربیت شیخ را بحضرت
سیّد نمودند همراه کردند و صحبت سیّدی بحضور و نسبت حضرت خواجگان قدس اللہ
اسرارہم مشرف گشت ولذتے یافت ملتزم همین ذکر طریقت وصحبت شد بعد ازین
قضیه پرسیدند بذکرے که فرموده ایم اشتغال مینمائے گفت چندگاه بآن
مشتغل بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر در طریقه خواجگان رحمہم اللہ
گرفته ام ولذتے دیگر یافته همین مشتغلم اگرچه از استماع این جواب فی الجمله آثار غیرت
از شیخ ظاهر شد لیکن چون شیخ فانی ومنصف وحقانی بود فرمودند مقصد فائده
وحضورست از هر جا رسد ملتزم آن باش مبارک ست بعد ازان باز بآستان
حضرت ایشان بر رسید الطاف وعنایت دید وازان حضرت اجازت یافت
ودوطالب را ذکر طریقت گفت ومتاثر گشتند واحوال از آنها ظاهر شد

Marfat.com
Marfat.com

واز حضرت ایشان رضی اللہ عنہ در عریضہ سوال کرد کہ باوجود کہ من در خود حالے
نمی فہم و طالب را ذکر دادم از انہا احوالہا ظاہر شد چہ باشد و از سر ذہول
باوجود دوام آگاہے نیز پرسید آنحضرت مکتوبے در کشف آن دو
مقولہ بوے نوشتند کہ آن مکتوب شانزدہم ست از جلد ثالث و ران مکتوب
احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرمودہ اند کہ در آئینہ استعداد آنہا
بظہور آمدہ چون آن دو تن صاحب علم بودہ اند درک احوال نمودہ اند و مولانا را
نیز دلالت بعلم حصول احوال مستور کردہ نوشتہ اند کہ مقصود حصول احوال ست
علم باحوال دولتے دیگر ست جمعے را این علم بدہند و جمعے را نہ ہر دو از ارباب ولایت
اند و از مقولۂ ثانیہ برنگاشتہ اند کہ آگاہی عبارت از حضور باطن ست بجناب
قدس خداوندے جل سلطانہ شبہ بعلم حضوریے کہ دوام لازم اوست ہیچ
شنیدہ اید کہ شخصے در وقتے از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذہولے
نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذہولے در علم حصولی متصور ست کہ مغایرۃ
درمیان است و در علم حضوریے حضور در حضور ست الخ آنجناب مدتے
در آگرہ در گوشۂ فقر و نامرادی بافاضۂ طالبان بود و جذبہ و بیخودی این کابر
از دو مریدان وے ہویدا کے از اعاظم اغنیا کہ بوے اخلاصے درست کردہ
بودند و ذکر این سلسلہ از وے گرفتہ وے را بہ بنگالہ بردہ شیخ وران دیار قبول
عظیم یافت و طالبان بسیار بفیض رسیدند شیخ کریم الدین بابا
حسن ابدالی باباحسن ابدال موضعے ست میان کابل و لاہور کہ از آنجا راہی
بکشمیر جدا گردد مشار الیہ ازان حدود است از قدماے یاران حضرت ایشان
است و صاحب حالات علیہ و جذبات قویہ در اوائل حال بسیاحی در طلب
حق برآمدہ چون در سہرند رسید و بدلالت معنوی بملازمت شریف

Marfat.com
Marfat.com

پیوست بحیز حصول دولت حضور حالش دگرگون گشت و مشمول عنایت
گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت ازان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
کیمیا اثر باندک فرصت او را ترقیات رو نمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
طریقش دادند و جمعے از ساکنان و خلق و بسیار از اهل آن دیار از و بتوبه و ذکر
این سلسلهٔ شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند دران ایام که حضرت
انزوا و عزلت اختیار فرموده بودند کم کسے را که از یاران دران خلوتگاه بار بود
و بعنایتے که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ با یاران خود می آمده باشد
و هیچکس مانع نشود و دران زمان که آنحضرت در لاهور تشریف داشتند
با جمعے از مستر شدان بعتبه بوسی رسیده بود چند روز گذرانده عنایات دیده
بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضلے از مقتدایان دیار سنده که از مشار الیه
محققین ذکر این سلسله بر داشته بود بعد اخذ طریقت بست و یک شب
متواتر حضرت رسالت را صلے الله علیه وآله وسلم در خواب دیده که انواع لطفها
یاد نموده اند و ے عریضه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
ایشان قدس سرهٗ نوشته بود و واقعه را نیز علیحده رقم نموده شد که آن
واقعه اینست میگوید بندهٔ بیقدر امیدوار برحمت حضرت رزاق
فقیر اسحاق ولد موسے که چون تقلب حال بعنایت نظر عالیقدر مولوے
شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنے حضرت با ے
الزمان قطب دوران مخدوم مخدومنا شیخ احمد سرهندی سلمه الله تعالی
حاضر شدند سفید محاسن بلند بینے ذهب رنگ گویا در مراقبه نشسته
بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه قلم برگرفتند و این چند
کلمه نوشته بدست بنده داده و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن

Marfat.com
Marfat.com

مکتوب اینست عن احمد السرہندی الی اسحاق السمندی یا اسحاق انت
ولدی وخلیفتی فی جمیع الرموزات الحقیقی والدقیقی وانی مغفور وانت ومن توسل
بک ایضا مغفور واقرأ الجمیع مولانا کریم الدین منی السلام انتہی واین صحیفہ
واقعہ ومکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشے کہ در سکر توحید وجود خیالی
بود فرستادہ بود وسفارش نمودہ کہ درویش را ازین مقام برآرند حضرت
ایشان آن درویش را ازان مقام گذرانده بمقام عالی رسانیدند این رقیمہ را
بشیخ اسحاق مرسل داشتہ بود الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب
شریف کہ مصحوب رحم علی درویش مرسل داشتہ بودند رسید چون مبنی
از ذوق وشوق بودہ مسرت بخشید در کاغذ علیحدہ واقعہ کہ رقم زدہ بود
نوشتہ بودند از مطالعہ آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات مبشرات
است سعی باید نمود کہ از قوت بفعل آید واز گوش باغوش رسد امروز کہ تدارک
تقصیر ممکن ست فرصت را غنیمت شمردہ بہ تسویف وتأخیر نباید انداخت
حضرت خواجہ احرار قدس اللہ سرہ فرمودہ اند کہ جمعے از درویشان بودیم سخن
از ساعت مرجوہ کہ در روز جمعہ ودیعت نہادہ اند درمیان آمد کہ اگر میسر شود
در آن از حضرت حق سبحانہ وتعالے چہ باید طلبید ہر کسے چیزی گفت چون نوبت
بمن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید کہ در ضمن آن جمیع سعادات
میسر ست بعضے از مکاتیب را یاران نقل گرفتہ مصحوب درویش رحمے
فرستادہ اند حضرت حق سبحانہ تعالے منقطع گرداناد شیخ کریم الدین
چندگاہ است کہ آمدہ اند شاید از احوال خود بشما نویسند درویش رحم علی
نیز باصلاح آمدہ است توقع از دوستان دعاست ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شئ قدیر والسلام علی من اتبع الہدای والتزم متابعۃ المصطفی

Marfat.com
Marfat.com

مولانا عبد الواحد لاہوری وے از ان جماعہ است کہ حضرت خواجہ فانی
ز خود باقی بحق ویرا بخدمت حضرت ایشان ما رضی اللہ عنہا فرستادہ اند
کثیر المراقبہ والعبادۃ ست روزے در حالت ذوقی کہ از عبادت یافتہ بود و
ازین فقیر پرسید کہ در بہشت نماز ہست گفتم نہ کہ آن دار جزاے عمل است
نہ دار عمل وے آہے برکشید و بگریست و گفت آہ بے نماز و بندگی آنصاحب
بے نیاز چون تواں زیست وقتی بحضرت ایشان عریضہ می نوشت نظر
کردم نوشتہ بود کہ گاہ گاہ در نماز حین سجدہ حالتے روے مے دہد کہ ہرگز خوش
نمی آید سر از سجدہ برداشتن از وی شنودم گفت بشہر فاخرہ بخارا اصانہا اللہ عن
جمیع بلاد المسلمین عن البلایا بر سبیل تجارت رفتہ بودم و در مسجد مغاک کہ از امکنہ
متبرکہ آن بلدۂ شریفہ است بنماز بیستم و بعد از ادائے صلوٰۃ عشا بنوافل اشتغال
مینمودم یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازۂ مسجد میدہم بخانۂ خود رفتہ
نوافل بگذار و انیعنی را بخشونت ادا نمود ہمان شب آن خادم حضرت خواجہ
بزرگ رضی اللہ عنہ را بخواب دید کہ باو فرمودند کہ آن درویش سودا گر ہند
از دوستان ماست رعایت و عذر خواہی او کن او معذرت فراوان نمود و عذر
بسیار خواست از وی شنودم کہ گفت دران ایام کہ حضرت ایشان بہ لاہور
تشریف آوردہ بودند آنجا پیرے سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد
ایشان وے را احترام بسیار نمودند حیرانی روے داد در خلوتی از ایشان سر
آنہمہ تواضع را بآن پیر پرسیدہ شد فرمودند کہ وی از ابدال است مولانا
امان اللہ لاہوری وحی از مریدان اجازت یافتہ حضرت ایشان ست
وصاحب تجرید و تفرید تمام در ہزار سال دسی و یک ہمچنان پیادہ و آزادہ و
پلاس پوش زندہ بر دوش و کوہ بر کف متوجہ سفر حجاز شد و با آنکہ جمعے از محبان

Marfat.com
Marfat.com

حضرت ایشان و دوستان او که در راه بودند میخواستند او را بزاد و راحله طوعاً و
اعتقاداً معاون باشند وے بآن التفات ننمود همچنان به آزادی و بیزاوی تمام
برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت مزارات
شام و مصر شده حق سبحانه ویرا بدین شیوهٔ مرضیه مستقیم دارد و من بیچاره دل آواره
را نیز از برکات این وارستگان بهره بخشاد بالخرقه صد پیوند و دل صد پاره ؎
گردم بهر دیار و در جستجو زنم طبل سراغ یوسف خود کو بکو زنم ؎ مخفی نماند که غیر ازین
جماعهٔ مذکوره نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند ذوق
و اصحاب فضل و آداب و نیستی و انکسارند و بعضے از انها اجازت تعلیم طریقت
نیز یافته اند چون مولانا امان الله فقیه که از اعاظم خلفاست و شیخ محمد جری که از مشائخ
مشهور این دیارست ترک شیخیت نموده بملازمت حضرت ایشان رسیده
و بهره ها برده و خلافت یافته و شیخ داؤد سایکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
و شیخ محمد تهاری و شیخ حامد تهاری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
محمد هاشم خادم و مولانا غازی نو گجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر سارنگپوری
و مولانا فرخ حسین مولانا صفر احمد و مولانا بدر الدین سرهندی و مولانا حمید
احمدی و حاجی حسین و شیخ عبد الرحیم برکی چون تحریر احوال هر یک موجب
تطویل بود بنامی اختصار نمود و بعضے از مخلصان مقبول منظور از انجمله اند که بظاهر
از اهل سپاه اند و بعضے از اجلهٔ اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
آنها صدور یافته چون خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا حاجی محمد فرکتے و مولانا
عبد الغفور سمرقندی و حافظ محمود گجراتی از مکاتیب شریفهٔ حضرت ایشان
که در جواب عرائض آنان در دفاتر مکتوبات مثبت ست وفور رابطهٔ بر
کمال اینها و مستی و ذوق و حال اینها معلوم گردد راقم اینحروف گوید

Marfat.com
Marfat.com

دو سالک روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتے از احوالات خود بیان کردند
بغایت اصیل بود پرسیده شد که تعلیم ذکر از که برداشته اید و از ید طولائے
کدام سعادتمند ازین سلسله شریفه این تخم در مزرعه دل خود کاشته اید سلیم خان
نامی عسکرے راکه از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و ازان حضرت
بتعلیم طریقه چند تن مجاز گردیده نام بردند و جمعے دیگر از اصحاب مقبل صاحبدل
آنحضرت بفقر و انزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان هم از
کار و بار ایشان آگاه نیند این فقیر از بعضے درویشان حضرت ایشان
شنوده بود که وقتی درویشے از نجارا ایشان را بواقعه عظیم دیده بملازمت
رسیده بهرها یافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گستاخی کرده روزے
در سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا تا قبل
بلا تفاوت نقل کرده باشد فرمودند آرے چنین ست اما آن درویش از نواحی
بلخ بود نه از نجارا و تبسم نمودند و آن حکایت اینست که درویشی از نواحی بلخ
در واقعه دیده که تابوت شگرف حاضر آمده و جمعے کثیر از گذشتگان اکابر ما وراء النهر
چون خواجه عبد الخالق و خواجه بزرگ و خواجه احرار و امثالهم رحمهم الله تعالے حاضر
اند گویا انتظار کسے می برند ازی گوید من دران میان از بزرگی پرسیدم که میت
کیست و این اعزه انتظار که دارند گفت که این میت از اقطاب بود و این
اعزه انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازه
نماید ناگاه عزیزے گندم گون بلند بالای دو موئیه کذا و کذا در آمد همه تعظیم او
کردند او پیش رفته امام شد چون جنازه را برداشتند ازیکی پرسیدم که نام
این عزیز چیست و در کدام شهر می باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
و گفت در سرهندی باشند صباح آن روز آن درویش هوشیار دیوانه وار

Marfat.com
Marfat.com

متوجه هندوستان شد بملازمت رسیده آنحضرت را بحلیه که در واقعه
دیده بود در بیداری چنان دید و روی نیاز بآستان ایشان مالید و چندگاه
در خدمت بود و بهر جا گرفت چون ذوالعیال والاطفال بود زود بوطن مرخص
گردید ع هر کجا هست خدایا بسلامت دارش و ایضاً این حقیر میگوید
بدرویشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار و شیوه حیرت برو
غالب بود روزے دیدمش که بر برگے خشکے چشم دوخته فرو رفته بود پرسیدم
که اینهمه توجه بآن برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ
میدیدم ناگاه در وے عالمے بر من نمودار شد که بیان آن نتوانم کرد فقیر در تعجب رفته
از قضیه بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحے سواد دیجور
بعد از تهجد بروح حضرت زبدة المتاخرین خلیفه صدر الدین که از
خلفاے حضرت مخدومی محمد زاهد بلخی بودند قدس سرهما سالها طلاب سلسله شریفه
کبرویه را راهنما و پدر من مراد طفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود
متوجه شدم و التماس نمودم که شما از جهان رفته اید مرا بخزینه که درین زمانه بسیار
بزرگ باشد دلالت نمائید خوابم در ربود حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت
ایشان برده فرمود که ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانه وار بملازمت ایشان
رسیدم و دیدم آنچه دیدم و نیز این فقیر راقم گوید در مسجد جامع برهانپور در
گوشه نشسته راه آیندگان مسجد میدیدم که ناگاه درویشے ژولیده موی
پیرهن چاکے شوریده که آثار صفا و الفت و انزوا و انکسار و فنا از وے هویدا بود
پدیدار گشت جذب ملاقات و هم آغوشی او مرا ناچار از مسجد باستقبال او کشید
بعد از معانقه و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله براه نامسلوک و
جزائر غیر ذی زرع باینجا میرسم گفتم عزم کجا داری اگرچه رغبتش بستر حال مینمود

Marfat.com
Marfat.com

ناچار گفت کہ متوجہ سفر حجازم از سلسلہ و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزی
از سلسلۂ نقشبندیہ از سرہند باگرہ تشریف آوردہ بودند چون از نام آن مرشد
الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی اللہ عنہ گرفت در آغوش کشیدم
واشک حسرت از مژگان بباریدم و بزاویۂ خود بردہ گفتم بتفصیل نیز بگو مصرعہ
کز تو بوی گلشن جان میرسد ۔ گفت بتقریبے از وطن خود بدارالسلطنۃ آگرہ
آمدہ بودم درین میان یکے ذکر خبر حضرت ایشان کرد شوقے بملازمت شریف
رسیدم والتماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم باجابت رسید تلقین نمودند
و نظر مرحمت فرمودند نسبتے و حالتے مرا در گرفت کہ دیوانہ وار ہمان شب
برآمدہ و بجزائر و صحارے افتادم و خواب و خورد و آرام و سکون از من رفت
چہ گویم کہ چہ دیدم و بر من چہ رفت و چہ می بینم سہ چنان درد ہجر بر من بگذرد
روز چہ کہ در صحرا بر آہو بگذرد یوز ۔ چندین سال بدین منوال دران بوادے
بشکنگے و نامرادی بسر بردم اکنون ہم از راہ بیابان و کوہستان بقصد مذکور
میرسم و دیگر ازان پیر دستگیر و راہ نمای ہر غریب و فقیر سلمہ اللہ خبری ندارم
کہ کجا تشریف دارند انشاء اللہ زیارت سید المرسلین صلے اللہ علیہ وسلم
نمودہ اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکہ
بعضے ضروریات راہ این عزیز را از دوستان التماس نمایم و باکابر قافلہ سفارش
او کنم گفتم جمعے از آشنایان ما متوجہ این سفر سعادت اثر اند شما آن جماعہ رفیق
میشوید از کلام من دریافت کہ در اخفا و توکل و تبتل او خلل خواہم افگند بہانہ
از نزد من بیرون رفت و بعد ازان نہ وے را دیدم و نہ از احوال او خبرے
شنیدم ع ہر کجا ہست خدایا بسلامت دارش ۔ و نیز این فقیر
سید تاجری را دید کہ بمصداق رجال لا تلہیہم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ و

Marfat.com
Marfat.com

وبعد از پرسش معلوم شد کہ بصحبت درویشان بسیار رسیدہ واز ہر یک
بذکری ومراقبہ مامور گردیدہ وبآستان حضرت ایشان ہم شتافتہ واز ان حضرت
نیز نظرے عنایتی یافتہ گفت وقت عشای بود کہ ایشان را ملازمت نمودم
متوجہ ادای فرض بودند مجملی پرسش حال ومطلب من نمودند وفرمودند
ترا ذکری تعلیم دادہ خواہد شد من از راہ دلتنگی گستاخی نمودہ معروض داشتم کہ
صورت اذکار ومراقبات بسیار تعلیم گرفتہ ام معنی ونتیجہ آن ازین در یوزہ دارم
فرمودند فرض عشا گذاردہ گفتم آرے دست مرا گرفتہ نفتند بنشین تا ما از نماز
فارغ شویم چون بنشستم خود را بشیوہ دیگر یافتم تا آنکہ خود را نیافتم ورقتی مرا چنان
گرفت کہ از بانگ نماز صبح بخود آمدم روزش در اقدام مبارک افتادم و
التماس آنکہ ترک تجارت نمودہ ملتزم خدمت غلامان آستان ہاشم فرمودند
فی الحال برین حالت کہ ترا عطا نمودند مشغول باش وچون تجارت موجب
حصول لقمۂ حلال ست وسبب نفقۂ عیال آنرا گذار ودیگر تا بعد ازین در حق
تو چہ خواستہ اند ورخصت فرمودند چہ گویم کہ آن عنایت چہ کردہ
یک لحظہ عنایت تو اے بندہ نواز بہتر زہزار سالہ تسبیح ونماز بہ ونیز شنیدی
صاحبدلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت ویکی از
بلاد دکن بودم ناگاہ از زبان یکی از آیندگان شنودم کہ گفت سلطان وقت
حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیدہ بشہادت رسانید ازین خبر سخت دلتنگ
وبی آرام شدم ببازار آن بلدہ درآمدم تا باشد کہ آیندۂ دیگرے در رسد و
خبرے فرحت اثرے رساند دیدم کہ در کنار بازار بازارگانے چند کہ
سیماے صلاح از ایشان ہویدا بود فرود آمدہ اند نزد آن جماعہ رفتم وسلام کردم
ونشستم پیش از انکہ من بسخن آیم یکے از ایشان آثار کشرۃ اندوہ ودلتنگی

Marfat.com
Marfat.com

درین مشاہدہ نمودہ از سر آن سوال کرد باعث را درمیان نہادم آن سائل آہ سخت از دل برکشیدہ و سر بگریبان فرو برد دیدم کہ متلون میشد تا در چہرہ اش تغیر تمام راہ یافت بعد از مدتے سر برآورد و گفت خاطر جمع دار کہ ایشان زندہ اند این قدر است کہ در حبس اند و زنجیر بر پائے مبارک پیچیدہ چنانکہ مارے پیرامون گنج حلقہ زند و یک شبے دیوانہ باز زنجیر گفت پس من چہ کردم تا سزاوار تو ام پ گفت زنجیرش تو در گنج خراب پ گنج پنہانی من دار تو ام پ مرا ازین مراقبہ و اخبار او حیرت فرو گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیدہ اید و میدانید گفت من نیز از مریدان کمترین آن حضرتم برجستم و بائے بشوق تام معانقہ نمودم و گفتم من درین بلدہ خانہ دارم ملتمس آنکہ ساعتے بفقیر خانہ قدم رنجہ نمائید تا لحظہ در خدمت تسلے خاطر محزون دہم قبول کرد چون بیامد در خلوتی از وی پرسیدم کہ شما چند گاہ در خدمت ایشان بودید و از ایشان چہ نعمت یافتید و باعث ارادت چہ بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از مخلصان حقیقی دانست باجمال بیان احوال خود را و باعث ارادت را وا نمود و گفت من در قریۂ از قرائے تابعۂ پنج آب ساکن بودم و از آنجا کہ بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس والجن رضی اللہ عنہ محبت و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحہ ختم می نمودم و در خلوات بہ نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتہجد و تلاوت و اذکار و دیگر نوافل نیز مے پرداختم تا شبے حضرت غوث الثقلین را قدس سرہ میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نہادم فرمودند

Marfat.com
Marfat.com

که در ظاہر نیز پیر راہ از ضروریات است عرض کردم که بہر که ایشان
از مشائخ وقت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سرہند عزیزیست
جامع علوم ظاہر و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بردند صباح آن
روز بصد درد و سوز متوجہ آستان ایشان شدم و حقیقت واقعہ را معروض
داشتہ التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجذبہ و احوال
بنواختند دیدم آنچہ دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاہ حضرت
ایشان از خانہ برآمدند و دروازہ بغیر از من کسے از درویشان حاضر نبود
مرا پیش طلبیدہ فرمودند اے فلان میروے نزدیک باغ حافظ رفتہ
زیر فلان درخت جمعے از فقیران لا اُبالے نشستہ اند و بعضے کوکنار
مے مالند و بعضے بنگ می سایند درین میان مردے زندہ پوشی چنین
وچنان کہ بران درخت تکیہ زدہ نشستہ و بظاہر با ایشان ست و ہمنی
بری از ایشان دعاے ما با و میرسانی و میگوئی فقیر خانہا قریب است
میتوان ساعتی رسید رفتم و بہمان نشان کہ فرمودہ بودند جمعے را زیر آن
درخت یافتم آن عزیز کہ تکیہ زدہ بود چون مرا بدید تبسم نمود و پیش از آنکہ من
تبلیغ دعا نمایم نام حضرت ایشان برد و گفت خادم ایشانی گفتم بلی گفت
خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب اینچنین باشد و بآن ہمنشینان گفت
ما درین شہر یارے داریم او را دیدہ خواہیم آمد و در راہ درآمدہ تعجیل تمام
بسر فت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتم تا
آنکہ ساعتے بدروازہ خانۂ حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما
ہمان و برآمدن ایشان از خانہ ہمان و بآن درویش معانقۂ سخت نمودند
و دست او را گرفتہ بر تختے کہ درمیان دروازۂ بیرون و درون نہادہ بودند

Marfat.com
Marfat.com

نشانده باهم نشستند دو سه حرفی باهم گفته بیشتر بخاموشی گذرانیدند درین میان آن مهمان آب طلبید فقیر دویده ظرفی را پرآب کرده آوردم چون نزدیک آن عزیز رسیدم چه بینم که حضرت ایشانند گفتم ناگاه بعد از رفتن من برای آب مکان نشستن حضرت ایشان وآن بزرگ مهمان متبدل گردیده چون بسوئے که عزیز دیگر نشسته بود رفتم که آب بدست او بدهم دیدم حضرت ایشان اند وآن عزیز مهمان برجای خود ست از هیبت مشاهدهٔ این حال بر دیوار تکیه زده بیخود بماندم چون بخود آمدم نماز شام آخر شده بود وحضرت ایشان وآن درویش برخاسته بعد ازان حضرت ایشان بمن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان مستور داری اکنون چون ترا از محرمان و عاشقان ایشان دیدم بسمع تو رسانیدم راوی گوید بعد از استماع سرگذشت او باخود گفتم آنچه از قضیه حبس وقید حضرت ایشان خبر داده اگر بصدق مقرون ست پس این درویش از صاحبدلان صادق القول است بعد از چند روز موافق اخبار اوَ اخبار متواتره در رسید ومر ایشان درویش وبه پیر بزرگوار خویش اعتقاد دیگر حاصل شد مخفی نماند که از جماعه که نظرے قبول از حضرت ایشان یافته اند اینچنین احوال واقوال چرا غریب باشد که بعضے طالبان که از فرود اصحاب ایشان بوده اند وبامر آنحضرت متوجه طالبے شده اند که آنانرا آزادگیها ورفتگیها روے داده از ایشان چه گوید وازان حضرت چه نوید مولانا عبد المومن لاهورے که فاضلے بوده ورا قم نزد مومی الیه ورقے چند از مشکوة ودورقے چند از مطوّل گذرانده بود وتراکثر علوم خصوصًا در فقه واصول آن مهارت تمام داشت

Marfat.com
Marfat.com

روزی در مجلسے کہ جناب استادے واین فقیر بیجا نشستہ بودیم مردے
یکے از مشائخ اعلام وقت را نام بردہ گفت کہ او فلان شخص را خلافت
دادہ است وبفلان بلدہ فرستادہ اما ہیچ از صحبت او اثرے
و حالتے واز نصیحت وتعلیم ذکر او متعلمان را جمعیتے حاصل نمیگردد مولانا
گفت مخیر مکمل تام المشاہدۃ والمعرفۃ باید تا از مرید مجاز شش برکات
بظہور آید پس آب در چشم گردانید و بفقیر گفت حرفے میگویم
نہ برائے فخر خود بل برائے آنکہ ازین نقل باثر و برکت امر وانفاس حضرت
پیر دستگیر پے بردہ شود گفت من بعد از چند روزی کہ در خانقاہ
ایشان گذرانیدم رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ
دوتن را تعلیم ذکر خواہی کرد از انجا کہ بر نقصان خود مطلع بودم بسیار
متعجب شدم امّا ادب را غدر در میان نیاوردم چون بہ لاہور رسیدم
روزی یکے از طلبہ علم آمدہ گفت شنودم کہ ایشان ترا فرمودہ اند کہ
دوتن را تعلیم طریقت بگو یکے از ان من باشم بشوریدم و گفتم ایشان
بندہ نوازی کردہ اند من مردے ام طالب العلم چنین وچنان چہ این
لایق این باشم چندانکہ بہ لینت وخشونت عذر میگفتم آن سائل از سر
وا نمی شد بل بیشتر الحاح می نمود تا روزے گفتم تا کے وقت را بمشاجرہ
او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش دادہ از سر وا کنم در گوشۂ مسجد او را بردہ نوعے
کہ از حضرت ایشان دیدہ بودم وشنیدہ با او گفتم وخود نیز مشغول
شدم مراقبتے وحالتے عجب فرو گرفت وآن متعلم را کیفیتے روی
داد کہ ہمچنان مست وبیخود برون رفت دیگر از وے نام ونشانے
نیافتم بالجملہ اگر یک یک از مستفیضان ایشان ومستفیضان

Marfat.com
Marfat.com

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گردد بتطویل انجامد اینقدر زیرکان سعادتمند را بسنداست ؎ بس کنم خود زیرکان را این بس ست ؛ بانگ دو کردم اگر در ده کس ست ؛ حق سبحانه برکات آنحضرت و فرزندان و اصحاب ایشان را تا قیامت جاری گرداناد و این نسبت شریفهٔ ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری داراد و این کمترین را درین جهان بمحبت و متابعت ایشان داشته دران جهان در زمرهٔ ایشان محشور گرداناد بحق اهل الرشاد بمدح هریک ازین دو بزرگ قدس الله سرهما سه رباعیه بسلک نظم کشیده جهت انتظام این نامه آن منظومه را مسکه الختام آن میگرداند ؛

رباعی

قطبی که ز رازش انفسی آفاقی ست ؛ نیم نظرش هزار دل را ساقی ست
باقی مدیحش به نه گویم این بس ؛ کان جمله چو نام خویش با حق باقی ست

ایضاً

باقی ز فنا و نیستی لعل مذاب ؛ کلکم ز حدیث سوز او سیخ کباب
فلینظر الی ابن ابی قحافه ؛ بشنو سر فنای او را دریاب

ایضاً

باقی که ازو مرده بصد جان برسد ؛ مفلس ز ورش بگنج پنهان برسد
نقاش ازل بکاخ هند آوردش ؛ کاین خانه بزیب نقشبندان برسد

ایضاً

احمد که بود عیسی دلهای سقیم ؛ از ساقی باقی ستد این راه قدیم
زان ساقی او سال چهل رفت که بود ؛ برزخ بمیان احد و احمد میم

Marfat.com
Marfat.com

ایضاً

آن قطب که هم عاشق و هم معشوق ست — بر جوهر اسرار نبی صندوق ست
آن سایه که از احمد مرسل بنهفت — ظاهر شده اینکه احمد فاروق ست

ایضاً

از و شد دل افسردهٔ رندان تازه — چون ز ابر چمن غنچهٔ خندان تازه
از خانهٔ بی رنگی احمد شده است — نقش دیرین نقشبندان تازه

الٰهی بحق بنی فاطمه
که بر قول ایمان کنی خاتمه

بر خامه بنازم که اشارات نوشت — ز آغاز و توسط و نهایات نوشت
بنوشت کتاب را و تاریخ کتاب — بر دل هو زبدة المقامات نوشت

خاکپای مشایخ و خواجگان نقشبندیه خصوصاً آخرهم در مملکة ترکیه سید عبدالحکیم بن مصطفی آرواسی قدس الله تعالی اسرارهم العلیه مسکین حسین حلمی بن سعید استنبولی می گوید که یک نسخه از کتاب زبدة المقامات در استنبول بناحیهٔ فاتح در کتابخانهٔ (مراد مُلّا) برقم ۱۳۱۷ موجود است این را در سال هجری ۱۱۳۰ فی زمن سلطان احمد ثالث مولانا محمد نوشته است

Marfat.com
Marfat.com

بقیه صفحه ۱۵۴ :

ونیز از زبان سیدی ومرشدی شنیدم که فرمود در
دران ایام که این فقیر در بندگی حضرت والاعظم
حضرت خواجه بوده وایشان وهمه یاران خودرا فرموده
بودند که درخدمت امام المحققین حضرت ایشان بروید
ودرخدمت مشغول باشید وهرقسم شغل که ایشان فرمایند
بهمان روش مشغول باشید ودرخدمت ایشان تعظیم ما
نکنید بلکه توجه خودرا بجانب ما نکنید دران اثنا باین فقیر
محمد نعمان فرموده میان شیخ احمد آفتاب اند که مثل ماهزاران
ستاره درضمن ایشان گم اند وازکمل أولیای متقدمین
خالی حال مثل ایشان گذشته باشند بعده باعتقاد
تمام بخدمت ایشان رسیدم چنانکه میرمذکور در رساله
محمد مرادیه گرامی خواجه محمد معصوم بدست خط خود آنرا
قلمی نموده است

باقی صفحه ۱۵۴

Marfat.com
Marfat.com

بقیہ صفحہ ۳۱۱ :

وآن اسرار بزرگ کہ در ستر آن جد وجہد تمام میفرمودند وہیچ یکی از اصحاب وغیرہم بہ استماع آن سربلند نکند این ہر دو مخدومزادہ را بر آن مطلع ساختند بل بہ خصوص تحقق آن در حق ایشان خبر می دادند بعض از بشارات عالیہ کہ آن حضرت در حق این ہر دو برادر فرمودہ اند ذکر مینمائیم

۱ - ب حضرت مخدومزادہ خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ تعالی در بعض از مکاتیب خود نوشتہ اند کہ حضرت ایشان ما رضی اللہ تعالی عنہ قطب بودہ اند وہر قطب را دو امام می باید دو شخص در ملازمت علیہ حاضر بودند فرمودند کہ شما ہر دو امامید بہ یکی فرمودہ کہ این از روی تواضع بسیار بدیگری گذاشتہ وصاحب یمین شد

۲ - ب ونیز این مخدومزادہ سلمہ اللہ تعالی در بعض از مکاتیب خود برنگاشتہ اند قال اللہ تعالی لا یذوقون فیہا الموت الا الموتۃ الاولی بخاطر فاتر می رسد کہ حکم آن دار از احکام این نشاء جدا ست درین تماشاگاہ ہیچ ترقی

Marfat.com
Marfat.com

از حضیض مباعدت باوج قرب ممکن نیست تا فنا بر هستی
سالک وارد نشود و به موت ملتمس نگردد بخلاف آن
نزهتگاه عالیجاه که هیچ کمالی منافی کمال دیگر نیست و سعد
با سعد جمع موت را در آن دار البقا چه گنجایش و فنا را
چه یارای تحققش آنست که چون درین عالم ظهور
ظلال است و معاملات آن شک نیست که ظل را
بعد از طلوع اصل آن که ترقی عبارت از آنست جز فنا
و انعدام چاره نیست و چون اصل نسبت با فوق خود
حکم ظل دارد بعد از سطوع اصل او آن اصل اول مستتر
می شود هکذا الی ان یأتیک الیقین و آخرت چون مقام
ظهور حقایق اصل است و اصل را با اصل دیگر هیچ تدافع
نیست فنای کمال اول چه در کار و اضمحلال اول نزد ورود
ثانی چه گنجایش کریمه ولدینا مزید مؤید این کار است که مشعر
بقاء اول است و کریمه ما ننسخ من آیة او ننسها نأت
بخیر منها او مثلها مناسب معاملات دنیوی است جمعی که
عنایت الهی جل و علا شامل حال شان شده است و
دنیای اینها را حکم آخرت ساخته و به خطاب لقد آتیناه اجره
فی الدنیا نواخته امیدوار مخلص از مضایق این دار غرور اند
و به خلعت سعادت الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم

Marfat.com
Marfat.com

نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً ممتاز حضرت قطب
الاولیا قدس سره در باب دو شخص از اصحاب خود این
بشارت فرموده اند و این لفظ را مذکور ساخته اند
که دنیای شما را آخرت کردند ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم

۳ ـ ب حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله
تعالی در بعض مرقومات خود نوشته اند که حضرت ایشان
رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب خود بولایت ممتاز
مشرف ساختند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا
لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق

٤ ـ ب ونیز این مخدوم زاده سلمه الله تعالی برنگاشته
اند که حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب
خود فرمودند که شما را از دائرهٔ غضب بیرون کردند
مترصد فوق باشید راقم حروف عفی عنه گوید که
مراد از دو شخص که درین هر چهار بشارت
واقع شده است همین هر دو مخدوم زادهٔ
عالیمقدار اند سلمهما الله سبحانه

باقی صفحه ۳۱۱

Marfat.com
Marfat.com

بقیہ صفحہ ۳۱۲ :

وخلعت خلت کنایت است از معاملۂ عظیم درین سفر میمنت اثر باین مخدوم زادہ عنایت کردہ اند چنانچہ این مخدوم زادہ در مرقومات خود تصریح بآن نمودہ اند آنجا کہ نوشتہ اند

ف بکرم اللہ سبحانہ آن موعود کہ در مکتوب نوشتہ اند کہ خلعت خلت را بفلانی خواہم داد در حضرت اجمیر بنجز فرمودند وعنایت کردہ

باقی صفحہ ۳۱۲

بقیہ صفحہ ۳۱۳ :

بتمامی غرق بحر انوار و بحار اسرار والد بزرگوار خویش گشتہ بمقامات عالیہ وکمالات باھرہ ودرجات متعالیہ مناصب فاخرہ رسیدہ اند و محرم خاص الخاص و مونس و ممازح درخلوات وجلوات گشتہ خصایص وکمالات ایشان بحد شمار است واستقصاء معارف وحقایق کہ بزبان قلم ایشان آمدہ است دشوار اما بحکم مالا یدرک کلہ لا یترک کلہ کلمۂ عالیۂ ایشان

Marfat.com
Marfat.com

کہ دران تحقیقات چشم و تدقیقات مجسم نمودہ آید
و بہ بعض مقامات حاصلۂ خویش تصریح نمودہ در
ضمن چند برکت آوردہ خواہد شد انشاء اللہ
تعالیٰ اما آن عریضہ این است

باقی صفحہ ۳۱۳

بقیہ صفحہ ۳۱۳ قسم ۱ :

بودن ثبوت نمی ستد بلکہ عدم مطلق و شر محض حقیقت

باقی صفحہ ۳۱۴

بقیہ صفحہ ۳۱۴ قسم ۳

اما آن معارف و بشارات کہ وعدۂ ذکر آنہا سابق
ذکر یافت این است کہ در ضمن ہفت برکت
منقول می گردد

۱ـ سبب حضرت ایشان قدس اللہ سرہ تعالیٰ میفرمودند
کہ خلاف تو در ضمن مائی از اینکہ نسبت توضیحی است
دلتنگ مباش کہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ

Marfat.com
Marfat.com

ضمن حضرت دین و دنیا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
بودند الحمد للہ علی ذلک حمداً کثیراً طیباً
۲ ب حضرت ایشان قدس سرہ خطاب بآن
مخدومزادہ نموده فرمودند کہ تو دارۂ نفی حضرت
ابراهیم علیہ السلام الحال در اثبات شریک منی و آن
را بہ بعض محرمان خود ظاهر فرمودند کہ بعد ازاں معاملہ
خلت فی الطریق ماندہ بود الحال با معاملہ حضرت
ایشان است الحق آنحضرت قریب ارتحال در باب
آنمخدومزادہ فرمودند کہ دیدم مقامی از عروج و نزول تا
امروز در وی تخلف نکردہ و شریک و ردیف من بودہ

باقی صفحہ ۳۱۴

بقیہ صفحہ ۳۱۶ قسم ۱

و آنچہ دلالت بر کمال مناسبت اصلی و رابطۂ جبلی این
این مخدومزادہ بجناب قدس دارد آنست کہ حضرت
ایشان تا صدتر از انکاح این مخدومزادہ ماذون نمی
گشتند هرچند درین باب ملتجی می شدند و استخارها

Marfat.com
Marfat.com

می نمودند تا آنکه روزی بجهت تبول بالای بامی برآمدند
بعد از نشستن دیدند که چند دانه گندم آنجا افتاده
است از غایت رعایت ادب آنجا بول ننمودند و همچنان
برخاستند درین اثنا ملهم شدند که در نکاح فرزند تو
تو اذن دادیم و منکشف ساختند که منع ازین امر از
کمال غیرت الهی جل شانه که در حق این نوباوهٔ بوستان
کمال بوده

باقی صفحه ۳۱۶

بقیه صفحه ۳۱۶ قسم ۲

باسرار خاصه و معاملات مختصه و مقامات فخیمه و درجات
عظیمه و کمالات بلند و حالات ارجمند آن حضرت مبشر و متحقق
شد و آثار تکمیل و ارشاد در رنگ پدر عالیمقدار بروجه
کمال از ایشان بظهور پیوست و نور هدایت ایشان
اطراف و اکناف عالم را در گرفت چنانچه این نوشته
آن مخدومزاده برین مدعا شاهد عدل است
ب بکرم خداوندی جل سلطانه و بطفیل رسول او
صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و بیمن توجه حضرت پیر دستگیر

Marfat.com
Marfat.com

قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس معاملهٔ تسلیک وتکمیل
بنایت سهولت پذیرفته وراه وصول اقرب گشته وکار
دهور بایام وشهور مقرر شده هرچند بحسب
کمیت مستر شدان این معامله قلت دارد
چه این وقت کثرت آثار نتاید لکن از روی کیفیت
افزون وبیش از بیش است یکی از مستر شدان
بواسطه در هفت روز از ابتدای تعلیم طریقه فنای جلی
درخودنشان میداد وچیزها بیان می نمود که گویا بحوالهٔ
فنای نفس رسیده بود وما ذلك علی الله بعزیز
واکثر مجازان فقیر که از احوال مستر شدان خود بیاد نا
می کنند وقصص سرعت وصول که میگویند عقل عقیل در
تحیر می ماند ع ؛ اگر پادشه بدرویش زند ÷ بیاید توای
خواجه سبلت مکن ÷ وچون احصای خصایص وکمالات
این مخدوم زاده عالیشان بنابر غایت مناسبت
ایشان بوالد بزرگوار خود متعذر است وعمدهٔ
بشارات از حضرت ایشان دربارهٔ این فرزند
ارجمند صدور یافته متعسر ونیز بعض از ان بشارات
بل اکثرش از جملهٔ اسرار لازم الاستتار است
لهذا اینجا تفصیل بعضی از انکه فی الجمله تحابل اظهار اند

Marfat.com
Marfat.com

برمز و اشاره اکتفا میرود و برخی ازان در ذکر احوال مخدومزاده محمد سعید سلمه الله به سبق ذکر یافته

باقی صفحه ۳۱۶

بقیه صفحه ۳۱۷ قسم ۱

حضرت مخدومزاده در بعض مکاتیب خویش بعد از نقل بشارت مسطوره نوشته اند لله سبحانه الحمد که موعد منجز گشت و أثر بشارت بحصول پیوست

باقی صفحه ۳۱۷

بقیه ۳۱۷ قسم ۲

و نیز این مخدومزادهٔ عالیقدر در بیاض خاصه خود رقم نموده اند حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که بقیهٔ از خلقت آن سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات و البرکات العلی مانده بود و آنرا ویش گویا بیک فردی از دولتمندان امت او عطا فرموده اند و تخمیر طینت او ازان نموده و ازین راه آن فرد را از اصالت بهره ور ساخته اند ازان بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیهٔ قلیلی مانده بود آن بقیه نصیبی یکی از منتسبان آن فرد آمده است

Marfat.com
Marfat.com

وتخمیر طینت او ازان فرموده اند وباندازهٔ آن حظی
از اصالت نیز یافته ان ربك واسع المغفرة
آنکارم که نصیبی که حضرت مهدی موعود را علیه الرضوان
از اصالت است از راه حضرت عیسی است علی نبینا و
علیه الصلوات والسلام ونیز حضرت ایشان خطاب
باین مخدوم زاده عالیمقدار نموده فرمودند که هرقدر که
نصیبی از اصالت داری موافق آن نشاء محبوبیت در
نهاد تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی وکمال
انفعال در حق وی نشان داده وماذلك علی الله
بعزیز ایما باین است آنچه این مخدوم زاده سلمه الله
تعالی در بعضی مرقومات خود برنگاشته اند

ب درنماز عصر بودم که بط اعظم رو داد ومنزل
عالی وکیفیت بس شگرف که هرگز مثل آن بنداده
بلکه مخطور ومتصور هم نگشته شرف ورود یافت
وامری عجب در میان آمد که مصداق لا عین رأت ولا
اذن سمعت تواند بود زبان را یارای گفتن آن
نه وقلم را تاب نوشتن آن نه ع فریاد حافظ این
همه آخر تهرزه نیست ؛ هم قصهٔ غریب وحدیث عجیب هست

Marfat.com
Marfat.com

انعام کر حصول آن وابسته بنسبت اصالت و محبوبیت ذاته
است مانالهٔ آن مقام را خصوصیتی بکاتب بود که در آن
بارگاه خود را مقرر دید تتایج کلمهٔ طیبه و سائر الفاظ ذکر
مثل تسبیح و تحمید و تکبیر را دران حرم قدس گنجایش
نیافت اگر گنجایش هست قرآن را و نماز را هم بعد از قرآن
سوای تلاوت قرآن مجید و ادای نماز فسبت بآن مقام
تعلیل و بیکاری می یابد و می فرماید که هیچ کسب و عمل را در حصول
این نسبت علیه مدخل نیست موهبت صرف است سابقهٔ
عنایت می باید دیگر هیچ که ریاضات و مجاهدات در
مبادی قرب ولایت دخل دارد تا بانی که سر در اصول
و اصول اصول است اعمال صالحه سود مند و نتایج بخش
است که بوسیلهٔ آن سالک مستعد ترقیات میفرماید
و از تکرار کلمهٔ نفی و اثبات از ظل بأصل راه می کشاید
از اصل بأصل اصل عروج می نماید و آنچه مذکور شد آنجا اصل
را در ظل راه باید گذاشت به ریاضات شاقه بحوالهٔ
آن بارگاه معلی راهی نمی کشاید وصول بآن منوط بموهبت
محض است بالجمله صرف خصوصیت و عدم شرکت أحدی
که در بالا مذکور شد چون یک تأمل نمود دید که این رهگذر است
که هر کسی که باین منزلت رسیده است مقامی از خود دارد که
دیگری را بالأصاله دران شرکت نیست هرچند و اصلان آن مقام

Marfat.com
Marfat.com

اقل قلیل اند ازان جمله است که حضرت ایشان در انجا ملاحظه
نموده بغایت عظمت و نهایت ابهت و علو شان در نظر در
آمدند چنانکه عقل و وهم در ادراک آن حیران و راسیمه
است و زبان قلم و قلم زبان در تبیان آن عاجز و
قاصر باید دانست که عالم را ظل حضرت حق جل سلطانه
دانستن یا مرآت او تعالی تصور نمودن و موهوم دیدن
و کمالات منعکسهٔ ظل را بأصل سپردن و ظل را خالی
بلکه معدوم فهمیدن بعد ازان آنرا بکمالات أصل متحقق
یافتن همه در قرب ولایت است که از ظل بأصل پیوستن است
می فهمد بعد ازانکه اصل را در رنگ ظل در راه گذارد و
بحوالی آن حریم اقدس برسد ازین امور هیچ در کار بلکه
متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصاف را بأصل
داده خود را فانی و مستهلک دیدن نه و بقا و تحقق
بأصل پیدا کردن مشهود نمی گردد وصول آن موطن را
راه جداست ازین بآنمقام رسیدن دشوار است

۲ — ب — و نیز این مخدومزاده نوشته اند روزی در
ایام حیات حضرت مخدومزاده کلان خواجه محمد صادق علیه
الرحمه والرضوان حضرت ایشان فرمودند که در زمرهٔ سابقین
که حق سبحانه در شان شان ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین

Marfat.com
Marfat.com

فرسوده نظر میکردم خود را داخل آن جمع دیدم ویکی را از
منتسبان خود نیز در آنجا با خود یافتم وشرح آن در اسرار
متشابهات کنایات از معاملاتست درواست که
شخصی را معامله حاصل بود وعلم بآن معامله نباشد
این معنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده
است بدیگران تا چه رسد خوش گفت ؎ سعادتهاست
اندر پرده غیب ÷ نگه کن تا کرا ریزند ویجیب ÷ گویا
اشارة بانکشاف وعلم آن معاملاتست که بعد
ازان بحصول پیوسته است آنچه آن مخدومزاده در بعضی مکاتیب
خویش نوشته اند اگر شرم از حقیقت معاملهٔ این کار
درمیان آرد نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و
واصلان راه هجر پویند مستمع از هوش رود و متکلم را
تاب نماند بیت فریاد ما خلد این همه آخر بهر زه نیست ÷
هر قصه غریب وحدیث عجیب هست ÷ متشابهات
قرآن رمزیست ازان و مقطعات فرقان ایمائیست
بآن این دولت باصالت نصیب انبیای کرام است
علیهم الصلوات والتسلیمات وکل ورثه را باتباع این
این بزرگواران نیز نصیب هست بوراثت ولو علی سبیل
القلة والندرة فعلیک باتباع خاتم الرسل علیه وعلیهم
الصلوات والبرکات لتناول من برکاتهم وتذوق من

Marfat.com
Marfat.com

اذواقهم وتنجوا من مهالك الطامة الكبرى بشفاعتهم

۳- ب ونیز میتواند که ایما بمعاملات مسطوره بود
آنچه آنمخدومزاده به بعض مخلصان برنگاشته انداز
شمول عنایات که درباره این عاصی واقع است چه
نویسد ع داد اورا قابلیت شرط نیست ÷ قبل من
قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پردازد یحتمل که قلم طاقت آن
نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از هوش رود
بعد از آنکه گوید و که شنود خوش گفت ؎ سراپا
آتشی امشب قدح کو دیگری پر کن ÷ که خواهد سوخت
ساغر تا تو می در جام خواهی کرد ÷ وایضا لطافت و علو
آن زبانرا میگیرد ؎ یضیق صدری ولا ینطلق لسانی
ع سخن از لب تو گفتم بلبم سخن کرده شد ÷ پس باید که
مستمعان متکلم را معذور دارند و از راه جسته بذات
او راه جویند تا از ذات بیچون حقیقی حظی یابند هرچند
ذات متکلم را با ذات مستمعان هیچ نسبتی درمیان نه
چه ذات او نصیبی از بیچونی یافته و با ذات بیچون حقیقی
اتصالی و نسبتی خاص پیدا کرده بلکه دیگران را اصلا ذات
نیست بذات عارف چگونه پی برند ذات خالص عارف
خود وراء اوست بهر حال دست و پای باید زد و همواره

Marfat.com
Marfat.com

باین ترانه باید مترنم بود ؎ مفلسانیم آمده در کوی تو
؛ شیئاً لله از جمال روی تو ؛

۴- بسا و نیز عریضهٔ که این مخدومزاده بر جادهٔ حضرت ایشان نوشته اند مصرحست بوصول نسبت سابقین برایشانرا و اینست حضرت سلامت این فقرا ازان باز که بعالم فرود آورد و نشانهٔ آن نسبت را که در وقت عروج بآن مشرف ساخته بودند بمیانه می باید که از یمین و یسار بیگانه است این نسبت مخصوص بسالکان ایشانست اصحاب یمین در رنگ اصحاب یسار ازین سخن چه دریابند و از ارباب ظلال در رنگ عوام مؤمنان این معما چه فرا گیرند محبت ذاتیه که آنجا ایلام محبوب ازدیاد محبت بخش است نسبتا بانعام او اینجا متحقق میگردد چون بذوق و وجدان خود رجوع میکند بی تکلیف می نماید که حظی و حلاوتی بلکه ازدیاد محبت که در وقت ایلام محبوب است در هنگام انعام او این است توان گفت که تصور ایلام محبوب فرحی و سروری می بخشد در نفس انعام آن فرح و سرور ثابت نیست چه در محبت ذاتیه هر چند فرح و سرور از شایبهٔ نفسانیه منزه و مبرا باشد اتمیت و اکملیت پیدا کند و نیز این مخدومزادهٔ عالی درجه بر نگاشته اند

Marfat.com
Marfat.com

ه ب روزی حضرت ایشان قدس الله بسره الاقدس
پیش از انکه بسفر اجمیر روی آرند نواحی آن در
حوصلهٔ پنجاب همواره خلیفهٔ عصر دیده بود و موسم
اعتدال حریفی در ایام تشریف دقایق اسرار فنا و
بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان میفرمودند
و سخن از وصول باکعبهٔ مقصود و بیان آن بر زبان مبارک
داشتند و زیاده از یک ماه شده بود که همین قسم
معارف درمیان بود و روز بروز دقایق و غرایب آن
می کشودند و این فقیر غواصی بحار آن اسرار می نمود و
آن حضرت همواره در تبیین و تفتیش حال این
بی پر و بال می بودند و ترقب ترقی وی داشتند
و توجه بر آن می گماشتند با آنکه در آن وقت که
بیان دقایق مستوره می نمودند و غیر ازین فقیر
دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفسار
حاصل روزگار این دور از کار نوازش شاه حق وی
فرمودند و بشارت حصول مطالب مزبوره
فرمودند حمد لله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعمائه

باقی صفحه ۳۱۷

Marfat.com
Marfat.com

بقیه صفحه ۳۱۸ :
حضرت مخدومزاده سلمه الله تعالی نیز بحصول این معامله شگرف
در مادهٔ خود تصریح نموده اند آنجاکه برنگاشته اند

۶- ب هو در آن هنگام که درویشی را بخلعت
قیومیت نواختند آن عالی حضرت در خلوتگاه ویرا
خطاب کرده فرمودند که علاقهٔ ارتباط من باین مجمعگاه
همین معاملهٔ قیومیت بوده که آنرا بعد از توجهات کثیره
بتو عطا کردیم و مکونات بشوق تمام بتو رو آوردند
الحال سبب ماندن خود درین جهان فانی نمی یابم و أدای
قرب و ارتحال خویش ازین جهان دلپذیرش فرمودند آن
درویش دلریش باوجود استماع بشارت مسطوره
جگر کباب و دیده پر آب گشته باکمال ألم و اندوه در خود
فرو رفته نه زبانش را یارای گفتن مانده و نه سامعه را
تاب شنفتن چون آنحضرت این تلوین را در آن مسکین
مطالعه نمودند از روی نهایت بنده نوازی فرمودند که غم
مخور که سنت الله اینچنین جاری گشته است که یکی را
بخود میخوانند و دیگری را بجایش می نشانند و لکمال تلطف

Marfat.com
Marfat.com

عبارت آن عزیز را که در کتاب نفحات می آرد در زبان
مبارک راندند که پیغمبر را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم پای
در کشیدند ابوبکر رضی الله تعالی عنه بجای او صلی الله علیه وآله وسلم
نشست ابوبکر را پای در کشیدند عمر بجای او نشست
عمر را پای در کشیدند عثمان بجای او نشست عثمان را
پای در کشیدند علی بجای او نشست رضی الله تعالی عنهم
آن درویش چون در خود هیچ گونه قابلیت این معنی
نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش مذکور بود بر لا
یا نعم لب نتوانست گشود و امری که استکشاف
آن ضروری بود در میان نیاورد خوش گفت ؎
وحشی گذشت نکردی حکایتی ÷ ای خان و مان خراب
زبان بسته بود ÷ این بود که چون آنحضرت فرمودند
که اشیا بقیومیت تو راضی تر و خوش وقت تر
از قیومیت من نیز ملک آنرا نتوانست جرأت نمود که
پرسد چون اندوه آن درویش را آنحضرت بیش
از پیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونه مهلتی هست
اما به بینیم که چه علاقه در میان است متوجه گشته بمیدان
کشف فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو به من بوده و قیام
اولاد عالم بتو این مقوله گونه تسلی دهِ خاطر حزین آن

Marfat.com
Marfat.com

مسکین گردید بعد ازین گفت وگو بیک سال و سه ماه
چند روز کم و بیش واقعهٔ حضرت ایشان روی داد
باید دانست که قیوم درین عالم خلیفهٔ حق است
جل وعلا نائب مناب او همه بوی رو دارند و قبلهٔ توجه
جهانیان اوست دانند یا ندانند بلکه قیام عالمیان
بذات اوست چه افراد عالم چونکه مظاهر اسما و صفاتند
درمیان شان کاین نیست همگی اعراض و اوصاف اند
و اعراض و اوصاف را از ذات و جوهر چاره نیست
تا قیامشان بآن بود سنة الله جاری است که بعد از
قرون متطاوله عارفی را نصیبی از ذات ارزانی و برادانی
داشته عطا میفرمایند که بحکم نیابت و خلافت قیوم اشیا
میگردد و اشیا بوی قایم می باشند

۷ - ب و برنگاشته اند العارف الکامل المشرف
بالبقاء الذاتی یشاهد جماله فی مرایا العوالم ویری
نفسه کلاً واجمالاً والعالم مظاهره وتفصیله
ویعاین الذاته ساریاً فی افراد العالم محیطاً به احاطة
الکل لاجزائه بل لبعض منه احاطة الذات بصفاته
فله الذات وما سواه مظاهر الصفات وهذا النوع

Marfat.com
Marfat.com

الاخیر بافراد من الکمل له حکم العنقا فی الغرابه لو وجد واحد بعد الوف من السنین لاغتنم

ع اگر پادشه بر در پیرزن بیاید ÷ تو ای خواجه سبلت مکن ÷ انتهی

باقی صفحه ۳۱۸

بقیه صفحه ۳۲۴ :

ونیز این مخدومزادهٔ والا قدر را مکاتیب دیگر است بغایت عالی وزیبا که دران بسا معارف غریبه و حقایق عجیبه برنگاشته اند و در بعض ازان شرح کلمات قدسی آیات والد بزرگوار خویش با مزید تدقیق نموده اند ما بایراد برخی ازان در ضمن هفت برکت اکتفا نماییم این هفت برکت مکتوب شصت وسیم در جلد اول و مکتوب بیستم در جلد اول و قسمی از مکتوب صد و پنجاه و ششم در جلد اول و مکتوب سی ام در جلد اول و آخر مکتوب صد و پنجاه و ششم در جلد اول و مکتوب پنجاه و دوم در جلد اول و مکتوب صد و سیزدهم در جلد اول است

باقی صفحه ۳۲۴

Marfat.com
Marfat.com

فہرست مطالب کتاب زبدۃ المقامات

صفحہ	بیان	صفحہ	بیان	صفحہ	بیان
۱	دیباچہ	۲۵۲	بیان خوارق ایشان رضؓ	۳۰۶	بیان خلیفہ مولانا یار محمد قدیم رضؓ
۵	بیان حضرت خواجہ باقی باللہ رضؓ	۲۵۶	بیان وفات ایشان رضؓ	۳۰۹	بیان خلیفہ مولانا قاسم علی رضؓ
۱۴	بیان احوال حضرت خواجہ رضؓ	۳۰۰	بیان خواجہ محمد صادق فرزند ایشان رضؓ	۳۷۹	بیان خلیفہ شیخ حسن برکی رضؓ
۳۳	بیان کلمات و انفاس خواجہ رضؓ	۳۰۸	بیان خواجہ محمد سعید فرزند دوم رضؓ	۳۸۱	بیان خلیفہ مولانا حبب اللہ برکی رضؓ
۶۱	بیان خواجہ عبید اللہ فرزند خواجہ رضؓ	۳۱۵	بیان خواجہ محمد معصوم فرزند سوم رضؓ	۱۱	بیان خلیفہ شیخ یوسف برکی رضؓ
۶۵	بیان محمد عبید اللہ فرزند دوم خواجہ رضؓ	۳۲۶	بیان خلیفہ میر محمد نعمان رضؓ	۳۸۲	بیان شیخ محب اللہ بھکری رضؓ
۷۰	بیان شیخ تاج الدین خلیفہ رضؓ	۳۴۰	بیان خلیفہ شیخ طاہر لاہوری رضؓ	۳۸۴	بیان خلیفہ حاجی خضر افغان رضؓ
۷۸	بیان خواجہ حسام الدین احمد خلیفہ رضؓ	۳۴۶	بیان خلیفہ شیخ بدیع الدین رضؓ	۳۹۵	بیان خلیفہ کریم الدین ابا حسن آبی رضؓ
۸۶	بیان شیخ الہ داد خلیفہ رضؓ	۳۵۱	بیان خلیفہ شیخ نور محمد بدینی رضؓ	۳۸۸	بیان خلیفہ مولانا عبد الواحد لاہوری رضؓ
۸۸	بیان آباء و اجداد حضرت مجدد و ولادت تا	۳۵۴	بیان خلیفہ شیخ حمید بنگالی رضؓ	۳۸۹	بیان خلفاء دیگر رضؓ
۱۱	بیان شہاب الدین ملا الملقب بفرخ شاہ فارسی و کابلی رضؓ	۳۶۲	بیان خلیفہ شیخ مزمل رضؓ	۳۹۸	بیان خلیفہ مولانا امان اللہ لاہوری رضؓ
۸۹	امام رفیع الدین رضؓ	۳۶۴	بیان خلیفہ شیخ طاہر بخشی رضؓ	۳۹۹	
۹۲	شیخ عبد الاحد والد حضرت ایشان رضؓ	۳۶۷	بیان خلیفہ مولانا یوسف سمرقندی رضؓ	۴۰۰	
۱۲۶	بیان ولادت حضرت ایشان رضؓ	۳۶۸	بیان خلیفہ مولانا احمد برکی رضؓ	۰	۰
۱۳۷	بیان وصول بخدمت حضرت خواجہ رضؓ	۳۷۰	بیان خلیفہ مولانا محمد صالح رضؓ	۰	۰
۱۶۰	عرائض حضرت ایشان بحضرت خواجہ رضؓ	۳۷۲	بیان خلیفہ مولانا محمد صدیق کشمیری رضؓ	۰	۰
۲۱۵	بیان معارف و اسرار ایشان رضؓ	۳۷۵	بیان خلیفہ شیخ عبد الحی رضؓ	۰	۰

Marfat.com
Marfat.com

الكتب العربية المطبوعة فى مكتبة اشيق كتاب أوى

١- علماء المسلمين و وهّابيّون	: صفحه	١٦٣	.	١٩٧٣
٢- المنحة الوهبية فى رد الوهابية	: صفحه	١٦٠	.	١٩٧٣
٣- المنتخبات	: صفحه	٢٤٠	.	١٩٧٣
٤- المتنبئ القادياني	: صفحه	٩٠	.	١٩٧٣
٥- مفتاح الفلاح	: صفحه	٨٨	.	١٩٧٣
٦- خلاصة التّحقيق	: صفحه	١١٢	.	١٩٧٤
٧- خلاصة الكلام (الجزء الثانى)	: صفحه	١١٢	.	١٩١٤
٨- اثبات النبوة مع هدية المَهدِيين	: صفحه	٤٥ و ١٦٠	.	١٩٧٤
٩- حجة الله على العالمين (الجلد الثانى)	: صفحه	١١٢	.	١٩٧٤
١٠- المستند المعتمد	: صفحه	١٦٠		١٩٧٥
١١- التوسل بالنبى وجهلة الوهّابيين	: صفحه	٢٠٤	.	١٩٧٥
١٢- الصواعق الالهية مع فتنة الوهابية	: صفحه	٦٤ و ١٣	.	١٩٧٥
١٣- البَصائر لمنكرى التوسل بأهل المقابر	: صفحه	٢٦٤	.	١٩٧٥
١٤- نخبة اللآلى شرح قصيدة الامالى	: صفحه	١٩٢	.	١٩٧٥
١٥- القول الفصل شرح الفقه الاكبر	: صفحه	٢٠٧	.	١٩٧٥
١٦- الدولة المكية بالمادة الغيبية	: صفحه	١٥٢		١٩١٥
١٧- الدرر السنية فى الرد على الوهابية .				
رسالة النصر فى ذكر وقت صلوة العصر.				
مجموعة على ثلاث رسالة	: صفحه	١٠٢		١٩٧٦
١٨ - انصاف. عقد الجيد. مقياس القياس	: صفحه	٧٥		١٩٧٦
١٩ - الفجر الصادق فى الرد على المنكرى التوسل والخوارق. ضياء الصدور	صفحه	٣٠		١٩٧٦
٢٠- ضلالات الوهابيين. مبحث التلقين				
اوراق البغدادية فى الحوادث النجدية	: صفحه	٦٩		١٩٧٦
٢١- تطهير الفؤاد. شفاء السقام	: صفحه	١٣٢		١٩٧٦
٢٢- سيف الجبار	: صفحه	٤١		١٩٧٥

Marfat.com
Marfat.com

Marfat.com